

فرس ابست وبترکی ات نامند فرس البحر حیوانیست که در نیل مصر بهم رسد فهد یوز ترکان پارس گویند فصل دوم
در فاء مضمومه فرانق ببر بترکی قراقولاق نامند باب بیست ویکم در قاف فصل اول در قاف مفتوحه قاوه
مرغیست که بر ساحل دریا اشیان سازد قبج کبک ماده قبقش مرغ معروفست قبقبه مرغیست قطا را سنگخواره
فصل دویم در قاف مکسوره قرد بوزینه و میمون ترکان بچی گویند فصل سیم در قاف مضمومه قبره چکاو
ترکان چیچکو نامند قمل الزرع شپش زراعت قنفذ خارپشت بترکی کرپی نامند قنفذ بحری خارپشت دریائی
باب بیست و دویم در کاف فصل اول در کاف مفتوحه کبش قوچ کرکند کرگدنست و خر هندی نیز گویند
کروان اردک کلب سک وبترکی ایت نامند کلب الماء قندزست که در قاف گذشت فصل دویم در کاف
مضمومه کرکی کلنک ترکان درنا نامند باب بیست وسیم در لام فصل اول در لام مفتوحه لجاء نوعی از
سنک پشت لقلق ولقلاق لک لک لبوه ماده شیر باب بیست و چهارم در میم فصل اول در میم مفتوحه مها و
گاو کوهی معز بز وبترکی کچی نامند فصل دویم در میم مکسوره معراج جانور عجیبی است مثل خرگوش فصل سیم در
میم مضمومه مرعه مرغ سکور نکت میهر مرغیست که شب نخوابد باب بیست و پنجم در نون فصل اول در نون
مفتوحه ناقه شتر ماده نجام مرغیست بخلقت بط نحل انگبین عسل بترکی بال اروسی گویند نسر کرکس ترکان قاجر نامند
نعامه شترمرغ بترکی دوه قوشی نامند نعجه میش ماده نمر پلنگ ترکان قپلان نامند نمله مورچه ترکان قارنجه
فصل دویم در نون مکسوره نسناس خلقی است در صورت ناس نمس جانوریست فصل سیم در نون
مضمومه نغره گنجشک درشت باب بیست وششم در هاء فصل اول هامه مار و مور وسایر جانوران فصل دویم
در هاء مکسوره هره گربه بترکی پشک نامند هزبر شیر فصل سیم در هاء مضمومه هدهد شانه سر باب بیست و هفتم
در واو فصل اول در واو مفتوحه وحش انچه از دواب بر که با آدمی انس نگیرد ورشان کبوتر صحرائی ورل
جانوریست مانند سوسمار وزغه چلپاسه بترکی باشبغلو نامند وعل بز کوهی در ایل گذشت نبات الوردان جانوریست
که در اماکن نم متولد شود باب بیست و هشتم در یاء فصل اول در یاء مفتوحه یاجوج و ماجوج از فرزندان
یافث اند یامور نوعی از بز کوهی یحمور خر کوهی بترکی داغ اشکی نامند یربوع موش دشتی یعسوب پادشاه زنبور
فصل دویم در یاء مضمومه یویو نوعیست از مرغ که گفته شد

ابو ریاح است قدیم فهرست
کتاب خواص
الحیوان





بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد خداوندی را سزد که شکوه بنیان حیوان را بچراغ جان برافروخت و قلوب بنی نوع انسان را طریقه
ادراک معانی و فهم لغات مبانی بیاموخت و او را بر سایر انام تفضیل خلعت تکریم تشریف تعظیم ولقد کرمنا بنی ادم
وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا دروی پوشاند و صلوات نا
محدود و درود نامعدود بر مرکز دایره وجود اعنی افضل کاینات و خلاصه موجودات فخر العالمین سید کونین محمد
رسول الله صلی الله علیه و اله و سیما ابن عمه و وصیه و خلیفه امیر المؤمنین علی ولی الله صلوات الله و سلامه علیه
و اولاده الائمه الاطهار بعد بر ضمایر ارباب بینش و اصحاب دانش مخفی و مستور نماناد که چون در زمان پادشاه
دین پناه انجم سپاه گردون بارگاه فریدون فر سکندر ظفر دارای دادگر فرمانفرمای شرع پرور خاقان گیتی ستان
صاحبقران مفخر ملوک زمان باسط بساط امن و امان ماحی اساس جور و طغیان ناصر رایت عدل و احسان سلطان
سلاطین الافاق ملجا ملوک العالم بالارث و الاستحقاق مولی ملوک العرب و العجم حامی الفرقة الناجیة من بین الامم
ناظم الشریعة المصطفویه سالک مسالک طریقة المرضیة المرتضویه اعنی پادشاه ملک سپاه ظل اله المظفر بالعنایات
الربانیه المنصور بتاییدات السبحانیه خاک آستانه حضرت خیر البشر غلام با اخلاص امیر المؤمنین حیدر ابو المظفر ابو المنصور
شاه عباس ثانی الحسینی الصفوی الموسوی بهادر خان که فاتحه اسم اشرفش فاتحه عبادت و خاتمه اش خاتمه بلاد
و مطلع سعادت و سیادت تالی اولش عنوان بر و بها سلو اخرش متمم عطا و سخا خلد الله ملکه و عدله و احسانه که چتر
معدلت بر مفارق عالمیان گستروه و ظل حمایت بر سر ساکنان آفاق فراخته و صوت نصفت و دادگستری بنی ما
بین خافقین رسیده از نهایت رفاهیت و کثرت مسرت در این اوان ذئب و غنم همعنان و صعوه با شاهین متحد

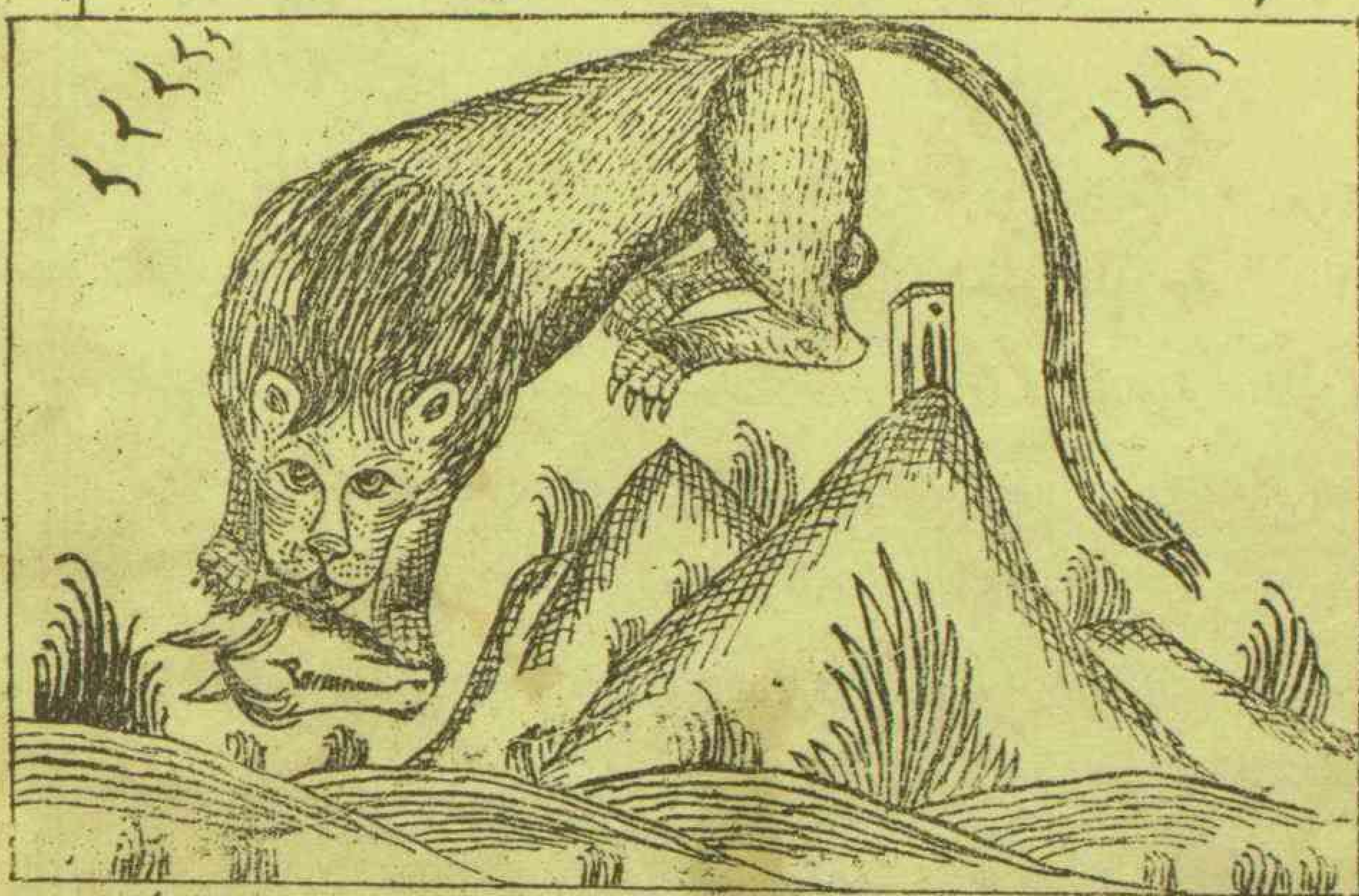
گلستان

بهشتیان روزی از ایام عید و تزئین که جمعی از فضلای با عز و تمکین در مجلس بهجت آیین خورشید مهر کسب بهرام صولت
مشتری سعادت کیوان رفعت اعنی الکریم ابن الکریم ابن صدر الدین محمد میرزا محمد ابراهیم که بانواع فضائل صوری
و معنوی و مراتب کمالات ظاهری و باطنی آراسته و پیراسته است حاضر بودند و منطق آنه وصف کتاب حیوة الحیوان
ذکر می نمودند که کتابیست مشتمل بر حکایات غریبه و نقول و روایات عجیبه و خواص هر یک از حیوانات از منافع
و مضار و در این اثنا نواب معظم الیه فرمودند که حقا که کتابیست در کمال خوبی و نهایت مرغوبی اما چون عربی است و
زوائد بسیار دارد که طالب را از مطلب باز میدارد و خواص را از اطناب آن ملالی و عوام را از اغلاق عبارات
و عدم فهم لغات آن کلالی حاصل میشود بهتر آنکه اینکتاب اختصار می یابد و ترجمه آن بفارسی بنحویکه اول اسم عربی و
پس نام فارسی و ترکی و خواص و منافع و مضار و تعبیر خواب هر حیوانی بیان شود تا جمیع انام از خواص و عوام از
آنکتاب منتفع و بهره مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب همایون اعلی که هزار روح مقدس فدای
نامش باد عاید گردد پس داعی حقیقی ابن خواجه محمد محمد تقی التبریزی را که از باریافتگان مجلس سامی بودم امر
ساختند که کتاب مذکور را بترتیب مزبور ترجمه نمایم و لهذا این بنده حقیر کثیر التقصیر با قلة بضاعت و عدم استطاعت
اطاعة لامره المطاع و اتباعا لحکمه الواجب الاتباع از سبحانه و تعالی استعانت طلبیده بترجمه کتاب مزبور شروع نمودم و
آنرا به بیست و هشت باب بترتیب حروف تهجی مرتب ساختم و در هر باب سه فصل بیان نمودم فصل اول در اسامی حیوانیکه مفاتیح
آن مفتوح است فصل ثانی در آنچه اوائل آن مکسور است فصل ثالث در آنچه مبادی آن مضموم است و این کتاب را
بخواص الحیوان نام نهادم و استدعا از ارباب فضل و کرم آنکه اگر در ترجمه کلمات و حل لغات و تحریر عبارات آن
سهوی و خطائی و زللی رفته باشد بقلم عفو در اصلاح آن کوشند چه این بی بضاعت با کثرت اشتغال بمطالعه و مباحثه
علمیه و با آنکه کتاب دیگر در این فن سوای کتاب مذکور که اعتماد را شاید در نظر نبود بانجام مسطور قیام نمود که العذر عند
کرام الناس مقبول و الله الموفق و المعین **باب اول** از کتاب خواص الحیوان در الف مشتمل بر سه فصل

فصل اول در الف مفتوحه **اسد** بفارسی شیر و بترکی اصلان نامند و موضع او اکثر بیشه ها بود و از غلبه
حرارتیکه دارد دایم محموم است گوشت او حرام و از استماع صوت او نهنگ بمیرد و هر کس پیه او را بجمیع بدن طلا نماید
سباع از وی گریزان شوند اگر پوست آنرا بشرطیکه موی داشته باشد بر کودک ببندند تا حد بلوغ او را از صرع نگاه
و اکل زهره او را حل معقود نماید بتخصیص که قمر زاید النور بوده و در هر موضعیکه از موی او بسوزانند البته حشرات را از
ضرر سوسه و برص ایمن دارد و نشستن بر پوست او دفع بواسیر و نقرس نماید و هر که پیه چشمان او را با روغن گل ساخته
بروی مالد مهابت در دل ملوک و سایر مردم واقع شود و اکتحال زهره او تحدید بصر نماید و دندان او را اگر کسی با
خود دارد حیله هیچ محیلی بر او اثر نکند و شب از آتش گریزان شود ابن عباس از حضرت امیر علیه السلام نقل نموده که آنحضرت



فرمود که هرگاه در وادی باشد که از شیر ترسد بگوید اعوذ برب دانیال و بالجب من شر الاسد از شر شیر و سایر
سباع محفوظ ماند بدانکه شیر را اسامی بسیار است از انجمله ابو نصر فراهی نه اسم در رشته نظم کشیده و در یک بیت
آورده چنانکه گفته غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث   هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر :



تعبیر

تعبیر اگر در خواب بیند که بر شیر سوار است و بمقصد نرسد بر دشمن غالب شود و اگر برسد در بلیه افتد اگر بیند که شیر او را
کشت هرگاه آن شخص بنده باشد آزاد شود و الا از سلطان خائف گردد و اگر بیند که شیر با او تملق میکند امور
عجیبه از او ظاهر شود و بر اعدا غالب گردد اگر بیند که سر شیر میخورد پادشاه شود و اگر بیند که پاره از بدن شیر در کنار
خود نهاده اگر زنش حمل دارد پسر آورد و الا پسر پادشاه را در کنار گیرد و دیدن شیر در خواب گاه دلیل سلطان شدید
الباس بود که از او ایمن نباشد و گاه دلیل موت باشد و بجهة مریض اکثر دلیل شفا بود و الله اعلم

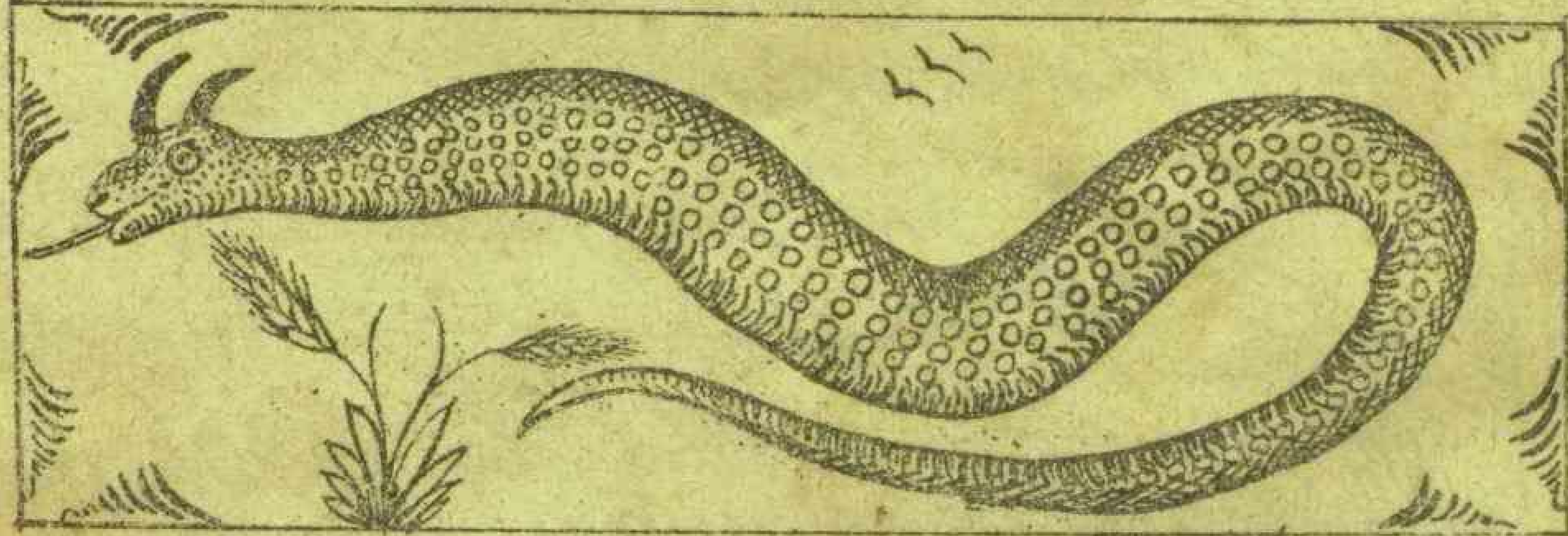
ارنب

ارنب خرگوش و ترکی توشقان گویند نزد جمهور علمای شیعه و قلیلی از عامه گوشت او حرام است اما خرگوش بحری باتفاق حرام است
و از جمله سموم است بدن او مانند بدن ماهی است سرش مثل سر خرگوش بری از جمله خواص او آنکه چون قضیب الدین او
و با ماهی او طول لهذا بر فراز بهم دو د قضیب او مثل قضیب روباه یکنصف پی و یکنصف استخوان بود و یکسال نر و یک
سال ماده بود و بسا باشد که از کثرت شهوتیکه او راست حمل نر او با ماده جمع شود اگر زنی انفحه نر او را بیاشامد پسر زاید و
اگر انفحه ماده آنرا شخص را دختر زاید و اگر زنی خون او را بیاشامد هرگز بار نگیرد مغز سر او اکلش با فاعل از تعاشر از طرف سازد
و اگر خون او را بر بهق سود طلا کنند نافع آید اگر یک دانگ از مغز سر او را با دو جو کافور مخلوط ساخته بخورد هر که او را ببیند
و هر زنیکه نظر بروی افتد طلب مباشرت وی نماید گویند که او حیض بیند و گوشت و علف هر دو خورد و در وقت خواب
چشم او گشاده میماند بسا باشد که صیاد بدبخته گمان برد که بیدار است نزد او نرود و در زعم اهل جاهلیت بود که جن از

وی گریزانست ولهذا کعب پای او را نزد خود نگاه میداشتند و میگفتند که هر که کعب او را با خود دارد از جن و
سحر و چشم بد محفوظ ماند و این گمان ها فاسد است اما و جهت از مغز سر او را در دو وقیه شیر گاو مخلوط ساخته بیاشامد
همیشه با حالت جوانی بود و اثر پیری بر وی ظاهر نگردد و اگر سرگین او را بر زن بندند بار نگیرد مادام که با وی باشد



تعبیر اگر کسی خرگوش در خواب بیند با زن جمیله ملاقات اگر او را ذبح کند زن را تزویج کند اما باقی نماند و اگر بیند که
گوشت او را مطبوخ ساخته و میخورد روزی بیحساب نصیب وی شود اگر عزب باشد تزویج کند یا فرزندی او را روزی
شود و قرض او داده شود و بر دشمن غالب گردد اتان خرماده در باب حا بیاید ولیکن دیدن او در خواب دلیل
بر زن کثیر المنفعت اجال و افیل اشتر جوان در الف مکسوره در ذکر ابل بیاید اجم بفارسی ازنبر که پیلان گویند
ابن مار نر افعی ماره دو شاخ اسود مار سیاه ارقم مار بچه اربد نوعی از مار اصل بزرگ سر کوتاه جسم که بر
سواره دو د و کشد گوشت جمیع انواعش حرام است افعی اخیل انواع او است و او چهار ماه از شدت سرما در خاک



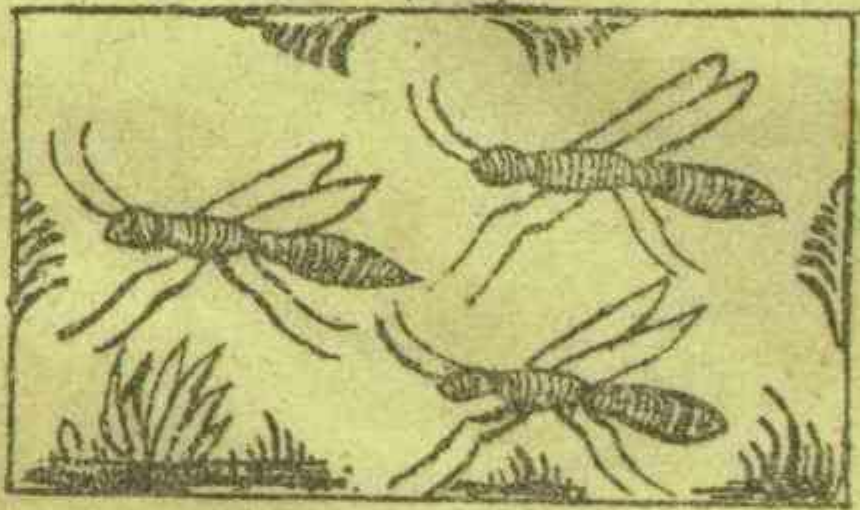
مخفی باشد پس بیرون آید چشمش تاریک باشد خود را بدرخت رازیانه رساند و چشم خود را بدان درخت بمالد روشن
شود در مخزنی نقل کرده که هر گاه هزار سال از عمر او بگذرد و کور گردد از جانب حق تعالی ملهم شود با آنکه چشم خود را برگ
رازیانه بمالد روشنی آن معاودت نماید و باشد که در صحرائی باشد که تا محل درخت رازیانه هزار فرسنگ باشد خود را
بدرخت مذکور رساند چشم خود را برگ آن بمالد بامر الله روشن گردد و اگر دم او را ببرند باز جمع کنند و اگر دندان
او را بکنند بعد از سه روز بیاید و اگر او را بکشند تا سه روز حرکت کند و دشمن تر از همه جز آدم است او اما بود و گاو و



اورا بسرعت تمام بخورد و اکتحال خون او جلاء بصر دهد اگر کسی دل او را خشک نموده با خود دارد هیچ سحر بدو اثر نکند
دندان چپ او را اگر سائیده بر دندانیکه درد کند بمالند وجع ساکن شود و اگر بر زنی آویزند بار بگیرد و مادام که با وی
باشد طلاء پیه او دفع گزیدن هوام کند و اگر از موضعی موی بکنند و پیه او را در آن موضع طلا کنند دیگر موی بر نیاید
و اگر دندان او را صاحب تب ربع با خود دارد تب وی زایل گردد اکل شوربای گوشتش مقوی جسم بود و اگر
کسی نشادر را در دهن بگیرد تا آب شود در دهن او پاشد فی الحال بمیرد و اگر پوست او را با سرکه بجوشانند و مضمضه
کنند درد دندان را ساکن کند اکتحال پیه او جلاء بصر دهد و طلاء پیه او بواسیر را سود دهد اگر سر و دم او را بریده بریان
کنند مستسقی بخورد شفا یابد از جمله فواید عجیبه مجربه آنکه چون این طلسم را بر چهار پاره کاغذ نوشته هر یک را در یک کنج
خانه گذارد همه حیات از آنخانه بیرون روند و هیچ ماری داخل نشود باقی خواص او در باب حا در ذکر حیه بیاید

ا۱۲۱۱۱ح ۸۸ ۱۱۸ ۱۱۱ ۹ ۹	۹
۹۱۹۹ ۸۱۹ ۷ دم رح ا ر ا ح ط	ه ط

انشاء الله تعالی تعبیر دیدن او در خواب حیات و دولت
وسیل و فرزند و زن باشد اگر بیند که با او نزاع کند اگر دید که مار
گرفته و بهر جا که خواهد میبرد و از او نیش رسد او بدولتی و معاونتی رسد کسیکه در خواب بیند که مار از دهن او بیرون
آمد اگر آن شخص بیمار باشد فوت شود زیرا که حیه حیاتست اگر بیند که مارها در میان درختها و زراعت راه میروند سیل است
زیرا که جریان حیات بآبست که و من الماء کل شیئ حی اگر بیند که مار بر فراش خود کشت زوجه اش فوت شود و اگر بیند
که زنش مار زاید او را عاقبت بهم رسد نظم زنان باردار ای مرد هشیار اگر وقت ولادت مار زایند از آن
بهتر بنزدیک خردمند که فرزندان ناهموار زایند واگر بیند که بمکان او مار فرود آید رئیس آن محل بمیرد و اگر بیند
که مار او را فرو برد سلطان گردد اگر مار با او حرف زند مسرت عظیم او را رسد و الله اعلم ارضه جانور کو



چکیست که چوب میخورد و بترکی اغاج قوردی مینامند اگر در
زمین میباشد لنده او را ارضه مینامند چون یکسال بر او
بگذرد دو بال طویل برآرد و بپرد این همان دابه است که دلالت
کرد جن را بر فوت حضرت سلیمان نبی ع م در وقتیکه عصای
او را بخورد و عصا بشکست و سلیمان ع م بیفتاد کما قال الله تعالی ما دلهم علی موته الا دابة الارض تاکل منساته و نمل ارضه
کوچکتر است که از عقب ارضه میآید و او را میدارد و میبرد بسوراخ خود و اگر از پیش آید مقاومت نتواند کرد و از شان
ارضه است که بجهه خود خانه از چوب در نهایت خوبی بنا میکند از چوبهائی که جمع کرده مانند خانه عنکبوت که از اسفل تا اعلا
سوراخ بوده و در تجویفش مربعی میگذارد و خانه اش قبر شش بوده و در اوایل ساختن قبور بجهه بنای خود از او
یاد گرفتند و عربان در امثال خود گویند فلان اکل من ارضه یعنی پرخورتر از ارضه است تعبیر دیدن او

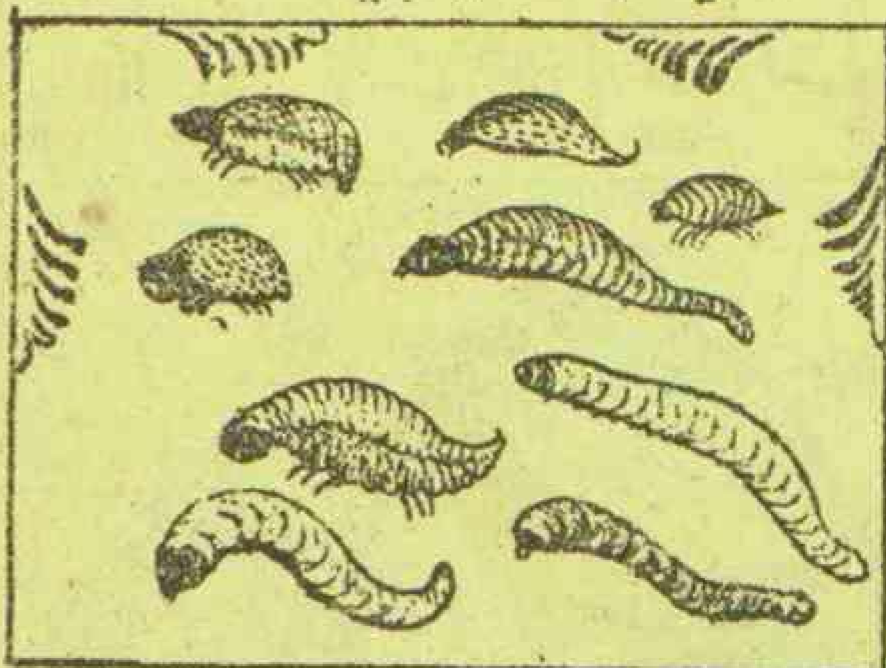
تعبیر

ارضه

تعبیر

داوند

در خواب دلیل منازعه در علم و طلب جدال است والله اعلم اساریع کرمکی سرخ که در سبزه زارها و تره زارها
بود و بزرگی چمن خوردی نامند کرمیست که سرش سرخ و جسدش سفید در ریگ و زمین نمناک باصابع زنان
تشبیه کنند اکلش حرام است جهة آنکه از حشرات است هرگاه او را بسایند و بر اعصاب بریده گذارند در ساعت



نفع بخشد و اگر او را خشک کرده نرم بسایند با روغن کنجد
مخلوط و بر قضیب طلا کنند عظیم و غلیظ گرداند و حق آنست
که او غیر نخمة الارض است که در باب شین بیاید تعبیر
دیدن او در خواب دلیل است بر دزد و نخشکه دزدی
کند و بر او خود را بنوع آراسته باشد و اهل تعبیر گویند که
او کرم سبز نیست که در خیار زارها و میوه زارها بود والله اعلم آیس مرغیست تیز چشم که آواز او باواز شیر ماند
و جایگاه او نزد نهرها و رودخانهاست و جائیکه آب و درخت بسیار باشد و در لغة اخری آورده بر قوش
دور که اجاقلو برلرده الوان انواع نعمایه دخترگاه دوه کبی کوکردو کاه کبی کشتر آدم مونسی الور ارسطو گفته که استعداد

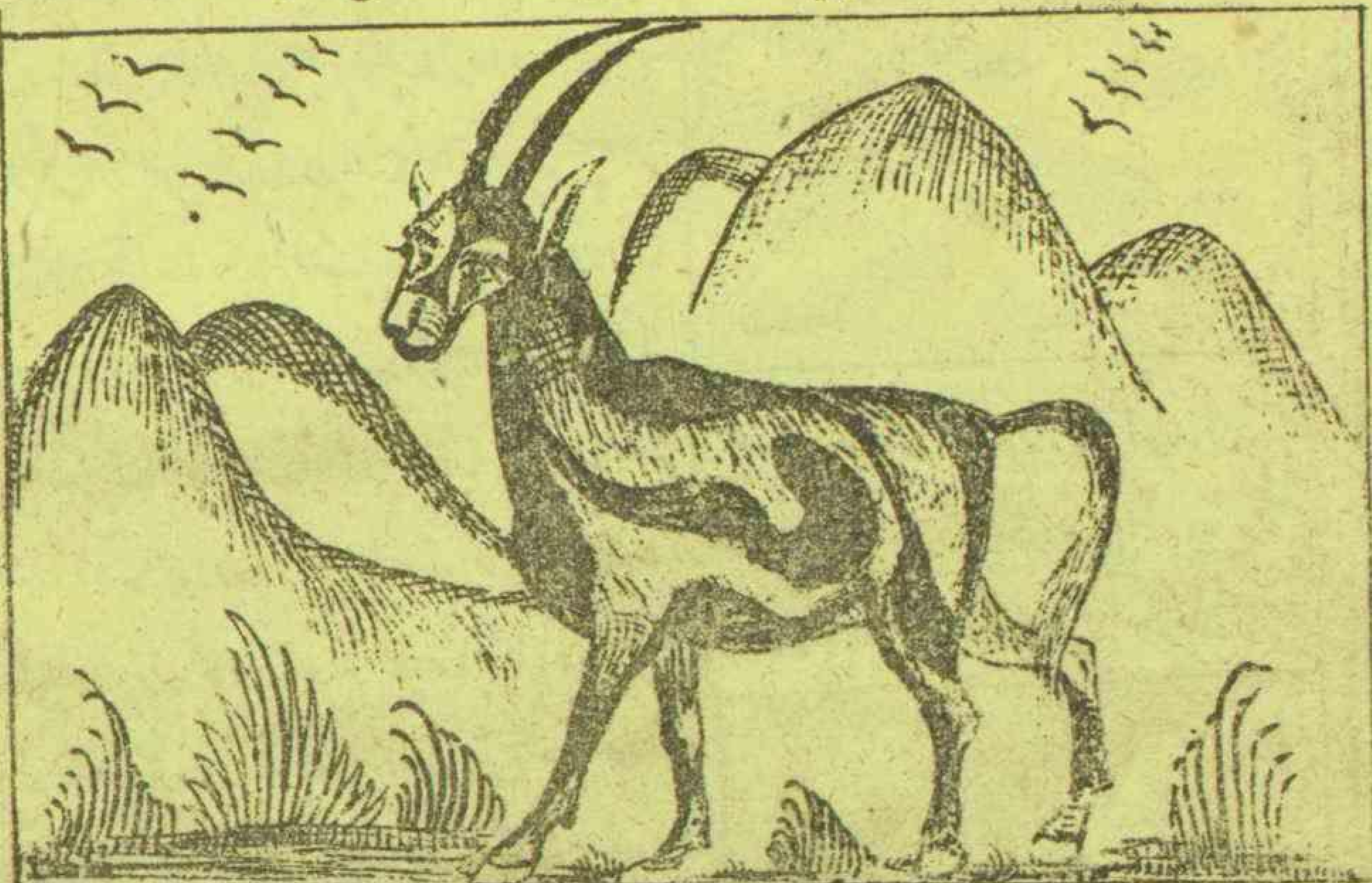


و غراب بهم رسد و زود دانش گیرد و ادب قبول کند بصورت
مثل قمری و فصیح است خوردن او مولد گوشت است و در
بیابانها میباشد اکلش حلالست نزد اکثر ابل بتشدید با و مکسوره گوزن و بزرگ مرال نر از آنکه گویند اکثر احوال او
شبیه باحوال گاو کوهیست هرگاه از صیاد ترسد خود را از سر کوه اندازد و ضرر بدو نرسد بعد بهر عقدیکه
در شاخ او هست یکسال عمر او باشد مثلا اگر ده عقد باشد ده سال بماند و بیست عقد چند سال وقتی علیهند او بکنار
و کنار دریا آید تا ماهی بیند و ماهی بکنار آید او را بیند و شکاربانان آنجا او را دانند پوست گوزن پوشند بکنار
دریا روند تا ماهی صید کنند و عادت بخوردن مار کرده بینی بر سوراخ مار نهند و بنفس مار را بکشند و شروع بخوردن
کند مار اضطراب کند تا جائی از اعضای وی بگزد و چون تمام خورد حدتی در او پیدا شود و شورشی در چشم وی
پدید آید و آب از چشم او روانه شود و در گوئی که در کنج چشم اوست جمع میشود و بسته میشود و بمرور ایام مانند چوگی شود
که در گوش سیب باشد بسته شود مثل موم بردارند و آن تریاقیست تحفه زهر جمیع حیات و باد زهر حیوانی بهترین انواعش
زرد باشد مکانش در بلاد هند و سند و فارس اگر از او بر موضعی گذارند که مار و عقرب گزیده باشند نفع عظیم بخشد و در
دفع سموم خاصیتی عظیم دارد و هیچ از ابعاد از دو سال دو شاخ آید مانند دو میخ و در سال سیم شاخ او منشعب شود
و شعاب آن بیشتر زاید بود تا شش سال پس در آنوقت دو شاخ او مثل دو درخت گردد و در سر او بعد از این هر سال
یکمرتبه شاخ بیندازد و بعد از آن دیگر شاخ برویاند و هر دو شاخ خود را برابر آفتاب بدارد تا سخت و محکم شود ارسطو

آیس

ابل

گفته که این نوع گوزن را باد دارد و بسیار شکار کنند و میخواهد مادام که سار میشنود پس صیادان او را بدین طریقه بسیار ها
داوار ها مشغول میسازند و میدیدند که گوشهای وی سست شد از عقب او در میایند و میگیرند و قضیب او پیه بود نه گوشت
و نه استخوان شاخ او مجوف نیست بلکه مصمت است و این حیوان بسیار فربه میشود و چون فربه شد از ترس صیادان
بتلال و جبال میگریزد گوشت او حلال و پاکیزه است از جمله خواص او آنکه اگر شاخ او را بخور کنند همه جانوران



گریزان شوند اگرچه صاحب سم باشد سنون شاخ سوخته او بعد از انکه صلایه کرده باشند بیخ دندان محکم کند و چرک
زردی بیخ وی را زایل کند و اگر کسی پاره از عضو او نزد خود دارد خواهش نبرد مادام که با او باشد اگر قضیب او را
خشک شوده بخورند تهیج باه کند اگر خون او را بخورند سنگ مثانه را بشکند باقی خواص در بقره وحشیه بیاید انشاء
الله فایده از جهت درد دندان این حروف را بر دیوار بنویسد ح ب و ص لا و ع م و بفرماید آنشخص را که دندانش درد
میکند تا انگشت خود را بر بالای آن دندان که درد میکند بگذارد و پس مسمار بر حرف اول که ح بود بگوید کوفتن سبکی و
در آنوقت این آیه را بخواند که وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم و در حالت کوفتن مسمار
و نوشتن حروف نیز بر دیوار بخواند پس چون سر مسمار بر دیوار اندکی بند شد بپرس که درد ساکن شد پس برسان مسمار را
تا آخر و اگر گفت نه پس نقل کن مسمار را از او بحرف دیگر و نیز چنین کن تا آخر هر جا که درد ساکن شود که البته در یکی از
این حروف درد ساکن شود پس مادام که مسمار در دیوار هست درد ساکن است و چون بیرون آرند درد عود کند فصل
دویم در الف مکسوره **انسان** مردم از جمله خواص مجربه یکی آنستکه هرگاه تصویر صورت کودک نیکوروی بجهه
در وقت مباشرت با زن بجهتیکه نظر وی بر آنصورت بود فرزندیکه از او به آنصورت بند شبیه آنصورت بود و در اکثر
اعضا مشابه بود و اگر دندان بیست آدمی آنکسیکه دندانش درد کند با خود دارد درد او ساکن شود و نیز اگر دندان

انسان

چند بعربی مرقوم بود که معنی آنها بفارسی اینست که من نفیلة بن عبد المدان بن خشرم بن عبد یالیل بن جرهم
بن قحطان بن هود نبی الله که نسبش ثبت بآنحضرت میرسیم و پانصد سال زنده بودم و قطع مسافت بسیار
روی زمین نمودم در طلب ثروة و پادشاهی هرچند علاج نمودم هیچ چیز از مرگ مرا خلاص ننمود تا اینکه اکنون
در زیر زمین مسکن دارم پس عبد الله بعد از ملاحظه این احوال در وسط خانه نگاه کرد تلی از زر و یاقوت
احمر و مروارید و نقره و زبرجد مشاهده نمود بعضی از آنها را برداشته در غار را بسنگ استوار نمود و نشانی
کرده تا وقت حاجت گم نکند و آنچه از اموال بود نزد پدر و سایر اقوام آورده ایشان را از خود دورا
نمود و با ایشان مهربانی بجای آورده و باحوال عشایر رسیده همیشه از اموال مذکوره در راه خدا ابتغائی صرف
نموده تعمیر قناطر و مساجد و نفقه و حق مستحقان میرسانید و دوستان را مهمانی و با سایر خلق انواع احسان
بجای میاورد تا روی بعقبی نهاد **ثعلب** روباه و بترکی تولکی گویند و او خائف ترین حیوانات است
دگریزنده و ترسنده و پرمکر و حیله است از خیانت و مکاری که دارد با سباع کنار میگردد و از جمله حیل
او در طلب روزی آنست که خود را مردن میاندازد و شکم خود را پر باد میکند و پاها بالا داده بر پشت
افتد تا آنکه هر که نظر بروی افکند گمان برد که مرده است در اینحال اگر حیوانی نزد او آید بجهد و او را صید
کند و با سگ شکاری نیز اگر این حیله بکار برد و در مثل گویند روباه را گفتند که دویدن تو زیاده
برسگست گفت بجهت آنکه من بجهت نفس خود میدوم و
او بجهت دیگری و از نشان او نیست که او حیوانیست که
سرگین و سلاح او است که از من آن حیوانات گریزان شوند
جهد بو تر از سرگین حمار است که در طلب جا باید هر گاه در
برج کبوتر در آید اگر سیر باشد همه را بکشد و نگذارد و هر وقت



که گرسنه شود بیاید و بخورد و چون بر خارپشت رسد اگر او را گرد بیند و بدن خود از خارها محفوظ سازد بر وی
اندازد و بول کند تا خارپشت منبسط گشته شکمش مکشوف و ظاهر گردد پس روباه شکم وی بدندان پاره پاره کرده
و بخورد و اعجب از این آنکه هر گاه کیک بسیار در پوستش در آید بعضی از پوست خود را بدهن گیرد و
بمیان آب در آید آهسته آهسته بآب می نشیند تا آنکه کیکها قاطبة از او دور شوند و بر روی آن پاره جمع شوند
پس خود را از چنگ ایشان نجات داده از آب در آید و بگریزد و چون گرگ بطلب بچهای وی آید او برگهای
بسیار کوهی که مشهور به پیاغیصلت در در خانه نهد تا گرگ بوی آن شنود و بگریزد و صاحب عجائب المخلوقات نقل
نموده که از برای منصور سامانی روباهی هدیه آورده بودند که او را دو بال از پر بود و چون کسی نزد او ر

بالها خود را کتمر دی و هر گاه دو رشدی بهلوی خود منضم میساخت و دیگری گفته که روبهان در زمان سابق
میسر بودند محمد بن ابی بکر با نقل کرده چنین گمان برده اند که شیری و روباهی و گرگی بمصاحبت بصحرا رفته صید
سیر بسیار نمودند آهوئی و خری و خرگوشی صید کردند شیر گرگ را امر نمود صید ها را میان ما قسمت نمائی گرگ گفت
این قسمت بسی واضحست که خر حصه تست و خرگوش از برادرم یعنی روباه و آهو از آن من شیر را این قسمت خوش نیامد
مزاج شیر فشار غضب بر او مستولی شده سر گرگ را کنده بدور انداخت پس بروباه گفت قاتلک الله تو قسمت نما
گرگ چه جاهل بود بعلم فرایض و قسمت نمیگویند الله روباه گفت یا ابا الحارث این قسمت ظاهر تر از آنست
که من بیان کنم خر چاشت و آهو را عشا تناول کن و خرگوش را میان هر دو بخور پس شیر گفت بارک الله چه
نیکو عالم بوده بعلم قضا این قسمت از که آموختی گفت از سر گرگ که از بدنش جدا افتاده ابن جوزی
در حلیة الاولیاء آورده که شیر بیمار شد همه سباع بعیادت او رفتند سوای روباه گرگ نزد شیر نمامی نموده که
روباه نیامده شیر گفت چون بیاید بخاطر من برسان پس روباه نزد شیر آمد او را عتاب نمود که کجا بودی
گفت شنیدم که ملک بیمار شده بطلب دوا رفته بودم شیر گفت اطبا چه دوا تجویز نمودند گفت مهره ساق
گرگ پس شیر بچنگ خود ساق گرگ بدرید روباه راه خود پیش گرفته برفت بعد از آن گرگ از پیش روباه
میگذشت خون از پای او روان بود روباه گفت ای صاحب چکمه سرخ هرگاه نزد ملوک نشینی ملاحظه کن چه
حرف از دهانت بیرون میآید پای از حد خود بیرون منه تعجب است در قسمت ارزاق گرگ صید روباه
کند و اکل نماید و روباه صید خارپشت نماید و میخورد و خارپشت صید مار و مار صید گنجشک و او صید
ملخ و ملخ صید زنبور و زنبور صید نحله و او صید مگس و او صید پشه جمیع علمای شیعه و اکثر عامه برآنند
که اکل روباه حرامست از جمله آنکه سر او را در برج کبوتر گذارند همه کبوتران گریزان شوند دندان او را اگر
بر کودک بندند او را از بادیه عارض کودکان میشود نجات دهد و در خواب نترسد و خلقش نیکو شود زهره
او را اگر در بینی مصروع سعوط نمایند شفا یابد اکلش رفع جذام و تقویه کند طلا ریه کند احشیه و بیاضی
صاحب نقرس نافع بود و دردش ساکن شود اگر خصیه او را بر کودک بندند دندان وی باسانی برآید
و در خواب نترسد نشستن بر پوستش انفع اشیاست مرکسانرا که رطوبت بر طبع ایشان غالبست خون او را
اگر بر سر کودک مالند موی بیرون آرد اگر به کحل باشد و اگر آدمی نزد خود دارد و حیله هیچ محیلی بر او کار
نکند شش او را اگر بریان کرده و صلایه نموده اکل نمایند دفع ورم و باد کند اگر دندانهای او را بر مصروع
او زند صحت یابد اگر بر صاحب سپرز بندند وجع را ساکن کند و شفا دهد هر کس گوشه کعب او را ... یعنی
دو گروه او را بدست گیرد از سگ نترسد و سگ بدو فریاد نکند اگر گوش او را بر خوابیده بر گردن برآید

از بند وجع را ساکن کند قضیب او در ... اگر بر سر او بند صداع را ... برد

مانند رنگ مس شود خصیه او را اگر ... بیند ... گوشش ... باشد طلا کنند نفع ... بهره

بگشتال از جگر او با شراب مخلوط ساخته بنوشند فی الحال سموم را برطرف کند پیه او را اگر بر دست

طلا کنند از شر ایمن گردد و اگر مغز سر او را با ورس و آن گیاهیست که در یمن میباشد مخلوط نموده بر

سر طلا نمایند کچلی در رستن مو را نفع بخشد و موی او را آنکه دارد هر کجا پوست و باشد کیکها جمع شوند و اگر وزن

درهمی از خصیه او خشک و صلایه نموده بپاشانند قوه باه و نعوظ را زیاد کند اگر سرگین او را با گلاب

مخلوط ساخته در حین مباشرت بر احلیل طلا کنند انقدار که جماع خواهند بکنند بدل پیه او پیه گرگ بود

تعبیر اگر در خواب بیند که با روباه بازی میکند او را زنی دوست میدارد و بعضی گویند که روباه مرد

ستمکار عیار فریبنده بود و اگر با او منازعه کند با قرض دار خود منازعه کند اگر بیند که گوشت او را میخورد

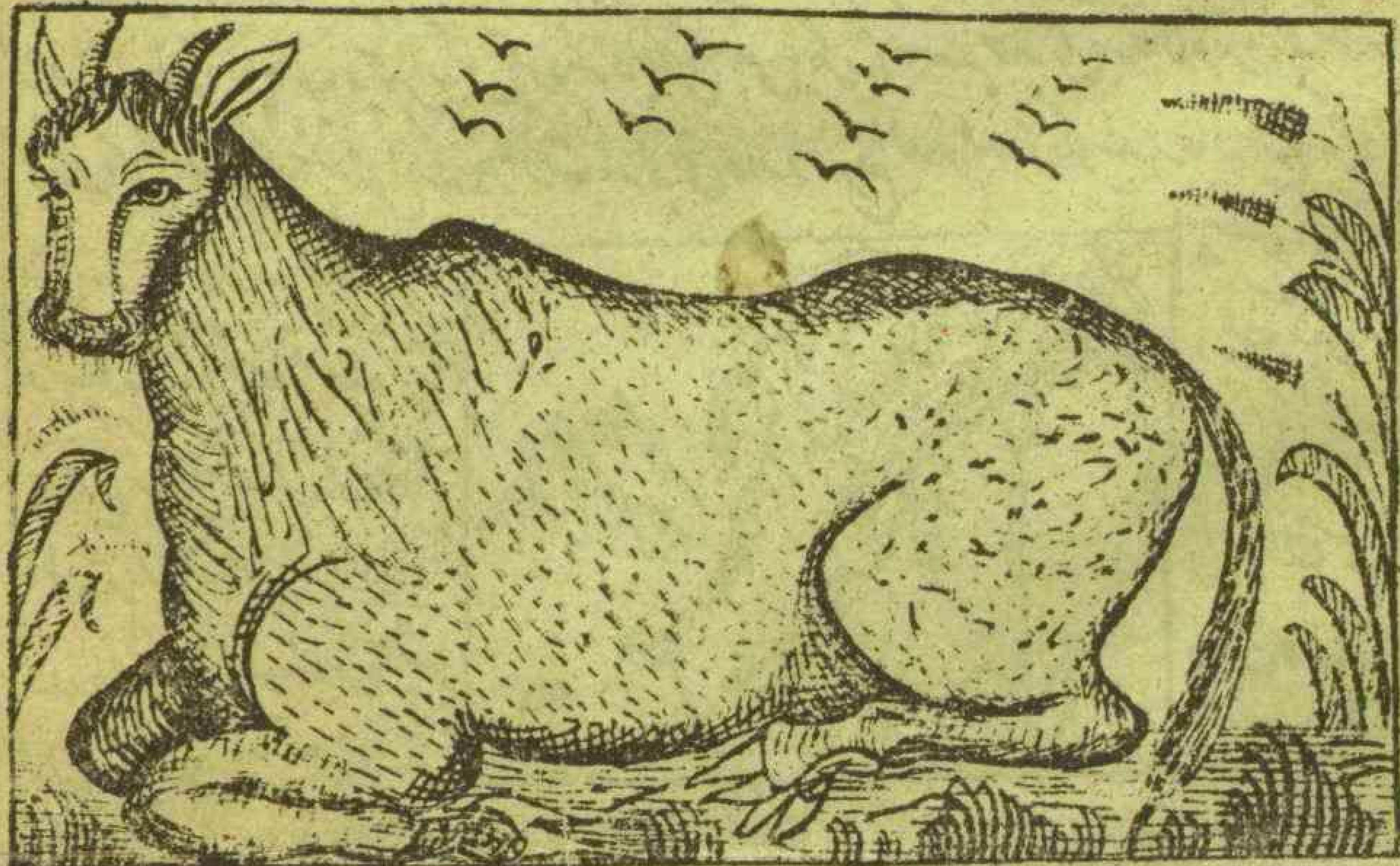
او را بیماریست که چون گوشت روباه خورد شفا یابد و بعضی گویند روباه دشمنی است از جانب پادشاه

یهود گویند دیدن او در خواب دلیل طبیب و منجم است نصاری گویند اگر بیند که روباهی را در خواب بکشت

بزن ارجمندی رسد یا آنکه قولش قبول کنند اگر بیند که شیر روباه میخورد از مرض شفا یابد اگر بیند

که با او جنگ کند با اهل خود جنگ میکند باب پنجم مشتمل بر سه فصل فصل اول در جیم مفتوحه

جامیش فارسی معربست حیوانیست در کمال شدت و قوت و با اینحال خائف ترین حیوانات مخلوقات است



اگر پشه او را بگزد دیگر نزد خود را بآب رساند و با غلظ جسمش زیرکی او بمرتبه ایست که اگر راعی وی او را بنامی که دارد

و هر مرتبه سه کرت با آن نام طلبد اجابت کند و بیاید شیر از او ترسد و در طبع او کثرت میل است بوطن

خود و شب نخوابد و حراست خود و اولاد خود نماید اگر دایره کشند و جمعی در درون دایره روند در
محیط دایره جا مینش نخوابند چونکه سرهای ایشان بیرون دایره باشد پس اینها دایره بجهة التجمع مثل
حصار قلعه باشد از پاسبانان چون نر شاخ بر نر دیگر زند انکه مغلوب شود در ستیان در آید تا و تنکه
قوت مقاومت بهم رساند بیرون آید بطلب خصم آید و شاخ زند تا غالب شود و اگر میان آب تا مینی فرو برد
از جمله خواص او انکه خانه را بپوست او بخور کنند پشه گریزان شود اکل گوشت او مورث تشنج بود اگر پیه
او را با نمک اندرانی مخلوط ساخته بر کلف و برص و جرب طلا کنند شفا یابد ارسطاطالیس گفته که زهره
مغز سر او کرمیست که هر که با خود دارد هرگز نخوابد مادام که با وی باشد باقی در خواص تفر گذشت؛
تعبیر دیدن او در خواب مرد شجاع جلد بیست که شر سد از احدی که متحمل ازار مردم شود و اگر زنی
در خواب بیند که او شاخ جا مینش دارد با پادشاهی شوهر کند اگر شوهر دارد قوت کار انشوهر باشد
جان مار سفید است و بعضی گویند مار کوچکیست حق سبحانه و تعالی در صفت عصای حضرت موسی
فرمود کانها جان الی قوله ولم یعقب ابن عباس گوید چون موسی عصا بینداخت اژدهایی شد
دهن گشاده فک اسفل بزیر قصر فرعون و فک اعلی بر بالای آن نهاده ریش وی هشتاد گز بود
بقدر یک میل از زمین بلند شده بر دم خود بایستاد روایت دیگر انکه قبه قصر را میان دو دندان خود گرفت
فرعون از قصر بگریخت چارصد مرتبه او را اطلاق واقع شده با انکه همیشه پنهان از مردم بقضای حاجت
میرفت در از درزمیت و جمهور از کس بمردند و بعضی بعض دیگر را بکشتند جدی بزغاله و بترکی او غلاق
گویند اکلش حلال گوشتش اندک حرارت با رطوبتی دارد سریع الهضم است گویند بزغاله سرخ و کبود



بهتر است او مورث قولنج است و مصلح او عسل است
و بسیار فربه او خوب نیست زیراکه دیر هضم میشود گوشت
هر نوع بزیکه باشد اکل او بهر صاحب دل را نافع است
اکل لحم در زمستان بد بود و در ابستان نیکو
و در باقی فصول متوسط بود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل فرزند است بز نر نوح تیس اولاد است خوردن
بریان او دلیل فرزند نرینه است اکل ذراع او نجات از هلاکت خوردن او از پهلوی چپ او هم و غم است
اکل او از نصف اعلی تا ناف دلیل زن و دختر و نصف دیگر دلیل پسران باقی در حرف تا بیاید
جراد ملخ و بترکی چکرد و جمعش جراده اکلش حلال و با نواع بعضی بزرگ جثه و بعضی سفید و بعضی سیاه

دیمی

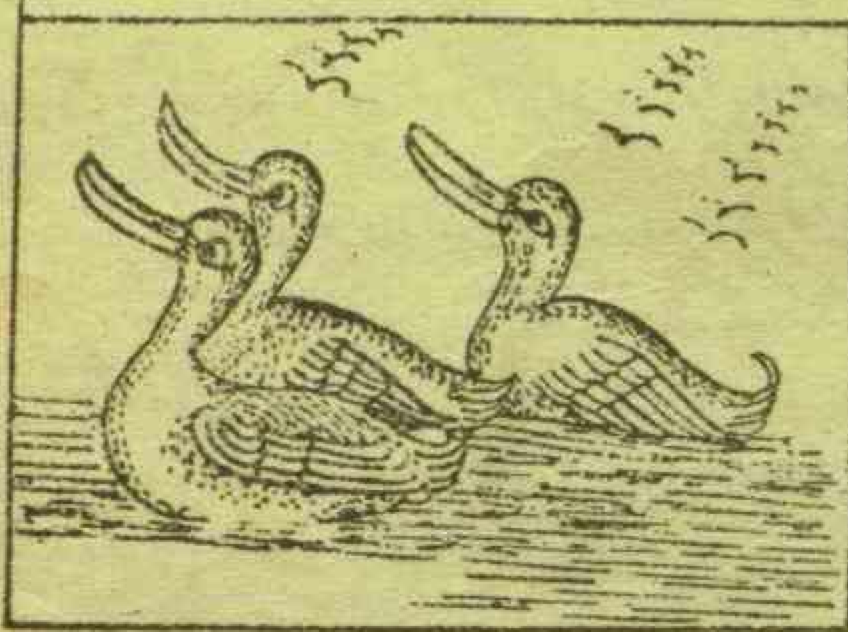
آدمی و استخوان طرف راست هدهد را در زیر سر نائم گذارند بیدار نشود تا برندارند و آب دهن آدمی نافع است از برای
گزیدن هوام و کژدم و زنبور و کیک هر گاه بیاشامند آنها طلا کنند این نیز بتجربه رسیده تناول شیر زنان با عسل سنگ
مثانه را بشکند و بیرون آرد و بعضی گفته اند هر گاه بیماری از خون آدمی شریف متورع در وقتیکه فصد نموده بیاشامد
در ساعت شفا یابد و بول آدمی را بر گزیده سگ دیوانه بمالند نفع عظیم بخشد ریزه ناخن را هر گاه سوزانیده بینائی
از و بخور دهند بغایت مفید و سستدار وی گردد و آشامیدن بول او نافع گزیدن جمیع ذوات السموم است اگر بول او را
جوشانیده بر پای صاحب نقرس بمالند درد ضربان ساکن شود و نیز نافع بود جمیع جراحتهائیکه حادث شود در انگشتان
قدم و جراحتیکه در آن کرم باشد خاصه بول کهنه و نیز نافع باشد بجهة گزیدن آدمی و عرق او را هر گاه با غبار آسیا
خمیر کنند بر ورم پستان نهند نفع کند و اگر بر پستان زن طلا کنند که خشک شده معاودت کند اگر او را خشک نموده
باشند بر آب بکوبند بر آنکه نهند صحت بخشد و اگر با عسل خمیر نموده از خارج حلق طلا کنند خناق را نافع بود و اگر بقدر ای
نخودی از سرگین آدمی با سرکه شد مخلوط ساخته صاحب قولنج و عسر البول آشامند صحت بخشد اگر بخو صبی در وقت تولد
خشک نموده بسایند اکتحال نمایند بیاض چشم زایل کند و اگر بر گزیده آدمی بمالند شفا دهد لعاب دهن روزه دار در گوش
بچکانند کرم را بیرون آورد و اگر با زراوند مخلوط ساخته بر بواسیر گذارند صحت دهد ابن زهر گفته که اگر آنچه از ناف کودکی
که اول بار ببرند باشند بریده باشد در زیر نگین گذارند هر مردیکه آن انگشتر در دست کند از قولنج در امان باشد بشرط آنکه
انگشتر و نگین او طلا یا نقره باشد و اگر زنی بموی آدمی بخور کند از جمیع ورمهای رحم وی را نافع باشد اگر زن اول را نیز زائیده
از نفاس خود بر هر دو پستان طلا کند دیگر بار نگیرد و اگر دندان کودک که بیفتد قبل از آنکه بر زمین رسد گرفته در زیر
نگین نهد هر زن که آن انگشتری با خود دارد منع کند او را از آبستنی مادام که با او باشد عرق زنان اگر بر جرب مالند
شفا یابد و اگر بول کسیرا که به هشت سال نرسیده صاحب برص بیاشامد شفا یابد و اگر بول آدمی با خاکستر مو مخلوط ساخته
و بر موضعیکه خون او روان باشد بپاشند باز دارد خاکستر قنوف و خاکستر شوید با زبل کهنه آدمی منبت لحیه است اگر خون حیض
بر موضع گزیده سگ دیوانه و بر بهق و برص طلا کنند نافع آید صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر کسی را رعاف بهم رسد
نام او را با خونش بر خرقه نویسند و برابر نظر او بدارند باز ایستد باذن الله تعالی و نطفه او را اگر بر بهق و برص و کژدم طلا
کنند به شود و اگر با شکوفه سنجد مخلوط نموده و خشک نماید و بزوجه خود دهد آن زن از عشق وی بیارامد و شوهر را بغایت
دوست دارد **فائده** اطبا گویند هر گاه کسی خواهد که بداند که زن بار گیرد یا نه بفرماید زن را که دانه سیر در
میان بنه بردارد تا هفت ساعت نگاهدارد بعد از آن اگر دهن او بوی سیر دهد علاج نماید که بار گیرد و اگر بوی
نیاید بار نگیرد **تتمه** آدم آبی بعینه مثل آدم خاکی است الا آنکه او را دم هست در دریای شام در بعض اوقات می
بینند که او را ریش سفید است و او را شیخ البحر نامند سالی که او را بینند مردم خوشحال شوند که آن علامت

ارزانی و فراخی آن سال بود گویند بچه بعضی از ملوک آدم آبی آورده بودند خواستند احوال او را بدانند زنی بغداد و در آوردند فرزندی از ایشان متولد شد که زبان پدر خود میفهمید پرسیدند پدرت چه میگوید گفت میگوید که از چه جهت است که دندانهای حیوانات همه در زیر است و دندان آدمی در روی ایشان است حاصل آنکه ایشان را چندان عقلی

نیست و خواص و تعبیر و سایر احکام در بنات آلمار بیاید انشاءالله تعبیر اگر شخص معروفی را در خواب بیند بعینه او را بیند اگر ذکر باشد یا مؤنث یا همنام یا نظیر او را بیند و اگر شخص مجهولی را دیده دشمن خود را دیده اگر مرد پیر حشمی را سعادت یابد و بسا باشد که تعبیر بصدیقی نماید و اگر ضعیف یا شخص کوچک صورتی بیند این دلیل نقصانی در جد انسان و اگر کودک بیند خویشان او بیند و اگر بالغ بیند بشارت قوت باشد لقوله تعالی یا بشری هذا غلام اگر بیند که کودک نیکو صورتی داخل شهر شد هرگاه در آن شهر بلیتی یا قحطی یا طاعونی بود برطرف گردد و اگر بیند از آسمان بزمین آمد یا از زمین بیرون آید بشارت هر صاحب غم باشد یا بتصرف در آن ملکی بود و همچنین اگر بچه عرا بیند که آسمان سوراخ شد و بدان سوراخ رفت و آن سوراخ مسدود شد آن شخص بمیرد اگر شخص بیمار در خواب بیند که کودک برهنه او را گرفت یا گردن او را زد دلیل آن ملک الموت است اگر جوان ترک یا مرد بخیل دشمن پیدا باشد اگر جوان ضعیف دید دشمن ضعیف را دیده اگر جوان گندم گون بیند دشمن قوی بیند جوان سفید رو و سفید پوست دشمن دیندار بود و اگر در خواب دنیا بیند زن مجهوله بهتر از معروفه بود و اگر مقبوله بود چیز مقبولی بود بدست او آید اگر قبیحه بود چیز قبیحی اگر زانیه بیند باعث زیادتی چیز و صلاح و عفت از برای اهل خود و مال حرام است از برای غیر خود و اگر زنی زن جوان در خواب بیند دشمن خود دیده اگر مجهوله باشد اگر شخصی زن فربه بیند سال با نعمت و ارزانی بود و اگر لاغر قحطی و تنگی است زن مکشوفة الوجه دنیای بی تعب بدست آید اگر زنان استقبال نمایند و از رستند بار نمایند

استسد بار نماید دیدن انسان بد صورت مرمکرو هست سیاه بدتر بود اگر خصی مجهولیرا بیند تعبیر کرده اند بملکی از
ملائکه از جهه انتزاع شهوت اگر بیند که او را خصی کردند او را مذلت رسد نصاری گویند که او را منزلت عبادات و
عفت فرج رسد اگر بیند سر آدمی در دست اوست هزار دینار یا هزار درهم یا صد درهم بدو رسد دیدن سرهای
بریده دلیل دیدن مردم رؤسا بود پس اگر بردارد چیزی از موی یا گوشت و مال از قوم رؤسا بدو حاید شود اگر
خود را جسیم و بزرگ و نیکو بیند بریاست رسد و اگر بیند سر خود را بریده اگر بنده باشد آزاد شود یا غمگین بود غم
زایل گردد و اگر بیمار بود شفا یابد اگر خادم بود از خدمت جدا شود اگر بیند که سر خود را بسنگ میکوبد از نماز عشا
خوابیده است اگر بیند سر او مانند سر مرغ شده است سفر بسیار کند خوردن سر حیوان چیزیست که با و امید
نداشته باشد و درازی عمر است اگر کسی بیند که سر او مثل سر شیر گردیده اگر از اهل ریاست است بریاست
رسد اگر بیند که گوشت خود غیبت او کنند اگر بیند که او گوشت دیگری میخورد غیبت دیگری میکند اگر زن بیند
که گوشت زن میخورد آن دو زن مساحقه نمایند اگر زن بیند که گوشت خود میخورد آن زن زنا دهد والله اعلم

اوزه مرغ آبی خانگی بترکی اوردك گویند اکلش حلال و بسیار شناور یار دوست دارد چنانچه بچه وی از بیضه
بیرون آید فی الحال شنا کند هرگاه ماده او شروع در پرورش بچه خود نماید نر او طرفه العینی از ماده جدا نشود و
در آخر ماه بچه بیرون آرد گوشت او گرم و تر است با فراط بقراط گفته که گوشت او اجود از طب است از لحوم سایر
طیور و لهذا مولد بلغم و موافق مزاج کسانیکه مزاج حاره داشته باشند بهتر آنست که قبل از طبخ زنیت بگوشت او



بمالند و داروهای گرم بسیار کنند تا غلظت آن تخفیف یابد
چه در هضم کثیر الفضول و موافق معده نیست و بسرعت مولد
حمیات گردد . و بعضی گویند اگر خصیه او را با شکر ده اکل نمود
زوجه خود مقاربت کند در حال بار گیرد و هر گاه دار الثعلب
ذات الجنب روغن او را طلا کنند انتفاع کند بمداومت اکل
زبانش تقطیر البول را دفع کند در جوف آن سنگریزهاست که مانع اسهال است و بیضه آن معتدل الحرارتست لیکن
غلیظ است بهترش آنکه نیمبرشت باشد و اگر قولنج یا باد گرم داشته باشد ضرر رساند و مولد خون غلیظ موافق
امزجه محرورین بود بیضه او و بیضه شترمرغ هر دو غلیظ و دیرهضمند کسیکه اکل آن دوست دارد زرده از آنخورد
بدانکه زرده هر بیضه بهتر از سفیده است لیکن سفیده آن از رطوبت بیشتر بود تعبیر او در بط بیاید

ابن آوی شغال بترکی چقال نامند آنکه فریاد کنند کان از جنس خود فریاد کنند مگر شب وقتیکه تنها بماند و وحشت گیرد و او مانند
کودکان بود چنگها و ناخنهای دراز دارد و میدود و از آنچه طیور صید کنند میخورد و مرغ خانگی چندان از روباه

اوزه

ابن آوی



حوف ندارد که از شغال چه هرگاه بالای دیوار یا درخت باشد بر بالای ایشان جهد و بجهد اگر چه در عدد بسیار
باشند گوشت او حرام از جملهٔ خواص او آنکه هرگاه زبان او را
در هر خانه که گذارند خصومت پدید آید اکل گوشت او نافع جنون
و صرعی بود که در آخر ماه عارض شود اگر چشم راست او را خائف با خود
دارد ایمن گردد و از چشم بد محفوظ باشد

ابابه

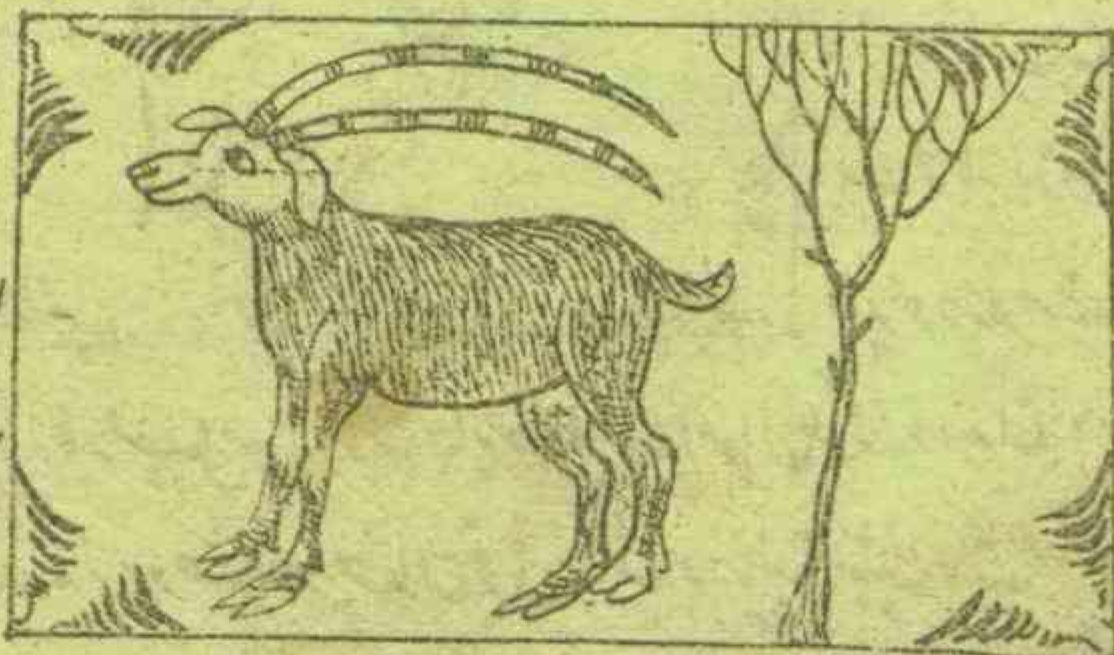
ابابیل بپارسی پرستوک
و بترکی قرقالوج جمعش ابابلت ابن جبیر گفته که ابابیل در آیهٔ وافی
هدایه وارسلنا علیهم طیرا ابابیل مراد طیریست که ما بین زمین و آسمان بغیش کند و جوجه برآورد و او را بینی مانند
سایر طیور و کفهایش مثل کف کلابست ابن عباس گفته که شبیه مرغابی گردن و پاهای دراز دارند و بعضی
گفته اند که شبیه بخفاش عباده بن موسی گفته که گمان میبرم که زرازیر باشد که نوعی از عصفور است عایشه
گفته شبیه بطیور است و خطاف که پرستوک بود و او پرستو است که الآن در مسجد الحرام جای گیرند که در سین
بیابد انشاء الله و ابیل را راهب بزبان نصاری گویند و لهذا عیسی ع را ابیل الابیلین
گویند در خطاف بغیر و سایر خواص او بیابد انشاء الله

ابل

ابل شتر
و بترکی دوه نامند از جمله بدایع قادر بیچون که افلا ینظرون الی
الابل کیف خلقت الایست که او را کشتی روی زمین گویند تا ده روز بر
تشنگی صبر کند و هر گیاه که در صحرا و بیابان باشد چرا کند اگر چه گیاه تلخ بود و سایر بهایم نخورند با جماع و نص قرآن
احلت لکم بهیمة الانعام حلالست ابن زهیر و غیره گفته اند که تا نظر وی بر ستارهٔ سهیل افتد در حال بمیرد اگر موی

شقیقت اورا سوخته بر جراحتیکه خون آن روان باشد بپاشند باز دارد و اگر پشم او را در آستین عاشق کذارند
عشقش زایل شود و اگر مست از بول شتر بنوشاند در حال مستی او بر طرف شود و اکل کوشت او باه را زیاد کند و نعوظ را
قوت دهد بعد از حجامت بول او نافع ورم جگر است مغز ساق ترا او را هر گاه زن در میان پنبه یا پشم نهد و در شوال
بعد از طهر بردارد و شوهر با او مباشرت کند بار گیرد اگر چه نازا باشد و در ذکر انسان تحقق ذکر او گذشت تعبیر
اگر در خواب بیند که مالک گله شتر یا گوسفند گشته حاکم جماعت ذوی الاقتدار گردد و مالک اموال شود اگر بیند که
مالک یک شتر شده عاقبت نیکو و سلامتی دین و اعتقاد بود و اگر شتر بسیار در شهر بود دلالت کند بر امراض و حروب
بسیار از طایفه و بس گفته که اگر کسی بیند که گوشت شتر میخورد بیمار شود و دیگری گفته اگر بیند که مالک ابلی شده
او را قوت و قدرت حاصل شود محمد بن سیرین گفته که اکل لحم او در خواب ضرر ندارد لقوله تعالی والانعام خلقها
لکم فیها دفء و منافع و منها تاکلون باقی خواص و تعبیر در جمل بیاید انشاء فصل سیم در انه مضمومه اروسیه

بز کوهی بترکی داغ کچی کویند اکلش حلال اگر شاخ
و ناخن او را صلایه نموده در روغن مخلوط نماید
در بدن و ساق کسیکه از پیاده رفتن او را تعبی حاصل شد
طلا نمایند رنج او بر طرف زایل شود که کویا هیچ راه نرفته
باقی خواص او در باب دال و در ذکر و عل بیاید انشا

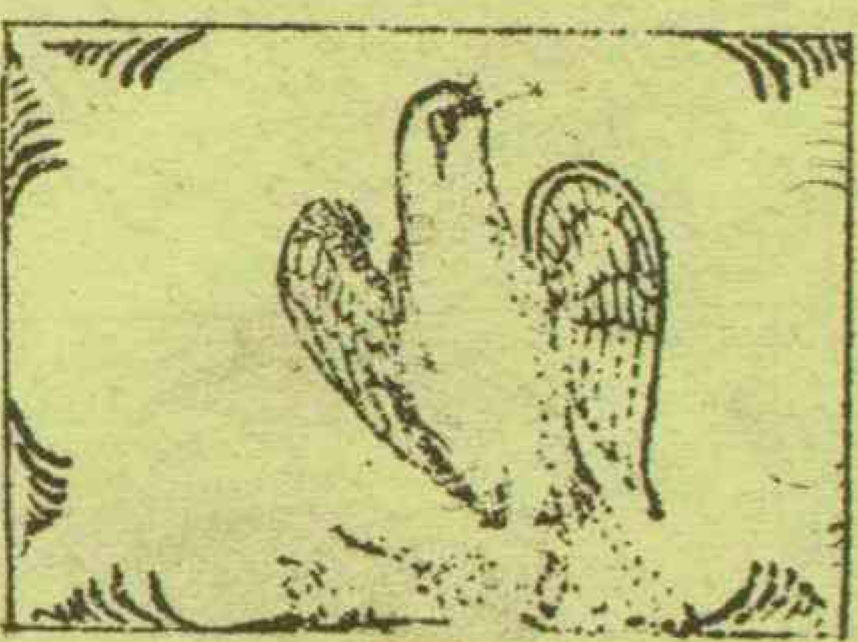


اشن مرغیست که سیاهی زند طوق در گردن دارد مثل و بسی که نوعی از کبوتر است منقار و هر دو پای او سرخست
مثل کبوتر الا انکه بدنش سیاه است از آواز ناله او آوه آوه مسموع شود در لغه اخری اورده اباغی جوبوزلی
قرل قوشدور که صوتندن اوه اوه آوازی کلور والله اعلم باب دویم در بای موحده مفتوحه البازی
باز و بترکی قارچغای نامند لغه فصیح او بخفیف باز و بعضی بازی و بعضی بیار شده و نیز گفته اند اشتقاق باز او انست
که بعضی رو به نشست و او در بکبر باشد و ضیق انها است در خلقت لکن مونث باز او که از جنس دیگر باشد از قبیل
و شاهین و غیره و لهذا مختلف الاشکال بود و جمیع انواعش حرام است حضرت مقدس نبوی صلعم از اکل هر سباع
صاحب ناب منع و نهی فرموده عدی بن حاتم کوید از انحضرت از صید باز پرسیدم فرمود که ما امسک علیک فکل یعنی آنچه
باز صید بکند او دیگر تو بخور آنرا که حلالست بدانکه او پنج قسم است بازی ذوق باشق بیدق صقر و کرج است مزاج
باز از اخر اسر جه طیور خمسه است و لهذا از تشنگی متابعت و مکان او شاخهای درخت پیچیده در هم و جاهای سایه
دار و خفیف الجناح و سریع الطیرانست از اقسام خمسه باده او بجرأت تر از نر بود و باز را امراض بسیار بود و لاغر شود
د گوشتش او بریزد احسن انواعش آنست که پرش کم و چشمش سرخ بود و بهتر از این آنکه کبود بود و چشمهایش سرخ

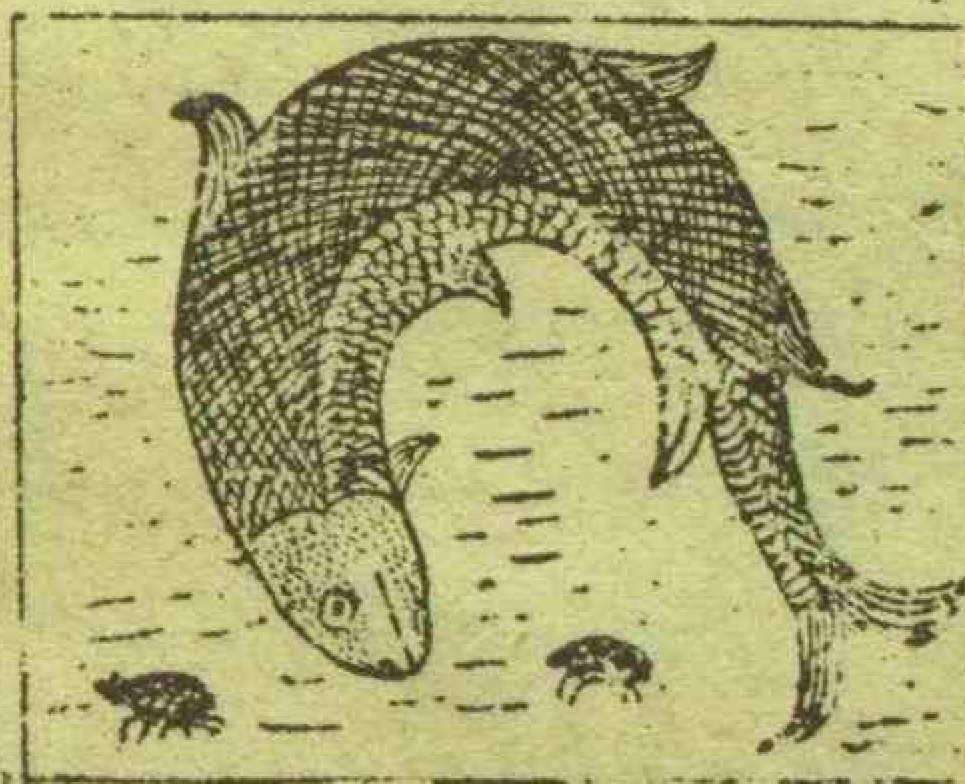
البازی



انچه از اینده قسم کمتر است زود باشد و از صفات محموده باز انستکه دراز گردن و فراخ سینه و بعید المنکبین یعنی میان دو دوش وی فراخ باشد و رانهایش دراز و پرش فرو گذاشته و ذراعین وی درشت و کوتاه باشد بچه او در اعیر مانند اکتحال زهره او چشم را از نزول آب باز دارد و اگر زنی از سرگین او در حالت افکندن بیاشامد بار گیرد و اگر حه عاقر بود **اما باشق** بفتح با و کسر شین معرب باشه است و بترکی قرقی نامند او نیز مثل باز اندک صبر بر تشنگی دارد و کثیر الاضطراب گاه انس گیرد گاه وحشت و اگر از کوچکی انس گیرد مراد صیاد برآید سبک پر و نیکو شمایل و لایق است که ملوک خدمت او کنند زیرا که او صید کند از بهترین انچه باز و کبوتر و دراج و غیره بهترین او ضاعش انستکه در منظر کوچک و در پران بزرگ باشد و ساقهای او دراز و رانهای او کوتاه بود و یکدرهم از مغز سر او مخلوط باندک آب تره نافع



خفقانیست که از سودا بهم رسیده باشد اکتحال زهره او تیرگی چشم را دفع کند **بیدق** از گنجشک بزرگتر زکان او دراز مناه کوتاه **تعبیر** اگر کسی باز در خواب بیند اگر از اهل امارت باشد سلطان گردد و اگر بیند که باز از دست او گریخت ملکش از دست برود اگر چیزی از پر او در دست او بماند گدا اگر او را ذبح کند بر دزد ظفر یابد ذبح باز دلیل موت ملوک جابر و لحوم انها اموال ملوک و دیدن او برای اهل بازار ریاست و دیدن باشق دلیل فرزند ذکر بود صفر او را چندان قوتی نباشد و در طبع شبیه است بعضی که اصفر و اضعف جوارحست در حیله و قوت در مزاج ابیس امر جه طیور دارد و در بعضی اوقات صید عصفور کند و بسا باشد که از او بگریزد و او شبیه باشق است در شکل الا انکه در جثه از ان کوچکتر است و جمیع انواعش حرام است و انچه صید کند حلال است



بالام در حدیث امده که یهودی نزد حضرت مقدس نبوی آمد پرسید که چون قیامت برپا شود زمین همه یک خبز واحد خواهد شد از برای ماحضر اهل جنت پس نان خورش ایشان چه چیز خواهد بود انحضرت فرمودند بالام و نون پرسیدند که اینها چه چیزند فرمود بالام گاو است و نون ماهی که از زیادتی جگر او هفتاد هزار کس خواهند خورد **باله** ماهی و بترکی بالق گویند ماهیست در بحر اعظم میباشد که طول او پنجاه ذرع میباشد و او را عنبر گویند و این لفظ معربست و در صحاح آورده که باله ماهی بزرگیست از ماهیان دریا و این لفظ عربی نیست صاحب عجایب المخلوقات آورده که ماهیست طولش پانصد ذرع یا بیشتر بود و در بعضی اوقات گوشه بال او مثل بادبان نمایان شود

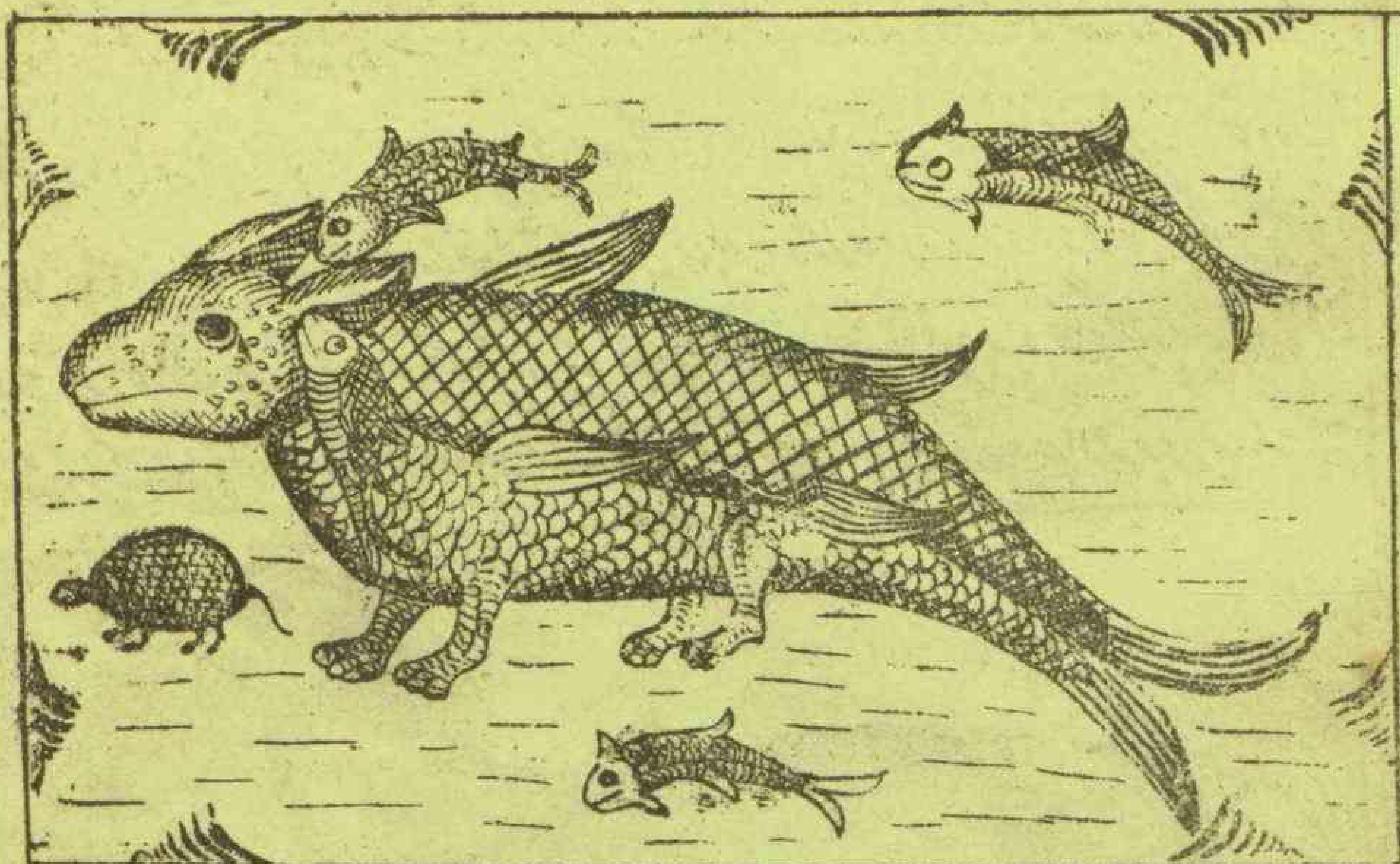
باشق

بیدق

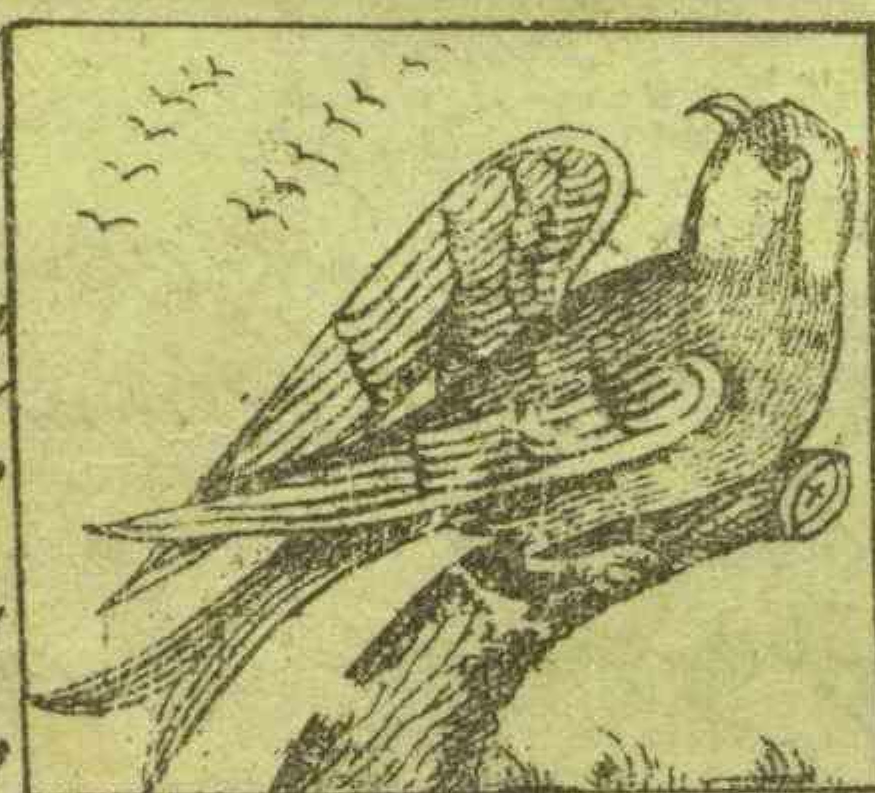
بالام

باله

اهل کشتی از او بترسند و چون اذر اهسته طبلها بزنند تا اینکه بگریزد و از آنجا چون بر حیوانات بحر ستم رسد حقتعالی ماهی بقدر دو ذراع بر انگیزاند تا بر گوشش چسبد که بهیچ نحو از او متخلص نشود پس باله متوجه قعر دریا شود



و سر خود را چندان بر زمین زند که بمیرد و بر روی آب افتد مثل کوه بزرگ جمعی از زنگیان باشند که ترصد نمایند
پس هرگاه مشاهده اینحال نمایند چنگالهای آهنین دارند در اندازند و جثهٔ او را بساحل کشند شکم او را
بدرند عنبر از آن بیرون آرند و در باب عین عنبر و امور متعلقه بوی بیاید انشاءالله ببغا بباء اول و
ثالث مفتوح و ثانی ساکن و غین معجمه طوطیست سبز رنگ مسمی بذره ابو فرج شاعر را از جهة فصاحت با انکه
در زبان لکنتی داشته که شین را تا میگفته از اعراب از جهة
فصاحت که بزبان او لکنتی است لثغه نامند ملقب بببغا ست
و او بچه کبوتر بود او را جهة شفاع بصوت فرا گیرند و بچه دادم
چنانچه طاوس را جهة مشاهده لون او و یکنوع از ببغا هست که
سفید است یکی بجهة معز الدوله خلیفه هدیه آورده بودند مثل
در سفید که منقار و پاهای او سیاه و بر سرش مو بهار رنگ



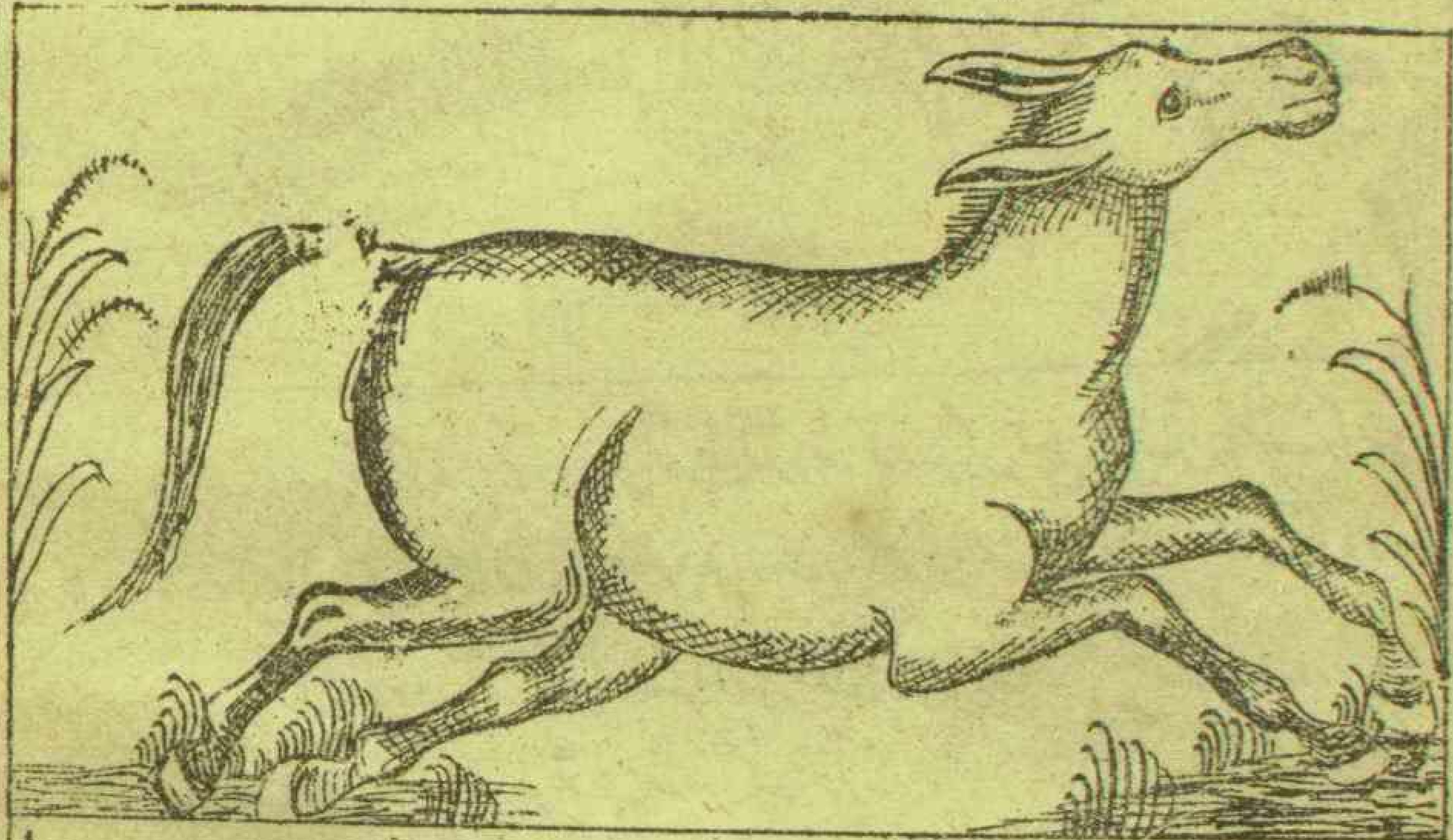
فستق بوده الحال جمیع انواع او معدوم است سوای سبز رنگ او که موجود است و او حیوانیست نرم خلق و
تند فهم او را قوت تام بر نقل اصوات است و قابل تعلیم ملوک و اکابر او را نگه میدارند تا هر چیز که بشنود باز گوید
تمامی نماید و آنچه سئوال کند بیا بخود بر دارد و بطریقیکه آدمی بدست چیزی خورد مردم در تعلیم او بطریق
متعدده حیله مینمایند بعضی در وصف او گفته شعر انتهها صبیحة ملیحة ناطقة باللغات الفصیحة بمدت

ببغا

من الاطيار والانسان   يوهمني بانه انسان   ينبي اي صاحبها الاخبار   ويكشف الاستار والاسرار •
يعني وصف ميكنم نوش صورتي طيري راكه ناطق بود بزبان فصيح گويا شمرده بود از مرغان وزبان آدمي ترساند
كه مگر آدمي است كه اعلام ميكند بصاحب خود اخبار وظاهر ميسازد پردها وميگشايد اسرار را اكلش براصح حرام است
بجهة خباثت لحمش وبعضي حلال دانسته اند زيراكه اشياء طيبه است واز ذوات المخالب وذوات السموم نيست
اگر كسي زبان او را بخورد گوياي كلام فصيح گردد واكل زهره او ثقل زبان آورد واگر خون او را خشك نموده بنهاني
ميان دو دوست بپاشند عداوت پيدا شود واكتحال بسركين او مخلوط بسركه دفع رمد ودرد چشم كند تعبير
ديدن او در خواب دليل مرد برده فروش كذاب يا مرد فيلسوف يا كار يا دليل كنيز وغلام يا پسر يتيم بود .

البغل

استر ونر كه قاطر گوشتش شديد الكراهه است آنكه پدرش خر باشد بهتر است ودراز عمرترين حيوانات است



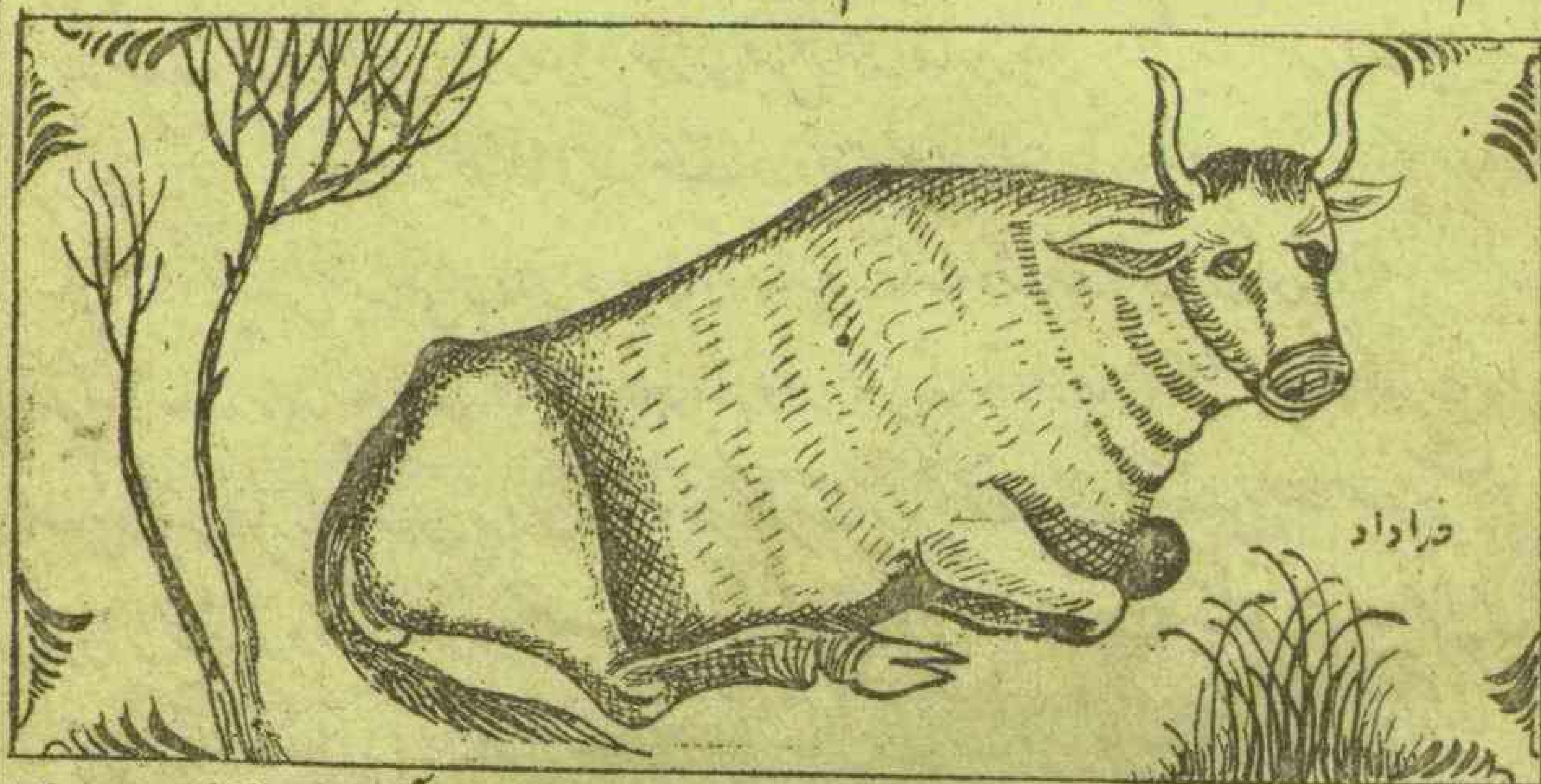
از قلت جماع چنانچه گنجشك كوتاه عمرترين طيور است از كثرت جماع واستر را بچه نميباشد زيراكه مشيمه اش قوت پرورش
بچه ندارد ورحمش تنگست وخروج بچه متعذر اگر احيانا استر آبستن شود در وقت زائيدن هلاك شود وشنوانند زائيد اگر
دل او را خشك نموده از تراشه او زني بخورد هرگز بار نگيرد وچرك گوش او نيز همين خاصيت دارد وهرگاه زن برداند بار
نگيرد واگر چرك گوش او را در پوست وپيچيده زن با خود دارد نيز بار نگيرد مادام كه با او باشد خاكستر سم او را صلايه
كرده بروغن گل خمير نموده برسر اقرع وموضعيكه موي نداشته باشد طلا نمايند موي برآرد ونيز اگر سم او را باخون زير
آستانه در گذارند موش داخل آنخانه نشود وهرگاه سم استر در خانه بخور كنند موش وساير هوام از آنخانه گريزان
شوند از بقراطيس منقولست كه كسيكه عاشق باشد در موضعيكه استر غلطيده باشد بغلطد عشق او زايل شود واگر مذكر باشد
واگر مونث در موضع مونث هرگاه زكام باشد سركين او را بو كند وتف نمايد وبرسر راه بنهد از هركه پا بر او بگذارد زكام
بر او انتقال يابد واو از زكام خلاص شود واگر چرك گوش او در نبيذ كرده بخورند در حال مست شود اگر زن مقداري

تعبیر

ورم بول استر اشامد هر که بار بگیرد اگر آبستن مغز سر او با شکر خورد طفل او دیوانه شود اگر زن عرق استر با پنبه بردارد بار نگیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل سفر اکبر است و طول عمر وی و بتر دیدن او را تعبیر نموده اند بفرزند که زنا کند و اهل او نباشد پس هر که بیند بر استری سوار شد اگر از مسافرین نباشد پس او قهر و غلبه کند بر مردمی و سختی نماید و بعضی گفته اند که استر ماده زن نازاینده است و اگر استری که سوار شده سیاه باشد زن صاحب جمال بود و اگر سفید صاحب حسب و نسب و بعضی گفته اند استر ماده دلیل سفر است پس اگر از استر فرود آید از سفر باز ماند یا زوجه اش مفارقت نماید

بقر

بقر گاو ترکی سغر نامند اسم جنس است بر نر و ماده صادق آید ماده او را بقره گویند از ابن عباس منقول است که روزی حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بر ماده گاوی گذشت که بچه در شکم داشت و زاییدن او دشوار گشته بود و از شکم او بیرون نیامد ماده گاو گفت یا روح الله از حقتعالی درخواه



تا مرا نجات دهد عیسی علیه السلام عرض کرد یا خالق النفس من النفس خلصها در ساعت آن ماده گاو بار نهاد باذن الله تعالی پس هر گاه زنی را وضع حمل مشکل شود این دعا را بخوانند و بنویسند تا با خود دارد و از ادعیه مجربه بجهت تسهیل ولادت نیز این دعا است بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و از حضرت امیر علیه السلام منقول است که آنحضرت فرمود بجهت شفای مردم هیچ چیز از روغن گاو نیست شتر گویند عرب را قاعده آن بود که در سالیکه باران نمی آمد آتش در گوش گاو میکنداشتند و سر میدادند باران میبارید گوشت و شیر و روغنش جمله حلال میباشد و مکروه است در حدیث آمده که گوشتش مرض و روغنش شفا است از جمله خواص او آنکه اگر پوست او را با زرنیخ سرخ در هر خانه که بخور کنند جمله عقارب و حیات و هوام گریزان شود اگر بر ظرفی بمالند کیک بسیار برا او جمع شود شاخ او را هر گاه صلایه نموده در طعام صاحب تب ربع ریزند شفا یابد تب وی مفارقت کند و هر گاه بیاشامند نقرس را زایل کند و طلا نمودن خونش خون جاری باز دارد و اگر زهره او را با کندر طلا کنند

مو اسیر را نفع کند و جوششن را ساکن گرداند و اگر بر موضعیکه اثر سیاهی در بدن او باشد بمالند نفع و رنگ
بحال خود اید و اگر با عسل مخلوط ساخته اکتحال نمایند تاریکی چشم را زایل کند و اگر با انزروت و عسل و تخم حنظل
بمقعد طلا کنند بواسیر را نفع کند اکتحال زهره گاو سیاه تحدید بصر نماید اگر چشم گاو در آید و با آب او چیزی
نویسند در بر در خوانده نشود و در شب بیشکو خوانده شود و اگر موی او را بسوزانند و بپاشانند از درد
دندان نفع دهد و اگر با سکنجبین بپاشانند سپرز را بر طرف کند و اگر درون سپور انگوشت گاو طلا کنند و تا
گردن بخاک دفن کنند همه کیکها بر آن جمع ایند اگر خصیه او را کوبیده نرم بسایند و بپاشانند تهییج
باه کند و قوت نعوظ دهد و انعاش تام بر مباشرت نماید و قضیب او را اگر خشک نموده نرم بسایند و بر قضیه
نیم برشت پاشند تا دل کنند قوه باه را زیاد کنند اگر سرگین او را بر زگیل طلا کنند بزودی بریزد اگر بر ورمهای
صلبه طلا کنند نرم کند و اگر بخور کنند بر سوراخ موران قبل از آنکه آنها بر زمین بیرون ایند دیگر بیرون نیایند
و اگر بر نقرس گذارند نفع دهد اگر بجهه حامله بخور کنند در وقت حمل بسهولت بار نهد و بیرون اورد بچه مرده که
در شکم باشد و همچنین مشیمه یعنی بچه دان را بیرون آورد و اگر در خانه بسوزانند جانوران گریزان شوند اگر
سوخته او را سائیده در بینی سعوط نمایند رعاف را باز دارد اگر چند مرتبه بر بدن طلا کنند و گذارند که تا
خشک شود تیر و خار را از بدن بیرون کند و اگر با کبریت بر خرقه کتان طلا کنند و بسط کنند بر شکم
آب زرد را بخشکاند و بکشد بقره وحشیه بزرگی داغ سقری چهار صنف است اول بهاد و دوم ایل
سیم یحمور چهارم بیتل و همه اقسام اربعه در فصل تابستان اگر آب نیابد باشد باستنشاق هوا اکتفا کنند
و در نصفت گرگ و خرگوش و روباه و شغال و حمار وحشی و آهو با ایشان شر نکنند اما ایل ذکر او در
الف سوجه گذشت و یحمور دریا بیاید لیکن شمه از او در اینجا بیان نمایم او شد شهوتست بمرتبه که چون
ماده او بار گیرد از نر بگریزد از خوف آنکه با او در حال آبستنی مقاربت جوید از فرط شهوتیکه دارد نر او
نر سوار شود و جمع ایند پس چون یکی سوار شود باقی دیگر بوی آب منی استشمام نمایند بجهند و در نشاط
ایند شاخ او مصمت بود بخلاف شاخ باقی حیوانات که مجوف بود بقره وحشیه شبیه ترین حیوانات است بز
اهلی و شاخش سخت و محکمست بطریقیکه خود بخود را از ضرر سگ شکاری و غیره نگاهدارد و گوشتش
با جماع حلال زیراکه از طیبات است اکل متفر ساقش نتایج فالجست و نفع عظیم بخشد هر که شعبه از شاخ او با خود دارد
سباع از وی گریزان شوند اگر خاکستر او را بر دندان سنون کنند وجع درا ساکن گرداند بخور موی او در خانه
موش و جعل و سایر هوام را بگریزاند اکل شاخ سوخته او در طعام زایل کننده تب ربعت و آشامیدن
آن در میان چیزی از اشربه زیاد کننده قوه باه است و تقوی عصب و سعوط آن در بینی که خون

بقر وحشیه

ایدنم

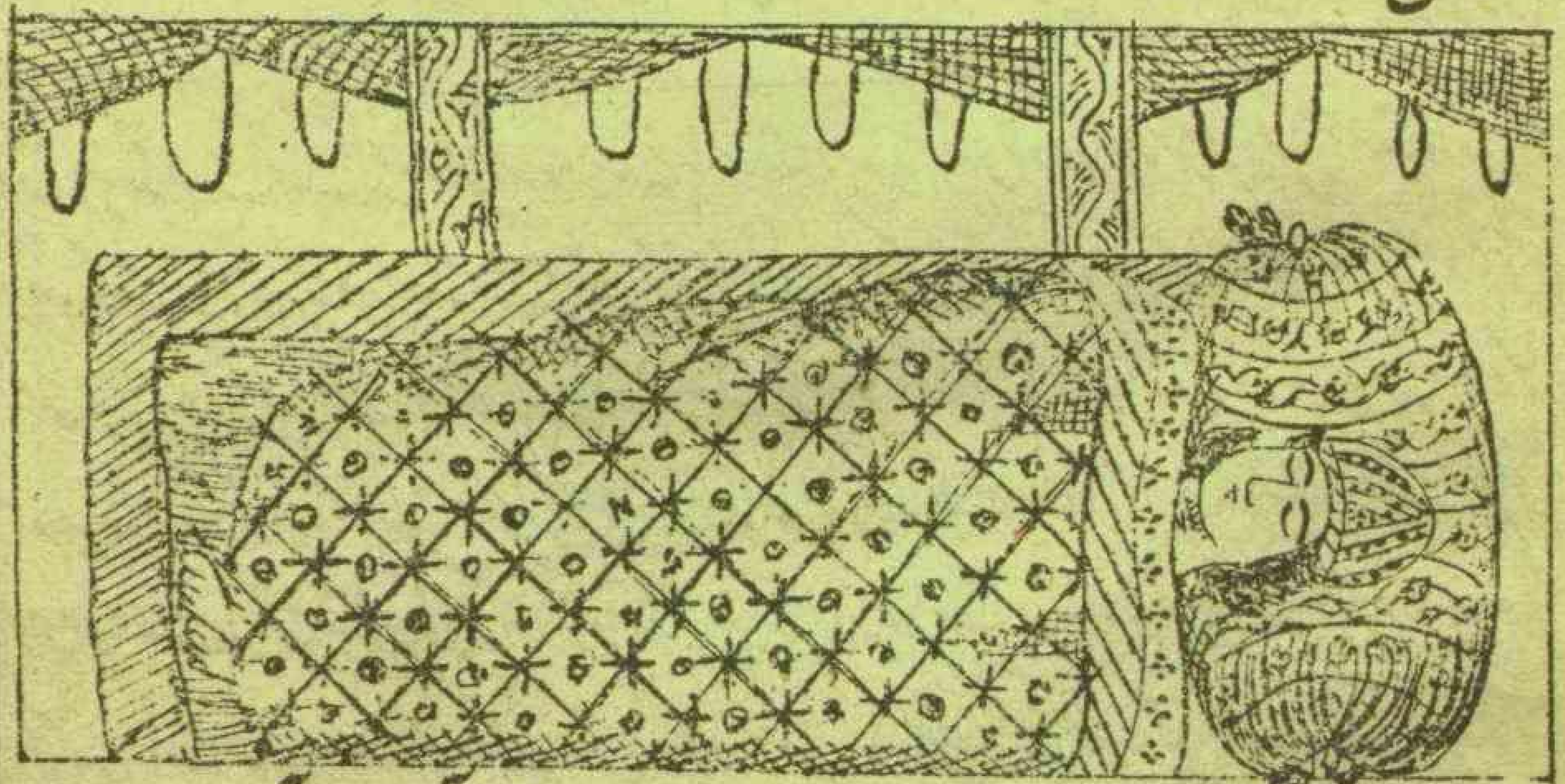
۳

بقر عنبر

آید دفع رعاف کنند طلاء خاکستر شاخ او که مخلوط با سرکه باشد نیز هلکه مقابل آفتاب و ماه باشد واقع بر صفت
شاد دل مستعالی از آن موجب غلبه بر خصم است باقی در میم بیاید انه بقر الماء که عنبر است و سرار
بحر بر وارد و چرا کند والله اعلم بالصحة هذا النقل چه اکثر بر آنند که عنبر از دریا بیرون آید اگر این نقل
صحیح بود سرگین او مقوی دماغ و حواس و دل بود بقره بنی اسرائیل او را ام فتیس و ام عویف
نامند و او گاو ماده کوچکی است و دو شاخ کوچک در دو زنگیت چون اراده برخواستن کرده در مکان
خود قمله اندازد یعنی شپش اگر بدست تو آید پوست او را بشکاف و میل در آن زن و اکتحال نما بچشم کسیکه در
سفیدی باشد بیاض علتر ابرد و اگر این حیوان خود را بر موضعیکه موی نداشته باشد بمالد موی بر آرد و ممکن است
که شپش آن گاوی باشد که همین شپش از او در وقت برخواستن بیفکند تعبیر دیدن گاو سفید و
سیاه دلیل است اگر فربه باشد بر سال ارزانی و فراخی و اگر لاغر بود سال گرانی و قحط و گاو زرد دلیل
مسرت و خوشحالی و بقره تیره رنگ دلیل سختی است در آخر سال و دیدن نصف بقره مصیبت و حزن با خواهر
بود اگر بقره دیگری بدوشد با زن غیری خیانت کند و هر قسم حالتیکه بیند با بقره خود پس اگر خبر زوجه و یا
دختر او راجع شود و دوشیدن او مال حلال بسیار است و آواز او دلیل مردمان مشهور که بی ادب

بقره بنی اسرائیل

تعبیر



باشند و خراشیدن او کسیرا دلیل بیماریست و اگر گاوی بزد او را رها نکند آنشخص در آنسال بمیرد و دیدن
او در خواب از برای اهل زراعت خیر و برکت نسبت داده او را بگرش چنانکه جمیلا در باب خواب بیاید
نسبت داده اند اگر بیند که بقره داخل خانه او شد و شاخ زد او را او را زیان بهم رسد نصاری گویند که
اکل لحمش دلیل روشنی او ست نزد حاکم و ولی او مالست از برای کسیکه او را برد ار دو بریان او نمی رجوع گشت
اگر زن حامله دارد بشارت فرزند نر است نیز بریان او و بشارت معیشت است اکل مطبوخ بریان در در ر
و ارزانی گویند عایشه گفت قبل از جنگ جمل در خواب دیدم که گویا بر تلی هستم و گاوی فریاد میکند



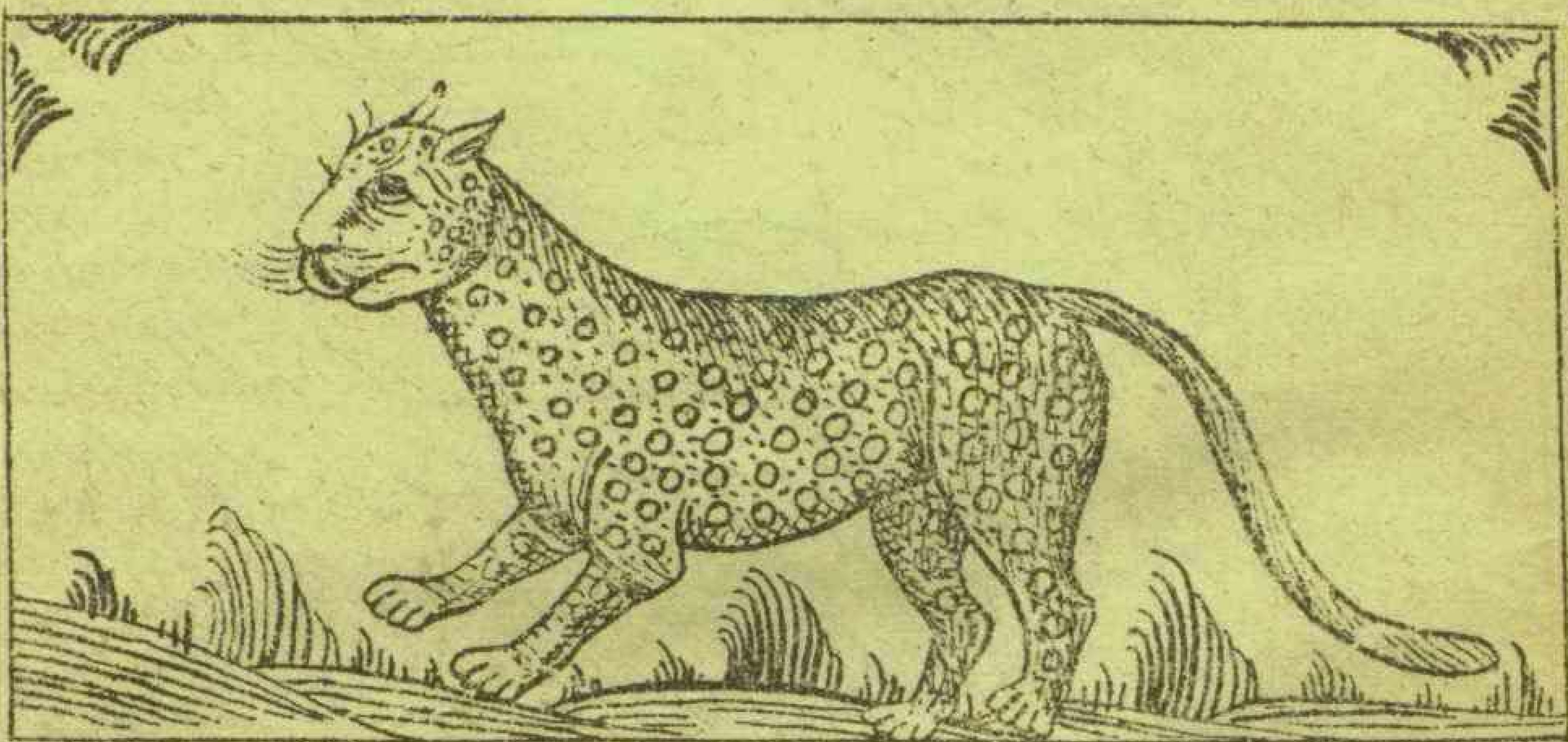
سر و ق کشم گفت خواب خود را است میدانی در حوالی نوجک شود کشته اند و گفت چنین بیند رو در مجلس
اگر بیند که بقره شیر نو ساله خود خورد زنی بر دختر خود قیادت کند اگر بنده بیند که کا و اقار ابید و شد
زن آنقار انجواهد بقه و بعوضه بقه پشه و ترکی گور مرجک نامند بعوضه انکه پردار د بقه انکه سرخ و بد بو است
و پر ندار د او را طبع گویند اکل هر دو از جهت قذاره حرام است در عجایب المخلوقات آورده که اگر خانه را
بقلقند و شونیز بخور کند هیچ پشه و ملخ داخل آنخانه نشود اگر مناره صنوبر بخور کنند پشه و ملخ گریزان
شوند و بعضی گفته اند هر گاه در خانه محلب بخور کنند پشه و ملخ گریزان شوند و نیز اگر نعلق که زلو باشند
یا عاج یا پوست جایش یا شاخ سرش بخور کنند پشه گریزان شود و نیز اگر سداب در سرکه نقوع کرده
و در خانه بپاشند پشه و ملخ گریزان شوند اگر کنند و کبریت
و زوفا و میعه باب بر شاخ قبه طلا کنند و این شاخ را وقت
خواهیدن نزد سر خود گذارد پشه نزد او نرود و بدانکه پشه دو صفت
یکنوع شبیه کنه است لیکن پاهای او خفیف است و رطوبتش
ظاهر در عراق عرب و شام او را جرجس گویند جوهری گفته که
او لغتی است در قرقیس و در خلقت شپشه بفیلست چه خرطوم دارد
و تفاوتیکه هست آنست که فیل را چهار دست و پا است و پشه را شش پا و چهار پر خرطوم فیل مصمت و از پشه
مجوف است و هر گاه بر جسد آدمی نیش زند خون او را میمکد و فرو میبرد بجوف او و هر گاه بر عضوی از
اعضای آدمی رود همیشه بر خرطوم خود قصد میکند که سوراخ کند جسد و مسامات او را تا بیرون آید و حرص
او بمرتبه ایست که خون را میمکد تا آنکه بترکد و بمیرد یا عاجز میشود از طیران و این سبب موت وست و از عجایب
کار او آنست که بکشد شتر و غیر آنرا از ذوات اربع پس در صحرا بیفتد مرده آنرا هر جانوریکه بخورد بمیرد بدانکه
اگر کسی را پشه بگوش رود یا کار مشکلی پیش آید دو رکعت نماز بقصد آن طلب گذارد و بعد از نماز سه نوبت
بگوید یا حلیم یا علیم یا عظیم پشه از گوش وی بیرون آید و کار او ساخته شود ابو هریره گوید که من ایستاده
بودم که خود دیدم حضرت سید کاینات صلعم دو قدم حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بر روی دو
قدم مبارک خود داشت پس آنوقت آنحضرت صلعم این دعا بر خواند که خرقه خرقه طرفی عین بقه پس آنحضرت دهن
مبارک او را بوسید و عرض کرد بار خدایا دوست دار او را که من او را دوست دارم بدانکه خرقه یعنی ضعیف
نزدیک خطو و ترقی یعنی بالا رو و دو چشم کنایه از کوچکی چشم او ست خرمهٔ بقد او گفته و گفت بقد بر ش
هذا عین بقه بعضی از اهل مغرب بجهة افسون پشه و غیره که بنویسند در ارکان خانه بنویسند و در خانه

فواد

تعبیر

ببر

دوکره موسی فقضی علیه وقال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین عطشیش عطشیش بتت ایها البق عطشیش
عطشیش ارحل ایها البق الا یغضب الله علیک کما غضب الله علی راحل القاضی و وکیله تلخ و بشه کریزان
شود و دیگر از خواص تلخ انکه هر کاه زور اسائیده در سوراخ دکر ریزند عسر البول را برطرف کند تعبیر
دیدن پشه در خواب دلیل دشمنان ضعیف است و نیز دلالت کند بر هم و غمی که مانع از خواب بود
ببر بفتح باء اول و کسر باء دوم پلنگ و بترکی بولنا رش خوانند گوشتش حرام و او با شیر
میدود و دشمن وی بود او را برید و فرانق نامند ماده او از باد بارگیرد لهذا چون باد وزد کسی قدرت
بر صید او ندارد و بسا باشد که بدود تا با اسب بگیرند و در قفس ائینه کنند با کودکان مونس سازند
تا رام شود و بیرون آرند و اگر بدر جنت کافور انس گیرد و نزد اندر جنت باشد و مفارقت نکند و کسی
قادر نباشد که چیزی از اندر جنت از کافور فراگیرد لیکن در بعض اوقات معلومه دور میشود و انوقت را
میشناسند پس در وقت مذکور نزد اندر جنت ایند و کافور فراگیرند از جمله خواص او انکه اگر زهره او در

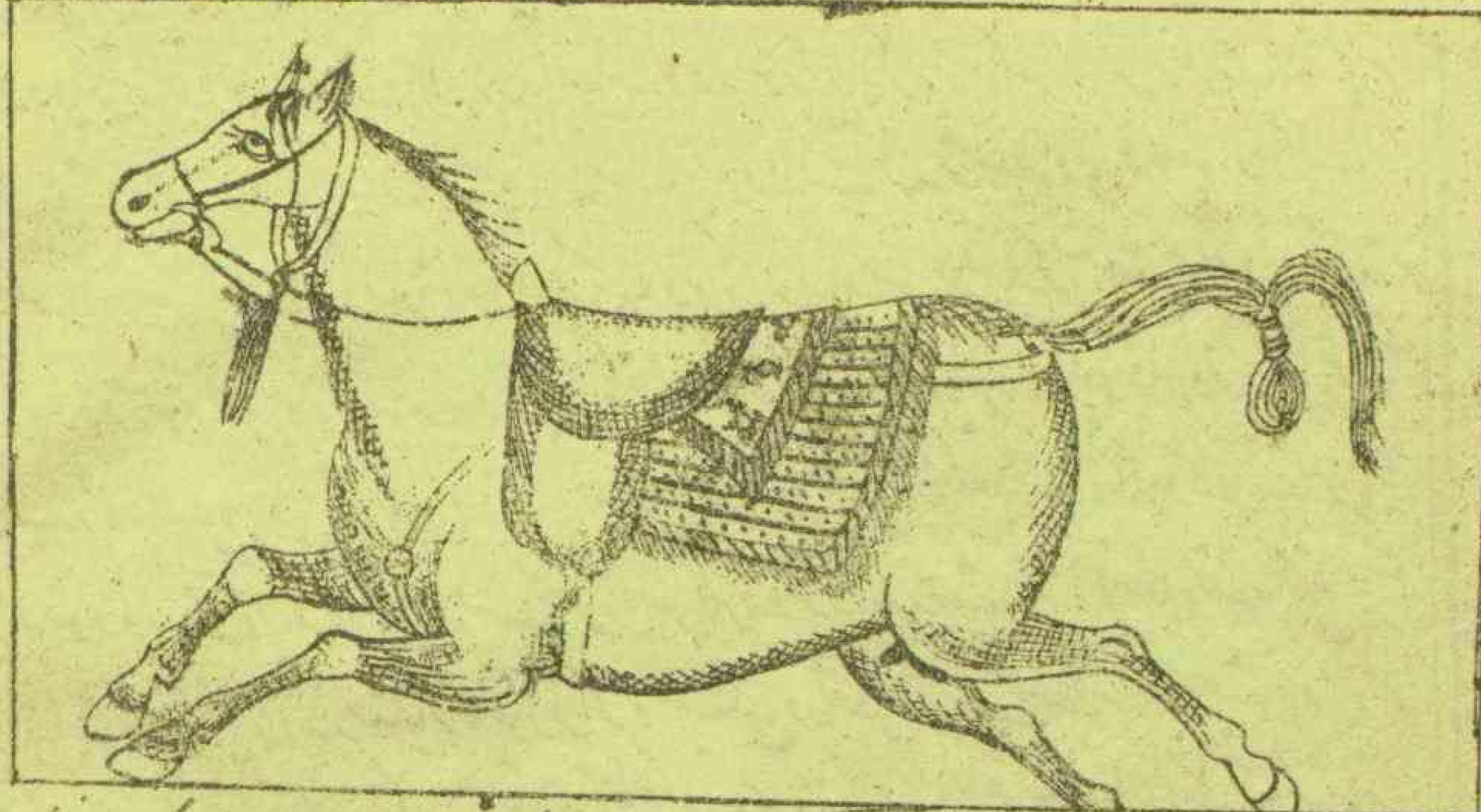


سر سام و برسام طلا کنند بشرطیکه با آب ممزوج نمایند نفع عظیم بخشد اگر زن بردارد و هرگز بار نگیرد
و اگر آبستن باشد اسقاط حمل وی شود اگر قاب پای او را بر دست بندند حامل وی هیچ تعب
نکشد اگر چه بیست فرسخ راه رود و هر که بر پوست او نشیند حب القرع از وی بیفتد فضل دوم
در باء مکسوره برذون اسب نریکه پدر و مادرش عجمی باشد کنیتش ابو الاخطل باشد جهة آنکه
گوشت او سست بود بخلاف اسب عربی که تیز گوش بود صاحب منطق الطیر گوید که برذون میگوید بار
خدایا قوت روز بروز میخواهم گوشت او مکروه از جمله خواص او انکه هر زنیکه خون او بیاشامد هرگز بار نگیرد
بخور سرگین او بچه دان و بچه را بیرون آرد اگر خشک نموده سعوط نمایند قطع رعاف کند و اگر بر جراحت
پاشند خون از او باز دارد تعبیر دیدن او در خواب دلیل خصومت و بعضی گویند دلیل اسیر یا مرد

برذون



عجمی و برازین رجال اعاجم باشد و بعضی بزن تعبیر نموده اند اگر بیند که بر زن او دواند مرد زنش مطلقه شود



اگر بیند که ضایع شد زنش مجور کند **فصل سیم در باب مضمومه** **برغوث** کیک و تری که با بیند
اکلش حرام و قتلش بر محل و محرم حلال در حدیث آمده که مردی کیک را دشنام میداد حضرت مقدس نبوی
فرمود که دشنام مدهید که او بیدار کنند به بجهة نماز صبح است از ابوذر غفاری منقولست که پیغمبر خدا صلعم
فرمود که هرگاه کیک ترا برنجاند قدحی آب فرا گیر و بر او هفت نوبت آیه
وما لنا الا نتوکل علی الله بخوان پس بخوان کیف انتم مومنین فکفوا شرکم و اذیکم عنا پس آب را در فراش خود
بپاش که بفراغت خواهی خوابید حسین بن اسحق گفت که حیله در دفع براغیث آنکه جزوی از کبریت زرد را
در خانه بخور کنند همه کیکها گریزان شوند و بمیرند و نیز اگر در خانه گودالی بکنند و برگ دفلی در آن اندازند
مجموع آنها در آن جمع شوند پس خاک بر آن بریزند تا همه در زیر خاک بمیرند و دیگری گفته که مطبوخ شونیز را در
خانه بپاشی قاتل براغیث است و نیز اگر در خانه موی اسب عتیق با پوست نارنج بخور کنند هرگز براغیث
بدانخانه عود نکنند اسب عتیق آنستکه پدر و مادرش عربی باشند بخلاف برذون بدانکه اگر کیک بگوش
راست کسی رود حصیه چپ او را بجنبد کیک بیرون آید **تعبیر** دیدن براغیث در خواب دشمنان
ضعیفند که طعنه زنندگان باشند و بعضی بمردم اوباش تعبیر نموده اند اما جاماسب گوید که کسی در خواب
بیند که کیک او را گزید مال یابد والله اعلم **براق** اسبی که حضرت مقدس نبوی صلعم در شب معراج بر او
سوار شد و اشتقاق او از برق است از سرعت و اسب سفیدیست از استر کوچکتر و از حمار بلند تر گام بر جائی
نهد که نظرش واقع شود و لهذا گفته قدم بر آسمان اول نهد و هفت آسمان را در هفت قدم طی کند **بلبل**
معروفست گویند سلیمان علیه السلام روزی بر بلبلی گذشت که بر بالای درختی صدا میکرد و سر و دم

برغوث

تعبیر

براق

بجنبانید

میجنبانید آنحضرت از اصحاب خود پرسید که میدانید این بلبل چه میگوید گفتند خدا و رسول اعلمند آنحضرت ع
فرمود که میگوید امروز نیم خرما خورده ام و خاک
بر سر دنیا کرده ام از فخری در تفسیر این آیه
آورده و کاین من دابة لاتحمل رزقها الله گویند مراد
بلبلست که قوت احتکار میکنند ذکر او در باب
عین در عندلیب بیاید بوم جغد و کنگر و بترکی
بای قوش کنیت ماده او ام الخراب و ام الصبیان
و مطلق بوم را غراب اللیل گویند جهة آنکه شب تا صبح نخوابد و باشیانه مرغان رود و افراخ و بیضهای آنها را ببرد و
آرد و بخورد و در شب هیچ مرغی تاب و توانائی آن ندارد اما در روز طیور او را ببینند مبادرت بر قتل او
نمایند و او را بکشند از جهة عداوتیکه میانه او و سایر طیور است صیادان او را در زیر دام نهند تا طیور بر سر
او جمعیت کنند بزرگان بزرگ او را سار و قوش
و کوچک آن را بای قوش نامند و از اکاذیب عرب است
که چون آدمی بمیرد یا کشته شود روح از بدن او
مفارقت کند بصورت بوم بر سر قبر نوحه کند از
جهة مفارقت جسم جاحظ گوید که بوم در روز نمیرد
بگمان اینکه از حسن و جمالیکه دارد چشم



زخمی بد و رسد بدانکه اکل جمیع انواعش حرام است از جملهٔ خواص او آنکه هرگاه او را ذبح کنند یک چشم وی مفتوح و
دیگری پوشیده ماند اگر چشم گشاده را در زیر نگین خاتم نهند هر که در دست کند خوابش نبرد مادام که در دست
او باشد و اگر چشم پوشیده را در زیر نگین انگشتر گذارد و در دست کند همیشه در خواب باشد طبری گفته اگر
عین مفتوحه یا پوشیده مشتبه شود هر دو در آب انداز د آنکه بر روی آب آید مهره بود و آنکه در زیر آب
بماند منومه هرمس گفته که دل بوم را بگیرد و در دست چپ زن خوابیده گذارد هر چه در آن روز کرده باشد
بپرسد میگوید اکتحال زهرهٔ او رفع ظلمت بصر نماید و دل بوم بزرگ را هرگاه در پوست گرگ بسته با خود دارد از
سایر هوام محفوظ ماند و از هیچ چیز نترسد اکتحال از پیه گداختهٔ او ظلمت شب را در نظر روشن گرداند و در شب
چیزها ببیند چنانچه در روز و بیضه نهد یکی نام آن حلقه بخاصهٔ آن بجانب خود کشد باقی خواص او در نامه بیاید
تعبیر دیدن او در خواب دزد مکار یا ملک مهیب ستمکار بود که از او رعایا هیبتی واقع شود که در عقب

آن دفع خوف شود که او را برد احمق تشبیه کنند والله اعلم **بوقیر** بعضی گفته اند که او مرغ سفید است

که هر سال جمعی از آن در وقت مع [illegible] قریب بنیل مصر است

بقرب ایضا که بلده ماریه والد [illegible] خود را از آنکوه آویزند و

در آنکوه روزنه ایست که هر یک [illegible] بعد از آن از روزنه پرد

از بد و خود را در نیل مصر اند [illegible] ند بروند تا آنکه یکی از آن

طیور سر خود را در آن روزنه که [illegible] بماند چندان اضطراب و

فریاد نماید که هلاک شود و معلق بماند و بعد از آن مدتی بچسبد و چون از آن روزنه چیزی بدو بچسبد طیور دیگر



فی الحال برگردند و هیچیک از آنها در آن مکان دیده نشوند تا

سال آینده ابو بکر موصلی گفته که از اعیان اهل این بلاد

شنیدم که چون سال ارزانی شود دو مرغ بدان روزنه

چسبند اگر متوسط یک مرغ و اگر قحط گردد هیچ مرغ بدان

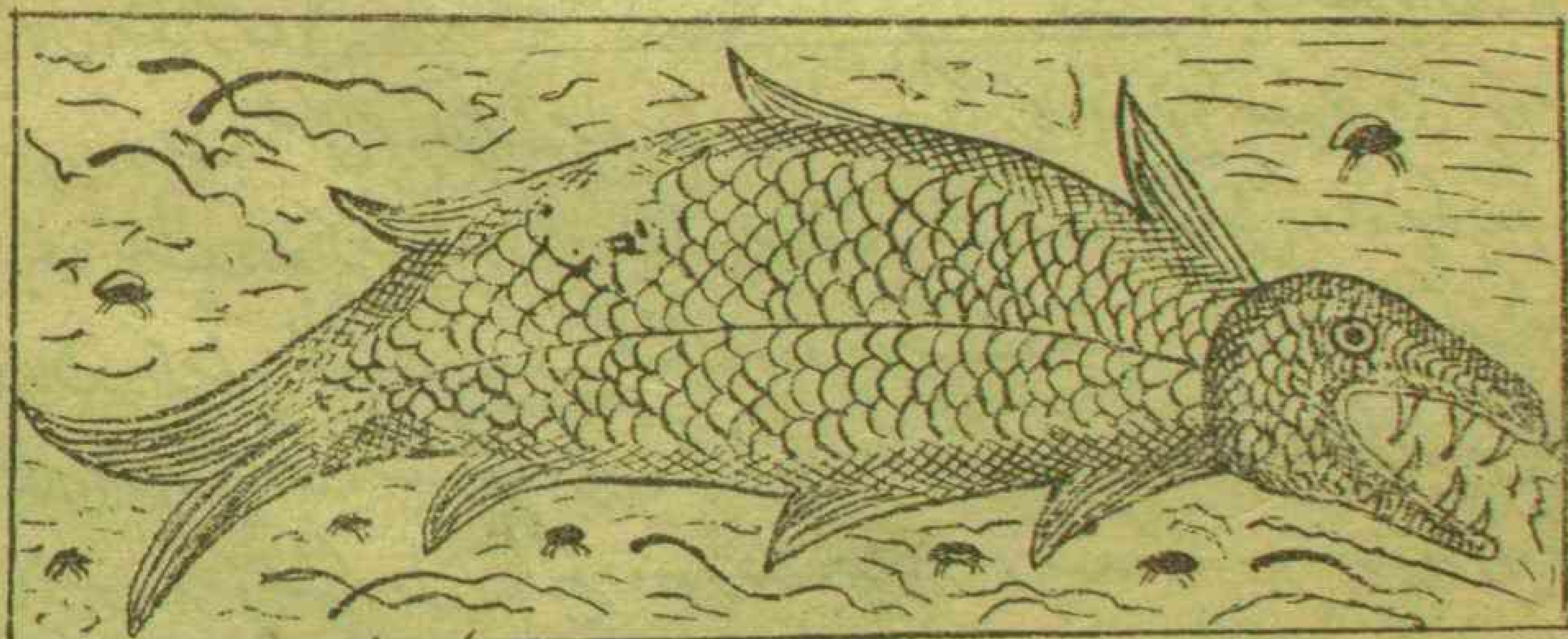
روزنه نچسبد والله اعلم

فصل اول در [illegible] مفهومه

تنین ماهی بزرگ و بعضی گویند که او نوعی از مار است

باشد از کوهج است که در باب کاف خواهد آمد هر دندان او در تیزی مثل نیزه باشد و در طول مثل

درخت خرما چشمهای سرخ دارد چون برق درخشان دهن وی گشوده و جوف وی فراخ بود هر گاه



بحرکت آید دریا بموج آید دواب بری هرچه بیند بخورد چون فساد بسیار کند ملکی او را بدریا اندازد

پس با دواب بحر خیانت کند که با دواب بر چون بدنش بزرگ شود حق سبحانه و تعالی ملکی را تا فرستد

تا او را بربوده بمیان یاجوج و ماجوج اندازد و بعضی روایت کرده اند که اژدهائی دیدم که طول

او دو فرسخ بود لون او مثل پلنگ بطریق ماهی فلس ملمع داشته و دو بال داشته سرش مثل سر آدمی

مثل تلی بزرگ دو گوشش در نهایت درازی و چشمش در غایت تدویر با خناق و غیرها اکول الحمیت
بعضی گمان برده اند که اکل او مورث شجاعت است هرگاه خون او را بر قضیب طلا کنند و با زن مباشرت
کنند قوت عظیم بخشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاهی است اگر اژدهای دو سر و سه سر بیند
بشارت سبز رگ باید اما اگر چهار اژدها چند دلیل موت او ست از رؤیای معتبره است که زنی در خواب
دید که اژدهائی از او متولد شد فرزند زمین گیری از او متولد شد چرا که اژدها خود را میکشد در حال راه
رفتن هم ترغیب باشد بط دراز منقار گردنش دراز تر از اردک اکلش حلال متوسط دارد گو بهیج و ضم
هر دو جایز است نوعی از گنجشک است بوتیمار بعضی گفته که او را بدین اسم جهت آن مسمی کرده اند بحیثیکه آشیان کند
جوجه در آرد که خود را سر از زیر او بزده همیشه چون شب شود تا صبح فریاد کند از خوف آنکه مباد آسمان بر سرش



افتد اکلش حلالست اگر با کارد او را ذبح کنند و اگر از
خونش بکسی دهند که در مستی عربده ابدا ترک نماید اگر زهره
او را با شکر بسایند و بکودکی دهند که بد خلق باشد
خلق نیکو بهم رساند و اگر استخوان او را بر کودک آویزند
چون قمر زاید النور بود آن کودک در تمام عمر در
نظر مردم محبوب نماید اگرچه کریه منظر باشد **تیس** بز اهلی و وحشی دراز ریش بزرگان او را [illegible]



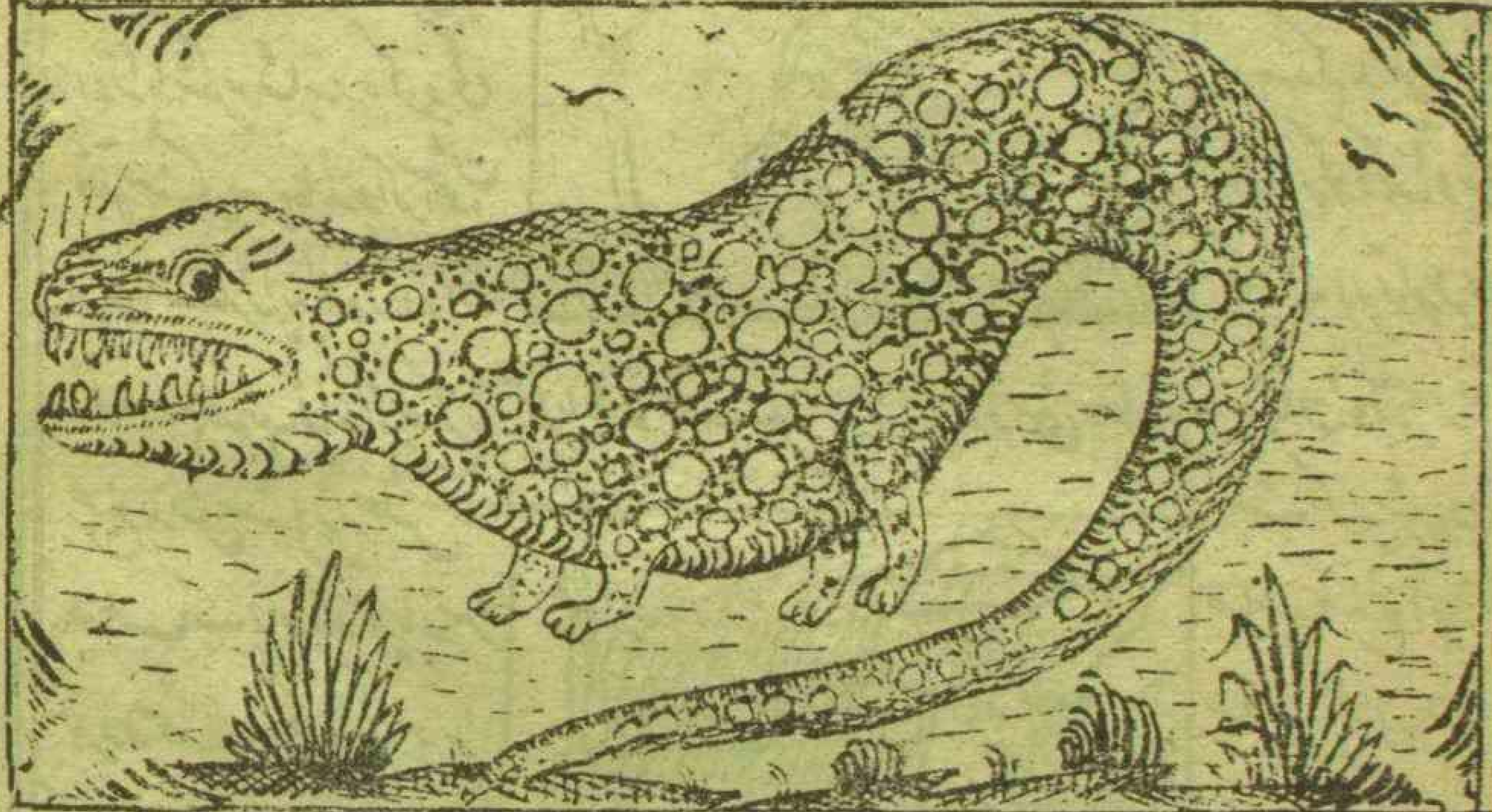
جمیع بدنش مثل بز بغلش متن است اگر ریش او را به
صاحب تب ربع بندند یا بر سر صاحب صداع او بزند
هر دو صحت یابد اگر سر او را صاحب طحال بر [illegible]
بگردد یا در خانه که او باشد جای [illegible] چون اسیر بهنگ شود شفا
یابد اگر جگر او را در وقتیکه گشته باشند از آب آن در گوش چکانند که درد کند ساکن شود اگر قاب پای او را
سائیده بیاشامند تیز باه کنند اگر بول او را بنوشانند با خلیط شود و شکر داخل کنند و در حمام بر جرب
طلا کنند جرب را ببرد اگر سرگین او را در زیر سر کودکی که بسیار گریه کند گذارند ساکن شود **فصل دوم** در
[illegible] مدرج بر وزن [illegible] مثل دراج در باغها و بستانها بسیار باشد وقتیکه هوا صاف باشد



یا باد شمال وزد با صوت طیبه نغمات متنوعه میسراید و فربه میشود
وقتیکه هوا تیره باشد یا باد جنوب وزد لاغر میشود و آواز [illegible]
شود و در خاک نرم خانه سازد دو بیضه نهد تا از آفات محفوظ ماند

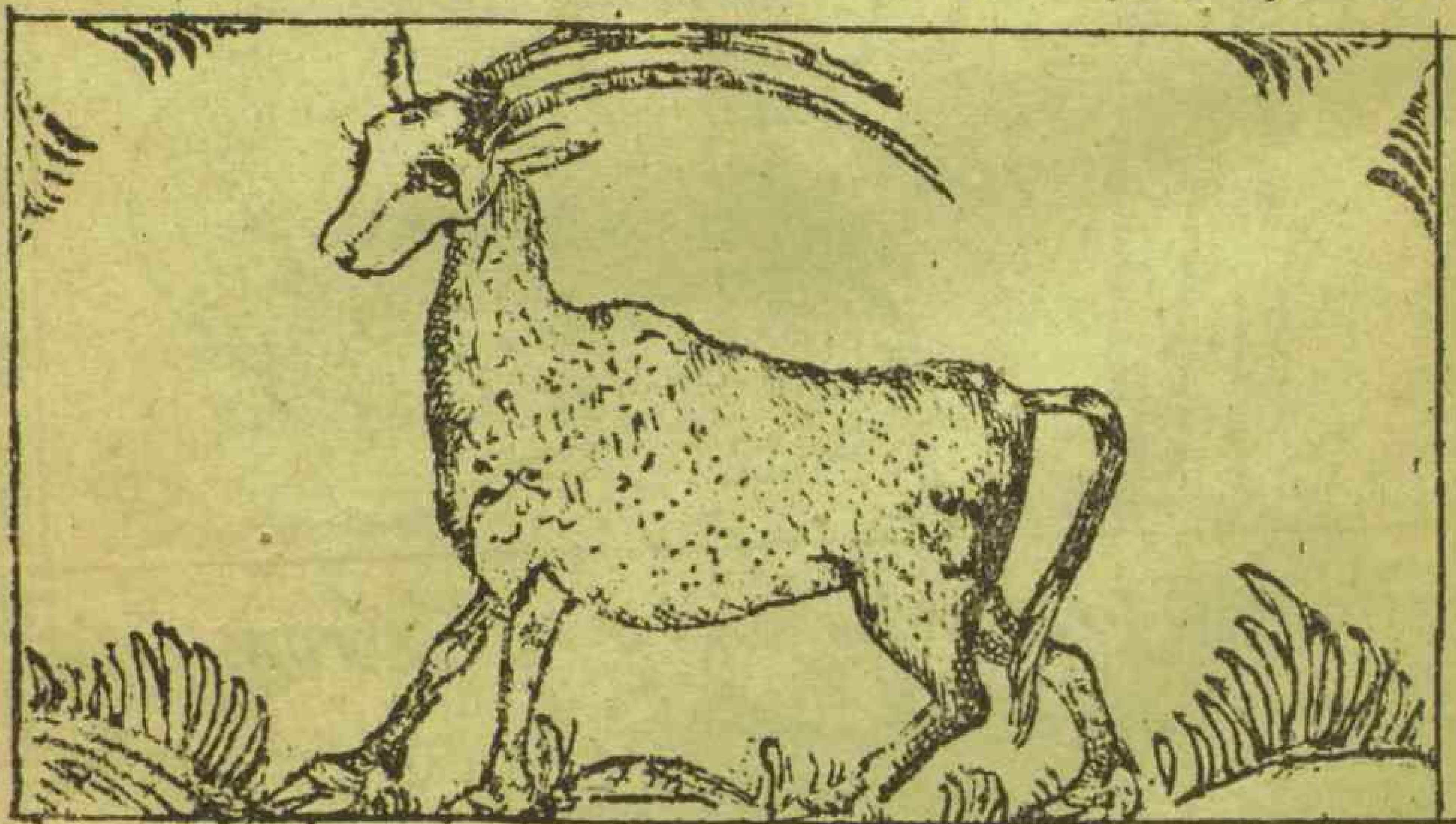
گوشتش افضل لحوم سایر طیور است اکل آن قوه باه را زیاد کند و فهم بیفزاید گویند طیع است و در زمین خراسان و فارس میباشد اکلش حلال اگر زهره او را در بینی دیوانه و خفیف العقل و صاحب وسواس سعوط نمایند شفا یابد و اگر گوشت او را بریان کرده سه روز متوالی تناول نمایند بشرطیکه گرم باشد همین خاصیت دهد

تمساح نهنگ ترکان لوی گویند بر صورت سوسمار است و از اعجب حیوانات است چه دهن فراخ دارد و شصت دندان در فک اعلی و چهل در فک اسفل و میان هر دو دندان لوی دندان کوچکیست مربع در وقتیکه دهن برهم نهد دندانها بعضی در میان بعضی درآید او را چهار پای و دم طویل باشد و پشت او شبیه ظهر لاک پشت بود که آهن در آن کار نکند و این حیوان نمیباشد مگر در نیل مصر زعم جمعی آنکه در دریای سند نیز میباشد و او بغایت صاحب قوتست و در میان آب نمیتوان او را کشت مگر از زیر بغلش بسیار بزرگ جثه بود طولش دوازده ذرع در عرض دو ذرع یا بیشتر خبر نیست که اسب را بدرد و چون خواهد که با ماده خود جمع شود هر دو سوی صحرا آیند و ماده را بر پشت اندازد و با او جمع شود چون فارغ شود بگرداند و بجهة کوتاهی دست و پا قدرت بر



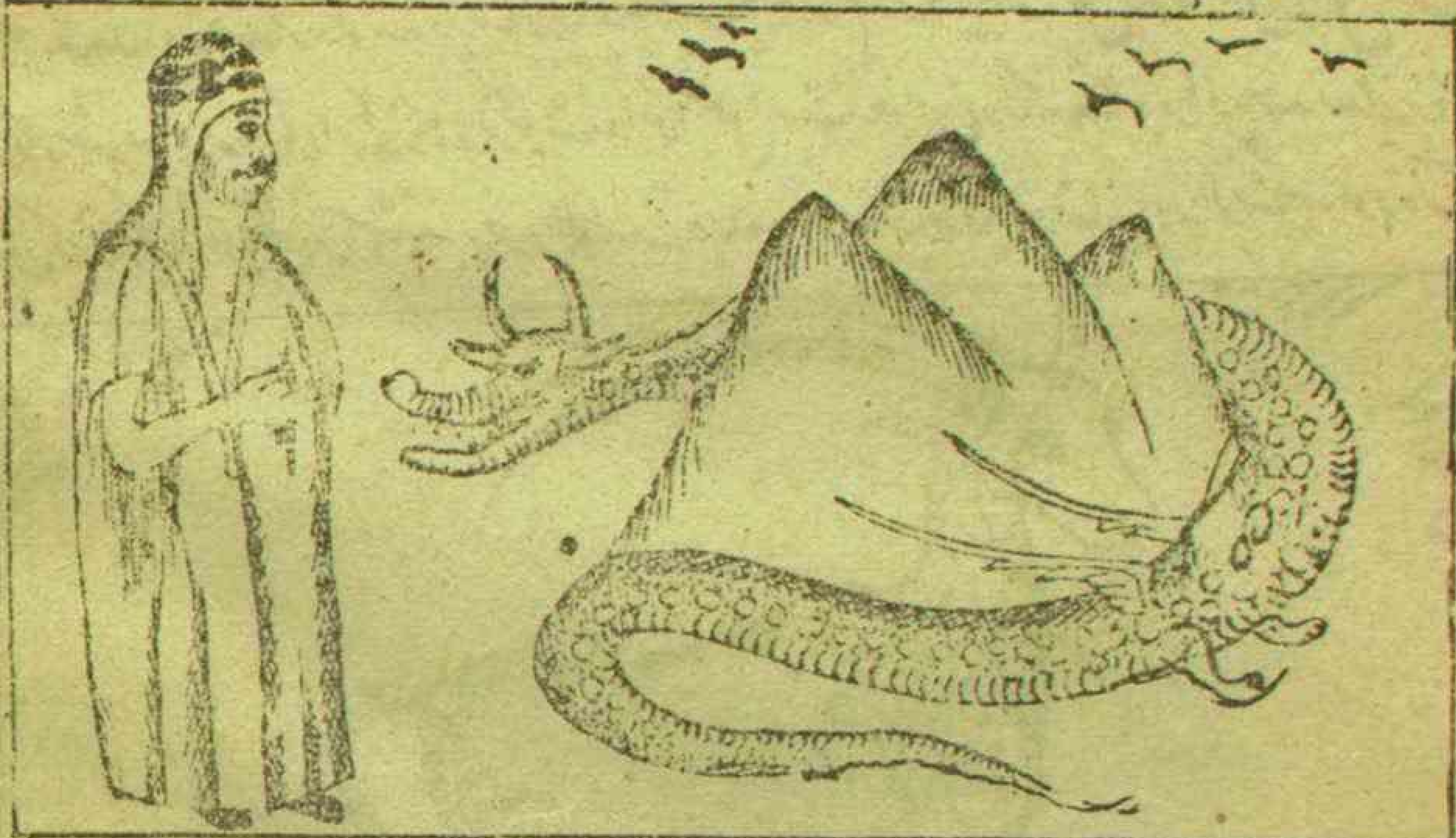
گشتن ندارد و نیش خشک شود اگر بر اینحال بماند همیشه چنین خواهد شد تا برگردد و در بیضه نهد آنچه در بحر افتد نهنگ و آنچه در بر بماند سقنقور از عجایب امر او آنکه او را مخرج نیست بلکه هر گاه جوف وی پر شود بجانبی برآید و دهن گشاید مرغیکه او را قطقاط گویند بیاید و آنچه در دهن او ست بخورد او بغذا رسیده باشد و نهنگ براحت و شبیه او چیزی در ذکر باگذشت او را شصت دندان و شصت رگ است و شصت بار با ماده جمع شود و شصت سال عمر کند ابو حامد اندلسی گفته که او را هشتاد دندان است چهل در فک اعلی و چهل در فک اسفل و همیشه فک اعلی متحرک بود و اسفل ساکن و بدترین اسباع چهار ماه در زیر آب پنهان بود در مدت زمستان از جمله سگ دریائی دشمن او ست پس چون نهنگ بخواهد دهن

خود بگشاید سنگ بحری خود را در گل آلوده خشک نماید و بجز در دهن وی در آید روده‌های او را میخورد بعد از
آنکه او را گشت جوف او را شکافته بیرون میآید و را سوزیر با و همین کار کند غیر ا گول اللحم است چشم
راست او را بر چشم راست و چشم چپ را بر چشم چپ صاحب مد بندند صحت یابد اگر بر گوی او را در گوش کند او بند درد
را ساکن گرداند و اگر از قطیر راز او بر گوش مداومت کند کر را نفع بخشد و اگر با موم خمیر نموده در چراغ فتیله
کند در هر شبی که برافروزد بر قبهای وی ببرند اکحال زهره او مزیل بیاض عین است اگر چیزی از دندان آن
او را بر جانب راست خود دارد قوه جماعش زیاد شود دندان او ل جانب چپ او را اگر بر صاحب قشعریره
بندند لرزه وی ساکن گردد جگر او را اگر بر صاحب مرغ بخور کنند شفا یابد اگر پاره از پوست او بر پیشانی
قوچ بندند بر همه قوچها غالب آید و همه را بگریزاند اگر سرگین او را بر چشم او چاه بندند و اکتحال نمایند بیاض
عین را ببرد بوی مشک بود تعبیر دیدن نهنگ در خواب دلیل دشمن مسلط شده است و او نظیر
اسد است و بعضی گفته اند که دلیل دزد صاحب مکر و فریب است **فصل سیم** در ثمار مضمومه ملمنشه
مرغیست که او را صفار گویند در صا و بیاید **باب چهارم** در ثمار شیله مشتمل بر دو فصل **فصل اول**
در ثمار مفتوحه ثور بترکی او کوزلکا و بر کنیت او ابو النجل است از خواص او انکه هر گاه بر باده چند بعد از بزرول
بول کند هر که از آن گل برداشته بر خود طلا کند قوه باه دهد و انعاظ نماید و مثانه او را اگر خشک نموده با سرکه



و با سرکه و گلاب مخلوط سازند و بر فراش کسی پاشند که در فراش بول کند نفع دهد و اگر او را بکابد آغشته
بر خصیه وی بندند بنشاط راه رود و بسرعت زمین بشکافد و اگر پیشانی او را بروغن گل چرب کنند
صرع شود اگر بول او را بر آهن بنویسند تاثیر کند تا آنکه خوانده شود سایر خواص او در ذکر بقر گذشت تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مرد بزرگ شدید الباس کثیر المنفعت و معین بر امورات باشد که دلالت کند بر جوان

نیلوفر دیدن او دلیل زیاده شدن حشمت و با معاونت بر کارهای صعب بود خصوصا بجهة ارباب
زراعت و گاه رؤیة اژدر دلیل طمع و غفلت بود و گاو ابلق دلیل مسرت و فرحت و گاو سیاه دلیل
شفای بیماریست و باشد که دلیل حیوان بود فصل دویم در ما هو مصر ثعبان یعنی اژدها
یعنی مار بزرگ و این در غیر مصر نباشد چه در آنجا خدا تعالی عصای موسی عم را اژدها کرد اند و اکثر خواص او
در باب جا باید دانست که عبدالله جذعان در اوایل سن مرد درویش بی چیز و خاک نشین بود و با این
حال مرد شریر بود که با همه کس جنگ و جنایت میکرد تا آنکه جمله خویشان وی نزد پدر بشکایت آمدند پدر
از وی رنجیده از نزد خود براند و قسم یاد نمود که او را هیچ وقتی نزد خود راه ندهد پس عبدالله
از خلق مایوس گشته در شعاب مکه میگردید و آرزوی مرگ مینمود تا روزی در اثنای سیر نظرش در
شکاف کوه بر چیزی افتاد گمان برد که در آن ماریست نزدیک رفت بتمنای آنکه مار او را بکشد و از مشقت
دنیا راحت یابد پس در آن شکاف در آمد اژدهای بزرگی بنظر وی در آمد و چشم او چون دو چراغ برافروخته



میشد پس اژدها بر او حمله کرد پس رفته بگردش در آمد و حلقه زد عبدالله قدم پیش نهاد اژدها پس رفت
دانست که سنگ شد چون بر او تامل نمود دریافت نمود که مصنوعیست که استادان صنعتی نموده اند و از طلا
ساخته اند هر دو چشم و بر وی نشست و اژدها را در هم شکست در نزد او خانه دید در وی در آمد در آنجا تختهای
طویل که در طول مثلی نهاده بود در بالای تختها افتاده و نزد سر هر یک لوحی از نقره که تاریخ وفات
او در آن لوح مرقوم بود و ایشان ملوک قبیله جرهم بودند که آخر ایشان حارث بن مضاض صاحب غزوه طویله
بود و بر بالای هر یک از ایشان قباهای منقش دید که دست کسی بدانها نرسیده بود و در میان حجره سیلی
گرد کرده بود و در هر لوح موعظه چند ثبت نموده بودند بشام کشف لوحی از سنگ رخام بود که را وسطه

و سرخ و بعضی زرد و چون از بیضه بیرون آید اورا دبا گویند چون بال آرد غوغا نامند آنچه نر است
زرد رنگ شود و آنچه ماده است سیاه رنگ شود و در سنگلاخها و جایهای سخت که آهن در او کار
نکند و اورا آشیانهای بود دو در سینه و دو در وسط و دو در عقب و اطراف ها بیضه نهند شبیه منارا
و او حیوانیست که تابع رئیس و سردار خود است چون محل که بطریق لشکر جمعیت کنند و بهیات
مجموعی فرود آیند و بجمعیت کوچ کنند لعاب دهنشان نباتات را بهر چه نشینند از هلاک کند ابن عمر
گوید ملخی در خدمت حضرت مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله بر زمین افتاد که بر بال او نوشته بود نحن جند
الله الاکبر ولنا تسعة و تسعون بیضة و لو تمت لنا المأة لاکلنا الدنیا و ما فیها یعنی ما لشکر خدائیم و ما را
نود و نه تخم است اگر صد تمام بود هر آینه همه دنیا را بخوریم پس آنحضرت فرمود اللهم اهلک الجراد اقتل
کبارها و امت صغارها و افسد بیضها و سد افواهها عن مزارع المسلمین و معایشهم انک سمیع الدعا
پس جبرئیل نزول نموده عرض کرد تحقیق که دعای تو بخیر اجابت مقرون گشت پس خواندن این دعا بجهة
دفع ملخ بسیار مجرب است طبرانی از حضرت امام مجتبی صلوات الله و سلامه علیه نقل نموده که آنحضرت فرمود
که من و برادرم محمد بن الحنفیه و بنی اعمام خود عبدالله و قسم و فضل اولاد عباس از پدرم حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدیم که بر بال ملخ چه نوشته است فرمود از جناب مقدس نبوی شنیدم
که بر بال وی نوشته است انا الله لا اله الا انا رب الجراد و رازقها اذا شئت بعثتها لقوم رزقا و اذا
شئت بعثتها بلاء یعنی منم خداوند که نیست معبودی بغیر از من و منم پروردگار ملخ و روزی ده ایشان
دهم هر وقت خواهم بجهة قومی روزی سازم و اگر خواهم ایشان را بجهة قومی بلا فرستم پس عبدالله عباس
گفت این از علم مکنون و سر مخزونست از فواید عجیبه آنکه چون معتصم عموریه را نزدیک رسید صداعی عارض شد
که در حرب قادر بر سواری نبود اهل عموریه نوشتند که امیر شما را چه میشود گفتند او را درد سری عارض
شده ایشان کلاهی بجهة وی فرستادند بر سر گذاشت درد سر وی زایل شد پس کلاه را شکافتند
چیزی نیافتند پس آستر او را شکافتند کاغذی یافتند که این آیات بر او مکتوب بود بسم الله الرحمن
الرحیم ذلک تخفیف من ربکم و رحمة یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا بسم الله الرحمن الرحیم
الآن خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا بسم الله الرحمن الرحیم حمعسق بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی
ربک کیف مد الظل و لو شاء لجعله ساکنا بسم الله الرحمن الرحیم و له ما سکن فی اللیل و النهار و هو
السمیع العلیم مسلمانان گفتند این شما را از کجا بود گفتند حال آنکه این آیات بر پیغمبر ما نازل شده ایشان گفتند
آبای ما این آیات را هفتصد سال قبل از بعثت پیغمبر شما بر سنگ منقوش دیده بودند نوشته است

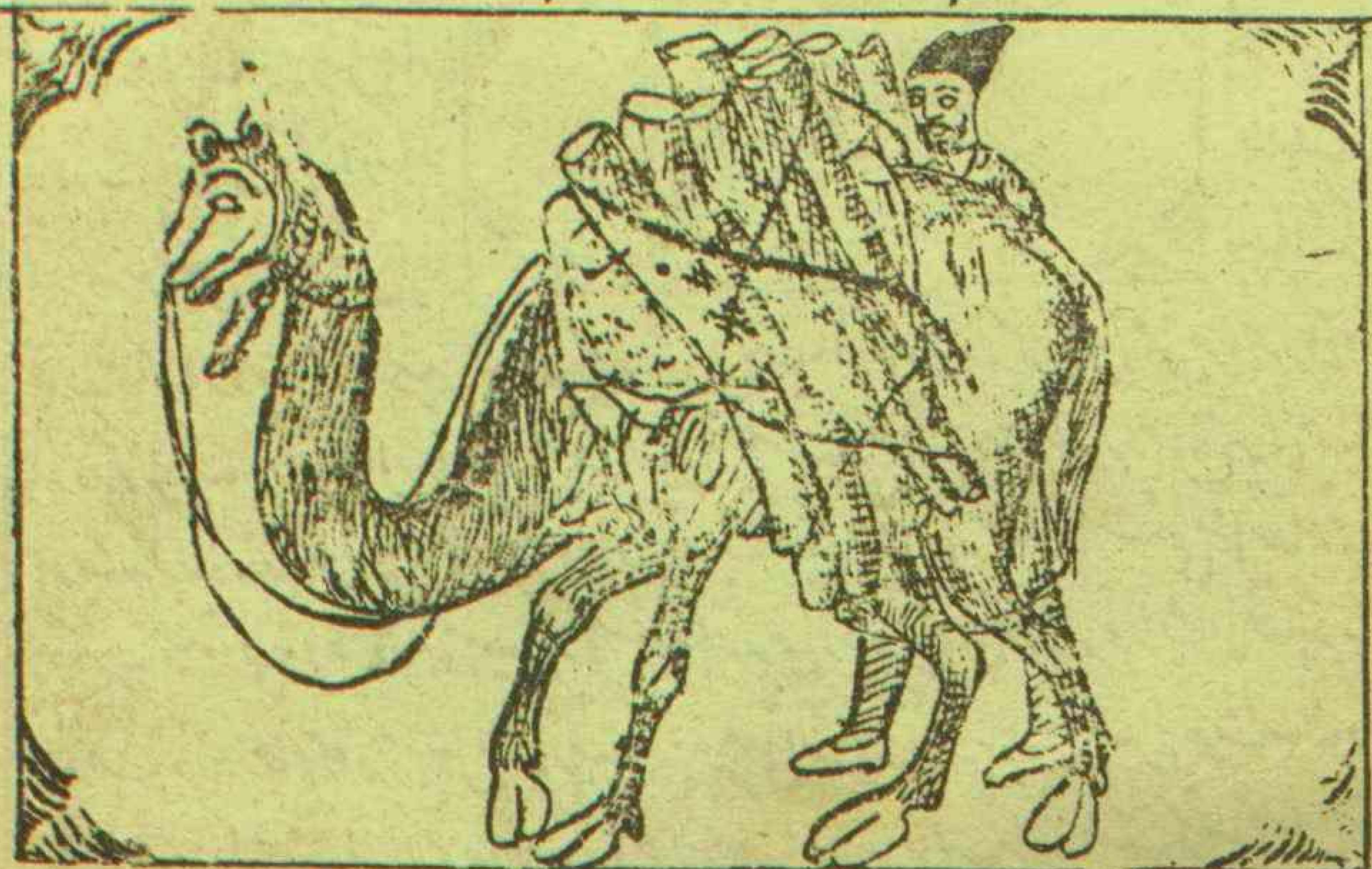
بجاحظ

بیاض کفته نیز از ادعیه مجربات است بجهت دفع صداع ایند حاست بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک
عبده زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا کهیعص قدر من
نعم علی عبد شاکر وغیر شاکر کم من نعمة الله من کل عرق ساکن واذهب بها الصداع بعز عز الله وبنور وجهه
وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا
محمد خاتم النبیین وآله وعترته الطاهرین بنویسند و بر سر کذارند از جمله خواص او آنکه ملخ بریان کرده جهت عسر البول



نافع آید شیخ ابو علی سینا کفته که اگر دوازده ملخ را سر و پا جدا
کند و ابدان ایشان را با قلیل از مورد خشک مخلوط ساخته به صاحب
استسقا بنوشند نفع عظیم بخشد و اگر ملخ دراز کردن بر صاحب تب
ربع بندند تب وی زایل گردد اما ملخ بحری حیوانیست که سر او مربع
و در نصف بدن او شبه صدف خزفی یعنی شبیه سفال است و نصف
مؤخر خزف نیست در هر جانب و سه دارد و شبیه بعنکبوتست الا آنکه دستهای عنکبوت بزرگتر است
و بعضی از وی بقدر ناخن کرده بود و بعضی کوچکتر و هر یک را دو شاخ باریک سرخ بود چشمهای برجسته کوماند
سر ایشان آویخته و این در بلاد مغرب بود و بسیار است که بریان کرده و میخورند و طبع این نوع گرم و خشک
است بهترین آنچه از وی خورند آن است که بریان کنند بالخاصیه دافع جذام بود تعبیر دیدن ملخ
در خواب عذاب بود دیدن بچه او دلیل مردمان بد خلق اکل او خیر و نعمت است اگر بیند که ایشان را در سبوی
کند بیمار و در هم رسد اگر بیند که ملخ طلا بر او بارید آنچه از دست وی بیرون رفته باز بدست وی آید
زیرا که طلا ذهب است که رفته است چون بیارد بیاید مردی نزد ابن سیرین آمد گفت ملخی برداشتم و در
سبو گذاشتم گفت زن زن خود سپردی و چنین بود جمل شتر نر و تبرکه ارکک دوه گویند صاحب
حیوة الحیوان گوید که بخط بعض علما دیدم که در خراسان مردی بود عاین یعنی چشم زن در میان
جمعی نشسته بود قطار شتری بگذشت مرد عاین گفت از کدام شتر میخواهید از گوشت وی شما را
طعمه دهم ایشان اشاره بجانب شتری کردند که از همه نیکوتر بود عاین بجانب آن شتر نظر کرد در ساعت
نظر وی اثر کرد و شتر بیمار شده بر زمین افتاد صاحب شتر مرد دانشمند بود گفت حمد خدا را بجای آرید
بگویید بسم الله عظیم الشان شدید البرهان الجماعت همه این کلمه بگفتند مگر عاین که نگفت خیرش گفت
بسم الله عظیم الشان شدید البرهان ما شاء الله کان حبس حابس من حجر یابس و شهاب قابس اللهم انی
رددت عین العاین علیه وفی احب الناس الیه وفی کبده وکلیتیه لحم رقیق وعظم دقیق فیما له یلیق فارجع

البصر بل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر پس شتر برخواست بایستاد
و گویا هیچ آسیبی بوی نرسیده بود و چشم نابین ور آمد و صدقه اش بر کشید محمد بن سعید بصری گوید که در بعضی
راههای بصره میرفتم اعرابی دیدم که شتری پیش گرفته میآمد که ناگاه شتر بیفتاد و بمرد و بار رطب بر زمین
ماند پس اعرابی پیاده راه میرفت و میگفت یا مسبب کل سبب و یا مامول من طلب رد علی ما ذهب تحمل الرحل
و نقب بقدرة الله تعالی شتر برخواست رطب و بار براو مرتب ساخت و خواص او در باب الف در ابل



گذشت تعبیر شتر دیدن او در خواب دلیل گذاردن حجت اگر بیند که شتر بر او حمله کرد با سفها خصومت
نماید و اگر بیند مهار شتر را بکشد مر امیر را بر راه راست دلالت کند و اگر بیند که سر شتر میخورد غنیمت بزرگ و
رئیسی کند اگر بیند که شتران اعرابی میچراند بر اهل بادیه حاکم گردد و اگر دو شتر بیند که جنگ میکنند
جنگ دیده اگر بیند که اشتر را سر برید بر دشمن غالب گردد و اگر بیند که از پشت شتر افتاد بفقر رسد اگر بیند که
شتر را نیزه زد بیمار شود و اگر قطار شتر بیند که بعضی پی در پی میروند دلیل باریدن باران است اگر بیند
بر شتری سوار گردیده متحمل بار گناه گردد و اگر بیند که بر بختی سوار شده سفر دور باراحت در او واقع شود
و بخشش و دولت روزی وی گردد و شتر گاهی نیز بر کشتی دلالت کند و گاهی بر موت و گاهی بر زوجه و گاه
بر حقد و حسد بعد از زمان دور و گاه باشد که دلیل مرد صبور و بادرنگ در احوال بود برای کسی که
استعجال در کاری نماید و باشد که دلیل جستن روزی و فواید بود و بختی دلیل سختی و خلوت جستن
از مردم و اصحاب سفرها و شغل تجارت در بحر و بر و غربت افتادن و اندوه و بیسری و طلب احوال
جلنکا نوعیست از حیوان نه از ماهی و مار متولد میشود اگر او را ذبح کنند خون بیرون نیاید

بهترین علاجها است بجهة فربه شدن زن هرگاه استخوان او را با گوشتش بخورند چه استخوان در کمال



جلاله هر حیوانیکه نجاست خوار شود و گوشتش
حرام میشود و باید که او را جائی بسته تنقیه نمایند اشتر
چهل روز گاو بیست روز گوسفند ده روز علف مرغ خانگی را با ماهی یکروز جمهر بروزن جعفر خرس ماده



را گویند چون وضع حملش نزدیک شود رو بطرف
بنات النعش کند ولادتش آسان شود در اول
ولادت پاره گوشتی از او بیاید از خوف موران
آنرا از موضعی بموضعی نقل نماید و بسیار باشد که اولاد
خود را اگذارد و بچه کفتار شیر دهد و لهذا اعرابان در امثال خود گویند که فلان احمق من جمهر یا احوال
او در ذکر دب در باب دال بیاید انشاء الله تعالی فصل دوم در جیم مکسوره جن پری اجسام
هوائیه اند که قادرند بر هر شکلی باشکال مختلفه در حدیث آمده که ایشان سه صنفند صنفی مثل حیات و
عقارب و صنفی مثل طیر در هوا میپرند و صنفی مانند بنی آدم و ایشان مکلفند و بر ایشان حساب و عقاب
و ثواب بود و اجماع کافه اهل اسلام است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جن و انس مبعوث است و نیز آن
حضرت فرمود که بعثت الی الاحمر و الاسود و چون عنصر ناره و هوا غالب بر اینها است که خلق الجان من مارج



من نار احمر اشاره بدیشان و خاک تیره بر آدمیان غالبتر اسود کنایه از آدمیان است که خلق من تراب راقم
حروف گوید تقدیم جنیان بر آدمیان نه بجهة شرافت ایشان است شاید که باعتبار تقدم خلقت انسان
بود چنانچه در آیه وافی هدایه وما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون پس این تقدم تقدم زمانی بود گرد

از جنیان استماع قرآن نموده بآنحضرت ایمان آورده بنزد قوم خود رفتند و گفتند خواندن عجیبی
شنیدیم که دلهای ما بآن اطمینان یافت حق سبحانه و تعالی در کلام خود یاد فرموده آنجا که فرموده قالوا
انا سمعنا قرآنا عجبا الآیه در حدیث آمده که جنیان از آنحضرت طلب مأکول نمودند پیغمبر صلعم فرمود استخوانی
که بر او نام خدای تعالی برند مأکول شما گردانیدیم و سرگین را علف دواب شما و لهذا ممنوع است که
اینده و استنجا نمایند باستخوان حرام و بسرگین مکروه و نیز در حدیث آمده که در مائده گوشت را از
استخوان خالی نباید کرد چه جن را در آن نصیبی هست باید استخوانیکه دندان بر آن نرسانیده در
سفره بگذارند و الا آنچه بهتر باشد از آنخانه ببرند انس بن مالک گوید که با رسول خدا صلعم از کوههای مکه بیرون
آمدیم مرد پیری از برابر بیامد تکیه بر عصای خود نموده بر آنحضرت سلام کرد حضرت مقدس نبوی صلعم جواب
سلام باز داده فرمود براه رفتن جن میماند عرض کرد بلی پرسید که از کدام جنی عرض کرد من هامة بن هیم
بن لاقیس بن ابلیسم آنحضرت فرمود نمی بینم میان تو و ابلیس مگر دو پدر عرض کرد بلی پرسید که چند
سال از عمر تو گذشته گفت همه دنیا را خوردم مگر اندکی همه احوال دنیا را دیدم روز قتل هابیل حاضر بودم و
بدست حضرت نوح علیه السلام ایمان آوردم و با وی در کشتی بودم و در وقت القاء حضرت ابراهیم
علیه السلام با وی در آتش انیس و همدم بودم و با یوسف در چاه رفتم و بخدمت حضرت شعیب رسیدم و
بهمه انبیا ایمان آوردم و از حضرت موسی عم تعلیم توریة و از عیسی عم انجیل آموختم و او مرا فرمود که سلام
من به پیغمبر آخر الزمان برسان پس آنحضرت پرسید که چه حاجت داری عرض کرد تلقین کلمه ایمان و تعلیم
قرآن میخواهم پس آنحضرت ورا اسلام عرض کرد قبول نمود و قرآن تعلیم کرد تا بیاموخت راقم حروف گوید
که علی بن ابراهیم در تفسیر خود این نقل را اندک تفاوتی ذکر نموده و در بعضی تفاسیر بنظر رسیده که
هامه گفت یا حضرت آرزوی شهادت دارم آنحضرت فرمود صبر نمای تا وقت آن برسد پس در جنگ
بدر بنزد آنسرور آمد رخصت طلبیده جنگ مینمود و هر چند از کفار میکشت هیچکس متعرض او نمیشد بخدمت آن
سرور آمد معنی را عرض نمود فرمود که باید تو بشکل انسان متشکل شوی تا ترا ببینند پس هامه بشکل انسان
شده بمصافگاه آمده بعد از آنکه چند کس از کفار را از پای در آورد شربت شهادت چشید گویند از اولاد
ابلیس همین یککس که هامه باشد داخل بهشت شود اما سایر مؤمنان جن از نسل او نباشند ببهشت روند و
اولاد ابلیس با او بدوزخ روند بدانکه در خانه که ترنج یا اسب عتیق باشد جن داخل آنخانه نشوند و اسب
عتیق آنستکه پدر و مادر او عربی باشند اما دعا جهت دفع جن در باب ثالث در فصل و در باب دوم مذکور شد علاج
کسی که جن گرفته باشد بیاید انشاء الله تعالی تعبیر دیدن او در خواب دلالت بر اصحابه مکر و حیل کند اگر

بیند که جن ما را تعلیم قرآن میکنند بریاست بزرگ رسد اگر کسی بیند که جن گرفته را علاج میکند با اهل مکر و حیله
منازعه کنند اگر بیند که جنیان داخل خانه او شدند همه دزد احتیاط کند اگر بیند که او را جن گرفته
اگر زنی بیند که او را جن گرفته با فسون علاج میکنند دلیل آبستن بود و فرزندی دیوانه زاید جنان
البیوت مارهای کوچک و بعضی مار باریک سفید را گویند و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه
و آله نهی فرموده اند از قتل مارهائیکه در خانها باشند مگر دو مار یکی ابتر و دیگر مار ذو الطفیتین
زیرا که اینها از خطف ابصار و طرد اولاد نمایند و نسا ابتر مار کوتاه دم است و الطفیتین نضم خاء در پشت
که دو خط سفید بر پشت داشته باشند نضر بن سهیل گفته صنفی از حیات کبود بود که مقطوع الذنب باشند
هر زن حامله را که نظر بروی افتد اسقاط حمل نماید جریث ماهی که شبیه نهنگ باشد معنی جراری
و او را حیة الماء گویند حرام است و اکثر عامه حلال میدانند زهره او را اگر در بینی اسب دیوانه
سعوط نماید دیوانگی زائل شود اکل گوشت بجهة صوت نیکوست انشاء الله در باب صاد در صید
بیاید فصل سیم در چهار مضمومه جرذ موش نر و بعضی گویند یکنوع از موش است که بزرگتر از
موش است که سیاهی در دم دارد در روزی مقداد اسود نجیبه که اسم مو منیست در نواحی مدینه انقضاء
حاجت رفت بخرابه در آمد جرذی دید که از سوراخ خود بیرون آمده یکدینار بیاورد و بگذاشت دیرش رفت و
رکوی سبزی بیاورد و بینداخت گوید برخواستم و گوشه رکو کرفتم هفده دینار در آن یافتم که مجموع هجده
دینار شد پس بخدمت حضرت رسول صلعم رفتم و احوال بر گفتم آنحضرت فرمود که آیا دست بجانب سوراخ
در آوردی عرض کردم نه فرمود بارک الله عرض کردم یا رسول الله خمس آن بردار پس آنحضرت خمس آنرا
فرا گرفت و باقی بمن داد چند بید ستر معروفست دبر کی او فلان دشتی گویند حیوانیست شبیه
بسک آبی اما سک آبی نیست گویند بهترین انواعش در بلاد قبچاق و حوالی آن بود و در جای دیگر یافت
نشود و او را قندس نامند | در قاف نیز بیابند انشاء الله تعالی
و اینرا سمور نیز نامند | بشکل روباه سرخ رنگ است و
و پا ندارد و بسینه چنان | راه رود که کسی تصور نماید که



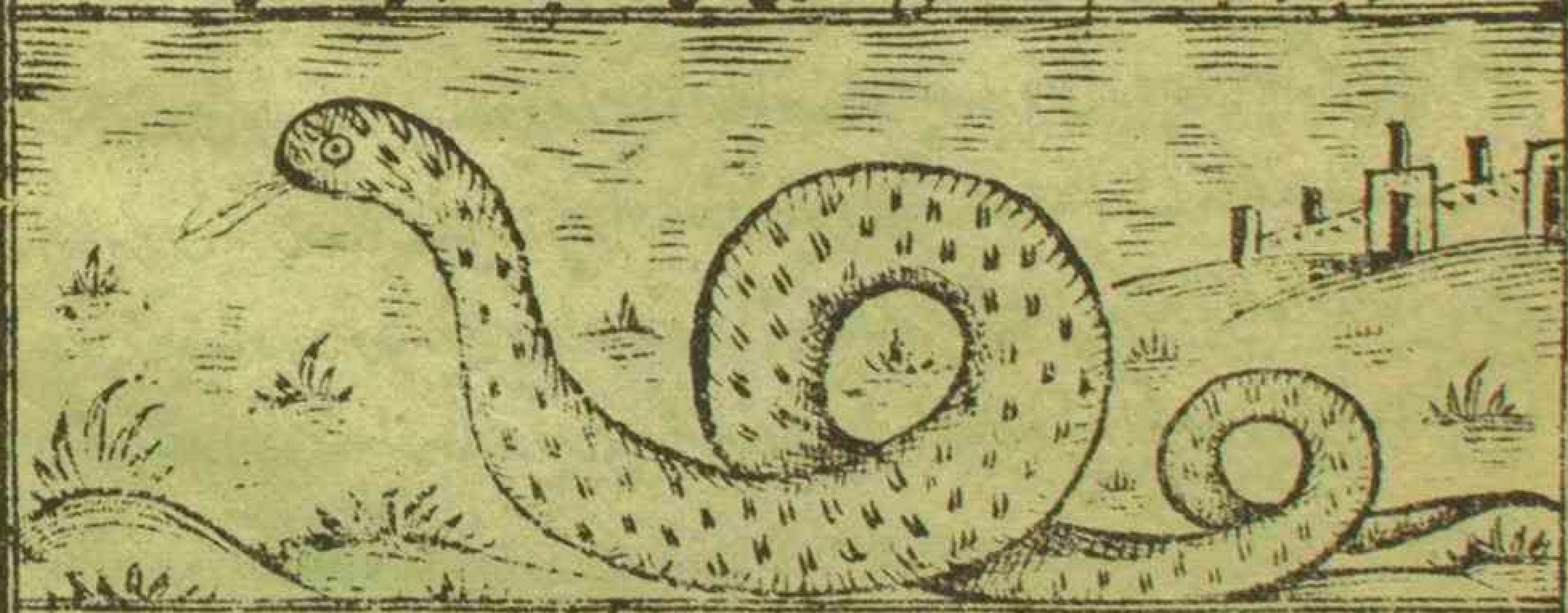
مگر بچهار دست و پای راه | میرود سرش مثل سر آدمی است
و در ویش مدور و دمش | و پا از بود چهار خصیه دارد
دو ظاهر و دو مخفی و چون صیاد او را بیند بگریزد و چون در طلب وی بسیار کنند بدندان دو خصیه
ظاهر خود را بکند و نزد وی اندازد و چه سید اند سوای خصیتین او از او چیزی نمیخواهند و اگر صیاد آنها

بدانند که خصیتین و مقطوعست بر پشت بچسباند و محل اثر اهر دو بدید نشان نماید با صیادان ببینند که
قطع شده و جای آن خون آلود هست پس دو خصیه خود ظاهر میسازد عوض آنکه بریده هست و در ون
خصیه او شبیه بخون است برنگ عسل خبر نیست تشبیه بوی خوش که از گوشت گندیده آید و آن بوی بر و بی
از آن خون زایل میشود و بخواندن مدتی بمیان آب گریزد و خود در میان آب نگاه دارد پس بیرون
آید و مدتی در بیرون آب بسر برد ولیکن در میان آب بیشتر بسر برد و ماهی و خرچنگ خورد و خصیه
او بجهت گزیدن جانوران بسیار نیکو است و گرم و خشک میکند اعضاء بارد و رطبه را و هیچ عضوی ضرر
نداند و خاصه در امراض بارده بجهت تشنج و دماغ بهم میرسد انفع ادویه است از برای بادیکه در گوش
بهم رسیده باشد هیچ چیز بهتر از آن نیست و اگر از آن روغن گیرند و فورا بر سر مصروع مالند شفا دهد و
نیز بجهت فالج و سستی اعضاء و تمر بارد نفع عظیم بخشد و آشامیدن آن تریاقست بجهت دفع سموم بارده خواه
سم حیوانی باشد یا نباتی بسیار تریاک و نیز ملطف اخلاط است و بر طرف کننده بلغم و نافعست بجهت خفقانی
که از برودت بهم رسیده باشد پوستش درشت موی بود پوشیدن آن جهت پیران و کسانیکه طبع بارد
و بجهت باشد نیز گوشت اکل گوشتش دفع فالج کند و اصحاب امزجه رطبه را بغایت سودمند بود
و اگر انسان از جند بیدستر سیاه وزن درمی بخورد بعد از یکروز هلاک شود باب ششم در چار
شتمل بر سه فصل فصل اول در چار مشوجه حجل کبک بقدر کبوتر است هردو پا و منقار
او سرخست و او را دجاج صحرائی نامند چه خانه در صحرا سازد و او دو قسم است نجدی و تهامی آنچه
نجدیست مرغ سبزیست که منقار و پای سرخ دارد چون ماده او نر خود را نه بیند و خواهد که بیضه نهد و
بچه بیرون آید و بر خاک غلطد و منی خود بریخ بر خود بریزد و قابل بیضه بیرون کردن شود گویند ماده او
از شنیدن آواز نر او بسبب وزیدن باد از جانب او بیضه بیرون آرد و چون بیضه کرد آنچه کبک نر از
آنها بیرون آید نر حضانت نماید و آنچه ماده از آنها بیرون آید ماده حضانت آنها کند همه وقت نر و ماده
او در تربیت اولاد خود بدین نهج راه روند و باشد که نر او بیست سال عمر کند هرگاه او را حادثه از علوج
روی دهد دو آشیانه سازد و بر یکی نر نشیند و بر یکی ماده و از طبع کبک نر آنکه هرگاه با آشیانهای
قطاء خود در آید بیضه آنها بر دارد و حضانت نماید چون بچه بیرون آرد وقت بچه بزرگ بد رو مادر خود
رود و قوت طیران او بمرتبه ایست که در وقت پریدن گمان برند که سنگ از فلاخن بیرون آمده و
شدت غیرت او بمرتبه بود که اگر دو نر با ماده بر خورند بجهت او با یکدیگر جنگ کنند هر کدام که غالب آید
ماده تابع وی شود و نر دومی مانند و هشت سال خود را بغیر صدای خود میغر بید ولهذا صیادان او را

در دام خود بیند ما البسیار حسد اکند و ابنای جنس وی نزد وی اینلد و در دام افتند و این اداء بجهة حسد که
با ابنای جنس خود دارند نمایند که انتقام از ایشان کشد و خواهد ایشانرا نیز مثل او در دام افتند و ماده
او بسا باشد که بیضهٔ خود ترک کند و قصهٔ آشیانه غیر خود کند و بیضهٔ او را بدزدد و حضانت کند اکلش حلال
گوشتش در کمال اعتدال و سریع الهضم از جملهٔ خواص او آنکه اگر جگر او را در وقتیکه گرم باشد یعنی در حین ذبح
او کسی قدر نیم مثقال فرو برد از ترس و فزع ایمن شود و اگر ترسیده باشد ترس او زایل شود اکتحال زهرهٔ
او دفع غبار و رفع الظلم چشم کند اگر هر ماه یکبار از زهرهٔ او در بینی سعوط نمایند ذهن او تیز و نسیان او کم کند
و قوهٔ باصره را زیاد کند بعضی گویند بیضهٔ او الطف از بیضهٔ مرغ خانگی بود و سریع الهضم تر بود نافع است
کسانیرا که در رفاهیت و فراغت باشند و مضر است جمعیرا که در کدورت و مشقت بسر میبرند و موافق امزجه



معتدله باشد و بهتر آنست که در آب بپزند در آب و نمک و سرکه بزند که
او بجوشد و باید که آب با بیضه موافق باشند و زیاده نبود و بهمین
طبخ هر بیضه بدین نهج بهتر است اما اگر بریان کرده او مولد سنگ
شانه و احداث غم و قولنج کند بریان کردن آن میان آب بهتر است
از بریان شدهٔ او میان روغن و بعضی گویند که اکل بیضهٔ بریا نکرده او میان آب که در آن زیره و نمک
باشد نفع کند درد شکم را مطبوخ بیضهٔ او با سرکه و پیاز عنصل دافع سایر اوجاع بطن بود باقی در باب قاف در قبج
بیاید اثر تعبیر دیدن او در خواب دلیل کند بر زن که الفت نگیرد و باشد که دلیل محبت اولاد باشد حیه
مار و او را قریب بدویست اسم است سهیلی از مسعودی نقل کرده که چون حق سبحانه و تعالی مار را از بهشت



بیرون کرده بزمین سجستان افتاد لهذا اکثر مار در آنجا بمرتبهٔ ایست که اگر یوز ارا نخورد زمین از مردم خالی
شود و بعضی مار هست که او را اصله نامند مار بزرگیست که چون هزار سال برآو بگذرد روی او شبیه بروی
انسان گردد و از خواص او است که بنظر آدمیرا بکشد و بعضی از این اقسام را از اهل کوه عجمی اژدها خوانند

دمکل

و مکلّل از اجناس یعنی تاجدار نامند هرچه بر او بگذرد سوخته شود حوالی سوراخ او هیچ گیاه نروید اگر
مرغی در هوا در اطراف مسکن وی طیران نماید بیفتد و هر جانوری که بیک تیر پرتاب بوی رسد هلاک
شود و هر آدمی الّا از دور نظر بر وی افکند بمیرد و هر گرا نگرد در حال بمیرد اگر سواری بر او نیزه زند فورا
خود و اسبش هلاک شوند و این نوع در بلاد ترکستان بسیار است و مار هزار سال عمر کند و هر سال
یکپوست اندازد و سی بیضه نهد بعدد خطوطی که در شکم دارد و موران جمعیت نمایند و بیضهای
وی بفساد آرند و بصلاح نماند مگر اندکی و بدترین انواع افعی است و چون عقرب اژدر را بگزد بمیرد
و بیضه او دراز و سیاه و تیره رنگ و سبز و منقوط و ناهموار و متحرک و درخشنده است و بسبب
اختلافش معلوم نیست و در میان آن شبیه بحرکت چیزی هست و آن در شکم وی بطول ماری جسید
شده گویا یک خط مستقیم است و مار را مباشرت معلوم نیست الّا آنکه بعضی بر بعضی پیچیده شوند و
زبان او شکافته است و لهذا بعضی گمان برده اند که مار را دو زبان است و موصوفست بشدت حرص چه
آنکه بچهای طیور فرو برد و مضغ نماید و چون چیز عظیمی فرو برد خود را بر درختی بپیچد تا آنکه آن چیز در شکم وی
منکسر شود و از عادات او است که چون بگزد بگریزد و منقلب شود و بعضی گمان برده اند که از بیم میرد و چون
طعام نیابد بنسیم تعیش کند و بعد از چند گاه در هم شکسته شود و تعب کشد و بغیر گوشت زنده نخواهد
مرد هر چند عمر کند جثه اش کوچک و باریک شود و از غرائب کار او آنکه اراده آب بکند اما خود را از شراب نگه
نتواند داشت هر وقت که استشمام نماید شوقی بسوی او بهم رساند و چندان خورد که مست شود و تا باشد
که بسبب مستی هلاک شود در او بسیار در جائی اقامت بکند بلکه باره او جفتش بیضه کند تا وقتیکه بچه
بر آرد و او را قوت عظیم در کسب معاشش بوده بسر کند تا وقتیکه سوراخی بکند در او و دو چشم او چون
مسمار بر سر او کوفته و در او منسکر دد و از برهنه بگریزد و از دیدن آتش خشنود گردد و طلب وی
کند و بغایت دوستدار دوبی شود و اگر بتازیانه که بر او عرق اسب رسیده باشد زنند بمیرد و متحرک
باشد و اصل مار از املنت که در دریا زندگی کنند چه اگر بری هم باشد در بر تعیش کند بعد از آنکه بحری
باشد جاحظ گفته که حیات سه نوع باشند یکی آنکه گزند او را تریاق و غیره نفع نکند مثل اژدها و افعی و
مارهای هندی دیگر نوع آنکه تریاق بجهت گزند او نافع باشد و آنچه غیر اینها است و قسم است آنکه بشکند ازدها
و ترتیبی که آن شخص را میرسد که او را مار گزیده میمیرد و الّا اگر نرسد گزیدن او را نخواهد کشت گویند شخصی در
در زیر درختی در خواب بود ماری بیامد و خود را بر او بساید سر او را اگر بدیده بیدار شد و ندید
بود سر خود را آنجا رید نگاه کرد کسی را ندید مرتبه دیگر بخواب رفت چون بیدار شد بر خود نشست بر

بعراز

بعد از چندگاه شخصی بدو گفت هیچ بخاطر داری که در فلان روز در زیر فلان درخت در خواب بودی آیا دانستی که بسبب بیدار شدن تو چه بود گفت نه گفت ماری خود را بتو رسانید و میخواست ترا گزد بدان شخص مار افعی رویداد که گویا الحال او را مار گزیده چون آن فزع کند مسامات بدن گشاده شود تا اگر زهر در بدن او سرایت کند در نصایح ابوالمظفر مسطور است که ابوذر را کنیزی بود روزی از وی پرسید که تو از جنی گفت من مثل تو از جنس بشرم گفت چون از جنس بشر باشی و حال آنکه من ترا زهر دادم چهل مرتبه و ضرر آن بتو نرسید ابوذر را گفت مگر ندانسته که هر کس که بذکر خداوند تعالی مداومت نماید هیچ ضرر او را مضرت نرساند گفت من باسم اعظم الهی مداومت مینمایم پرسید که آن کدام است گفت این است بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم ابوذر از او پرسید که باعث بر این حرکت چه بود گفت بغض تو گفت ترا برای رضای خدا آزاد کردم و آنچه تا حال نسبت بمن اندیشیدی عفو کردم صاحب عجایب المخلوقات آورده که ریحان قبل از انوشیروان نبود و در زمان وی بهم رسید و سبب آن بود که روزی در دیوان معدلت نشسته بود که ماری تحت تخت وی روان شد جمعی از حضار مجلس بر قتل وی اقدام نمودند نوشیروان فرمود متعرض او مشوید که مرا عقیده آنست که ظلمی درباره وی شده است پس مار از زیر تخت بیرون آمده روان شد ملک عادل یکی از ملازمان را فرمود که در پی او رود و مار همراه او رفت تا بر سر چاهی رسید حلقه زد پس در آنجا فرود آمد پس برگشت و نگاه میکرد تا آنکه یکی از آنها که رفته بودند در آنجا نظر کرد ملاحظه نمود دید که ماری در آن چاه مقتول ساخته کژدمی سیاه بر سر او ایستاده پس آن مرد نیزه خود را بته آن چاه رسانید بسنان نیزه عقرب را بر آورده و بر زمین زد کسری هنوز در دیوان نشسته بود دید که همان مار بیامد و در نزد تخت توقف کرد و از دهان خود سیاهی انداخت انوشیروان فرمود آن را کاشتند ریحان بهم رسید و پادشاه علت زکام داشت و کوفتهای دماغی بهم رسید از استعمال آن آن کوفتها بالکلیه مندفع شد و نفع عظیم بخشید در حلیة الاولیاء از یحیی بن عبدالملک منقول است که روزی در مجلس سفیان بن عیینه بودم که قریب هزار کس نزد او اجتماع نموده بودند پس از جانب دست راست متوجه شخصی شد که در آخر مجلس نشسته بود گفت برخیز و حدیث مار را برای مردم بیان کن آن شخص بپای خواست و گفت ای قوم بشنوید و بخاطر نگاهدارید که نقل کرد پدرم از جدم که شخصی مشهور به ابن حمیر بود در کمال ورع و زهد قائم اللیل صائم النهار و عادت بصید نموده بود روزی در بقصد شکار بیرون آمد ماری بر او دوید آمده گفت یا ابن حمیر مرا در پناه خود در آور تا خدا تعالی ترا در پناه خود دارد و محمد گوید از او پرسیدم که مار از خوف که گفت از خوف دشمنی که شمشیر کشیده ام با و متعاقب من رسید

مار رسیدم امار از کدام امتی گفت از امت محمد صلعم پس ردای خود را گشودم و گفتم بیا و پنهان شو گفت
ترسم که ببیند گفت بیا در زیر بغل من پنهان شو گفت ترسم گفتم پس با تو چکنم مار گفت اگر احسان نمائی
مرا در درون خود جا بده گفت ترسم که مرا بکشی گفت بخدا که نکشم و حقتعالی و ملائکه و حمله عرش و انبیاء و
سالکان سموات را گواه گرفتم که ترا نکشم محمد حمیر گوید که دهن گشودم تا مار در درون من در آید چون چند
قدم برفتم شخصی شمشیر بدست پیش آمد و گفت یا محمد حمیر هیچ دشمن مرا ندیدی گفتم دشمن تو کیست گفت مار
بدین هیات گفتم اللهم لا و بعد از رفتن او صد مرتبه از سند دروغ استغفار نمودم پس مار سر بیرون کرد و
گفت ببین آیا دشمن من گذشت گفتم کسیرا نمی بینم اگر خواهی بیرون آی گفت یا محمد بن حمیر ازین دو یکی از
دو چیز برا اختیار نمای که جگر ترا بشکافم یا دلت را سوراخ نمایم و ترا بی روح گذارم گفتم سبحان الله عهد که
کردی و قسمیکه یاد نمودی چه زود فراموش کردی و خیانت ورزیدی گفت یا محمد احمق تر از تو ندیدم مگر
فراموش کرده عداوتیکه میان من و پدرت آدم صفی بود و چه طریق او را از بهشت بیرون کردم که هیچ
ندانستم که بیچیز ترا بر این داشت که با غیر جنس خود که دشمن تو بود نیکوئی کنی نظم نکوئی با بدان کردن چنانست
که بد کردن بجای نیکمردان گفتم بیار است بگو که البته مرا خواهی کشت یا امتحان من میکنی گفت
البته ترا میکشم گفتم مرا چندان امان ده که خود را بدامن این کوه رسانم و برای خود قبری معین کنم گفت تو
دانی بکن آنچه میتوانی محمد بن حمیر گوید چون من از حیات خود مایوس گشتم هیچ نوع حیلت در کار خود
ندیدم رو بدرگاه قاضی الحاجات کردم و برقت قلب بنالیدم و گفتم یا لطیف بلطفک الخفی یا قدیر اسئلک
بالقدرة التی استویت علی العرش فلم یعلم العرش این مستقرک یا حلیم یا علیم یا علی یا عظیم یا حی یا قیوم الا
تکفینی هذه الحیة پس چند قدم رفتم جوانی نیکوروی و خوشبوی و پاکیزه لباسی دیدم از برابر
بیامد و گفت السلام علیک ای برادر من چیست ترا که رنگ ترا متغیر و ترا مضطرب می بینم گفتم ستمی از دشمن
بمن رسیده است گفت دشمن تو کجاست گفتم اینک در درون من گفت دهن خود بگشای پس من دهن
خود گشودم شبیه برگ زیتون برگ سبزی در دهن من گذاشت گفت بخای و ببلع پس چنین کردم
اندک زمانی نگذشت تا آنکه شکم من بدرد آمد و مار در درون من بگردید و پاره پاره از اسفل من بیفتاد
و من صحت یافتم و خوف از دلم برفت دامنش بگرفتم و گفتم که خضر راه من شدی و مرا ازین بلیه نجات دادی تو کیستی
یقین که فرستاده خدائی پس بخندید و مرا گفت آیا مرا نمیشناسی گفتم اللهم لا نمیشناسم گفت یا بن حمیر چون میان
تو و مار آن ماجرا گذشت و بخواندی دعای عظیم الشان خدا تعالی را خواندی ملائکه هفت آسمان از رقت تو بگریه
درآمدند و تضرع بدرگاه الهی نمودند خدا تعالی فرمود قسم بعزت و جلال خودم که دادوی از مار بگیرم

پس

پس امین که در آسمان چهارم مستقر دارم امر نمود که برگ سبز از درخت طوبی بردارد و خود در آب بسنده من مارگمان
و داد او را از مار بستان و من نهادم الحمد لله که خدای تعالی اجر نیکوکاران ضایع نکند اصطلاع فی
تو نیکوست هر چند باز تیمن خود نمائی و نیز از ادعیه مجربه تجربه ایمن بودن از شر مار و عقرب و غیره این
دعاست که از حضرت مقدس نبوی صلعم منقولست و آن دعا این است اللهم انی اعوذ بک من الهدم والتردی
واعوذ بک من الحرق والغرق واعوذ بک من ان یتخبطنی الشیطان عند الموت واعوذ بک من ان اموت فی
سبیلک مدبرا واعوذ بک من ان اموت لدیغا و از علمای معتبر بصحت رسیده که هر که در اوایل لیل و
نهار بگوید که عقدت لسان الحیة وزبانای العقرب وید السارق بقول اشهد ان لا اله الا الله وحده واشهد
ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا ولی الله از مار و عقرب و دزد ایمن گردد و از جمله افسونهای مجربه
کسیکه او را مار گزیده باشد آنست که آن عضو را برهنه نموده آهن بر بالای آن گذارند و این عزیمت را بخوانند
و آهن را مرتبه فرا گیرند که پوست را بخراشد و قریبا اسفل وجع برسد و چون وجع در اسفل آن جمع شده بزودی
بمکد تا آنقدر که ممکن باشد باکی نیست اگر عضو سست شود بعد از آن نیز عزیمت بخواند و عزیمت این است سلام
علی نوح فی العالمین سلام علی محمد فی المرسلین من حاملات السم اجمعین لا دابة فی السماء والارض الا و
ربی آخذ بناصیتها اجمعین تجزی عباده المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم نوح نوح قال لکم نوح من ذکرنی
فلا تلدغوه ان ربی بکل شیء علیم وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین صاحب حیوة الحیوان گوید که بخط بعضی
از علمای محققین دیدم که مار یا عقرب گزیده یا رتیلا یا اگر سگ دیوانه گزیده باشد یا زهر خورده را
بگویند بایستد و با کارد فولادی خطی کشند که ابتدا از انگشت بزرگ پای راست نموده دایره کشند که
او مرکز دایره باشد پس خطی دیگر از میان قدم که بمنزله قطر دایره باشد بکشند پس از زیر پای راست و پاشنه
پای چپ او خاک نیز برداشته در ظرف پاکی کنند و آب بر او ریزند و کارد مذکور را در ظرف دیگر گذارند
چنانکه سر کارد بجانب فوق باشد و آنچه در ظرف مزبور است در سر کارد بریزند و در وقت ریختن این
افسون بخوانند پس کسیکه آب میریزد مرتبه دیگر عمل مذکور را بعنوان مسطور بجای آورند و آن شخص ملسوع
یا سگ گزیده را بر پشت بخوابانند و عزیمت را بر او بخوانند و عزیمت اینست سارا زفی سارا عاتی نور نور نور
نونا انا و ارنا نا و اطوکا توریس اوزانا او صابثماکا ابوقاما ماشار بنا کاطوط اصبا و نا ابرلیس توبی بنا ادس
باذن الله تعالی شفا یابد و این نوع کمر بتجربه رسیده مسعودی از زبیر بن بکار نقل کرده که در زمان جاهلیت
ده برادر با هم بسفر رفتند و در سایه درختی که در جنب صفا بود فرود آمدند تا وقت نماز شام شد ماری از
زیر صفا در آمد و دیناری سرخی بیاورد و نزد ایشان انداخت گفتند ظاهرا هر که در این مقام باشد گنجه او

همین نوع اورند پس سه روز انجا اقامت نمودند هر روز بیامدی و بجهه ایشان دیناری بیاوردی تا انکه یکی

از ایشان دو برادر دیگری را گفت تا کی انتظار کشیم چرا این مار را نکشیم و این گنج را از این موضع بر نگیریم این برادر دیگر او

از این حرکت منع نمود گفت شاید که هلاک شوی و از مال نیز نومید گردی هر چند نصیحت او نمود قبول نکرد پس

تیر بری برداشت و منتظر آمدن مار بود چون مار بیرون آمد ضربتی براو زد که سر وی مجروح شد اما نقتل نرسید

مار بد دید او را بگزید و برگشت بسوراخ خود رفت پس این برادر دیگر او را در انموضع دفن نمود چون نصیح شد مار

از سوراخ برآمد و با او چیزی نبود آن جوان گفت ای مار بخدا قسم که بدین حرکت که برادرم نمود من راضی نبودم و

او را هر چند منع نمودم فائده نکرد اما نتواند بود که من شرط کنم که مابین من و تو مودت باشد نه من ترا اذیتی

رسانم و نه تو مرا بهمان قاعده هماندینار را بیاوری مار گفت نه جوان پرسید که چرا مار گفت جهة آنکه تو هرگز از

من راضی نشوی چون قبر برادر خود ببینی و من نیز تا شکسته سر خود ببینم از تو راضی نشوم ابن عباس گفت که

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ماری را بکشد چنانست که مشرکی را کشته باشد و هر که ماری را نکشد

بجهة خوف از عاقبت او از ما نیست اما مارهائیکه در خانها پیدا باشند تا سه روز نکشند انتظار کشند اگر دیگر به بینند

بالا او را بکشند و نیز فرمودند که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اند تا سه روز او را نترسانید و لفظ مدینه را

بعضی از علما اختصاص بیثرب داده اند و بعضی عام دانسته اند ما بین آن و غیر آن از بلاد یثرب ابی سایب گوید

که بخانه ابو سعید خدری رفتم و او در نماز بود نشستم تا از نماز فارغ شود از زیر تخت در گوشه شنیدم پس نظر



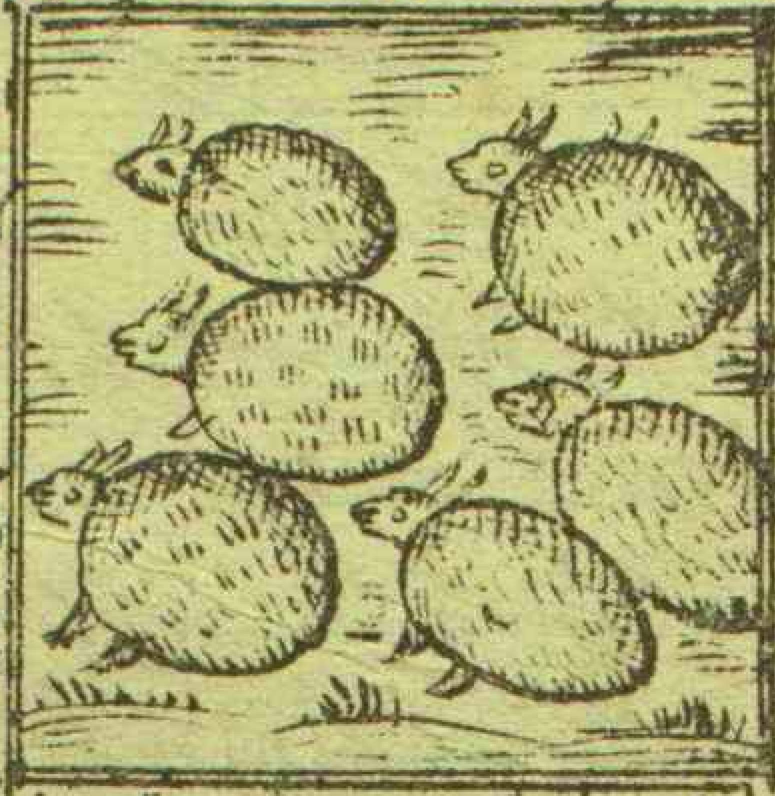
کنم دیدم ناگاه ماری دیدم خواستم تا او را بکشم ابو سعید اشاره کرد که بنشین نشستم چون از نماز فارغ

اشاره کرد بخانه که در این محوطه بود گفت اینخانه را می بینی گفتم آری گفت در اینخانه جوان داماد نو بود

حضرت رسول خدا آمدیم رسیدیم و بحفر خندق مشغول گشتیم آن جوان وقت ظهر از حضرت رخصت طلبید که بخانه خود
رود آنحضرت بعد از رخصت وی را دستور داد که سلاح خود بردار که از بنی قریظه بر تو میترسم جوان سلاح همراه داشته
بخانه خود آمد زوجه خود را دید میان در ایستاده نیزه خود را بجانب وی فرود آورد تا از غیرتی که داشت
بطعن نیزه زند زن گفت نیزه خود نگاهدار و بخانه درآی و نظر کن ببین چه چیز مرا از خانه بیرون آورده
جوان در خانه درآمد ماری بزرگی دید که بر فراش او حلقه زده جوان نیزه بدو زد مار نیزه او را در ربوده
بر زمین زد اضطرابی در جوان پیدا شد مار و جوان هر دو یکبار بمردند اینخبر بدان حضرت رسانیدند عرض
کردند یا رسول الله دعا کنید بجهت جوان شاید که خدا تعالی وی را زنده کند آنحضرت فرمود آمرزش
خواهید بجهت صاحب خود پس فرمود که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اند اگر ببینید تا سه روز
انذار کنید اگر روز چهارم بر شما ظاهر شود بکشید که شیطان است و طریقه انذار آنست که بگوئید انشدکن بالعهد
الذی اخذه علیکن نوح و سلیمان ان لاتبدن لنا ولاتؤذنا و در روایت دیگر آنکه چون بر
شما ظاهر شوند بگوئید انا نسئلک بعهد نوح و بعهد سلیمان بن داود ان لاتؤذینا پس اگر دیگر ظاهر شود
بکشید و حافظ ابو عمر روایت کرده که عقبة بن نافع بن قیس الفهری که ولادتش در زمان حضرت
رسالت پناه صلعم بوده چون فتح افریقیه نمود بر موضع قیروان فرستاد و آن وادی بود که از بسیار
درختی بود گفت یا اهل الوادی انا حالون فاظعنوا انشاء الله چون سه مرتبه این عزیمت بخواند هیچ
سنگی و کلوخی ندیدم که از زیر آن ماری بیرون نیامد تا آنکه آن وادی پر از مار شد پس گفت ارحلوا رحمکم الله
یعنی فرود بیائید بنام خدا همه از آن وادی بیرون رفتند گفته اند که اولاد وی مستجاب الدعوة بوده اند
زعم او آنکه مار سفید را نباید کشت که از جن است سخن مار بدراز کشید چند کلمه از خواص او گوئیم بدانکه
گوشتش حرام و همچنین تریاقی که از وی سازند مگر در حال ضرورت که الضرورات تبیح المحذورات
و در مثل گویند فلان اسمع واعدی من الحیة یعنی فلان کس شنونده تر و دونده تر از مار است اگر پوست
او را در میان رخت گذارند از ضرر بیدوسوسه ایمن شود و اگر پوست او سوخته با روغن زیت خمیر نموده
بر دندان کرم خورده نهند وجع او ساکن شود اگر پوست وی با سرش بسایند و بر داء الثعلب مالند
موی بر آرد و یحیی بن ماسویه گوید اگر پوست او را بریان کرده با پوست زرد آلو بخور کنند بواسیر ظاهر و
باطن را دفع کند اگر بشراب خرما خمیر نموده بر ثبکه ثالیل یعنی زگیل بریزد و اگر بدان آغشته باشد هرگز بیرون
نیاید و اگر دل او را بر صاحب ربع آویزند تب وی زائل شود و اکثر خواص او در باب الف
گذشت تعبیر اگر بیند که مار او را گزید منفعت او در مرگ مال او آید اگر بیند گوشت مار

بکم

بچه بخورد از دشمن مال یابد اگر طعام ورد دشمن خود را غیبت کند اگر بیند که ماران از مکانی بر طرف شده
در امکان و با حادثه شود زیرا که حیات است از امکان بیرون آمده و اگر مار با او حرف زند او را امر
عظیم رسد و اگر بیند که مار شاهی را هلاک شد ملک و ولایت بدو رسد و مار بیضه دشمنان بود هلاکی در دین
کرم بیست کوشهای ترکان بالق غولاغی مانند در کنار دریاها و شهرها میان حجره یافت میشود
تا نصف بدن خود از میان لحی(?) بیرون آید و بر راست و چپ رود و طلب ماده کند که از او غذا
خورد و هرگاه احساس درشتی کند منفعل شود و چون احساس نرمی کند منبسط شود و از خوف
موذیات زهره دار در میان رود هرگاه راه رود خانهٔ خود را با خود برد اکلش حرام است اگر



پشیا نیرا با او طلا کنند نافع بعد از ریختن ماده بچشم و چون
بسوزانند و در داروهای چشم کنند اکتحال بوی درد
چشم را زایل کند و نشو رطوبت(?) نماید حمامه کبوتر
صاحب طوق را مانند فاخته و کبوتر و قمری که در خانها
الفت گیرند و بیضه و جوجه بر آرد حمامه نامند اسم جنس
است بر آن حمام جمع آید مفرد آن حمامه است و او دو قسم است برّی که در بر جاها و اساز خود و از
مردم گریزان شوند و دیگری اهلی که در خانها جای گیرند و انواع وی مختلف باشد بعضی گویند
حمامه آن بود که بشدت آب بیاشامد و نفس نگیرد ترجیع آواز نماید و آنچه در بعضی احادیث
آمده که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله مردی را دید که از پی کبوتری میرود
فرمود شیطانی از پی شیطانی میرود مراد الشان که منع فرموده اند از بر آمدن بر بامها چه
مشرف خواهد شد بر خانهای همسایگان و مطلع شوند بر عورات ایشان لهذا منع نموده اند و دیگر در حدیث آمده که
حضرت امیر المومنین از وحشت و تنهائی شکایت نمود حضرت مقدس نبوی فرمودند که بعضی کبوتر نگهدار که مونس
باشند ترا و آواز ایشان بامهای بنا میرسد و ترا برای نماز بیدار کنند ابن عباس نقل کرده که حضرت مقدس نبوی هم فرمودند که
کبوتران خوانند در خانها نگاه دارید که شیاطین را از کودکان شما بخود مشغول میسازد و مجموع از او که کبوتر
بناوا شد و ترکان فاخته گویند نگاه داشتن آن شومست و از طبع کبوتر آنکه از مسافات بعیده در
مدت قریبه طلب آشیان خود کند اگرچه هزار فرسخ قطع کند و بسا باشد که در مدت دو سال از دیگر
خود غایب شود و چون او را سر دهند از فور شعوری که دارد خود را بوطن برساند و آشیان خود را پیدا

ضعیف شد و ازو با دلیل عداوت در اهل و اولاد بود اگر بیند که مار را ... دلیل مفارقت از خویشی

مرغان جوارح طلب وی بسیار کنند و خوفش از شاهین بیشتر بود و هر که کبوتر بازی کند نمیرد تا محتاج و فقیر
نشود و در حدیث آمده که در محلی که رسول خدا صلعم در غار ثور بود سبحانه و تعالی دو کبوتر وحشی را امر



فرمود که بر در غار آمده آشیان ساختند و بیضه برآورده
و بچه برآوردند کبوتران حرم فاطمه از نسل ایشانند
و در روز فتح که بر سر آنحضرت بال گشاده سایه گسترده بودند
پیغمبر صلعم ایشان را دعا کرد مثنی بن زهیر گوید هر صفتی که
در هر حرم ده زنی دیدم مثل آن در کبوتر دیدم چه ماده او را
دیدم که الا ده بنیشند گر ماده خود را تا مردن از همدیگر جدا نشوند مگر آنکه یکی نایاب شود و ماده کبوتری
را نسید شود در زمانیکه نر او را اراده کند و هیچ حیوانی ندیدم که در وقت مباشرت ماده خود را بوسه
کند مگر کبوتر و او در نهایت عفت است چه در وقت مباشرت دم خود را بکشد تا عورت ماده اش محفوظ
ماند گویا میداند که ممانعت باید نمود و گاهی تا مدت شش ماه بمباشرت اشتغال نماید و در هر چهارده روز
بچه برآورد و بیضه کند انه بیضه اول کبوتر نر و از ثانی ماده بیرون آید و میان بیضه اول و دویم یکشبانه
روز فاصله باشد پس نر او بر بیضه نشیند تا بعضی از روز انهار اگرم کند و بقیه روز ماده نشیند و شب نیز
بدینطریقه تا هنگام مدت حضانت بهم رسد و بچه بیرون آید نر او خاک شور با ایشان چشانند تا ایشان
بیاید تا خوردن چیزها بر ایشان آسان شود و چون نر خواهد که با ماده جمع شود بچه‌ها از آشیان بیرون
کند و زعم ارسطو آنکه کبوتر تا هشت سال تعیش کند اکل جمیع انواعش حلال است و در مثل گویند فلانکس
ایمن تر از کبوتر حرمست و مألوف تر از اوست هرگاه کسی که المه در ار دیقرب کبوتر یا در خانه که او باشد و
جائیکه آشیان نموده باشد نشیند شفا یابد زیرا که مجاورت او امان است از آنکه و فالج و سکته و شباب
رضیت آنکه خواهد دایم در خواب باشد و خواب بسیار کند و اکتحال بخون او در وقتیکه گرم باشد و
اگر ذبح کنند بهتر او را بیفشند در بیخ پر او خون او تازه ایست اکتحال نمایند همین خاصیت دارد خون
او اگر بر بینی بچکانند او با خصیتین قطع رعاف کند اگر زیت مخلوط سازند و بر سوخته آتش بمالند شفا
دهد سرگین کبوتر برای اخراج بیشتر از سرگین کبوتر خانگی است اگر سرگین او را با آب گرم ریخته کسی که
حبس البول دارد در او نشیند نفع عظیم بخشد اگر با سرکه بر صاحب استسقا طلا نمایند نفع دهد اگر سرگین کبوتر
سرخ با مقدار دو درهم با سه درهم دار چینی آشامد سنگ مثانه را بشکند و بیرون آرد گوشت کبوتر
گرم تر و زیاده کننده باه است اگر شکم زنده او را بشکافند و گرم گرم بر عقرب گزیده گذارند نفع

ببخشد

اورا چندان دوست دارد که اگر آنکس بمیرد دیگر شوهر نکند اگر وقت ذبح او از خون او قطره در چشم چکانند درد

او زایل کند فصل سیم در شین معجمه شبوط بباء موحده و طاء مهمله نوعی از ماهی است

چهاردهم در صاد مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در صاد مفتوحه صافر و صفاریه از انواع گنجشک است

از نشان او این آنکه چون شب شود هر دو پا خود را بر شاخ درخت چسباند و خود را سرازیر آویزد و تا صبح فریاد



کند از ترس آنکه آسمان بر سر او فرود آید و بعضی گویند
او سقوط است که در تاکید شب صدف از حیوانات
دریاست از ابن عباس منقولست که هرگاه باران
نیسانی آید صدف بر روی آب آید و دهن گشاید قطرات
کشند بعد از ایشان آنکه بخورد از خواص مروارید آنکه اگر
آن خفقان و مرض سودا را زایل کند و خون دل و جگر را
صاف کند چون حل کرده او را بر بهق بمالند نافع است
زایل کند صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر

صدف را بر وجع نقرس ضماد کنند سود کند اگر با سرکه سائیده بر بینی سعوط کنند قطع رعاف کند گوشت

گزیده سگ دیوانه را نافع بود و سنون صدف سوخته جلا دندان دهد و اکتحال او نافع جراحات چشم بود اگر بر

محل موی زاید بر پلک مالند بعد از آن موی بر آورده باشند از بر آوردن موی مانع اگر بر سوخته آتش

طلا کنند به شود اگر پاره از وی بر کودک محکم ببندند دندان باسانی بر آرد و بعضی گویند صدف جز نیست که در

جوف این حیوانی میگردد و سر این پرده صلبی است شبیه اگر او را بسایند بر روی کسی که در خواب باشد بسیار شنود

زنان بسیار در خواب نماید و چون بسایند و جاوشیر را در آن مخلوط ساخته در بینی چکانند رعاف را

باز دارد تعبیر دیدن صدف در خواب در دست خود دلیل اعراض و ابطال کار نیست که عزم داشته

اما دیدن مروارید دلیل غلامان و کنیزان و فرزندان و مال و کلام نیکو است اگر بیند که مروارید سوراخ

میکند تفسیر قرآن بصواب میکند اگر مروارید سوراخ نکرده در دست خود بیند اگر او را زنی حامله باشد

پسر آورد یا مالک غلامی گردد لقوله تعالی یطوف علیهم ولدان مخلدون کانهم بیض مکنون اگر بیند که مروارید از

جائی میکند و میفروشد قرآن فراموش کند اگر از جائی قلع میکند عملی در میان مردم ثابت کند اگر بیند که مروارید

متفرق میسازد و مردم بر می چینند البته موعظه مردم کند و وعظ او بر ایشان نافع و موثر آید اگر در دست خود

مروارید بیند بعدد آن فرزندی بشارت یابد اگر حامله دارد دختری بخرد و اگر عزب باشد تزویج نماید الخ

که از دریا مروارید بیرون میآورد و کیل و وزن بکنید بال بسیار از آن شخص که منسوب بحر باشد باو رسد جاماسب گفته که اگر کسی بیند که مروارید از و دور شد مشقتی بدو رسد اگر بیند که مروارید بدو داد نذر تمام نماید و یا بدو مسرور گردد و دیدن عقد مروارید رسیدن بزن صاحب جمال است و گاهی دلیل نکاح بود صرصر و صرصار جانوریست شبیه بملخ و جهنده و آواز باریک گرفریاد آورد در شب لهذا صرار اللیل نامند نوعی از کرم زمین که بنات الوردان نامند بال ندارد بعضی گویند که جد جد است که جوهری بصرار اللیل تفسیر کرده در باب جیم گذشت مکانش معروف نمناک مختلف اللون است بعضی سرخ



بود دیگر تتبع او ارش در جاهای و بعضی سیاه و بعضی کبود صحرائیت اکلش حرام شیخ ابو علی سینا گفته که اگر او را با قرد مانا برنواسیر و گزیده هوام طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خشک نموده و سائیده با اثمد مخلوط ساخته اکتحال نمایند حدت بصر دهد و اگر با زهره گاو اکتحال نمایند بر هم زدن چشم را نفع بخشد صقر بقاف و رای مهمله چرخ ترکان آن را سنگلو نامند از طیور جوارح است که با او صید کنند ابن زهره گفته که او زهره ندارد چون ورا انکه زهره ندارد خوف نمیرد و اگر مغز او را بر بیق المند خویش را



زایل کند اگر بر قضیب طلا کنند لذت جماع افزاید و تهییج باه کند اگر از دهنش رایحه کریهه آید لهذا اعراب در امثال خود گویند فلان اخلف من الصقر یعنی بوی دهن فلان کس بدتر از بوی چرخ است تعبیر دیدن او در خواب دلیل عزت و جاه و تسلط بر اعادی و رسیدن بآرزوها و یافتن ازدواج و اولاد و بنده و خدم و حشم و نفایس اموال و صحت جسم و کثرت اسفار و برگشتن بافایده و گاه باشد که دلیل هوس بود و جهه اگر او سلب از و لع نماید و یا دلیل زندان و تنگی طعام و شراب و بعضی گویند که دلیل مرد با قوت و بطش بود صفر بفتح فاء و رای مهمله زعم اهل جاهلیت آنکه در جوف آدمی ماریست که بر اطراف اضلاع عیب که مشرف بر شکم است آن را صفر نامند هرگاه آن مار حرکت کند آدمی گرسنه شود اهل اسلام این قول را رد نموده اند فصل دوم در صاد یکسوره صلصل بنون و باء یک نقطه از تحت و حای مهمله ایست در آخر و بار یک فصل سیم در صاد مضمومه صرد و آن گویند مرغ کوچک است از گنجشک بزرگتر صید گنجشکها کند نصفی سیاه و نصفی سفید بزرگ سر منقار مخالب و اصابع عظیم دارد کسی قدرت بر گرفتن او ندارد شریر النفس بسیار متنفر و گریزنده غذای او از گوشت بود هر چه را که خواهد صید کند مثل او صید کند چون طیور جمع آیند حمله بر بعضی از آنها کند بحر انگیز در منقار او را صید کنند و در ساعت بخورد و مکان او بر روس جبال و غصان را اشجار بلند باشد

باب شانزدهم مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در ضاد مفتوحه ضان گوسفند میش و بترکی قوین گویند



گوشتش نافع صفرای سوخته سیاه و مزید قوه باه و نی
بود در دفع سموم نافع است کرده تر از گوشت نر بهتر میش
یکساله است و گوشت خصی او باه را زیاد کند اگر در وقت
ذبح خون او را بر برص مالند فور لتغییر لون وی دهد جگر
بز نر را اگر تازه بسوزانند و بر دندان بمالند سفید کند اگر شاخ قوچ را در زیر درخت میوه دار دفن کنند
میوه بسیار دهد اکتحال زهره او با عسل نزول آب از چشم کند اگر استخوان او را با آتش چوب گز بسوزانند خاکستر او را
بروغن گل مخلوط ساخته بر موضع شکسته بمالند درست شود اگر زن پشم گوسفند ماده را بردارد دمار بگیرد اگر بار چه
از پشم بز سفید بافته باشند بر سر ظرف عسل گذارند مورچه نزدیک آن نشود **ضب** سوسمار حیوان بریست



آب نخورد لهذا اعربان در امثال خود گویند لا افعل حتی یرد
الضب یعنی اینکار نکنم تا آنکه سوسمار آب خورد ابن خالویه
گفته که سوسمار بنا شد مگر آنکه هفتصد سال زنده ماند
یا زیاده و در هر روز چهل مرتبه بول کند دندانش بزرگه دندانهای او یکپارچه است نه متفرق نر آن دو ذکر
و ماده اش دو فرج دارد چون خواهد که بیضه نهد گودی بکند و بیضه در آن نهد و بخاک بپوشد و چهل روز
حضانت نماید تا بچه بیرون آرد هفتاد یا بیشتر بیضه نهد شبیه به بیضه کبوتر چون از سوراخ خود بیرون برآید
چشمش چندان روشنی ندارد نظر بآفتاب اندازد در وقت پیری غذا از نسیم یابد و برودت هوا تغذیه
کند چه رطوبات وی تحلیل یافته و حرارتش نقصان پذیرد میان او و کژدم دوستی است لهذا اگر دم برده سوراخ
وی نشیند و پاسبانی نماید تا اگر کسی دست بسوراخ وی دراز کند بگزد خانه نسازد مگر در زمینهای سخت تا از
سیل و سم ستوران محفوظ ماند مخلب وی همیشه ناقص و شکسته است و از طبعش فراموشی و عدم هدایت است لهذا
خانه نسازد مگر در نزد نشان و یا در نزد سنگ بزرگ در وقت مراجعت بخانه خود راه گم کند عربان
در ضلالت بدو مثل زنند و گویند فلان اضل من سوسمار یعنی فلان کس گمراه تر از سوسمار است بدبخته
اعرابی سوسماری گرفته بنزد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آورده بر زمین انداخت و گفت
ایمان نمیاورم بتو تا ایمان نیاورد این سوسمار آنحضرت بزبان معجز بیان ادا فرمود که ای سوسمار بحق آنکس که
در عرش پرستش او میکنند و در فرش اطاعت او نمایند در بحر راه اوست و در بهشت رحمت او بگو که
من کیستم در حال سوسمار بزبان عربی فصیح گفت انت خاتم النبیین قد افلح من صدقک و قد خاب

من کذبک

من کند یعنی تو خاتم پیغمبرانی و اخرین ایشان پس اشکار شد هر که تصدیق تو کرد و از رحمت الهی نومید
کشت انکه تکذیب تو نمود چون اعرابی این معجزه بدید از روی صدق و عقیده در سبب قبایل قوم خود
خود بدایره اسلام در امد و از نار سعیر نجات یافته بنور ایمان رسید پس انحضرت صلعم فرمود که ای
اصحاب دنیا قربی ندارد هر یک بدو چیزی دهید اصحاب هر یک بدو چیزی دادند تا غنی شد گفت یا حضرت
صبح از خانه در امده ام کمراه ترین و بخیل ترین قبایل خود بودم الحمد لله ناشده که الحال هدایت یافته
بدولت اسلام رسیدم و توانکر ترین ایشان کشتم باجماع علمای امامیه اکل سوسمار حرام و بعضی از عامه
حلال میدانند از جمله خواص او انکه از ما بین قدمین هر مردیکه پیرون رود ان شخص عنین کردد و هر که
دل او را بخورد خفقان و غم او زایل کردد اگر پیه او را کداخته بر قضیب مالند قوه جماع زیاد کند هر که او را
بخورد زبان بسیار نشود هر که خصیتین او را با خود دارد خادمانش او را بغایت دوست دارند
اگر قاب پای او را بر پیشانی اسب اویزند هیچ اسبی در کرد بندی بر او پیشی نکیرد پوست او را اگر بر غلاف
شمشیر کشند هر که ان شمشیر را بکار فرماید شجاع کردد اگر ظرف عسل کند هر که از ان تناول کند تهیج شهوتش
شود اگر سرکین او را بر برص طلا کنند و بر کلف مالند زایل کند اکتحال او اب رفتن از چشم باز دارد
تعبیر دیدن او در خواب دلیل اعرابی فریبنده در مال مردم و صاحب خود یا دلیل مجهولی یا
ملعونی بود چه از جمله مسوخات است و بعضی کویند دیدن او دلیل کسب و بعضی کویند دلیل بیماریست
ضبع کفتار مثل خرکوش سالی نر و والد و سالی ماده و والده صاحب عجایب المخلوقات اورده
که در عرب قبیله ایست مسمی بضبعیین هرکاه یکی از ایشان در میان جمع کثیر از قافله باشد چون کفتار
بقصد شکار انجا اید بسوی انشخص متعرض غیری نشود و موصوف است بعرج ولکن اگرچه لنک واقعی نیست
لیکن در نظر ناظر چنین نماید سببش انکه رطوبتی در مفاصل دارد و در جانب راست بیشتر پس طرف چپ

او مدام در مشی ثقیل نماید
آدم دارد نبش قبور کند
چنانکه شخص در خواب است
بکیرد و بکشد و خونش
که با حدی از بنی نوع خود
رها نکند و چون هر دو
کرک کند و چون با کرک



و از خواص نمامی که المحوم نبا
هرکاه در وقت فرصت
زیر سر و حنجر نماید و حلقش
بیا شامد و خاصیت که در حلقش
رسد تا بر او دخول بکند
کو سفندان او شد اکشاف کنند یا که
باشد کو سفند از بسلامت باشد

هر یک با نعرا و یکم شود لهند لعربان در دهای خود گویند اللهم صمصعاو و نیا یعنی بار خدایا در گوسفندان

بالکفار بیا گر که مسخای و جاذب کلابست چو مقناطیس آهن را بد بخته اگر سگی در ماهتاب بر بالای

دیوارهای را ورده و گفتاری و باغ و الداری چون سایه سگ بر او دافتد و نور اپیغند و گفتار او را

بخورده و موصوف بحماقت است چون شکاری با مان را ز سوراخ او کلماتی چند گویند بیرون آید شکارش کنند

چنانچه سابقاً سمت گذارش یافت اکلش باجماع شیعه حرام عامه و بداو خلاف کرده اند از جمله خواص او

آنکه از عنب الثعلب گریزد اگر سه و زا بر جسد لند از شر کلاب ایمن گردند زهره او را اگر زنی خشک نموده بعد

حیض با نمک بیاشامد شهوتش زایل گردد اگر از پوست او پرویزن سازند و بذر از و بیزند و بکار برند از شر

ملخ ایمن باشد اگر عصاره عنب الثعلب بر بدن او لند از مضرت او ایمن باشد هر که پوستش با خود دارد در سگ بدو

فریاد نکند اکتحال زهره او دفع نزول آب کند از چشم و تحدید وی نماید اگر چشم راست او را در مهره هفت

روز نقع نموده پس در زیر نگین انگشتر بندند هر که انگشتر در دست کند سحر و مکر در او کار نکند اگر کسی را

سحر کرده باشند خاتم مذکور را شسته آب آن بیاشامد از سحر نجات یابد اگر سر او را در برج کبوتران

گذارند کبوتر بسیار جمع آیند اگر کسی زبان او را در دست راست گیرد سگ بر او فریاد نکند و او را نجاید

عیاران اگر چنین کنند اگر هیچ عضو او بدست گیرند گرفتار گرگ نشود اگر بیمار موی پس گردن او را با

هفت روز بخور کند شفا یابد اگر قضیب او خشک نموده سائیده بخور زن دهند شهوتش منقطع شود

هر که پاره از فرج او با خود دارد محبوب القلوب گردد اگر دندان او را با خود دارند از نسیان و درد

دندان ایمن گردد اگر از پوست او کیل سازند تخمیکه میکارند بدو کیل کنند زراعت او از جانوران و

سایر آفات محفوظ ماند خوردن دل او قطع وسواس کند اگر کسی حنظل در دست گیرد از و بگریزد اگر پیه

او را بر بدن طلا کنند بعد از گزیدن سگ ایمن گردد اگر زهره او را با حیا با غاله اکتحال نمایند بعد از آنکه

موی زاید را از چشم بر آورده باشند دیگر بیرون نیاید درهم دیگر مقدار یک دانک از قضیب او بعد از

آنکه خشک کرده باشند بخورد مهیج باه کند و از جماع ملالتی بهم نرساند اگر نصف درهم از زهره او با

عسل اکتحال نمایند تجدید بصر و جلاء نظر نماید و مزید حسن گردد هر چند کهنه گردد نفع بیشتر بخشد و نیز اکتحال

زهره او دفع آبله و دموع عین کند اجماع اطبا است که اگر مدی الغه است نر او را کشته و بسوزانند و بزیت

مخلوط سازند و بر مقعد شخصیکه مرض ابنه داشته باشد گذارند زایل کند و دیگر آنشخص مرتکب آن امر قبیح

نگردد اگر از ماده او موئی کشند و انتعیل بجای آرند محدث علت مزبوره بود فافهم فانه مجرب بتعبیر

دیدن او در خواب دلیل کشف اسرار در آمدن در بالا یعنی و باشد که دیدن نر او دلیل خصمی مشکل بود و ما

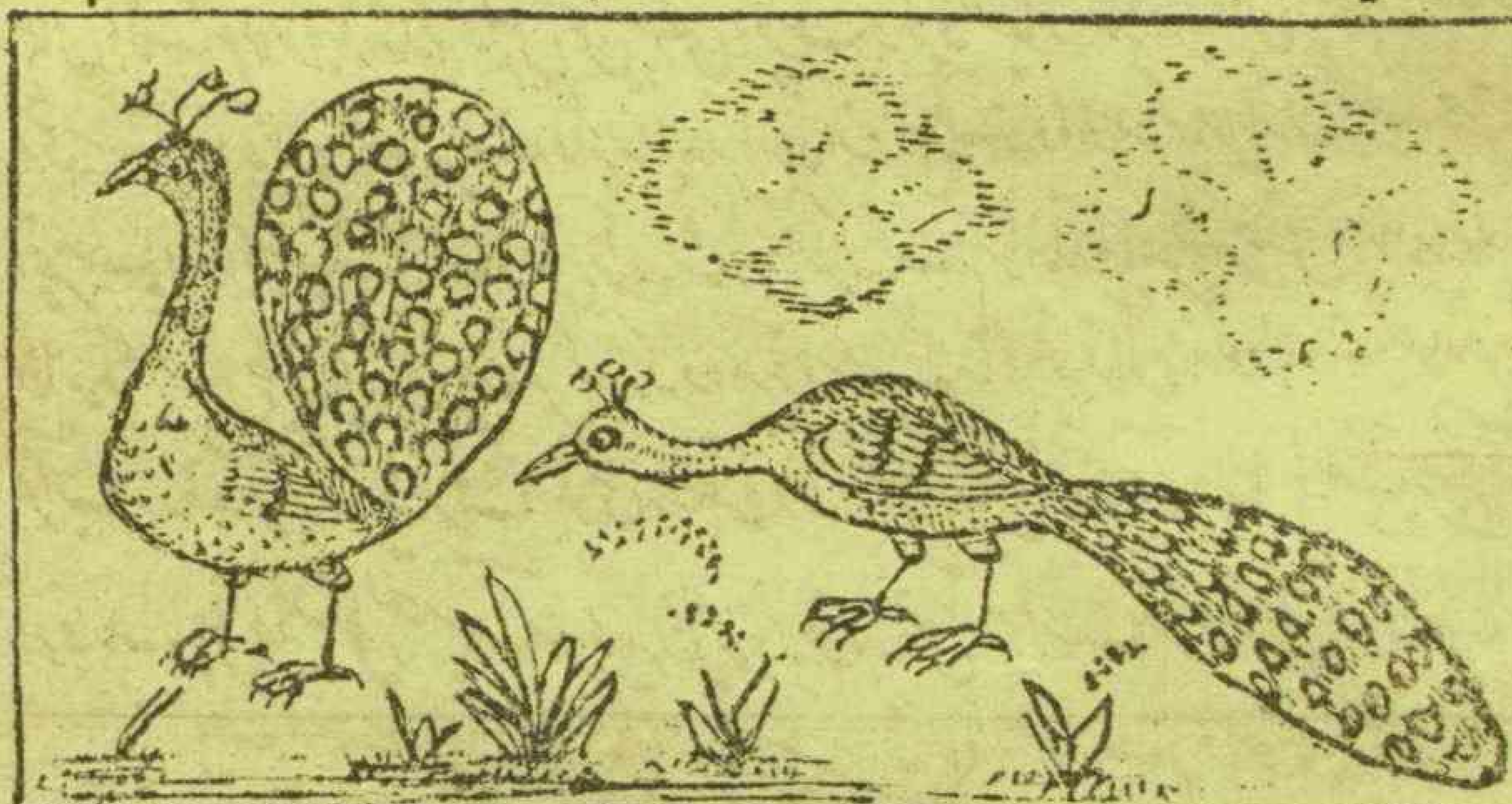
دلیل مرد جبار و دشمن ستمکار و دیدن ماده او دلیل زن فتیحه پشیرم گریه المنظر بود **فصل دوم در ضاد** مکسوره ضفدع بضاد و دال و عین مهمله و بفتح دال نیز آمده است اما فصیح بکسر اول است بزرگی وزرق قورباغه گویند از آبهای ایستاده متکون شود و از توالد نیز بهم رسد از عفونات و باد و باران و شب بسیار بود و مردم گمان برده اند که بکر از ابر میبارد نه از توالد و تناسل این گمان باطل است حق سبحانه و تعالی در ساعت از طبیعت همان خاک که باران بر او باریده خلق نماید و حیوانی است که استخوان ندارد و بعضی از او آواز کند بجهت سمع خواهد که صدا کند از کند داخل آب شود و کف اسفل او داخل شود و صدا کند از دیدن



و آواز از بیخ گوشش بر آمده و موضع آب بر آید و چون اراده کند که صدا بر آب نهد صدا کند چون آب در دهن آتش تعجب کند و ساکت شود همیشه نظر بر آتش انداز و مبدء خلقت او در آب مثل دانه جاورس سیاه بود پس بیرون آید مثل دعموص بعد از آن او منبسط گردد اکلش حرام و قتلش منهی عنه شیخ ابو علی سینا گفته در سالیکه ضفادع بسیار شوند زیاده بر عادت در عقب آن وبا بهم رسد صاحب عجایب المخلوقات آورده که ضفدع مثل لاک پشت در ریگ بیضه نهد و دو نوع بود کوهی و آبی از خواص او آنکه زنی ورق آبی را دهن گشوده سه نوبت در دهن او تف کند پس از دست گذارد تا در آب رود دیگر بار تخم دار نگردد و اگر پیه او را بر خارج دیگ بمالند هر گز بجوش نیاید اگر او را بر گزیده جانوران بمالند در حال به شود اگر او را از سر تا عجز دو نیم کنند هر زنیکه در آن وقت بر او نظر کند شهوت بر او غلبه کند بسوی مردان مایل شود اگر زبان او را بر کسیکه متهم بدزدی باشد بگذارند اقرار دهد اگر بر روی مالد مردم او را دوست دارند اگر بر بیخ دندان نهد ملایمت کنند از صاحب عجایب المخلوقات آورده که در موصل در کنار باغی حوضی با جمعی نشسته بودیم از استماع آواز ضفادع متاذی گشتیم شخصی طشتی آورده بر روی آب گذاشت ساکت گشتند راحت یافتیم و نیز آورده که اگر چراغ در میان چشمه و برکه آب نهند و زقان صدا نکنند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عابد و مجتهد که در طاعت الهی مشغول باشد چه او در زمان نمرود آب ریخت تا بحضرت ابراهیم علیه السلام اذیت نرسد دیدن وزقهای بسیار دلیل عذاب است چه بر قوم فرعون ضفادع بارید بعضاری گویند دیدن او دلیل حسن معاشرت با اقربا و همسایگان است اگر بیند که گوشت ورق بخورد منفعتی رسد از ظالمی و بعضی گفته که دیدن او دلیل فریبندگان و ساحران بود جاماسب گفته هر که با وزق سخن گوید مملکتی بدست او آید اگر بیند که ضفادع از شهر بیرون آمدند دلیل است که از آن شهر عذاب بیرون رود **فصل**

سیم در ضاد

سیم در ضاد مضمومه ضوضو مرغیست که اخیل نامند در الف گذشت باب شانزدهم در
طاء مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در طاء مفتوحه طاوس این طیور بعزت و عفت
مشهور است و حسن منظر خود دوست دارد و بتکبر و عجب بر پر خود کند و عقد دم کند بسیار در وقتی
که ماده اش نظر بجانب او کند چون سه ساله شود نر او رنگین شود و ماده او بیضه نهد در سالی
دوازده بار یا کمتر در بهار مباشرت کند و در خریف اسقاط پر نماید بنحویکه اشجار برگ بریزد چون در



بهار اشجار شروع در انبات نمایند او نیز پر برآرد و در وقت حضانت با ماده خود بسیار بازی کند
و بسا باشد که بیضه را بشکند مدت حضانتش سی روز بود جوجه او برهنه یعنی بی پر بیرون آید چون
بیضه او در زیر مرغ خانگی گذارند و جمیع ما یحتاج وی از اکل و شرب حاضر سازند از خوف آنکه اگر بر
خیزد هوا فاسد سازد و قوت آن ندارد که زیاده از دو بیضه وی حضانت نماید جوجه که از او بیرون
آید بشکل طاوس بود لیکن کم حسن بود و ناقص الخلقه بدانکه او را با حسن صورت شوم دانند جهت آنکه
سبب دخول ابلیس و سبب خروج آدم از بهشت و بود گویند چون آدم صفی علیه السلام بحکم الهی
تاک انگور غرس نمود ابلیس طاوسی آورده بر پای او ذبح کرد و بخون وی آنرا آب داد چون برگ بیرون
آورد بوزینه ذبح نمود چون غوره شد شیری ذبح نمود تا خونش بیاشامد بعد از اتمام ثمره خوکی ذبح نمود
بخون وی آب داد از اینجهة شارب الخمر اول رنگش مثل پر طاوس سرخ گردد چون مست شود مثل
میمون بازی کند و برقص آید و چون مستی وی زیاده شود بطریق شیر نعره زند و عربده کند و هذیان
و لا یعنی گوید و در آخر مثل خوک سر پیش اندازد و بخوابد و عربان در امثال خود گویند فلان احسن من
طاوس اکلش حرام و گوشتش دیر هضم و بد مزاج لیکن گرمی معده را نافع است اطبا گویند گوشت وی
اغلظ لحوم طیور است جهت سنباد زود جنب دانند اگر با سرکه پزند دفع ضرر وی شود ابن زهیر گوید

از خواص طاوس آنکه چون طعام مسموم در آنجا او شنود فریاد کند و بال بگسترد و رقص و اظهار سرور نماید
آشامیدن زهره او با سرکه از گزیدن جانوران نافع بود اما حکما گویند که آدمی زهره طاوس آشامد البته
دیوانه شود و این تجربه رسیده هرمس گفته اگر خون او را با انزروت و نمک مخلوط ساخته بر قروح
رطبه ردیه که از اکله رشته طلا نمایند بگند سرگین او را اگر بر زگیل مالند زایل کند استخوان او را اگر
سوخته وسائیده بر کلف مالند بری سازد و تعبیر دیدن او در خواب دلیل عجب و حیرانی و حسن و
جمال مالک او بوده باشد که دلیل سخن چینی و فریب و مکر و اشقیا و اعدا و زوال نعمت و شقاوت و
شکسته بود و گاه دلیل زینت و زیور از دیباج و ازدواج حسنه و اولاد کریمه یا زن عجمیه صاحب جمال
یا غیر مسلم بود اگر بیند که با طاوس برادر شده با ملوک عجم مواخاه نماید طیر جنس مرغان واحد او
طایر و جمعش طیور آید ابن عباس گفته که ده مرغ است که نام در قرآن مذکور است عوضه در بقره
غراب در مایده جراد در اعراف سلوی در بقره و طه و نحله در نحل نمله و هدهد در نمل ذباب در حج فراش
در قارعه ابابیل در فیل تعبیر دیدن طایر در خواب عمل آدمی است لقوله تعالی و کل انسان الزمناه



طائره فی عنقه یعنی عمل هر کس را لازم داشتیم بر گردنش اگر مرغ مجهولی بیند نامش معلوم نباشد دلیل
انذار و ترس بود لقوله تعالی طائرکم معکم الآیة اگر از جنس طیور نیکو بیند دلیل نیکوئی عمل او بود یا رسولی
خبر خیر آورد و دیدن آشیانه مرغ دلیل زوجه و بیضه او دلیل فرزند آشیانه او در کوه یا غار یا دیوار
بیند زیارت مساجد و متعبدین از خلق نماید چنگال او دلیل غلبه بر دشمن و منقار او دلیل عزت و جاه و
سرگین او دلیل مال حلال اگر از طیور ماکول اللحم بیند و الا مال حرام بیند در کلام طیور گویند روزی
حضرت ختمیه الله علی نبینا و آله و علیه السلام بر بلبلی گذشت که بر درخت سرو دم میجنبانید باصحاب خود
فرمودند میدانید این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم فرمود میگوید که امروز نیم خرما خورده ام و

٩

وخاک بر سر دنیا کرده ام بهدهدی رنجه زمود میگوید اذا نزل القدر عمی البصر یا احسن یا قال فرخ
قضا از آسمان چون فرو هشت پر همه زیرکان کور گردند و کر کعب الاحبار گفت میگوید من لا یرحم
لا یرحم یعنی هر که رحم نکند بر او رحم کرده نشود فاخته میگوید یا لیت هذا الخلق ما خلقوا او علموا الماذا خلقوا
ایکاش این خلق مخلوق نگشتندی یا دانستندی برای چه مخلوق شده اند و عمل میکردند بدانچه عالم گشتندی
ورشان گوید لدوا للموت وابنوا للخراب بزائید از برای مردن بنا کنید از برای خراب شدن
طاوس گوید کما تدین تدان یعنی همچنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی صرد گوید استغفروا الله یا مذنبین
استغفار کنید خدا را ای گناهکاران طیطوی گوید کل حی میت و کل جدید بال یعنی هر زنده میمیرد و هر تازه
میپوسد پرستوک گوید قدموا خیرا تجدوه هر نیکی که پیش فرستاده اید مییابید کبوتر گوید سبحان ربی الاعلی
وبحمده قمری میگوید سبحان ربی العظیم وبحمده بعضی گفته اند که میگوید یا کریم غراب عشار را لعن و نفرین
میکند قلیواج میگوید کل شیء هالک الا وجهه سنگخواره گوید من سکت سلم هر که خاموش شد بسلامت
ماند طوطی گوید ویل لمن کانت الدنیا همه وای بر کسیکه همتش دنیا باشد دراج گوید الرحمن علی العرش استوی
سار میگوید بار خدایا بر دشمنان محمد و آل محمد لعنت کن خروس میگوید اذکروا الله یا غافلون
کرکس گوید هر نوع که خواهی زندگانی کن که آخر مرگ است عقاب گوید در مفارقت از مردم موانست
دوری از ایشان راحت پرستوک او از بر کند و فاتحه تا آخر بخواند بطریقی که قاری خواند اسب در
در صف قتال چون بیکدیگر رسند میگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح حمار لعن کند بر کسیکه
در بیع ظلم کند بزغ گوید سبحان ربی القدوس سرطان گوید ربی المذکور بکل لسان طیطری
ارسطاطالیس گفته که او طریست از بیشتان و انهار مفارقت نمیکند چه او غیر کرمیکه در اطراف انهار و
بیشتانها مکون شود نخورد و باز چون بیمار شود این مرغ شکار کند جگر وی بخورد شفا یابد و این طیر
طیران نماید و او ارکند و بمکان خود تغیر ندهد مگر وقتیکه باز بگریزد اگر در شب بگریزد فریاد
کند از خواص او آنکه گوشت وی شکم ببندد و باه را زیاد کند طیهوج شبیه بکبک کوچکست الا آنکه
گردن و منقار و هر دو پای او سرخست زیر پر او سیاه و سفید اکلش حلال گوشتش کثیر الحرارة
والرطوبة است اصح آنکه معتدل است بعضی گویند در درجه سیم نارنجه است بهترش آنکه فربه بود مزید قوه
باه و شهوت است شکم ببندد و ضرر دارد بکسیکه علاج خلط و ثقل نماید اگر در هر هفته بزنند ضررش
دفع شود و مولد خون معتدل و موافق مزاج معتدل بود اکلش در بهار انسب تخصیص در بلاد سرد
طیهوج و دراج و کبک باهم در ترتیب اغذیه و اعتدال و لطافت اول طیهوج پس دراج پس کبک

لغیر

بعیب مردن او و در خواب دلیل زن است طرعلودس براء و عین مهملتین و لام و دال و سین
مهملتین اهل اندلس او را خیربش گویند در ضاد گذشت بعضی گویند اصغر عصافیر است خاکستری رنگ
در بال او رنگهای سرخ و زرد و پرش طلائیست باریک منقار در دم نقطهای سفید دارد بهترش
آنست که فربه باشد ماکول اللحم است شاول گوشت وی سنگ مثانه را بشکند و از تولد او مانع آید

باب هفدهم در ظاء معجمه مشتمل بر یکفصل فصل در ظاء مفتوحه ظبی بیار یکنقطه آهو ترکان جیران
نامند سه نوع بود اول آرام که آهوی خالص سفید است مسکن او در ریگ باشد جهة فربهی او را میش
آهوان گویند یکنوع دیگر اعفر نامند سرخ رنگ و کوتاه گردن بود و در دویدن ضعیف ترین آهوان بود
در اراضی مرتفعه صلبه جای گیرد نوع سیم گندم گون و دراز گردن و طویل القوایم است و سفید شکم همه نوع
او موصوفست بحدت بصر گریزنده ترین حیوانات است بعضی از قوح وی چو خواهد که داخل خانه خود شود
از خوف صیاد عقب عقب بخانه در آید و بدریا آید و آب تلخ خورد و از اکل حنظل متلذذ شود ابن خلکان



در ترجمه خود آورده که حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله و
سلامه علیه از ابو حنیفه پرسید که چه جزا لازم است
محرم را که دندان رباعیه او بشکند گفت نمیدانم یا ابن بنت
رسول الله آنحضرت فرمودند که آهو را رباعیه نمیباشد و دندان
پیش دارد یکی فوقانی و یکی تحتانی ثعلبی در کتاب ثمار القلوب
آورده که روزی بهرام بقصد شکار بر شتری تیز رفتار سوار شده با کنیزکی که تعشق نام بدو داشت ردیف
خود گردانید بر روی دشت و هامون بر آمدند تا در شکارگاه بجمعی از آهوان برخوردند بهرام بکنیزک گفت که
بکدام عضو آهوئی گوئی بدین تیر بزنم گفت که خواهم بیک تیر نر و ماده را بهم دوزی پس بهرام تیر دو پیکان
بر کمان نهاده بیک تیر هر دو شاخ آهو از بیخ بر کند و دو تیر دیگر در موضع آنها چوبند و شاخ بدرخت
بعد از آن کنیز گفت که خواهم سم وی بر بیخ شاخش بدوزی بهرام اولا بندقه گل بر بیخ گوش وی زد تا آهو
پا بخود بر بیخ گوش رسانیده تا بیخ گوش خود بخارد پس بیک تیر سم وی بر بیخ گوشش بدوخت کنیز گفت
این عمل و تیراندازی از بسیار کردنست با آنکه تعشق و میل تمام بجانب آن کنیز داشت او را بزمین انداخت
و شتر بر اعضای وی دوانید تا اعضای وی درهم شکست و گفت تو خواهی که عجز مرا ظاهر کنی پس اندک
زمانی نگذشت که کنیز گذشت بدانکه آهوی خطائی که از و مشک حاصل آید رنگش سیاه و دندان باریک سفید
بقدر ناخن ابهام و شبابه از دهن وی متصل و دو دندان خوک در روی وی بر آمده و در شکل و باریکی سم

فرقی با سایر آهوان ندارد گویند آهو از تبت بهند رود و نافه اندازد و آن مشک بدبو بود و حقیقت مشک خونی است که در وقت معلوم از سال در ناف آهو جمع شود بمنزله ماده که در عضوی ریخته شده حق سبحانه و تعالی ناف او را معدن مشک ساخته مثل اشجار و اثمار هر سال در وقت معین بار دهد چون این ورم حادث شود آهو بیمار شود تا آنکه ماده کامل شود اهل تبت در صحراها میخهای چوب زنند تا در این وقت خود را بآن موضع رسانیده ناف خود را بر سر آن چوب گذارد در دست ساکن شود نافه معرب نافچه است بتصغیر فارسی ظرف مشکرا گویند ابن جعفر بغدادی گفته که نافچه در درون آهو مثل پنیرمایه است که در جوف بزغاله است صاحب عجائب المخلوقات آورده که جانوریست در دریا بشکل آهو دابة المسک نامند در وقت معلوم از سال بیرون آیند بسیاری از وی شکار نمایند چون ذبح نمایند در ناف او خونیست که مشک است در آن موضع بوی ندارد چون بمکان دیگر برند بوی دهد از ام سلمه مرویست که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله در صحرائی بودند که ندائی شنیدند که یا رسول الله آنحضرت بدانطرف متوجه شد آهوی ماده دیدند که بر درختی بسته بودند عرض کرد یا رسول الله در این کوه دو بچه دارم مرا بگشای تا بروم و ایشان را شیر داده بیایم آنحضرت فرمود که میائی عرض کرد اگر نیایم خدا تعالی مرا عذاب عشار کند پس وی را نجات داده برفت بچهای خود را شیر داده بیامد اعرابی که او را مقید ساخته بود خبردار شد و بیامد عرض کرد یا رسول الله هیچ شما را مطلبی باشد فرمودند آری میخواهم که این آهو را رها کنی پس آهو را رها کرده برفت و میگفت لا اله الا الله و انک رسول الله

بدانکه اکل او حلال و مشکی که از وی حاصل شود پاکست گوشت او گرم و خشک بهترین او خشف بره آهوئیکه اول زائیده باشد خشف نامند نافع قولنج و دافع فالج و مصلح بدنهاست که فضول بسیار دارد و اعضا را خشک کند و مولد خون حاره است که موافق امزجه بارده باشد بجهة پیران تخصیص در زمستان اگر شاخ او را تراشیده بخور کنند هوام گریزان شوند اگر زبان وی در سایه خشک نموده [illegible] سلیطه خورد تسلط وی برطرف شود اگر زهره او را در گوش چکانند درد گوش ببرد اگر سرگین و پوست او را صلایه نموده در طعام کودک کنند چون از وی بخورد هر چند که نشو و نما کند زیرک و حافظ و فصیح و بلیغ شود اما خواص مشک آنکه قوه چشم و دل و دماغ دهد و رطوبات دفع کند و جلاء بصر دهد نافع خفقان و یرقان تریاق زهرها است الا آنکه روی را زرد کند اگر در طعام کنند بوی دهن زائل کند بالخاصیه تعبیر دیدن آن در خواب دلیل زن صاحب جمال غریبست اگر بیند بصید آهو گرفتار مالک آهو شد کنیزی را مکر مالک شود یا زنی تزویج کند اگر تیری بر آهوئی بقصد شکار انداز د زن

دشنام دهد اگر بیند که آهو برا ذبح کرد کنیزی را بکارت بردارد و اگر بقصد شکار اندازد زنی با مال ادرا
یابد اگر بیند که آهوئی برا او دوید زنش تعصب وی کشد اگر از پوست یا موی وی مالی کشود از قبل زنان
مال یابد دیدن مشک در خواب دلیل رسیدن بدوستی یا تملک کنیزی اگر بیند که مشک از زردن
برداشت مشک نمود داشتن بد بود و نیز دلیل رسیدن بدوستی خوش و عیش و خبر خوشی دلیسی گویند
دلیل فرزند و رنست ظربان برا مهمله و بار تحتیه مرز نخل و تری بدق سوراخ خود بدم خود مسدود
سازد و کوهان خوانند جانوریست از سگ بچه بزرگتر و بدبو کثیر الفسوه بر در سوراخ سوسمار آید دهن
سوراخ او بدم خود مسدود سازد سه مرتبه فسوه دهد از بوی آن سوسمار بیهوش شود پس ورا با بچه



وبیضه وانچه باشد بخورد واعراب بادیه را زعم انکه چون بلباس
ایشان بوی وی برسد هرگز ازاو بدر نرود تا بپوسد بو علی
سینا گفت او حیوانیست بقدر گربه ظاهر و باطن بد بو بود
سوراخی دیگر بغیر گوش دارد و دستها و چنگالها تیز دارد و دم
دراز و استخوان پشت جدا و مفاصل ندارد بلکه از سر تا دم یک استخوان است و باشد که مردم بر او ظفر یابند
شمشیر زنند در او اثر نکند مگر انکه بگوشه بینی او خورد و بمیرد جهة انکه پوستش در نهایت صلابت است
از عادت اوست که چون اژدها بیند نزدیک وی شود خود را بطول کشد و باریک کند تا انکه مثل ریسمان
شود تا مار خود را بپیچد و بعد از مدتی بر برآورد و مار را پاره پاره کند و نیز قوت عجیبی دارد که از دیوارها
بالا رود و طیور طلب کند و چو خواهد که از دیوار بزیر افتد شکم خود را پر باد کند چون بیفتد ضرری بوی نرسد
و گاه بمیان گله شتر آید فسوه کند تا از عفونت او شتران متفرق شوند لهذا او را مفرق النعم گویند در
بلاد عرب گویند فلان افسی من الظربان اکلش حرام ظاء مکسوره و مضمومه نیامده باب الجیم هم
در همین جهة مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در عین معجمه غطائه بطاء معجمه جانوریست از خنفساء
بزرگتر زهری گفته که جانوریست نرم که دو دندان زرد دارد بسیار کند شبیه بکرم ماسوا الا انکه نیکوتر از دو
از ارنر ساید تحمه الارض شحمه النمل نیز گویند در باب شین بگذشت مختلف الالوان است سیاه و سفید و
زرد همه انواع او منقط بسیاهی اختلاف او باختلاف مواضعست بعضی از انها در ریگ و بعضی قریب باگیا
در سوراخ خود چهار ماه چیزی نخورد از طبع اوست دوستی با آفتاب در آفتاب روی خود را بر دارد و از
مزخرفات عربست که گفته اند که چون بر سوانات رسد منحرق گردد و محبوس شود هر حیوانی بقدر
حصه وی سم بخاطر وی رسد تا تلف کند از قدرت او و در مصر ملحیه گویند در سین گذشت کلب حمام

هرکه دست راست و پای چپ و باخود دارد امن از رکه خواهد جماع کند اگر در رکوی سیاه پیچیده
و بر صاحب تب ربع آویزند تب وی زایل گردد هر چند مزمن باشد اگر ذل او را بر زنی آویزند
بار نگیرد مادام که با وی باشد اگر با روغن کاو طبخ نمایند تا محترق شود بر گزیده عقرب مالند شفا یابد اگر
با زیت مخلوط ساخته در شیشه گذارند و در آفتاب نهند زهر قاتل شود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل اختلاف امر است عقرب گروهی رنگان مسار و دیلو گویند بانیه الطبع وکثیر الاولاد باشد
آفتش در اولادش باشد چه اولاد او شکم مادر بدرند و بیرون آیند جاحظ نفی این قول کند گوید معتمدی
بمن گفت که من عقربی دیدم که دو بار بچه آورد و اولاد خود بر پشت خود برداشته بر قسمت پشت ما
دارد و چشمش در پشتش بود و میت و خوابیده را نگزد الا وقتی که عضوی از وی متحرک شود و با سند
افعی آویزند و افعی بمیرد جاحظ گفته چه عقرب خیر آویزند اگر افعی خورد و بسلامت ماند و الا بمیرد و بسیار
طبع حریص است طریق صیدش آنکه بحرکت آید ازد و داخل خانه خود کند اگر بکشند تا در سوراخ وی
گذارند ملخ را بیرون کند و بار متعاقب بی رود و بسا باشد که سنگ و کلوخ بر وی زنند و هر گرا
بزنند در حال بمیرد و باشد که گوشت مکسوری بمیرد تا متعفن گردد چنانکه کسی با بینی خود بگیرد و بخواند بزند
اورفت اصغر خشمش فیل و شیر را برند و بکشند یکنوع از دکه نصیبین



نامند صاحب بر وخیبا او و غالب اوقات کشنده بود
اگر مورچه بر موضع نیش او کنند شفا یابد حکایت گویند روزی حضرت
مقدس نبوی صلی الله علیه واله در نماز ایستاده بود که حضرت
امیر صلوات الله وسلامه علیه درآمده و در پهلوی آنحضرت نماز
ایستاد که عقربی آمده از رسولخدا صلعم درگذشت چون بامیرالمومنین ع رسید آنحضرت با نعل عربی
که در پای داشت بزد و بکشت حضرت مقدس نبوی صلعم در نماز هیچ اعتراضی ننمود در روایت دیگر
آمده که حضرت رسولخدا صلی الله علیه واله خود در نماز بود که عقربی آنحضرت را بزد آنحضرت با نعل عربی
بزد و بکشت چون از نماز فارغ شد فرمود لعن الله العقرب که مصلی و غیر او را نگذارد و آنگه و اباب
و نمک بر او مسح نمود و قل هو الله احد و معوذتین بر او خواند یافعی گفت در حوادث سنه اربع و
ثمنماه نزد بعضی از ملوک بودیم یکی از منجمان گفته که ترا در فلان ساعت و فلان روز فلان عقرب بزند
بکرد و بمیری آن پادشاه در آن روز رفته از ساعت مذکوره غسل نموده موی سر خود شانه کرده خود را
سائر عورت از جمیع لباس برهنه گشته موی سر خود در مفرق ساخته بر اسب برهنه

داخل در باشد از خوف آنچه منجمین گفته بودند قضا را در همان ساعت موعود آنش عطسه زده عقربی از
بینی او بیرون آمد او را بزد پادشاه در حال جان بقابض ارواح سپرد حذر او دفع قدر نکرد و ذلک
وسیله دی شد ذوالنون مصری گوید روزی از خانه برآمدم تا رحبت خود شوم عقرب بزرگی
دیدم که روی بمن آورد بسیار ترسیدم استعاذه بجناب احدیت بردم حق سبحانه و تعالی شر او را از من
دفع کرد پس از من گذشت تا بکنار نیل رسید وزغی از آب برآمد او را بر پشت برداشت من نیز
لنگی بمیان بستم بآب درآمدم تا ببینم که کجا میرود و از آب درآمدم دیدم که عقرب از وزغ در پا
درختی آورد که جوانی مستی در خواب بود گفتم لاحول ولاقوة الا بالله عقرب از آب عبور کرد که این
جوان را بکشد ماری دیدم که عقرب بدماغ مار نیشی زد و بکشت و برگشت و بر پشت همان وزغ سوار
شده از آب گذشت این شعر بخواندم   یا راقدا والجلیل یحفظه   من کل سوء یکون فی الظلم
کیف تنام العیون عن ملک   یاتیک منه فوائد النعم   از استماع آواز من جوان بیدار شد
احوال با وی گفتم جوان گفت سبحان الله من اسباب عیش را از شراب کباب و میوه برداشته بمحلی
آمدم چون اراده شرب خمر کردم سائلی آمده گفت خود و عیالانم چندروز است که چیزی نخورده ام آنچه از
نان و کباب آورده بودم بدو دادم و خود بشراب خوردن مشغول گشتم چون مست شدم اینجا بخواب رفتم و
از خود بیخبر بودم تا وقتیکه آواز تو شنیدم بیدار شدم پس جوان اسباب لهو بر آن آورده توبه نمود
و سیاحت اختیار کرد تا آنکه عمرش باخر رسید بزهد و تقوی و عبادت بود زمخشری در کتاب
ربیع الابرار آورده که عقرب در زمین حمص زنده نمیماند چه زعم بعضی آنکه در آن بلده طلسم عقرب
ساخته اند و اگر از جای دیگر بدانجا برند در حال بمیرد بدانکه افسون عقرب جایز است چه جابر بن عبد الله
انصاری گوید در خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که مرا عقرب گزید شخصی
برخواست عرض کرد یا رسول الله او را افسون کنم فرمودند افسون کن از شما هر که خواهد و بتواند که برادر
مؤمن نفع برساند برساند جمعی عرض کردند یا رسول الله شما ما را از افسون نهی فرموده اید و حال
آنکه نزد ما افسونی است که بآن عقرب را افسون کنند آنحضرت فرمودند که آنرا بمن بنمائید پس بر آن
حضرت نمودند فرمودند قصوری در آن نمی بینم بدانکه یکنوع افسون هست که بغیر عربیست مثل زبان
هندی و غیره که معنی آن دریافته نشود منهی عنه است چه میتواند بود که در آن کلمه کفری باشد و در
تجویز افسون اهل کتاب اختلافست بعضی از علما تجویز نکرده اند و از افسونهای مجربه که در دفع عقرب
افسونیست که اگر آدمی عقرب بدست گیرد نزند و اگر بزند ضرر نرساند بسم الله و بالله و باسم جبرئیل

و میکائیل کازم کازم و نیرادم حبیب ضیر الی الی اهرلیشیما هوراهوراهی و لطا انا الراقی و الله الشافی
و هر صبح و شام بگوید سلام علی نوح فی العالمین هیچ مار و عقرب نگزد و بعضی نیز از افسون
عقرب در باب جادو و دگرچه گذشت صفت حاتمی که نافع از گزیدن مار و عقرب است و بجهت عامل شدن
دیوانه و دفع رعاف و درد چشم که از باد و سرد باشد بر نگین بلور سرخ این اسما نویسند حلطب لسنه
لطوه ول صبحره او سططاطی همه بدی اسقابته بجهت زدن عقرب بگیرد در آب پاک فرو برده بموضع
گزیده گذارند و بجهت دیوانه چنان کنند که همیشه نظر او بر نگین باشد که بهوش آید و بجهت رعاف با نگین بر
پیشانی او نقش کنند خون باز ایستد و بجهت تب برگ زیتون نویسند و بپا و زنند و بجهت باد انگشتر را
بر موضع باد مالند و از جمله افسونهای مجربه بجهت دفع تب این است بر سه پارچه کاغذ نویسند و در زیر مجمر
بسوزانند اوله بی الا لبرلرم و ثانیه بی الا لهوم و ثالثه بی الا لرام و نیز بجهت دفع تب بر سه پارچه
کاغذ نویسند هر روز یکی را بخور دهند روز اول نارت و امنارت دویم بسم الله فی عالم الغیب حارت
سیم بسم الله حول العرش یا ارت و از جهت رعاف نویسند برطا لوطا لوطا مامنت ثلاثه اسطر صاحب
الخواص آورده که هر که این اسما را بر کاغذی یا طاسی بساد رقه که صحیح باشد یعنی شکسته گوشه نداشته
باشد یا بر کاغذ بلدر بیگوشه نویسند با نام او و پدر او و در شب آب از بر سو لیکه از جانب عقرب زده
آمده باشد نوشانند شفا یابد و اگر بر عقرب زده نوشانند در حال بمیرد و افسون این است سارا سا
الی سارا ترل الی ماال و اصاد الی ماکال طوسا مارب قابدس اردا باب الملس بهاکا ناماما اس
بهابار ابار بابن بحر بار اکاطن صاو سیرین صار و ب ناوس ترمذی گفته که هر که محل شام سه مرتبه
بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از ضرر نیش عقرب و غیره در آن شب ایمن گردد محمد بن عثمان بن
الشوری گوید وقتی در کتاب فرایض بر شیخ تقی الدین جوزی میخواندم که ناگاه عقربی از ره میرفت
شیخ بدست خود برداشت و بر میگردانید پس من کتاب را از دست گذاشتم گفت بخوان گفتم
خواهم اینقدر که در نزد تو هست بدانم گفت این جمعیت که از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و
آله بثبوت پیوسته که هر که در وقت صبح و شام بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا
فی السماء و هو السمیع العلیم هیچ چیز ضرر نرساند و از جمله آنکه دفع شر مار و عقرب کند این است که در
وقت خواب بخواند سه مرتبه اعوذ برب وصافه منشکل عقرب و حیه سلام علی نوح فی العالمین انا
کذلک نجزی المحسنین اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از جهت گزیدن عقرب بخواند که بلدغ
ملدغا و ملدا اغا فهو ملدوغ و منذ بع وابرته و لسعته العقرب و الحیه بلسعه لسعا فهو ملسوع و از جهت مار

گزیده

گزیده بگوید غضب تعمیم و بهشت نهش و نشطت غسط و گمراه بالعیب آخکر بیعش و اکلش حرام و از جملهٔ
خواص او آنکه چون چلپاسه را که در ساعت خشک شود و بمیرد اگر بسوزانند همه عقربها که بر آن شوند اگر بوئیت
طلیع نموده بر گزیده عقرب گذارند تا آنکه خاکستر شود دردش ساکن شود ترمذی گفته اگر عقربی در ظرف سفالین
نهند سر او را بخمیر بگیرند و در تنور گذارند تا آنکه خاکستر شود از اینجا خاکستر که سنگ مثانه دارد بخورد سنگ
مثانه را بشکند اگر در سه روز آخر ماه عقربی گرفته در ظرفی کرده یک رطل زیت بر او ریزند و سر آن را
گرفته با زیت قوت او را گرفته پس روغن او در درد پشت را نافع بود اگر پارهٔ تربی را بر دیگ گذارند و
بجوشانند و بر موضع گزیدهٔ عقرب گذارند فورا دردش ساکن کند اگر نیش او در جامهٔ کسی باشد
بمیل النفس بیمار باشد تا از او بیفتد اگر عقرب را بکوبند و بر گزیدهٔ او مالند صحت یابد اگر عقربی در آب افتد
کسی از آن بخورد بدنش از دل مبتلی شود خانه را بر پیه گاو و در زرنیخ طلا کنند عقارب گریزان شوند
صاحب عجائب المخلوقات آورده که اگر عقرب بگزیدهٔ دو مثقال دانهٔ ترنج بعد از آنکه نرم کوفته باشند
بخورد شفا یابد که تریاق مسمومات مار و عقرب است و عظیم مجرب است و نافع و نیز اگر برگ زیتون با خود
دارد در ساعت شفا یابد دیدن ستارهٔ سهیل دفع گزیدن عقرب و درد آن نماید و تا صبح از درد
محفوظ بماند و شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دو کس با هم نظر بر ستارها کنند یا دو ستاره که در منزل
بلع و سعود و الجبهة نظر کنند با هم دوست گردند و نمودن کف الخضیب تا ابد فرقت آرد و فرو بردن یکدیگر هم
ابون از قولنج نجات دهد تعبیر دیدن او در خواب منازعه با اراذل است اگر عقربی کشد مالی از او
بیرون رود باز بیاید دیدن در سراویل دلیل مرد فاسق است خوردن گوشت مطبوخ او دلیل رسیدن
مال و میراث است و باشد که دیدن او دلیل فتنه بود علامات در دریای هند است ماهیان دراز و
باریک شکل مار متلون برنگها در حرکات در دریا علامات وصول بلاد هند و نشانهٔ نجات از مهالک ابن
عباس گفته که در آیه وافی هدایه و علامات و بالنجم هم یهتدون علامات در روز نشانهای راهها
و نجم در شب ستاره است که بسبب آنها در شب و روز مردم بمقصد رسند علق زلو و بتکی
سلوک مانند سیاه و سرخ رنگ باشد و در آب میباشد و بدن چسبند و خون بمکند از ادویهٔ
علق داورام دمویه چه هرگاه موضعی از اعضای آدمی از مادهٔ خون ورم نموده باشد غالب
اوقات اطبا تجویز نمایند که در آن موضع زلو بندند و حجامت کنند و در بعضی احادیث آمده که بهترین
دواها علق و حجامت است و در اعضای ضعیفه کار حجامت کند مثلا اگر خون فاسد در رگی باشد اند

بوی چسبید و چون آب و نمک بر او پاشند در حال بمیرد اگر در آب آشامیدن بحلق کسی رود دیشم
روباه و موی بخور کنند جو بند و بحلق وی رسد در حال بمیرد و این عظیم مجربست صاحب
عین الخواص گفته هرگاه او را در سایه خشک نموده با نشادر و روغن صلایه کنند بر داء الثعلب طلا
کنند موی برآرد دیگری گفته که اگر او را در خانه بخور
کنند کیک و پشه و امثال اینها گریزان شوند اگر در شیشه
گذارند تا بمیرد پس صلایه نموده موی از عضوی بکنند و بر محل
وی بمالند دیگر موی بر نیارد صاحب عجایب المخلوقات



آورده که اگر زلو بحلق کسی چسبد سرکه و شراب یکدرهم از مگس که در باقلا باشد غرغره کنند بمیرد
دار خواص مجربه نافعه او آنستکه اگر زلوهای بزرگ را که در نهرها و مواضع نم باشد با زیت یا کبره
بجوشانند و با سرکه صلایه نموده مرهم سازند و در میان پشم نهند و بر موضع بواسیر بمالند شفا بخشند
اگر او را در دکان شیشه فروشی بخور کنند همه شیشه‌ها بشکند اگر روغن او بگیرند بر احلیل بمالند موجب
بزرگ شود اگر او را در کوزه قلاعی گذارند تا بمیرد پس صلایه کنند و بر موضعی که مویش بکنند بمالند
دیگر موی بر نیارد و نیز اگر زلو بحلق رود او را بدوانند پس مجرا حلق او نزدیک سازند بر یخ چسبند
بیرون آید تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند است لقوله تعالی خلق الانسان من علق اگر در خواب
بیند که خون بسته شده از بینی یا دهن یا ذکر یا دبرش بیرون آید زنش اسقاط حمل کند عناق
الارض جانوریست کوچکتر از یوز هر چیز را صید کند ترکان قراقولاق نامند قتاده گفته که از جوارح
جثه است از سگ کوچکتر و از گربه بزرگتر قابل تعلیم شکار است رنگش زرد اگر او قات طلا زم آیه
شیر است عنبر ماهی بزرگ بحریست که از پوستش سپر سازند اما عنبر مشموم از دریا بیرون آید
و بعضی از دواب بحر او را از جهت وسوسه بخورد و پس بقی بیندازد و بروی آب بر آید مثل نهنگ
باد انداز ابخار اندازد صاحب قاموس گفته که سرگین حیوان بحریست یا چشمه که در او مسکون شود
ابو علی سینا گفته که عنبر از دریا بیرون آرند بهترین انواعش اشهب است بعد که مایل بسفیدیست
چه او بانواع است اسود و اخضر و اشهب شخصی نقل نموده که بجزیره افتادم درختی دیدم که بشکل گردن
گوسفند میوه او عنبر بود آنرا گذاشتم تا بزرگ شد باد و زنده در دریا انداخت گویند چون بار او
در بحر افتد مزه است چون در آب بحر او را فرو برند بجهت اطفاء حرارت که زنده مانند چون صید آن
ماهی گیرند در شکمش عنبر یابند گمان برند که از او حاصل شده و حال آنکه میوه درختی است

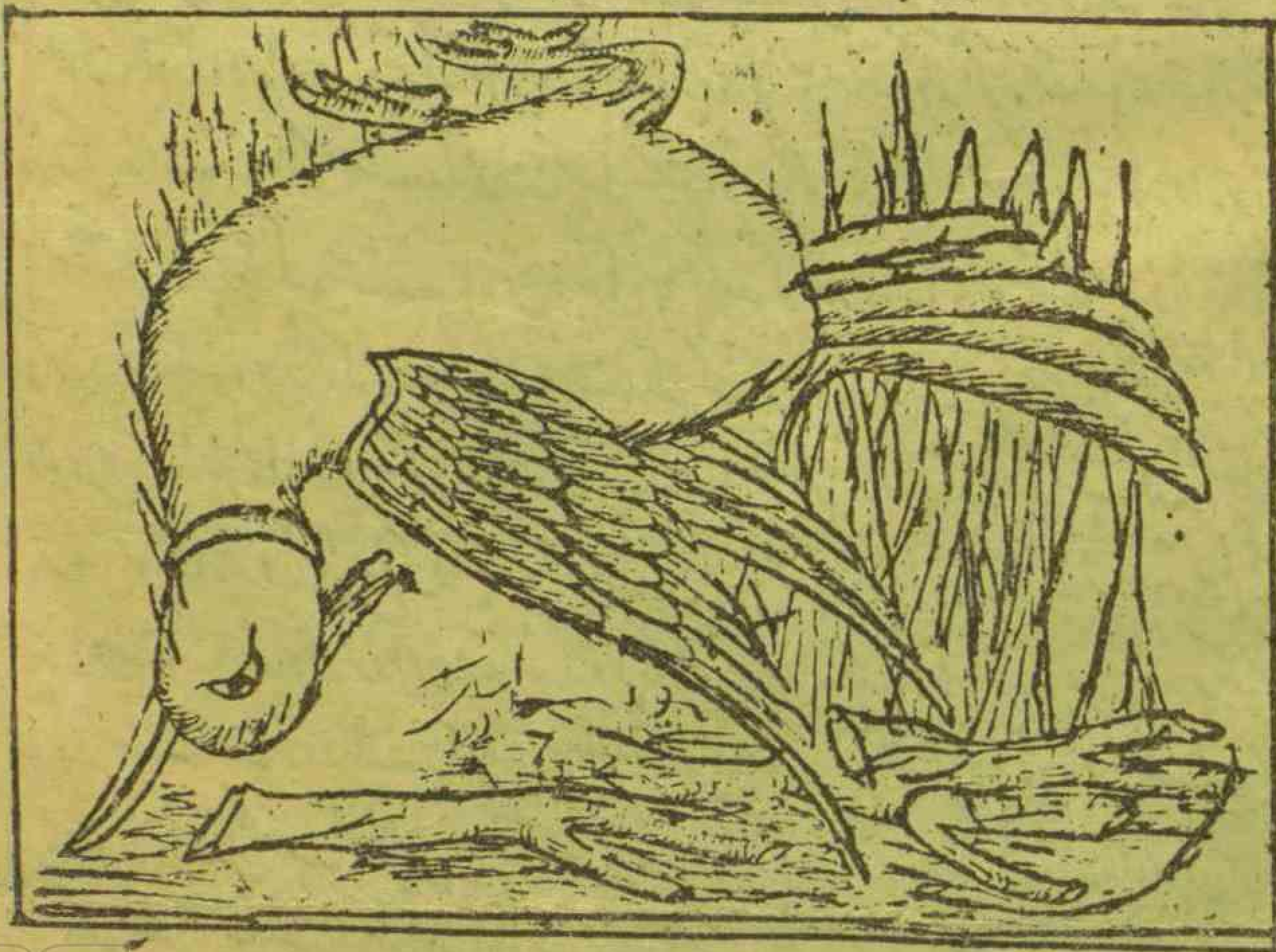


اصح آنست که در جزایر بحر نحل عسل سازد چون در دریا اندازد ماهیان آن را ببرد و موم آن عنبر باشد
که نحل در جزایر گیاههای خوشبو بسیار خورد از جمله خواص او آنکه مقوی دل و دماغ و روح و
نافع لقوه و فالج است موافق است با مزاجها بازده رطبه خاصه بجهه پیران در زمستان عنبر جاجرمی مثل
نخود باشد که بوزن هزار مثقال باشد بعضی گویند از چشمه ها که در مجار است روید و بر روی آب
ظاهر شود طیور ربایند و بخورند و هلاک شوند عنز بزغاله ماده اکلش حلال از جمله خواص او آنکه
اگر زهره او را با نشادر مخلوط سازند از هر موضع که موی برکنند و بر محل وی بمالند دیگر موی
برنیارد و اگر بر دو ساق صاحب سلسل البول را بوی بشویند و بنوشند شفا یابند اگر شیر او در کاغذ



بنویسند ظاهر نشود چونکه گشنیز بر آن ریزند ظاهر شود هر کس
کفشه اگر مغز سر او و خون کفتار اند هر یک وزن یکدانک با دو
دانه از کافور با سم شخص خمیر نمایند چون ببوی دهند بعد از
اکل محبت و روحانیت بهم رسد اگر از هر یک از زهره و خون او
یکدانک باید انک از مغز سر گربه سیاه بکسی دهند شهوتش قطع
شود هیچ زنی تصرف نتواند نمود تا نگشایند طریق گشادن وی آنکه سرمایه باکره در شیر عنز گرم نموده
بنوشانند بامر الله تعالی گشاده گردد سوید بن غفله گوید که روزی حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه
را فقر و فاقه روی نموده بود در دمی بدان سلاله دودمان نبوت و نمک خوان ملاحت یعنی حضرت صدیقه
طاهره سلام الله علیها آورده فرمودند اگر بر در پدر بزرگوار و والد عالیمقدار خود روی و احوال
بگوئی بهتر خواهد بود آن مخدره بیامد و در بکوفت حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله نزد ام ایمن بودند
فرمودند در بگشا که حلقه کوبنده ام فاطمه است ام ایمن برخواست و در بگشاد چون بیامد سلام کرد حضرت
بعد از جواب سلام فرمودند یا فاطمه در ساعتی آمده که عادت تو نبود در چنین وقتی بیائی عرض کرد
یا رسول الله طعام ملائکه تسبیح و تهلیل است طعام ما چیست آنحضرت فرمودند بحق آنکسیکه مرا براستی
بخلق فرستاده که در خانواده آل محمد سه روز است که طبخ نشده اما چند عنز یعنی بزغاله ماده اورده اند
اگر خواهی چند راس از آنها ترا بخشم و اگر خواهی پنج کلمه را تعلیم نمایم که ترا بهتر باشد آن مخدره عرض کرد بلکه
پنج کلمه تعلیم فرما آنحضرت فرمودند بگو یا اول الاولین و یا آخر الاخرین و یا ذا القوة المتین و یا راحم
المساکین و یا ارحم الراحمین پس برگشت و بخدمت جناب امیر صلوات الله و سلامه علیه آمد گفت از
نزد تو بطلب دنیا رفتم آخرت آوردم این پنج کلمه بخواند آنحضرت فرمودند خیرا یابک یعنی نیکو

باز آمدی تو سیکو باز آمدی تو عنقا سیمرغ لفظ معرب است بعضی گفته اند که مرغ عربی است و بزرگی
کوهیست بقیه کند مسافت بعیده طیران نماید و بلند رود و بعضی گویند که چون طوقی بیاضی در گردن
دارد لهذا اسم عنقا شده بعضی دیگر گویند مرغیست غریب بمغرب شمس صاحب عجایب المخلوقات
آورده که او اعظم طیور است بحسب جثه فیل را چنان رباید که کرکس موش را در زمان سابق بحدود
اذیت بمردم رسانیده تا آنکه بروزی دختری باز بود از قوم حنظله ربوده ببرد حنظله نبی بر او دعا کرد
حقتعالی او را ببعضی از جزایر دریای محیط که در عقب خط استواست و پای مردم بدانجا نرسد جانوران
عظیم چون فیل و کرگدن و جاموش و ببر و سباع برده و در حین طیران وی آوازی مسموع شود
مانند صدای رعد شد و هزار سال عمر کند ارسطاطالیس گفته که عنقا گاهی شکار کرده میشود از
چنگالهای او قدحها و شربه ها بزرگ بسازند طریق شکار نمودن و چنانست که دو گاو را می بندند
و گوساله را در میان هر دو و سنگهای بزرگ و سنگین بند کنند و در پیش او خانه سازند که مردی
در آن باشد که در او آتش برافروزد چون عنقا فرود آید که گاوها را رباید چون چنگالها خود را در هر دو
یا یکی از آنها فرو برد نتواند آنها را از جای برکند جهة آنکه گاوها بر گوساله بسته شده و گوساله
بسنگ سنگین بسته شده پس چنگالها خود را نتواند برآورد پس در آتش افتد و بسوزد و گرفتار گردد و ابوالبقا



گفته اهل روسیه در زمین ایشان کوهیست که از ارامج گویند بقدر یکمیل بلندی دارد و در آن کوه از
انواع طیور کبار بسیار باشد عنقا را که جثه عظیم باشد و رویش شبیه بروی آدمیست دارد هر

ودر او مشابهتی هست و از احسن طیور است بسیالی مکرر بکوه مذکوره آمده از مرغان آنجا میچیدند
میخورد و سالی بیامد بسبب نیافتن طیر از کوه فرود آمده از دهیکه در دامن آنکوه بود کودکی را بوده
برد نوبت دیگر زنی را با زیورش ربود مردم شکوه بحنظلة بنی تم آورده پس آنحضرت دعا کرده
صاعقه بهم رسید و او را بسوخت و نسل او قطع شد و حنظلة بنی تم در فتره مابین حضرت روح الله عیسی
نبینا وآله وعلیه السلام وحضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله بود و زمخشری در آخر کتاب ربیع
الابرار از ابن عباس نقل کرده که خدا تعالی در زمان حضرت کلیم الله علیه السلام مرغ ماده خلق کرد
که از هر جانبی چهار پر داشت و رویش شبیه بروی انسان و از هر مرغ در او نشانی بود پس نری
مثل او خلق کرد و بسوی آنحضرت وحی فرستاد که من مرغ عجیبی آفریدم ایشان را در حوش و حوالی
بیت المقدس گردانیدم و نسل ایشان را زیاد کردم چون حضرت موسی علیه السلام رحلت فرمود
اولاد ایشان بمرتبه کثرت رسید بزمین نجد و حجاز انتقال نموده وحوش میخوردند و کودکان
میربودند تا آنکه خالد بن سنان در عهد حضرت عیسی علیه السلام مبعوث شد بوی شکوه کردند آنحضرت
دعا کرد دیگر از مغاره خود بیرون نیامد و کسی از او و از نسل او ندید بهر تقدیر امروز عنقا را نام مانده
و کسی از وی نشان ندهد تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد رفیع القدر بزرگ منش که با کسی
الفت نکند که او را حرف زند از قبل پادشاه یا وزیر روزی مند شود اگر بر عنقا سوار شود بر مرد
بزرگی غالب شود اگر صید کند زن جمیله بنکاح آورد اگر بتصرف آورد اگر زنش باردار بود پسر
شجاعی آورد **عنکبوت** کارتن و ترکی رامجک گویند هشت پای و شش چشم دارد پاهای
وی دراز و چشم وی بزرگ چون اراده صید مگس کند بر دور وی تند پس چون خود را جمع کند و برد
دو هیچیک از آنها خلاص نشود افلاطون گفته که چون حریص ترین اشیا عنکبوت است لهذا سبحانه و تعالی
احرص اشیا را روزی اقنع گردانیده فسبحان اللطیف الخبیر و یک نوع آن بسرخی زند و مویهای باریک
و چهار نیش در سر دارد و این نوع شدید بود و دیگر بچه خود را خانه نکند و در شب بیرون آید و یک نوع
از و رتیلا است که در باب را گذشت جاحظ گفته که بچه عنکبوت اعجب بچهای جانوران است چه بعد
بیرون آید در حال کسب کند یعنی بی تعلیم مادر و پدر تنند و بیضه نهند و حضانت نماید نر او چون اراده
جماع کند بعضی از رشتها از میان ماده کشد و ماده رشتهای وی کشد آهسته آهسته بهم نزدیک شوند
تا چون شکم هر دو بهم ملصق گردد و از دهن او آنچه تنندی کشد ابتدا از وسط نماید و محاذی آن چیند
مهیا سازد و در مکان دیگر مثل آن خانه سازد هر گاه مگس یا مثل او از جانوران در جای آمد

حرکت کند بروی صید و مشبک تا آنکه صید ضعیف گردد بعد از آن بردارد بجانه خود برد و اگر
صید از تار تنیده بیرون از جای آن بیرون نبرد بلکه از محل دیگر موضع الطول بشکافد و ببرد
این نوع تنیده بخانه خود بماند ابدا بشکل مثلث تند و خانه خود را چنان بیند که بغیر از جثه خود چیزی
در آن نگنجد فائده ثعلبی و ابن عطیه و غیرها از حضرت امیر صلوات الله وسلامه علیه نقل نموده‌اند
که آنحضرت علیه السلام فرمودند خانهای خود را از تار عنکبوت پاک سازید که ابقا نمودن آن
فقر آورد ابو نعیم در کتاب حلیه در سبب نزول آیه وافی هدایه اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة آورده
که در زمان سابق زنی بار حمل داشت دختری از وی متولد شد او را اجیری بود او را گفت برو آتشی
بیار اجیر از خانه بیرون آمده بر در خانه مردی را دید از وی سوال کرد که این زن چه زائید گفت دختری
آمرد گفت این دختر نمیرد تا بصد کس زنا نماید و عاقبت اجیرش بنکاح در آورد و آخر موتش عنکبوت بود
اجیر با خود گفت من کجا راضی شوم با آنکه این دختر با صد کس زنا کند بعد از آن او را بنکاح آورم البته
او را بکشم پس کارد بزرگی برداشت و بخانه در آمده شکم دختر را پاره کرد و برگردید بیرون آمد بکنار
دریا رسید بر کشتی سوار شده از دریا گذشت چون مادرش بر قضیه مطلع گشت شکمش بدوخت
و مرهم انداخته بمعالجه و مداوا بر گرداند دختر نشو و نما یافته بعد از سن بلوغ از احسن و اجمل زنان از زنان
گردیده زنا میکرد و در شهرها میگردید تا بکنار دریا رسیده در محل معموری از ساکن بجا اقامت نمود
مرد اجیر بعد از مدتی که از تجارت اموال وافره و امتعه متکاثره حاصل نموده سیر بلدان مینمود تا
روزی عبور گرد گذارش بدان محل افتاد چون موضع نیکوئی یافت اقامت گزید تزویج کرد بزنی از اهل
آنجا و گفت زن جمیله بجهة من پیدا کن تا بنکاح در آورم آن زن گفت در اینجا زنیست در نهایت حسن
و جمال که بدان زیبائی و رعنائی در این ساحل نیست مگر آن زن اما بزنا اشتغال دارد مرد تاجر گفت
او را بنزد من آر آن زن نزد او رفت و گفت اینجا مرد صاحب ثروتی آمده میخواهد ترا بنکاح خود در آورد آن زن
گفت من نیز ترک زنا نمودم پس او را نزد تاجر آورده بعقد او در آورد و نهایت الفت در میان ایشان
پدید آمده او را بسیار دوست میداشت روزی آن مرد از بدایت حال خود تا نهایت نقل نمود زن
گفت من آن دخترم و شکم خود بوی نمود که جای شکاف و بخیه مرئی بود و گفت من مدتی زنا میکردم عدد
آنکه [illegible] و بیش و کم نمیدانم پس مرد تاجر گفت شنیدم که سبب موت تو عنکبوت خواهد بود پس بجهة او در
صحرا برج محکم و قصر مشید بنا کرد و مدتها در آن برج بود روزی عنکبوتی را دید بر سقف گفت پیش
آنکه مرا بکشی من ترا بکشم پس تار وی را حرکت داده تا بیفتاد انگشت ابهام پای بر او گذاشت و بهم زد

زهر دی با پی باخن بگوشت در آمده باشد سیاه شد و شش همه اعضایش در آمد آن زن بمرد حفظنا الله
آیه مذکوره را فرستاد که اشاره بقصه وی باشد اما اکثر مفسرین بر آنند که این آیه در شأن منافقین
نازل شده که درباره قتلای احد گفتند اگر ایشان نزد ما میبودند کشته نمیشدند حقتعالی رد قول
ایشان نمود که شما هر جا باشید اجل موعود بشما خواهد رسید اگرچه در برجهای محکم باشید
راقم حروف گوید که میتواند بود تشبیه احوال منافقین باشد بحال آن زن گویا خطاب آمد بشما نیست
که اگر شما بطریق آن زن در بروج مشیده باشید مرگ شما را دریابد چنانچه او را دریافت عنکبوت الغول
والله اعلم عنکبوت را این فخر کافی است که بامر پروردگار بر غار ثور تار تنیدند تا حضرت
نبوی صلی الله علیه واله از شر کفار و اذیت اشرار محفوظ ماند امام ابی حافظ ابی القاسم بن عساکر
آورده که عنکبوت بر عورت زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب تنیده در وقتیکه او را
در سنه مائه واحدی وعشرین برهنه بردار آویخته بودند مدة چهار سال بردار گذاشته بودند و روی
وی را بغیر قبله گردانیده بودند چوب دار بجانب قبله گردید عاقبت جسدش را با چوب دار
بسوختند و حال آنکه خلق بسیار بعبث در آمده بودند بدانکه اکل عنکبوت حرام از جمله خواص
او آنکه اگر تار او را بر جراحت تازه که در ظاهر بدن باشد گذارند ورم نکند و قطع سیلان خون
کند اگر بر نقره که رنگش تغیر یافته باشد بمالند جلا دهد اگر صاحب تب ربع تار عنکبوت که بر
کنیف تنیده باشد بر خرقه پیچیده با خود دارد تب وی زایل شود اگر زنده او را با روغن زیت
بسایند و بر بدن محموم بمالند شفا یابد اگر برگ مورد در خانه بخور کنند عناکب گریزان شوند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد قریب العهد و زاهد یا زن ملعونه ایست که از فراش شوهر
مفارقت کند دیدن خانه عنکبوت دلیل ضعف دین و اعتقاد است لقوله تعالی ان اوهن البیوت
لبیت العنکبوت بعضی گویند دیدن عنکبوت دلیل مرد بافنده است اگر بیند که با او نزاع میکند با



مرد بافنده نزاع میکند عطارد و برا مهمله نوعی از حیوانات
صدفیه است که در بلاد هند یافت شود و در انهار استاد
و در زمین بابل نیز یافت شود ازاله آنه صدفیست که از آن
بیرون آید و سر و دو چشم و دو گوش و دو دهن دیده شود چون
داخل خانه خود شود کسی گمان برد که صدفست چون بیرون آید بر روی زمین جانور را ماند چون دشنه
چون در تابستان خشک شود جمع کرده بوی آن عطر است چون بخور کنند از جهت نفع تحلیل

خاکستر او را جلاء دندان دهد اگر بر سوخته آتش گذارند نفع بین دهد فصل دوم در عین کسوره
عجل گوساله و بزرگی بز دو و بجهت استعجال بنی اسرائیل در عبادت او عجل نامند چه چهل روز
عبادت کردند و چهل سال در تیه سرگردان بماندند بعد از حق سبحانه و تعالی ایشان را بذبح بقره امر فرمود



ماکول اللحم است اگر حصۀ او را بعد از طبخ خشک نموده و
تناول نمایند تهییج باه کند و اگر قضیب او را خشک نموده خوب
بسایند بقدر درهم از او پیر عاجز بخورد اقتصاص بکار
نماید اگر سائیده بر بیضۀ نیم برشت پاشیده بخورند
بغایت تهییج باه و نعوظ کند اگر قضیب او را خشک نموده
بسایند سنون آن درد دندان را سود کند اگر با سکنجبین بیاشامند منع پیر زن نماید تعبیر دیدن
او در خواب دلیل سیری و ایمنی از مخوفات لقوله تم اذ جاء بعجل حنیذ الی قوله لا تخف **ابن عرس**
براء و سین مهمله راسو را گویند حیوان باریکی است که دشمن موش است بسوراخ او در آید و بیرون
آورد و نیز دشمن نهنگ است چه نهنگ همیشه دهن گشاده بدهن وی در رود و احشای وی را بخورد و بیرون
آید مار را بکشد چون بیمار شود بیضۀ مرغ خانگی خورد مرض وی زایل شود نقل است که راسوی



نری موشی را پی کرده موش بر بالای درختی برآمد راسو هم بتعاقب او برفت از شاخ بشاخ بسته میرسید
تا بر شاخی رسید چو موش از فرار او عاجز آمد خود را بسر برگی رسانید گوشۀ برگ را بدندان گرفته خود را
سر از زیر از برگ آویخته راسوی ماده خود را آواز داده بپای درخت آمد نر برگ را از بیخ قطع نمود تا موش
با برگ بزیر افتاد راسوی ماده که در زیر درخت بود موش را بگرفت عبداللطیف بغدادی گفته که ظن
من آنست که او حیوانیست مسمی بلف شاید که رنگ و موی او بسبب اختلاف مواضع مختلف باشد
از طبع اوست که آنچه از طلا و نقره بیابد مثل موش بدزدد و باشد که موش را بکشد لیکن ترس
موش از گربه بیش از راسو ست در مصر بسیار باشد نقلست که شخصی بچه راسوی را گرفته در ش

قفسی محبوس ساخت با دزن برفت بدندان یکدینار سرخ بیاورد و بیرون سوراخ خود گذاشت
آنمرد او را رها نکرد تا پنجدینار بیاورد رها نکرد تا همه کیسه که در آن دینارها بود بیاورد و منتظر خلاص
رها نکرد پس یکدینار برداشت و بسوراخ خود رفت آنمرد ترسید که همه را ببرد او را رها کرد و کیسه را
با چهار دینار برداشت ارسطاطالیس گفته که بچه او از دهن بارگیرد و از گوش برآید از جمله خواص او
آنکه اکتحال بمغز سر او دفع تاریکی چشم کند اگر مغز سر او را خشک نموده با سرکه بیاشامند از صرع نجات یابند
اگر گوشت او را بر وجع مفاصل ضماد کنند نافع آید اگر سر او بریده در آن گذارند و در راه گم کنند زهره
او را اگر گرما گرم بخورند در ساعت بخشد خونش را بر [illegible] طلا کنند تحلیل دهد اگر خون او را با خون موش
مخلوط ساخته با آب ممزوج کرده در خانه پاشند خصومت در آنجا پدید آید و اگر راسو را در خانه دفن
کنند همین خاصیت دهد سرکین او را اگر بر جراحت گذارند قطع خون کند اگر هر دو شانه که کتف باشد
او را بر زنی بندند بار نگیرد مادام که با او باشد تعبیر اگر عربی او را در خواب بیند شری بعقد در
آورد فصل سیم در مضمومه عصفور بصاد مهمله و فا و را مهمله گنجشک و بترکی [illegible] نامند
با انواع باشد بعضی خوش نغمه و نیکو صورت و پرستو گویند از او شمرند و عصفور الجنه نامند بعضی
دیگر را صرار نامند چون بلبلی بباید اما آنچه در خانها مقام گیرد گوشت و دانه خورد چون بر شاخ نشیند
یک انگشت پیش گذارد دیگری پس بخلاف سایر طیور دو انگشت پیش گذارند و دو انگشت پس بر بچه خود
مهربان تر از وی نیست لهذا در معموره آشیان سازد تا از طیور جوارح امین باشد و چون شهری از مردم
خالی شود ایشان نیز بیرون روند چون معاودت کنند بیایند مشهور به راه رفتن نیست بلکه رفتن او
دویدن باشد کثیر الجماع بود [illegible] که در یکساعت صد نوبت جماع کند



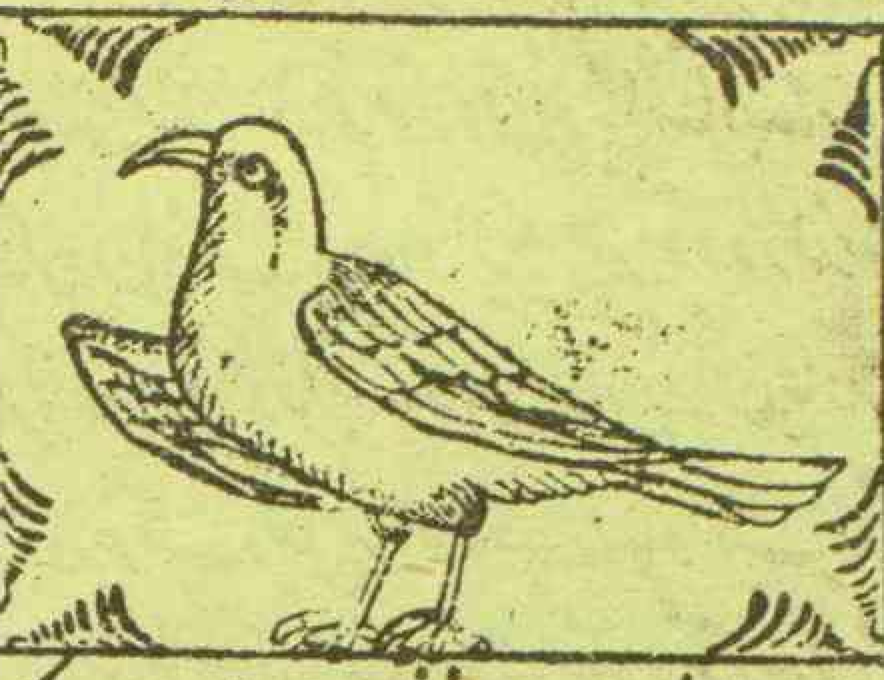
و لهذا کوتاه عمر بود چه [illegible] غالب اوقات زیاده بر یکسال
زنده نماند بچه او بعادت بر [illegible] طیران کند تا آنکه اگر بخوانی اجابت
کند جاحظ گفته این رسیده [illegible] که از بیخ و نیخ بیاید زعم ارسطو آنکه
ما بین او و حمار عداوتست چه هرگاه حمار بر آخر [illegible] حتی باشد اگر بر خواربند که عصفور آشیان سازد حمار بکند
خود را مالد تا عصفور بپرد و بسا باشد که حمار فریاد کند بچه ها و بیضه های وی در آشیان بریزد لهذا از بر
چشم حمار طیران کند و او را برنجاند اکل همه نوعش حلال گوشتش گرم و خشک از گوشت مرغ خانگی صلب
تر است بهترش زمستان فربه شود و زیاده کننده قوت منی است لیکن مضر است جهت [illegible] اصلاح آن
مصلح وی روغن بادام است موافق مزاج پیران است اگر گنجشکی را که در خانه آشیان سازد بریان کرده

بانمک بخورند سنگ مثانه را بشکند اگر مغز سر او را با آب سدر و عسل مخلوط سازند و بخورند بباشتها
دفع بواسیر کند و هر آن کس گفته اگر او را ذبح کرده از خون وی برآرد و عدس مخلوط سازند و بپزند و تنها
ساخته بخورند بخشکاند هر وقت که بخورد از او زیت مخلوط ساخته مرا احلیل بمالند چندانکه خواهند منعت
کند و دفع آید. چهار چیز عقل را زیاد کند ترک زیادتی کلام و مسواک کردن و مجالست صالحین و عمل
نمودن بعلم. چهار چیز بدن را ضعیف کند بسیار غم خوردن و ناشتا آب نیاشامیدن و چیزی ترش بسیار
خوردن و جماع بسیار عادت کردن ضعف بدن و تاریکی چشم آورد و لذت جماع کم شود و زود پیر
گردد و حرقة البول بهم رساند هر که در بول خود آب دهن انداز دبران عادت نماید از در دشت ایمن
گردد تعبیر دیدن گنجشک در خواب دلیل مرد صاحب لهو و لعب و حکایات که مردم از و خنده
کنند اگر او را ذبح کند هرگاه پسرش بیمار باشد فوت شود و نیز دیدن گنجشک در خواب دلیل
مرد کثیر المال محیل و در امور کامل و ریاست و بسا باشد که دلیل زن جمیله مشفقه بود و استماع آواز
عصافیر نیز او لاد تعبیر نمایند بدانکه از رویای معتبره آنست که شخصی نزد حضرت جعفر صادق صلوات الله علیه
آمده عرض کرد خواب دیدم که عصفوری در دست دارم آنحضرت فرمودند که ده دینار بدست تو
خواهد آمد آنمرد برفت و بعد از چند روز بیامد و عرض کرد نه دینار بدست من آمد آنحضرت فرمودند که
خواب خود را مرتبه دیگر نقل کن گفت دیدم که عصفوری در دست دارم و میگردانم دم او را ندیدم
راقم حروف گوید والله اعلم که مراد امام علیه السلام آنکه چون بار اول مطلق ذکر نمود و مطلق منصرف بفرد
کامل شود و در کلام مجید عددی که موصوف بکامل است ده است لقوله تعالی تلک عشرة کاملة چون ثانیا دم
نداشتن چیزی از عدد مذکوره کم شد یا آنکه در دست میگردانم و بعدد حساب ابجد بدین ده است و دم ازل
اولی است و نیز از رویای معتبره آنکه مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در نزد خود عصافیر بسیار دیدم
که بالهای آنها را میکندم پرسید که تو معلم اطفالی گفت آری ابن سیرین گفت بترس در فرزندان
مسلمانان شخص دیگر گفت دیدم که عصفوری در دست دارم و خواهم که ذبح کنم مرا گفت لا یحل لک
یعنی بر تو حلال نیست گفت تو صدقه میگیری و مستحق آن نیستی گفت آری اینک در دست دارم و لونه
نمودم گفت اگر خواهی گویم که چند است گفت بگو گفت شش دینار گفت در خواب ناطق حق است و الیکن
عصفور است راقم حروف گوید لاصل لک شش حرف است عقاب نقاف الاسباه ترکان قراقوش
نامند و عربان کاسر نیز گویند یعنی بشکننده طیور و در کتاب کامل آورده که گرگس رئیس طیور و خفاش
سید ایشان است حدید البصر میباشد و در مثل گویند فلان ابصر من عقاب یعنی فلانکس تیز چشم تر از



عقبا

عقاب است و عنقای مغرب نیز نامند جهة آنکه از اماکن بعیده میاید اما آن عنقا که سابقا مذکور
شد او نیست بنوعی او را از انجم گویند در زاکد شت بعضی از وی خونینه یعنی برنگ شفتالو و بعضی
صفح یعنی سیاهیکه بسرخی زند و بعضی سفید و بعضی سرخ جمعی از وی در کوهها اوی کیرند و بعضی در
صحراها و بیابانها و بعضی حوالی شهرها و بسیار لطیف
الجرم باشد چنانچه هیچ مرغی بلطافت وی نبود
غالب دو سه بیضه بیش ننهد و سی روز حضانت
کند تا بچه بیرون آرد دیگرا ببیند از جهة پرورش و طعمه
دادن سه بچه بر او گران باشد و بسیار کم صبر بود و آن



بچه را که انداخته مرغیکه او را کاسر العظام نامند انشاء الله در کاف مذکور گردد او را پرورانده و عادت
او آنستکه هر مرغ بچه عاجز ضایع را دانه دهد چون اراده صید خرگوش کند اول بصید کوچک او ابتدا
نماید پس بصید بزرگ تر و وی حرارت وی بیوست و از همه جوارح زیاده است لیکن سبک بال و سریع
الطیران است غذای صبح در عراق و شام در یمن خورد پرش در زمستان پوستین و در تابستان
فراش وی باشد چون پیر شود و نابینا شود و از طیران عاجز آید بچهایش او را بردارند از مکان بمکانی
نقل کنند تا بر سر کوهی گذارند تا پر وی بریزد و از نو پر برون آید و تاریکی چشمش برود پس بار دیگر در
آن چشمه فرو برند تا قوه و جوانی عود کند هر گاه در جگر بهم رساند مار خورد دیگر سر او را همه اعضای مرغ را
بخورد مگر دل او را همه جنس وی ماده باشد بعضی گویند روباه با او جماع کند در عجایب المخلوقات آورده که
حجر العقاب سنگی است که در آشیانه وی یافت شود شبیه باستخوان خرمای هندی هر گاه حرکت دهی او را آن
سنگ دیگر از او آید اگر بشکنند چیزی در او نیابند او را از زمین هند آورد هر گاه کسی قصد آشیانه وی
کند آن سنگ را برآورند اگر آنرا بر زن عسر الولاده بندند بسرعت بار نهند اگر کسی در زیر زبان گیرد بر خصم
غالب آید و حاجتش روا گردد شبیه این نقل در باب نون در ذکر نسر بیاید انشاء الله تعالی اکل او حرام
حرام جهة آنکه صاحب مخلب است هر که بوی او شنود بیهوش گردد پر او را اگر در خانه بخور کنند حیات
و عقارب بمیرند اکتحال بزهره او دفع تیرگی و نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل
فتح و ظفر بر اعدا است اگر در جنگ باشد چه عقاب دلیل دشمن باشد چنانچه پیغمبر خدا صلعم عقاب را در خواب
دیدند بر اعدا غالب آمدند اگر ببیند که مالک عقاب یا کرکس شده و حکم بر او میکند بعزت و سلطنت
رسد و بر دشمن غالب آید و عمرش دراز گردد و اگر آن شخص از ارباب اجتهاد بود از سلوک عزلت گیرد

باشها معیشت کند اگر پادشاه بود بر دشمن غلبه نماید و از اموال و اسلحه ایشان انتفاع یابد مقدسی گفته
کرا اگر بیند که او را بچنگال زد نقصان در اموال او بهم رسد اگر او را بر بام خانه خود بیند ملک الموت
اگر بیند که عقاب را سوار شده اگر فقیر باشد مال یابد و اگر غنی یا اشرف الناس باشد بمیرد جهة آنکه در
زمان سابق صورت مرده عظما را بشکل عقاب میساختند اگر زنی بیند که عقاب زایید فرزندش
بخدمت پادشاه رسد عقعق بدو عین و دو قاف بروزن ثعلب عکه و فجله و بترکی سقفان نامند
بقدر کبوتر سیاه و سفید و دراز دم است در جای سایه و در زیر سقف آشیان نسازد بلکه در هوا صعیکه
رو بمشرق باشد خانه سازد و از طبع او آنکه مایل بزنا و خیانت است و موصوفست بدزدی چون بیضه
نهد برگ چنار پوشد تا خفاش فاسد نسازد و از طبع او ربودن زر و نقره است چون بچهای خود را
از طعمه بالغ آید لهذا او را عقعق نامند اکلش بر اصح حرام است در آغوش خبر نامند چون آواز او را
شنوند بفال نیکو گیرند گویند از مسافر خبر آید اگر مغز سر او را بر پنبه گذارند و بر جائیکه پیکان و خار فرو
رفته باشد بمالند بسهولت بیرون آید گوشت وی گرم و خشک تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد
بدیانت بیوفا و نیز دلیل رسیدن خبر از غایب باشد باب نوزدهم در غین معجمه مشتمل بر
سه فصل فصل اول در غین مفتوحه غزال آهو بره که تازه شاخ برآورده باشد مغز سر او را با روغن

میش مخلوط ساخته صاحب سعالیکه از سینه او حرکت و خون آید قدری



از آن با آب گرم بیاشامد شفا یابد پیه او را اگر آدمی بر ذکر مالد
با هر زنیکه مجامعت کند غیر او کسی را دوست ندارد گوشت او
گرم و خشک است جالب فالج و اصلح لحوم صید است غنم
بنون گوسفند و بترکی قویون اکلش حلال و ذبحش مباح تخمیرا چون تعریف کنند گویند گوسفندانست
و چون مذمت کنند گویند بزاست خواص او آنکه در شاه گذشت تعبیر دیدن آن در خواب دلیل

رعیت و غنیمت و زن و فرزند و املاک و زراعت گوسفند آن



پشم دار زنان کریمه نجیبه و بی پشم زنان صالحه دیندار
عفیفه ایستادن گوسفندان در مکانی دلیل جمعیت مردمست
در آن مکان بجهة مشاورت امری از امور اگر گوسفندان
استقبال او کنند بر دشمن ظفر یابد اگر در عقب آنها
راه رود دلیل تنگی معیشت باشد نه دلیل مال اگر بیند که موی او قطع میکند اجتناب نماید از بیرون



آمدن از خانه تا سه روز بوی ظاهر شود چنانچه گفته که هرگاه رمه گوسفندی در خواب بیند همه خوشحال
باشد اگر یک گوسفند بیند یکسال خوشحال باشد اگر گوسفندی ذبح کند دختری را بکارت بردارد لقوله
تعالی نعجة واحدة فائده در عجایب المخلوقات آورده که حضرت کلیم الله علی نبینا وآله وعلیه السلام را
روزی گذار بر سر چشمه آبی افتاد که در دامن کوهی بود با آن چشمه وضو ساخته بر کوه برآمد تا نماز گذارد
که سواری از برابر او آمده بر سر چشمه فرود آمد آب خورد و کیسه زری با وی در آنموضع فراموش کرد و برفت
شبانی بیامد گوسفند را آب دهد کیسه زر برداشت و برفت بعد از آن مرد پیر فقیری که بسیار ضعیف بود در سر چشمه
داشت بر زمین گذاشت و بر پشت بخوابید مرد سواره برگشت هر چند کیسه زر بجست نیافت از آن مرد
طلب کرد گفت ندیدم چندانکه آزار وی داد قسم میخورد که ندیدم عاقبت وی را بکشت آنحضرت عرض کرد
خداوندا تو عادلی و این امور چه قسم حکم کنی حقتعالی وحی فرستاد که یا موسی این پیر پدر سوار را کشته و
پدر شبان از آن قدر آنچه در کیسه بود از آن سوار طلبکار بود قصاص و تقاص بر وجه عدل در میان هر
جاری شد غواص بتشدید واو و صاد مهمله مرغیست که او را غطاس نامند یعنی فرو رونده در آب بقوه
و شده معکوس در آب فرو رود و گشت کند تا آنکه ماهی گیرد و بالا برآید این مرغ در زمین بصره بسیار
باشد شخصی نقل کرد که دیدم مرغ غواص را به آب فرو رفت ماهی برآورده کلاغی آمده ماهی را از وی بربود و پرید
تا بیا فرو رفت ماهی برآورد باز کلاغ بیامد و بربود مرتبه سیم فرو رفت ماهی برآورد کلاغ آمده تا بربرد
دو پای کلاغ را بگرفت و در آب کشید تا غرق شد و برد پس ماهی را برداشت و برفت از جمله خواص او آنکه
اگر خون با استخوان او را خشکنموده با موی آدمی بسایند بر سر زن مالند صحت یابد و نیز او را قرالی گویند در
باب قاف بیاید انشاء الله غذاف بتشدید ذال معجمه و فا کلاغ درشت و بزرگ بعضی گویند کلاغ
کوچک خاکستری با بوم معانده کند و بیضه وی برباید صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر روغن او را



با روغن گل مخلوط ساخته شخصی بر روی خود مالد و نزد
حاکم یا پادشاه رود حاجتش برآید فصل دویم در غین
مکسوره غرغر بدو غین معجمه و دو راء مهمله ماکیان
صحرائی اکلش حلال است فصل سیم در غین مضموم
غراب بر راء مهمله کلاغ و ترکان قارقه و قار
باشد غراب اللیل یکنوع از غرابست که اخلاق او شبیه است باخلاق بوم او را غراب الترک گویند
ارسطاطالیس گوید که غراب چهار قسمت یکی بسیار سیاه و دیگری ابلق که غراب البین خوانند و دیگری

بعضی از

بیضه‌ی زند لطیف الجرم بود دانه خورد چهارم سیاه دُم طاوسی پرش براق اهل دنیا بیاتیش سرخ
چون مرغان مشهور زاغ همه انواع او در وقت جماع خود را مستور دارد و آشیانه سازد اما این نوع که خواهد

مردم با ماده جماع کنند از
وی بنیاید اما زوجی چهار
بیضه برآید و شبیه المنظر اند
متفاوت الاعضا است



قلب و ناپیکه دارد و یکی نزد
اینچ بیضه نهد بچه‌اش چون از
بدنش کوچک و سرد و منقار بچه
چون پدر و مادرش او را این

هیات مشاهده کنند از نزد خود برانند حق سبحانه و تعالی روزی وی را از مگس و پشه که در آشیانه او بهم
رسد مقرر فرماید تا بزرگ شود و پر برآورد پس به شکل گردند نزد ایشان باشند بر طعمه او و پدر و مادر محافظت
کنند از طبع کلاغ این صید نکند بلکه اگر جیفه یابد بخورد و الا از جوع بمیرد یا بطریق مرغان ضعیف در
آب او دو غرق شود چون آدمی خواهد که بچه او را بگیرد نر و ماده بیا بخود سنگ بردارند و متعاقب در
هوا اندازند تا دفع کنند او را از بچه خود در ترکیب و مزاج بدترین خلقت و حضرت نوح علیه السلام او را
بالقمر اگر غراب البین خوانند بجهت تحقیق آب فرستاد که معلوم شده باشد که غرق شده یا نه جیفه دید و با کل آن مشغول شد
و خبر نیاورد و از آنحضرت مباینت اختیار نمود بعد از آن مشوم داشتند جاحظ گفته که غراب البین دو
نوع است یکی کوچک مشهور بلوم و ضعف و نوع دیگر آنست که در دور مردم و اطلال و دمنه و چون
ایشان کوچ کنند در مقام ایشان نشینند و در حدیث غراب البین آمده که او غراب ابقع است که
بطریق اهل مصیبت نوحه حزین نماید و میان دوستان فریاد کند و اگر جمعی نشیند برساند خبر تفرقه
بدیشان دهد و اگر مکان معموری باشد مژده خرابی دهد بتجربه رسیده که چون کلاغ دو بار فریاد کند
دلیل شر بود و اگر سه نوبت فریاد کند دلیل خیر بود راقم حروف گوید که نکته در آن بحروف مکتوبی است از دو
و خیر سه بود و چون صافی العین و تیز نظر است اعورش نامند و بر عکس نهند نام زنگی کافور و نیز ارسطاطالیس
آورده که غراب البین آنست که چشمش سیاه و منقار و دو پای او زرد باشد و خورش جمیع انواع نبات و لحوم است
بعضی گویند حکمت در اینکه حق سبحانه و تعالی نزد قابیل در قتل هابیل غراب فرستاد نه غیر او از
جهت آنکه قتل تا این آدمی معهود نبود و مستغرب می‌نمود پس از جهت این مرغ غریب غراب فرستاد صاحب
عجایب المخلوقات آورده که در بحر اسود از ناحیه اندلس کلیسایی است از سنگ در کوه است و از آن
قبه بزرگ است و بر آن قبه غرابی است که هیچ وقت از آن مکان بجائی نرود و در مقابل قبه مسجدی است
که مردم بزیارت آیند و گویند دعا در آن مستجاب است بر خلاف زعم علمای نصاری هستند که در آن

کلیسا باشند شرط کرده اند که هر مسلمانیکه بزیارت آن مسجد آید ضیافت کنند پس چون کسی بزیارت آید
غراب بر سر قبه آید و سر خود را داخل روزنه قبه کند اگر یک کس آید یکبار فریاد کند و اگر دو کس
باشند دو بار و علی هذا القیاس بعدد اصوات او رهبانان طعام بجهة زایرین آرند و این کلیسا بکنیسة
الغراب اشتهار دارد بدانکه اکل جمیع انواع آن حرام است مگر غراب الزرع که او را بعضی حلال میدانند
از جمله خواص او آنکه از زیر زمین بقدر منقار خود ببیند و بسیار صبح زود برخیزد اگر منقار او بر آدمی
آویزند از شر چشم بد محفوظ ماند اکتحال زهره او پرده چشم ببرد اگر کسی عادت شراب پیدا کرده باشد
و ترکش ممکن نبود ببیند با خون کلاغ بیاشامد دیگر هرگز نخواهد اگر بیضه او را در بوزه داخل کنند
و طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خون او را خشک نموده بر موی سپید طلا کنند نافع آید اگر دل و مغز او را بریان کنند
اندازند و بر کسی بنوشانند شارب آن محب ساقی گردد و اگر غراب را بریان کرده گوشت وی خورند
نافع قولنج بود زهره او را بر مسحور طلا کنند سحر او را باطل کند هرگاه کلاغ سیاه را با پرش در سرکه فرو
برده بر موی مالند سیاه کند سرگین او را بر صاحب سعال بندند نفع دهد سرگین کلاغ ابلق را که آنرا یهودی
گویند اگر بر جوتک مالند نافع آید در رگوی بندند و بر کودک نابالغ آویزند او را از سرفه ایمن نگهدارد
و اگر سرفه کند قطع سرفه کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد فریبنده واقف بر حظ نفس خود
و گاه بود که دلیل مرد حریص بود بر معاش یا دلیل کسیکه قتل مردم حلال داند یا دلیل دفن موتی
لقوله تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوأة اخیه و باشد که دیدن غراب دلیل غربت
از وطن یا طول سفر یا خبر بد بود غراب الزرع دلیل ولد الزنا است یا مردیکه ممزوج بود بخیر و بشر و غراب
ابلق دلیل مرد بنفس خود معجب بسیار خلاف است اگر ببیند که غراب صید کرد مال حرام بدست آید چه در آن
هر مرغ یار در عضو او دلیل مال است اگر غراب بر درخت یا زراعت بیند شوم است اگر در خانه بیند مرد
فاسقی با زن او خیانت نماید و اگر بیند که غراب با وی حرف زند او را فرزند حبشی شود یا غمگین گردد
و اگر ببیند گوشت غراب میخورد از قتل دزدان مال یابد اگر غرابی بر در پادشاه ببیند خیانتی کند که
پشیمان شود یا قتل برادر خود نماید پشیمان شود لقوله تعالی فاصبح من النادمین اگر بیند غراب روی او را
خراشی کند در صحرا هلاک شود یا او را المی و دردی برسد اگر در خواب بیند که غراب را بکسی بخشید او را
مسرت دست دهد ارطامیدوس گفته که غراب ابلق دلیل طول حیاة و تفاریق متاع است و از رؤیای
معتبره آنستکه مردی خواب دید که غرابی بر کعبه افتاد بر ابن سیرین نقل کرد گفت مرد فاسقی زن شریفه
بخواهد گویند حجاج ملعون دختر عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بخواست غرنیق براء مهمله و نون و یا

تحتانیه جوهری در مختصری گفته اند که مرغ سفید دراز گردن است در نهایه آورده است که مرغابی برآب است
و بعضی گویند کلنگ است بعضی گفته اند مرغ سیاهی است صاحب مدارک از عجایب المخلوقات آورده
که از طیور قواطع است چون دریابد که زمان متغیر و حوادث و آشوب بهم رسیده در بلاد دهند رود و
چو بعزم رفتن کند از جنس خود قایدی و حارسی فراگیرد پس چون پرواز کند در هوا مرتفع شود تا
از آفات سباع محفوظ ماند و چون اراده خواب کند سر بزیر بال خود کشد تا چشم و سر و دماغ وی از
حوادث محفوظ ماند و بر دو پای ایستاده خواب کند تا خوابش سبک کند و قایدش نخوابد و سر بزیر
بال نکشد بلکه مدام بر اطراف نظر کند چون کسی ببیند فریاد کند باب بیستم در فاء مشتمل بر سه فصل

فصل اول در فاء مفتوحه **فاخته** بخاء معجمه و تاء دو نقطه فوقانیه کبوتر ترکی الابکه حنیفه گفت
حیات تا از صوت او گریزند نقل کنند که در مدینه مار بسیار بهم رسید نزد بعض حکما شکایت کردند
تا فاخته بسیار در آنجا بردند بالکلیه حیات برطرف شدند و بحسن صورت و فصاحت موصوف است
و از طبع او ست که با مردم انس گیرد و در خانها معیشت کند عرب گوید که صوت فاخته اینست که هذا اوان
الرطب یعنی این زمان رطب است لیزا در وقتی میگوید که هنوز درخت خرما شکوفه نکرده باشد لهذا
او را بکذب نسبت کنند و در امثال خود گویند فلان اکذب من الفاخته یعنی فلان کس دروغگوی تر است
از فاخته غزالی در حسن کتاب احیا آورده که فاخته نر زوجه خود را طلبید و منع نفس خود کرد گفت چه
چیز ترا از مواظبت من منع کرد اگر خواهی ملک سلیمان بجهت تو بر هم زنم باد این سخن بگوش آنحضرت رسانیدند
او را طلبیده گفت که چه چیز باعث شد ترا که این سخن گفتی عرض کرد یا نبی الله من عاشقم و عاشق را ملامت
نکنند و بکلام عشاق نسنجیده نشوند که او من وصال او طلبم و او ترک من کند پس محتمل است که در صفت
او بکذب که هذا اوان الرطب محمول باشد بر ترغیب مطلوب از جمله خواص او آنکه اگر خون او را با خون
حمار اسود بر برص طلا کنند تغیر لون او دهد سرگین او را اگر بر کودک مصروع او زند شفا یابد اگر قطره
از خون او در چشم چکانند اوجاع نزله و جراحات و غیرها را ببرد و تعبیر دیدن او در خواب دلیل
عزت و جاه و ظهور نعم است و باشد که دلیل اول عبادت و قرائت و تسبیح و تهلیل باشد لقوله تعالی و
ان من شیء الا یسبح بحمده و باشد که دلیل اهل طرب و لهو و غنا در رقص و عشاق بود و بعضی گویند
دلیل فرزند کاذب و زن کاذبه است ارطامیدوس گفته که فاخته در خواب دلیل زوجه با مروت است

فاره موش و بترکی سیچقان بود و زیاده موش کر خلد موش کور یربوع موش دشتی فاره
موش خانه که از فویسقه نامند جهة آنکه ریسمانهای کشتی حضرت نوح ع را پاره کرد ابن عباس گوید

کوهم



یکشبی حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله در بالای حصیری بخواب بودند موشی فتیله چراغ را
بکشید و بر حصیر انداخت و مقداری از حصیر بسوخت آنحضرت بیدار شدند چون بر آن مطلع شدند امر
موش را بکشتند و قتل موش را حلال گردانیدند و بدین جهت او را فویسقه نامیدند و فرمودند که هرگاه
بخوابید چراغ را خاموش کنید که شیطان او را به فتیل باز دارد تا خانه بسوزاند بدانکه او از جنس همه
بهتر نزدیک کمال حرمت است هیچ حیوانی مفسدتر و مضرتر از وی نیست و کبیر الجنس است از جملهای
او آنکه اگر شیشه سر تنگ پر روغن باشد دم خود را در روغن فرو برد و بیرون آرد و بخورد تا تمام شود
با این او و گربه عداوت طبیعت است اکل جمیع انواعش حرام اکل بخورده او نسیان آورد همچنین سلب

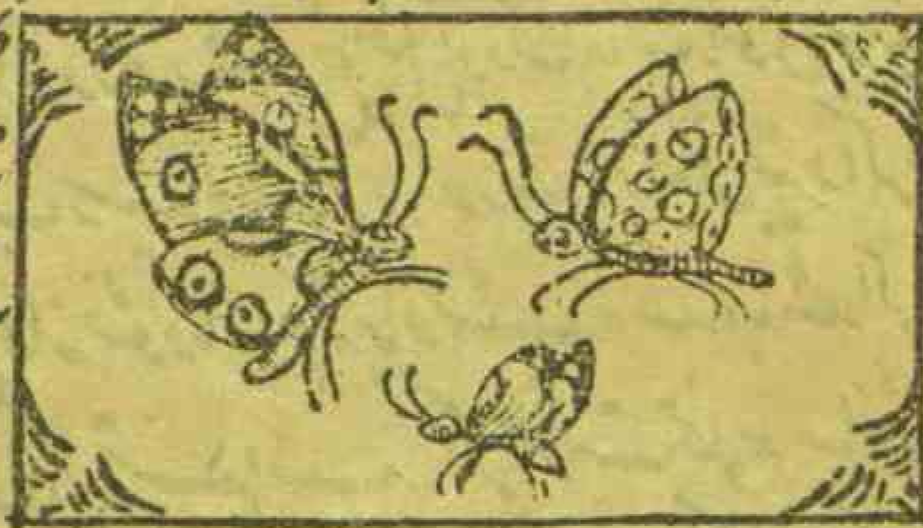
زنش خوردن و عسل قوه
عین الخواص آورده که اگر
بر صداع آویزند ساکن گردد
نفع بخشد اگر چشم او را در کلاه



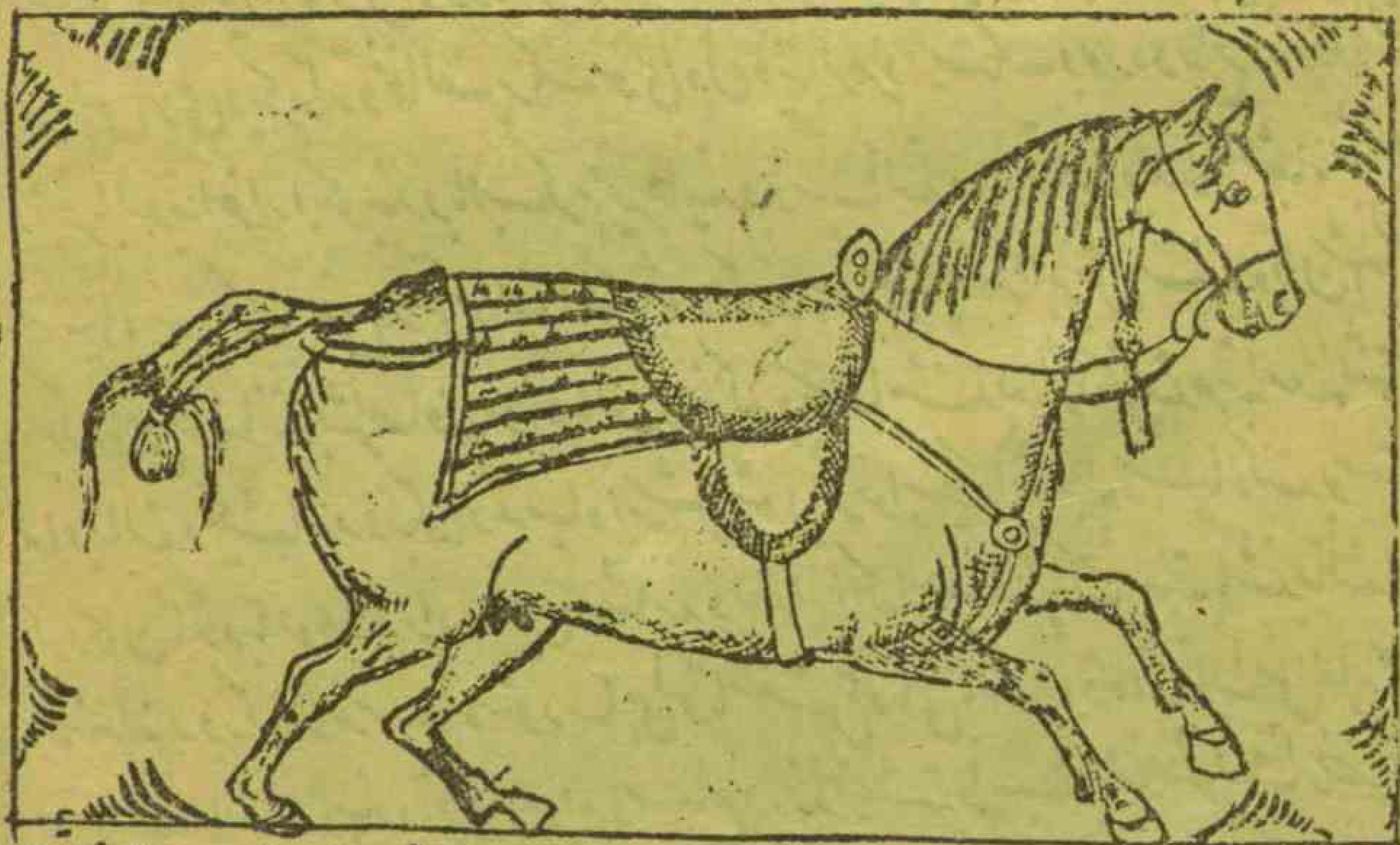
حافظه را زیاد کند در کتاب
موش در خرقه کتان بپیچند
اگرچه صداع باشد و از صبر دم
بندد راه رفتن بر وی آسان

گردد و هر چند پیاده راه رود مانده نشود اگر خانه را به سرگین کبوتر مخلوط ساخته موش با هر جا نوری که باشد
اگر پیاز عنصل اگر قطعه بر در خانه موش گذارند هر موش که رایحه آن شنود بمیرد اگر بر سوراخ موش شمس
برگ دفلی گذارند همه را بکشد اگر موشی را دم ببرند و در خانه دفن کنند هیچ موشی در آنجا نماند
مادام که آن موش در آن خانه دفن باشد اگر نزد سوراخ موشان بادام و زیره و قطران بخور کنند در
ساعت همه بپرند اگر ناخن چپ استر سیاه بخور کنند موشان گریزان شوند اگر چشم او را بر صاحب
تب ربع بندند زایل شود اگر دم موش را در پوست حمار گذاشته در خرقه حریری بپیچند و از دست چپ
آویزند حامل از آن نزد ملوک و غیره حاجت روا گردد بوی او کتابت از پوست آهو بردارد طریق صید آنکه
آهنی در تله موش گذارند و در زیر آهن حرفی نهند و گربه در نزد آن پنهان کنند چون گربه را ببینند از
ترس او بشاشند بجهت دفع موش بر چهار تخته بنویسند یا رستق یا دمنکو نوا اما سم الفار خالیست که از
معادن نقره آرند دو نوع است سفید و زرد اگر او را در خمیر داخل کرده در خانه ریزند چو موش از
وی بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن شنود بمیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن فاسقه است
یا زن یهودیه ملعونه یا مرد یهودی یا دزد نقب زن و بسا باشد که دلیل رزق بود هر که در خواب در
خانه موش بسیار بیند اگر رزق وی بسیار شود اگر بیند که موش بسیار در خانه او بازی میکند
انسان خبرها از زنان اما موش سیاه دلیل شب و موش سفید دلیل روز هر موش سیاه و سفید بیند

که مطلع جامه او شکنند اجلش نزدیک بود اگر بیند که موش نقب میکند از دزد نقب زن احتیاط
نماید البته فراشه براء مهمله و شین معجمه پروانه خود را بچراغ زند و بسوزاند چه از جهة ضعف
بصری که دارد طلب روشنی کند تا بیرون رود چون روشنی چراغ بیند گمان برد که خانه تاریکست
شعله چراغ را روزنه گمان کند پس خود را نزد شعله چراغ رساند و بر شعله زند بخیال آنکه از آن روزنه



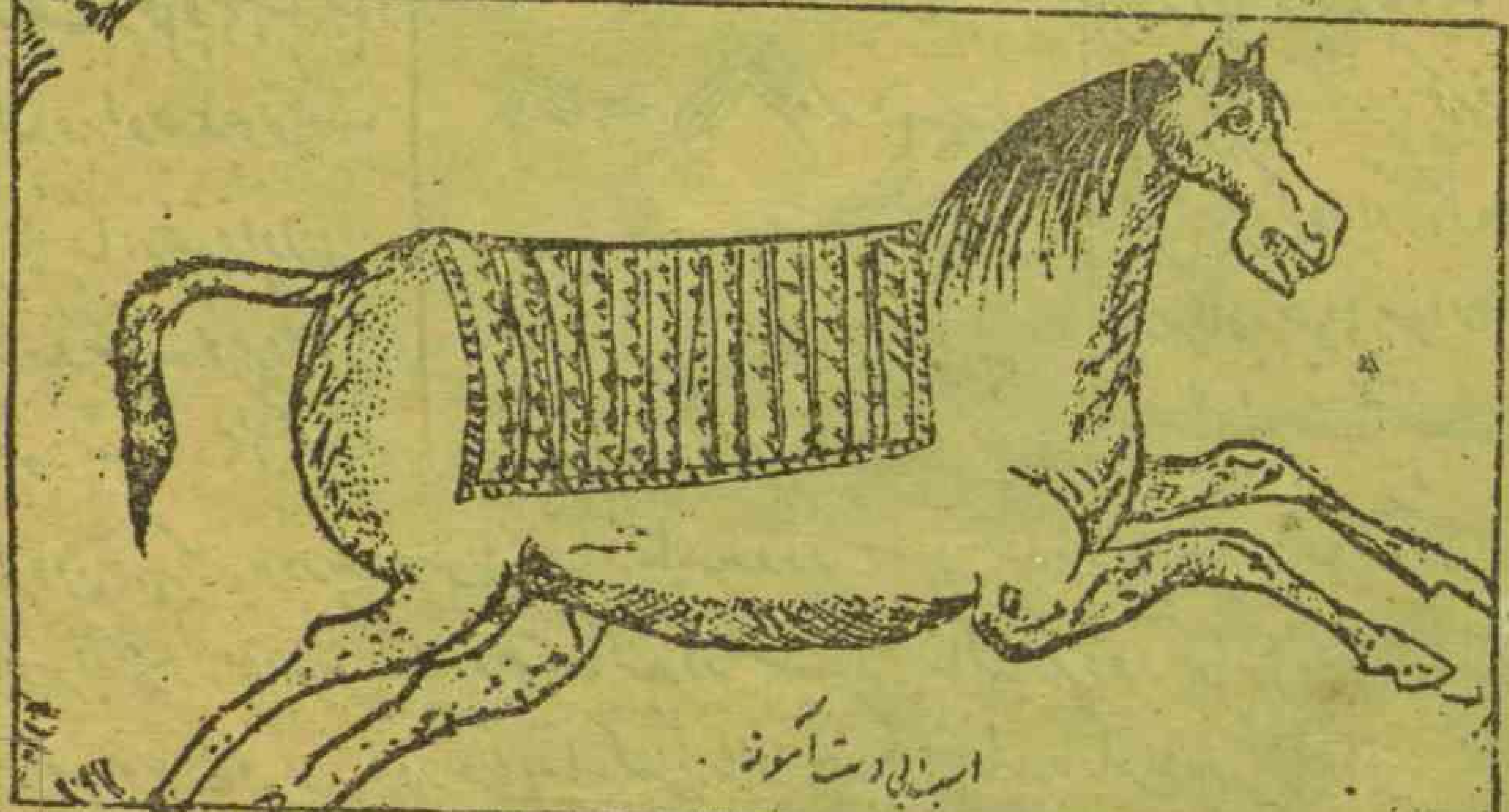
بیرون رود چون بگذرد بگمان برد که نرسیده بروزنه
مکرر خود را بر چراغ زند تا بسوزد غزالی آورده
که شاید بجهة ضعف عقل و شده جهلش چنین کند والله اعلم
تعبیر دیدنش در خواب دلیل دشمن خونخوار
بزرگ سخن و اهل فلاحت و دلیل بطالت کار او بود فرس براء و سین مهملتین اسب ترکان آت
نامند جوهری گفته که از نر بنود ظاهرش آنکه این سهو است بجهة سرعت حرکت او چنانکه گویند
شیر را زهره نیست یعنی جسارت نیست جاحظ گفته که مادیان حیض بیند لیکن اندکی نر او بعد از
اتمام چهار سال بر ماده جهد و باشد که نود سال عمر کند و تمثل بنی آدم حیوان بیند چون آب
صاف بیند آب تیره نیاشامد بقیه علف غیر خود نخورد موصوف بحدة بصر بود اثر قدم گرگ



بیند بترسد و پیش نرود ابوالفرج جوزی گفته که هر که سوره ممتحنه را نوشته بشوید آب از آنخورد صحت
یابد و نیز اگر این شکل را بر پوست او نوشته بگفته بر جانب چپ بندد از سپرز ایمن گردد و این بغات
مجربست اح ح هم باطل طما تخدا لی داد ☒ صالح ضح وصح لد صالح و ومامع ص را لی
ح ح ١١ ح ح ح ح ححح ححح
مصر و مره و نیز از انچه بجهة سپرز مجربست بنویسد بر بازو بندد

ونوعی دیگر بجهة تسخیر مجربست عجی ونیز بجهة تسخیر مجربست که روز شنبه قبل از طلوع افتاب
بنویسند بر رشتهٔ پشم بر جانب راست خود آویزد این است ح ح ح م م ...
اص اح اح اح مالها الی الکاش بکروه از جمله خواص او آنکه اگر دندان اسب عربی بر کودک
بندند بی مشقت دندان بر آورد اگر برگی که در خواب عرشنه کنند گذارند ترک آن کند خوردن گوشت
او بادها از بدن بر آند اگر عرق وی را بر زهار و بیخ بغل کودک بمالند موی بر نیارد و عرق و سم قاتل است
اگر تازیانه که بر آن عرق اسب رسیده باشد بر مار زنند در حال بمیرد اگر موی از دم او فرا گیرند و بر
در خانه کشند پشه داخل انخانه نشود مادام که بر او کشیده شده باشد اگر زن خون اسب نر انجمی
بیاشامد هرگز آبستن نشود خاکستر سم اسب را اگر با زیت مخلوط ساخته بر خوکک بمالند خوب شود
اگر زنی ندانسته شیر اسب خورد و بلافاصله شوهر با او مباشرت کند بار گیرد و اگر با عسل خورد از مجامعت
لذت عظیم یابد هرگاه بصل الفار که پیاز عنصل است سائیده بر دندان اسب گاه گیرنده بندند نرم و خوش خلق
گردد و صعوبت و گیری وی زایل شود اگر سرگین او را خشک نموده بر جراحات پاشند به کند اگر با او کحل
کنند بیاض چشم را زایل کند اگر با او دود کنند فرزند از شکم بیندازد فائده در رنگ نمودن
اسب صاحب عین الخواص آورده هرگاه آب بسیار گرم نموده چنانچه هرگاه بر اسب بریزند موی او را
بر دلیس موی دیگر بر آرد مخالف برنگ موی اول و نیز اگر مرداسنگ و بوره و زاج و مازو و سالفه
و انجیر بالسویه اجزا را بکوبند و با آب گرم خمیر نمایند و بر اسب بمالند و با خرقه بپیچند و بعد از یکشبانه بشویند
سیاه شود اگر بر بعضی بدنش بمالند ابلق شود اگر خواهند اسب سیاه را ابرش کنند جوقان اشنان
با برگ دفلی بجوشانند انشر اصاف نموده با قلیه و مغز گدو بجوشانند بعد از آنکه چند مرتبه اسب را شویند
بر او بمالند و یکشبانه روز بگذارند سیاه ابرش شود اگر خواهند که اشهب را سیاه کنند پوست
گردکان تازه با مورد و براده آهن بجوشانند و بعد از آنکه اسب را پاک شسته باشند بمالند و
یکشبانه روز گذارند سیاه شود سیاهی او تا شش ماه باقی باشد عوذه از کتاب انیس العابدین
بجهة محافظت اسب و استر و از جمیع هوام و سباع و دزد نوشته بر اسب آویزند منقولست از حضرت
امام بحق ناطق الصادق صلوات الله وسلامه این است — بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ من علق علیه
لیلتی هذا من الخیل والدواب کمیتها و شقرها و بلقها و دهمها و اغرها و اخوالها و همیدها و زردها و
۱۰ اعیانها و محجلها و حضرها و ما اختلف من لوانها اعوذ و امتنع و احرز و عقد و احبس من علق علیه کتابی هذا
من جمیع الخیل والبهایم والحیوان من الکلام والصدام و تفیغ اللجام و مرض الاسنان والارسان

والعسرة والنظرة والشكرة والحصاة والتعدية ووجع الكبد والرتة والطحال والاعشار والغشار و
النظرة والكبوة والقرعة والعسيرة والحكة والجرب والخلد والعقر والحسرة والهدة في الظهر و
الزوائد لنفتاح والعلاق والذباب والزنابير والارتعاش والارتهاش والظلماء والمقبل و
الورم والجدري والطرع ومن الجميع والرمح والفالج والقولنج والخدابة وقيام العين والدمعة عند
الجري ومن التعثر والتخبل ومن معط شعر الناصية ومن الامتناع ومن العلف ومن البرص ومن الريش
والدرب ومن القصر الارساغ ومن النبلة والنملة ومن الامتناع ومن الابنة والعلف والسرج واللجام
حفظت على جميع ما علق كتابي هذا بالله العظيم من كل سبع وضبع واسد واسود ومن السراق والطراق
الاطفار وما يطرق بخير ومن يكلؤكم بالليل والنهار من الرحمن بل هم عن ذكر ربهم معرضون بل هو الله
الواحد القهار تحصنت بالعزة والجبروت وتوكلت على الحي الذي لا يموت نور النور ومقدر النور
نور الانوار ذلك الله الملك القهار وهو السميع العليم تعبير دیدن اسب در خواب دلیل است که
حامله فرزند نرینه آرد و نیز دلیل برکت و تجارت و زن بود اگر بیند که اسب در دست او بمرد موت
یکی از آنجاعت بود و سبب پریشان منسوبت دیدن اسب ابلق دلیل کار مشهور و اسب سیاه دلیل مال و
زر و دلیل مرض کسیکه بر او سوار شده و اشقر دلیل خون و اشهب دلیل صاحب کمیت دلیل موت
اگر بیند که بر اسبی سوار شده دوانید تا در آب غرق شد دلیل خوف و موت بود اگر بیند که موی دم
اسب بسیار شد مال و فرزند نر بسیار شود اگر پادشاه بود لشکرش بسیار شود اگر بیند که دم اسب بسیار
شد ببرید فرزندش نماند اگر باشد بمیرد اگر پادشاه بود لشکرش بر طرف شود فرس البحر حیوانی است



که در نیل مصر بهم رسد پشتاغش چون پیشانی اسب بود و پای او مثل پای گاو دم شکافته نیش بهم و

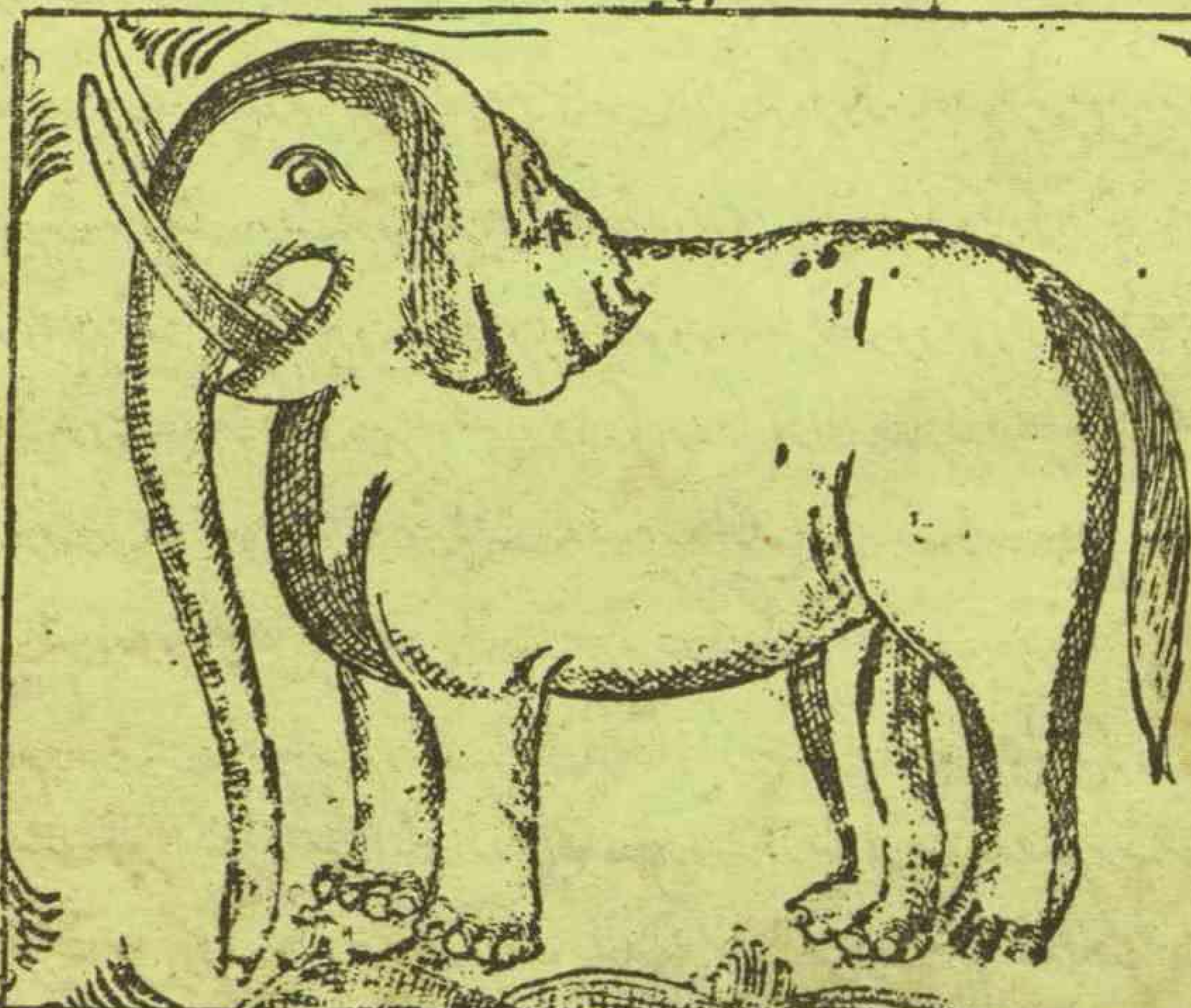
دمش کوتاه مثل دم خوک صورتش شبیه بصورت سباع انکه ردیفش پهن تر است و پیکلش بسیار
ورشت بود گاه از آب بیرون آید و چرا کند و گاه باشد که آدمی و غیر او را بکشد اکلش مکروه چون
بکلمش بند و از بحر بیرون آمده حرام و از جمله خواصش آنکه اگر پوست او را سوخته با آرد کرسنه
مخلوط ساخته جزو ادا السرطان نامه روز متوالی بمالند شفا یابد اگر ماهی روز زهره او را در آب
گذارند پس بسایند و با عسل آتش ندیده مخلوط سازند و مضمحل گرده و چهارده روز بما و الکحال النمایند
آب سیاهی که در چشم باشد زایل کند دندانش و انفع است بجهة درد شکم اگر بجسبی از درد شکم مشرف بر موت
شده بود نجات یابد چون بر او ویزند اگر از تخمه بهم رسیده باشد اگر پوستش را در میان دهی دفن
کنند هیچ آفتی بدان نرسد اگر سوخته پوستش و بر ورم گذارند درد را برد و ساکن کند تعبیر
دیدنش در خواب دلیل کذب و کار ناتمام دیدن د. یا در خواب که از آن عبور کند دلیل محبوسی
بود و مکانیکه دیگر خلاص نشود و نیز دریا را بمردم عالم تعبیر کنند و اگر بیند که از آب دریا خورد
پادشاه بدو مال دهد اگر او را شریکی باشد از وی مفارقت کند لقوله تع و اذ فرقنا بکم البحر و اگر بیند
در دریا فرو رفت مروارید بیرون آرد در علم غوطه خورد اما دیدن نهر دلیل مرد بزرگ دخول آن
دلیل است بر در آمدن بکار سلطانی دیدن چشمه آب دلیل کرامت و نعمت و رسیدن بامنیت است
و اگر صافی بود صحت جسم بود اگر آب تیره بیند کدورت و بیماریست و اگر از آن بخورد بیمار گردد
لکدر شود و اگر خنک باشد مسرور گردد و دلش خنک شود فهد بدال مهمله یوز و ترکان بارس گویند
زعم ارسطو آنکه از شیر و پلنگ متولد شود و مزاجش چون مزاج پلنگ بود و در طبع مشابه است سبع
سگ چو حمل وی سنگین شود
کند و بر او جهد چو نوفت
بو ضعف از جهت زادن در
زنند بکثرت نوم و ثقل جثه
شود پشت وی بشکند



هر فهد نر که در امید بد و مثل
حملش نزدیک شود دیگر نرد
قبل معین کرده او را مشغل
چه هرگاه بر حیوانی سوار
صعب است غضب
کردن چه هرگاه بر دریدن حیوانی اقدام نماید بد و دو نفس بکشد تا برسد بد بجهة ثبت کند سرش
از هوا آید در او مجوش شده چو خطا کند در صید غضبناک برگردد و دیگر از پی وی نرود و
در طبع اوست که بدی در زندگی نماید کبیر اگر با او نیکوئی نماید بزرگتر او بهتر قبول تادیب کند
تا گوشتش اکلش حرام از جمله خواص او آنکه خوردن گوشتش موجب حدت ذهن و قوت

بدن باشد آشامیدن خون او دلهاست آرد اگر سرگین او را در موضعی بریزند موشان گریزان شوند صاحب
عین الخواص گفته اگر زن بول او را بردارد و بار نگیرد بلکه عاقر گردد و تعبیر دیدن او در خواب دلیل
دشمن بدذات است که اظهار عداوت و صداقت نکند و بعضی گویند دلیل عزت و جاه است

فصل دویم در فاء مکسوره فیل ماده او را زنده پیل گویند نزاید و بار نگیرد الا
در ولایت خود چون شهوت بر او غلبه کند بطریق شتر ترک آب و علف کند تا آنکه سرش ورم
کند و هر خشتی در گردنش حادث شود از حدت او و بگریزد و جایی اقامت نتواند نمود و چون نر او
پنجساله شود بر ماده جهد و زمان جستن او بهار است مدت حمل او سه سال کشد چون بار گیرد نر
نزد وی نرود تا وضع حملش شود و پس وی نجهد عبداللطیف بغدادی گوید که مدت حمل او
هفت سال بود و چون وقت وضع حملش درآید در نهری شود و ایستاده بار نهد چه فیل مفصل
قوائم ندارد و نر او در آن وقت محافظت ماده و بچه او از حیات نماید شدید الغیرة باشد بر ماده خود



نجهد و بر غیر یکماده نجهد اهل هند زعم اند که زبان فیل مقلوبست و الا تکلم کند دندان وی را
غیر دارند هر چندانکه بزرگتر شود تا بصد من وزن یک دندان او خرطومش که بینی اوست
کار دست کند قوتش بمرتبه ایست که درخت قوی را از بیخ بر کند و بر دیوار فرود آورد و را بیفکند
فهیم است که قبول تعلیم کند با مر صاحبش تعظیم کند و سجده و حشم ملوک نماید با جنس خود و غیر جنس
خود جنگ نماید چون مغلوب شود فروتنی نماید و باشد که از تر دستی خیانت کند که محسوس او نشود

ارسطو گوید فیلی دیدم که داغ بر گوش او بود از تاریخ آن معلوم شد که چهارصد سال از عمرش
گذشته بازرگی جثه اش از گربه گریزد چنانکه سباع از خروس سفید و عقرب چون چلپاسه بیند
بمیرد صاحب عجایب المخلوقات آورده که فرج فیل زیر بغل اوست چون نر خواهد که با ماده جماع کند ماده
دست بالا کند تا فرجش بجهة نر ظاهر گردد فسبحان من لا یعجزه شیء وهو القدیر لما یشاء نقل است از
ابی عبد الله قلانسی که در بعضی اسفار بکشتی در آمدم باد تندی وزیدن گرفت چنانچه دریا موج آمد
اهل کشتی بتضرع و ابتهال در آمدند هر یک نذری کردند من نیز نذر کردم که اگر خدا تعالی مرا نجات
دهد گوشت فیل نخورم پس آن کشتی شکست من با جمعی از اهل کشتی نجات یافتیم چون بساحل رسیدیم چند
روز خبری نیافتیم که بخوریم رفقای ما بچه فیلی یافتند ذبح نموده گوشت وی طبخ نموده بخوردند و
من بجهة نذری که کرده بودم نخوردم و گرسنه ماندم چون بخواب رفتند ماده فیلی پی بچه خود بیامد
مردمی که در خواب بودند استشمام مینمود از هر که بوی بچه خود احساس میکرد در زیر دست و پا می
انداخت بوی وی از من نیافت بسر خود بجانب من اشاره کرد که بیا و سوار شو پس برخواسته بر پشتی
سوار شدم همه شب رفت تا روز مرا بزمین که گشت زاری رسانید اشاره کرد که از پشتم فرود آی
فرود آمدم قومی مرا در آن موضع دیدند مرا نزد پادشاه خود بردند من قصه خود گفتم زاد و راحله همراه من کردند
تا بشهر خود رسیدم فایده هر گاه کسی نزد بزرگی رود که از او ترسد باید که کهیعص و حمعسق را که
ده حرفست بخواند بهر حرفی از انگشتی عقد کند ابتدا از ابهام دست راست و ختم با بهام دست
چپ نماید و سوره فیل بخواند چون بلفظ ترمیهم برسد مکرر گوید تا ده مرتبه بهر مرتبه انگشتی بگشاید از
ابهام دست چپ و ختم با بهام دست راست چون مقابل او چنین کند از شر وی ایمن گردد و این عظیم
مجربست و نیز اگر جبر از دشمنی باشد از وی بترسد در ده روز متوالی هر روز صد مرتبه سوره فیل
در محل مخصوص بخواند روز دهم بعد از قرائت بر کنار آبی بنشیند و بگوید اللهم انت الحاضر المحیط بمکنونات
الضمایر اللهم عز الظالم وقل الناصر وانت المطلع العالم اللهم ان فلانا ظلمنی وآذانی ولا یشهد به احد
غیرک اللهم ان فلانا ظلمنی وآذانی اللهم انک مالکه فاهلکه اللهم سربله سربال القطران والهوان وقمصه قمیص
الردی پس ده مرتبه بگوید اللهم اقصفه پس بگوید فاخذهم الله بذنوبهم وما کان لهم من الله من واق
خدا تعالی ورا از شر دشمن محفوظ و دشمن وی را دفع کند بدانکه اکل فیل حرام است چه از مسوخات است
و از جمله خواص او آنستکه چرک بیخ گوش او را هر که بخورد هفت روز بخواب رود اگر بر موی بمالند و سه روز
گذارند موی زایل کند استخوان او را اگر بگردن کودک بندند از فزع و ترس ایمن گردد و اگر در ریشه درخت

میوه و زراعت بخور کنند نشه‌ها تمامه بمیرند هر که از نشاره استخوان او هر روز دو درهم با آب
و عسل ممزوج نموده بخورد حافظه اش قوی گردد و اگر زن عاقره هفت روز متوالی بخورد و شوهر
با او مقاربت کند بار گیرد اگر پاره از پوست او در محموم آویزند تب وی مفارقت کند اگر
صاحب تشنج بر پوست وی بخوابد صحت یابد اگر سرگین او را سوخته با عسل ممزوج بر پلک کسی که موی
او ریخته باشد بمالند موی بر آرد و اگر زن بخور از بول او نماید یا سرگین او با خود دارد هرگز بار
نگیرد و تا دوام که با او ست دخان پوست او دفع توهم کند تعبیر دیدن او در خواب
دلیل پادشاه اعجمی است که با وی مهابت کنند و کند فهم و حامل اثقال و شدائد بود اگر بیند
که بر فیل سوار شده و فیل اطاعت او میکند بر مرد اعجمی غالب گردد اگر مالک وی شود تا حکم بر
او کند تسلط او وی و حاکمی نمونه اگر پادشاهی بیند که بر فیل سوار شده با دشمن خود در جنگ باشد
هلاک شود لقوله تعالی الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل اگر بیند که فیل زین کرده سوار شده دختر مرد
اعجمی در شتی تزویج کند اگر زنی تاجر باشد فائده عظیمی حاصل کند اگر بیند که فیل او را پا ده کرده
آفتی بدو رسد اگر بیمار باشد بمیرد اگر فیل بخراند با ملوک عجم مواخاه بهم رساند اگر فیل بدو شد
اعجمی بفریبد و از جانب او مال یابد یهودی گویند که فیل دلیل پادشاه حلیم مشهور نامدار بود
هر که فیل بخرطوم زند مال یابد اگر بیند که سوار شده وزارت و ولایت یابد اگر از سرگین
او بر دارد غنی گردد و نصاری گویند اگر فیل بیند و سوار شود نقصان در بدن و خسران در مال
وی پدید آید اگر فیل را کشته بیند پادشاه آن عصر بمیرد و یا مرد مشهور کشته شود و اگر بیند که فیل او را در
زیر دست و پا انداخت و از او جدا میشود آن شخص بمیرد اگر بیند که فیل از شهر بیرون آمد اگر در
آن شهر طاعون و وبا باشد دفع شود **فصل سیم** در فاء مضمومه **فرانق** براء مهمله و نون و
قاف بر وزن ترکی قراقولان گویند پیش پیش شیر میرود چون مردم او را ببینند بفهمند چه
دانند که شیر متعاقب وی میآید **باب بیست و یکم** در قاف مشتمل بر سه فصل **فصل اول**
در قاف مفتوحه **قاقند** بنون و دال مهمله مرغیست که بر ساحل دریا آشیان میسازد و
در هفت روز حضانت بیضه خود کند و جوجه بیرون آورد و بعد از هفت روز دیگر متفرق سازد
مسافران بحار این ایام آرزو کنند و غنیمت شمرند جهت آنکه در این اوقات دریا از تموج
ساکن باشد جوجه و بیضه وی بدریا غرق نشود جوجه‌های او چون بزرگ شوند با ابوین احسان و رزق
دهند حیات بجهه ایشان قوت در زند از جمله خواص او آنکه بیضه او بجهه با سور و تحلیل بلغم مرمنه نفع



عظیم بخشد و او مشهور است از بلاد یمن و حبشه و هند آورند بعضی گویند ذوعن فاوند از اثر
شجره نافعه بود فنج بباء تحتیه و جیم گنگ نام نراد مثل خروس موصوفست بقوت جماع لهذا
قصد کند شکستن بیضهها تا ماده بجنابت اشتغال نماید و چون وقت بیضه نهادن بود ماده
بگریزد و گوشه گیرد اگر نر بر بیضهها اطلاع یابد بعضی را بر بعضی زند و ماده بگذارد و آواز و غوغای



ایشان بلند شود و ماده اگر از استشمام رایحهٔ نر بچه
بیرون آرد صاحب عجایب المخلوقات آورده
که چون صیاد قصد وی کند سر خود را در زیر
برف فرو برد گمانش آنکه مگر او را نه بیند همه
انواع وی نغمه و غنا و اصوات طیبه دوست دارند و بسا باشد که صیاد آواز او را از آشیانه او
بشنود و صید کند و با نواع مختلفه صوت خود تغیر دهد و باشد که تا مدة پانزده سال عمر کند
اکلش طیب و حلال الکحال زهره نر او آب را از چشم باز دارد و اگر بآب رازیانه مخلوط ساخته
اکتحال نمایند از شب کوری نفع دهد اگر پیه او را در بینی چکانند در وقتی که تب داشته باشد تب وی
زایل شود طریق صید کردن او آنکه آرد جو را خمیر کند با شراب و بریزند چون بخورند مست شوند
بسهولت بگیرند **قفنس** بدو قاف و نون و سین مهمله مرغ معروفیست بزمین هند میباشد
منقار دراز دارد و سوراخهای بسیار در اوست و از هر یک یکنوع آوازی بیرون آید از خوبی
صوت او هیچ جانور از و نگذرد و او را تولد نیست و ایشان نر و ماده میباشند وقت رحیل بالها



بسیار بر هم زنند از صدمت پرشان آتش
در آشیانه ایشان افتد و مشتعل شوند
و هر دو سوخته گردند باران بران خاکستر
بارد و کرمی در ان پیدا شود از آن خاکستر
میخورد تا بزرگ شود و قفنس دیگر گردد فسبحان
ما اعظم شانه گویند ساز ارغنون را از آواز او استنباط نموده اند **قرقفنه** براء مهمله و قاف و
تشدید نون هرگاه مردی زن خود را فاسقه یابد و انکار او نکند مرغی طیران کند که او را
قرقفنه گویند بر طرف شرقی در خانه او چهل روز مکث کند پس اگر آنمرد انکار زن خود کند آن
مرغ بمیرد و اگر انکار نکند بالهای خود را بچشم او بمالد بعد از آن آنمرد را دیوث خوانند

ودانند چه عمل بد از اهل جود مشاهده میکرده وانکار مینموده روز قیامت خدای تعالی
او را از نظر رحمت و شفقت خود دور گرداند وطواط مرغیست که بفارسی شفره گویند
وشبگواره نامند الخفش حلال است چه از جنس کبوتر است بیضه او را جوجه حضانت کند از
جمله خواص او آنکه هرگاه استخوان او را بسوزانند و خاکستر از آن بجوشانند و بر سر اقرع



وبرداء الثعلب طلا کنند موی برآرد و گوشت او
دیر هضم و بد غذاست هرگاه سر او را خشک نموده در خرقه
کتان نوشته بر ران زن خوابیده او بندند آن زن
هرچه در ضمیر داشته باشد بگوید و بسا باشد که آنچه
در آن روز کرده بگوید و اگر در کلام غلط کند بگشایند تا وسواس بهم نرساند اگر شکم دو قطا نر و
ماده پاره کنند و شکم هر دو پر کنند روغن هر دو بگیرند و در شیشه کنند بر هر کسی که بخبر باشند
از آن روغن بوی مالد محب و دوستدار وی گردد تعبیر دیدن او در خواب دلیل
صدق و فصاحت و الفت و انس است و باشد که دلیل زن بچه بفعل خود باشد که صاحب
جمال باشد و الفت بگیرد فصل دویم در قاف مکسوره قرد براء و دال مهمله بوزینه
و میمون ترکان چپین گویند قبیح الوجه نیکو آواز و زیرک و شبیه بجنس و قابل تعلیم صنعتها



نقل است که ملک النشو بچه متوکل خلیفه دو بوزینه
فرستاد یکی خیاطی میکرد و دیگری زرگری اهل
یمن او را تعلیم نمایند چنانچه بحوایج ایشان
قیام نماید و ببازار رود و طعام و میوه
بخرد بیاورد هرچه را بخواهند بدکان بقالی
آید کاسه بر سر آن چیز گذارد و بعضی در دکان بقالی و قصابی باز دارند تا گوشت و میوه
فروشد و محافظت دکان کنند تا محلیکه صاحب دکان آید و دزدی نماید دزد را و اگر نه تیز را
تنها یابد با او جماع کند گویند اگر ممکن باشد از دیوار خانه فرود آمدن بخانه مردم میآید و
نقب میزند و متاع میبرد گاه باشد که ماده او یک شکم ده دوازده بچه زاید و نهایت بسیار با
غیرت باشد با ماده خود این حیوان در غالب صفات بانسان شبیه چه خندد و بازی و طرب نماید و
بدست خود چیزی بردارد و انگشتان وی صاحب مفصل و ناخن بود و با مردم انس گیرد و



بسیار فراه رود که بر زمین نشیند گاه بدو پای بر راه رود و لب زیرین او اندکی کوتاه باشد
ماده او بطریق زنان بچه بر کنار خود بردارد و لهذا بعضی او را مابین انسان و حیوان برزخ دانند
و از نیز بخوان آن است که هرگاه اراده خواب کنند هر یک در پهلوی دیگر بطریق خط مستقیم
بخواب روند و چون از خواب برخیزند اولین از جانب چپ برخیزند و چون بنشینند فریاد آن را
که در پهلوی خود خوابیده بیدار کند و همچنین بترتیب یکدیگر را بیدار کنند تا آخر در همه شب
بدین نسق شب در زمینی باشند و صبح در زمین دیگر مثل انسان چون در آب افتند غرق شود
چون شهوت بر او غلبه کند و ماده نیابد بدهن استمنا کند و منی بیرون اندازد شخصی نقل کند که میمونی
دیدم که زرگری میکرد چو خواستی دم بدم مرد را اشاره کردی که بدمیدی گوشتش حرام چه از
مسوخاتست ابن عباس گوید جمعی که بصورت بوزینه و خرس و فیل و غیرهم مسخ شدند زیاده بر سه
روز نماندند از جمله خواص او آنکه اگر دندان او را بر کسی آویزند خواب بر او غلبه نکند و در شب نترسد
اکل لحم او نافع جذام بود اگر پوست او را بر درخت آویزند از ضرر سرما ایمن گردد اگر غربال باشد
و از او تخم بیزند و زراعت نمایند از آفت ملخ ایمن ماند هر که از خون او و کرم بخورد گنگ گردد چون
طعام زهرآلود بیند فریاد کند و بترسد اگر موی او در زیر سر نائم باشد در خواب بترسد و خوابهای
هایل و ترسناک بیند صاحب عجایب المخلوقات آورده هر که ده روز صبح بر روی میمون نظر کند
او را مسرت و میمنت و خوشحالی بسیار بهم رسد و روزی فراخ گردد و زنان او را بغایت دوست
دارند و از دیدن او تعجب کنند چه او میمون و مبارکست تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد
غمناک و مخالف است هر که در خواب بیند که با بوزینه جنگ میکند و بر او غالب شود اگر بیمار
باشد صحت یابد اگر بوزینه غالب گردد بیمار شود نصاری گویند هر که بوزینه در خواب بیند کتان
لباس نو پوشد اگر بیند که او را بر دشمن خود بخشید بر دشمن غالب گردد اگر بوزینه در فراش با
ماده خود بیند با او چیزی خورد مرد یهودی با زن او زنا کند اگر با بوزینه دخول کرد با فاحشه
نکاح کند یا با شخصی مخاصمه نماید اگر او را ببیند با شخصی جنگ کند و خصومت ورزد ارطامیدورس
گفته که بوزینه مرد مکار فریبنده است دلالت بر مرض و مریض و آنچه از ماه حادث گردد چه او
بماه منسوبست قبره بتشدید باء بنقطه و راء مهمله چکاوک و ترکان چکچلو نامند خاکستری رنگ و
بزرگ منقار نوعی از گنجشک بود ابو الملیح گوید اکلش حلال خطیب بغدادی باسناد خود از داود
بن ابی هندی نقل کند که مردی قبره صید کرد گفت مرا چه خواهی کرد گفتم ذبح کنم گفت

اولا فربه نیستم دیکر انکه حرارت جوع تو بسبب اکل من منطفی نمیشود زیراکه اکر مرا رها کنی ترا سه کلمه
تعلیم نمایم که بهتر باشد از یک لقمه کوشت من کفت کدامست کفت کلمه اول وقتی کویم که بر دست تو
باشم دویم را وقتی که بر سر درخت نشینم کلمه سیم را زمانیکه بر کوه باشم پس کفت بر مافات
تاسف مکن پس او را رها کرد چون بر سر درخت نشست کفت انچه نباشد وجود نیابد قبول مکن



چون بر کوه نشست کفت ای شقی اکر مرا ذبح میکردی در
حوصله من دری میبافتی که بوزن بیست مثقال بود
انشخص پشت دست بدندان کزید و تاسف خورد
کفت کلمه سیم بکو کفت کفتم بر مافات تاسف مکن
و تاسف کشیدی و کفتم تصدیق مکن بانچه نباشد تو تصدیق کردی چه هرکاه همه اعضا و پر و بال مرا
جمع کنی بیست مثقال نمیشود چون در حوصله من دری بدین وزن یافت شود اکر سرکین او را با
اب دهن ادمی مخلوط ساخته بر بوکیل مالند قلع کند و اکر زنی از شوهر خود اکراه کند مرد پیه او را
بر ذکر خود مالد مجامعت کند انزن شوهر را بغایت دوست داشته باشد قمل الزرع یعنی
شپش زراعت جانوریست که بر دشپه ملخ در خلقت بدانکه شپش از عرق و چرک بر رخت
متکون شود یا از حرکت جراحتی که در بدن باشد بهم رسد و بعضی مردم شپش دار باشند هر چند
که بدن را طاهر و معطر بکنند از د تفاوت بکند عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن عوام چنین بودند
حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله ایشان را تجویز فرمودند که بجهة دفع شپش حریر بپوشند



علما اختلاف کرده اند در قمله که حقتعالی بر بنی اسرائیل
فرستاد ابن عباس کوید که شپش کندم بود که سوسه
کویند بعضی کویند که ملخ کوچک بی پر بود و ابو عبیده کوید که
نوعی از قراد بود یعنی کنه دیکری کفته که کرم سیاهی بود و ابن زید کفته که کرم سیاه کوچک بود
جاحظ کفته که شپش بر رخت مجذوم نیفتد ابن جوزی کفته که حکمت در این انستکه چون او را ضعف
حسی بر اطراف اعضا غالبست خاریدن بدن بر او صعب است حق تعالی لطف فرموده بدن وی را
از شپش باز داشته چنانچه کنکر را از شنیدن زیرا که اکر اخرس شنود و جواب نتواند کفت هر
اینه دلتنک کردد و از جمله خواص او انکه هرکاه شپش زنده بیندازند فراموشی ارد و نیم خورده
موش و انداختن شپش زنده و در اب ایستاده بول کردن و بریدن ناخن بدندان و سفر

خانیدن و سبب رنش بعضی گویند که خواندن الواح قبور و بیاده میان دو زن گذشتن و
نظر کردن بر کسیکه از حلق او بحیه باشند و خوردن گشنیز تر و نان گرم نیز فراموشی آرد
اما خوردن حلوا و نان سرد و شربت عسل حافظه را زیاد کند اگر خواهی بدانیکه زن آبستن
پسر زاید یا دختر شیش در شیر زن اندازند اگر بیرون آمد دختر و اگر تهٔ رود پسر جهة انکه شیر
دختر سبک باشد اگر کسی حبس البول بهم رساند از شپش وی یکی در سوراخ ذکر وی اندازند
در ساعت گشاده گردد اگر زنی پیچ موی خود را با آب چغندر بشوید از شپش منع کند هرگه روغن
کفاله بر بدن مالد یا بدن را بپیرکه در آب دریا بشوید شپش بمیرد اگر سر و بدن را بر روغن زنبقی که
بروغن نخجد کشیده بمالند از تولد شپش در قبا و بدن مانع آید تعبیر دیدن شپش در خواب
در رخت تازه دلیل است بر مال اگر رائی پادشاه بود دلیل لشکر و اعوان اگر والی بود
دلیل زیادتی مال اگر قاضی بود دلیل زیادتی متواصلین اگر در رخت کهنه بود دلیل گناه
بود اگر بر زمین بیند دلیل قوم ضعیف بود اگر بجانب او حرکت کند با ضعفا مخالطت کند
اگر دور شوند ایشان را پسند ضرر رسانند اگر بدن او بخورند سخن رنجش از قوم ضعفا شنود
مردی نزد ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که از آستین خود شپش برداشتم و بیند اختم ابن
سیرین گفت زنت را بدست خود طلاق دهی اگر بیند که شپش از سینه اش بپرید غلام یا پسرش
یا مزدورش بگریزد شپش بزرگ دلیل بیماری و حبس است جهة انکه اگر شپش بر بیمار و محبوس
و محبوس مسلط شود و باشد که دیدن او دلیل عیال بود اگر بیند که شپش میخورد کسی را غیبت کند
جاماسب گفته که هر که شپش چیند دروغ گوید قنفذ بنون و فا و ذال معجمه خار پشت و عربی
کربی مانند گفت او ابو الشوک نامند و ورا ام الدلدل نامند این حیوان شب تا صبح تردد نماید



بدبخته قساعس گویند دو نوع بود یکی در زمین مصر
که بقدر موشی باشد دیگری در زمین شام و
عراق بجثه یکی این حیوان از قنفذ صحرائی مانند
بزبانک مو عقب عقب بالا رود و خوشه انگور بزیر
انداز و پس فرود آید و بخورد و بقدر انچه طاقت دارد و انچه باقی ماند بر آن غلطد تا بخار خود
منضبط سازد و بیرد از لاد خود را با کل باران عادت دهد اگر مار او را بگزد دستری بخورد صحت
یابد بسنجد بدان نهد دیده دهن دارد خار بر پشت ایستاده با باده چون جمع شود خا انچه بر پشت باده

چسبیده باشد بعضی در حدیث کتاب دلائل النبوه آورده از ابی دجانه که نامش سماک بن خرشه است
نقل کرده که بحضرت پیغمبر صلعم شکایت کردم که شب در فراش خود خوابیده بودم که صدائی مثل
صدای آسیا شنیدم و آوازی مانند آواز زنبور عسل و روشنی مثل درخشندگی برق پس سر
برداشتم سایه سیاهی دیدم در صحن خانه دست بپوستش رسانیدم مثل پوست خارپشت شراره
آتش بر روی من بخورد آنحضرت فرمود که خانه خود تعمیر کن یا ابا دجانه پس دوات و قلم طلبید
فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد رسول الله صلعم رب العالمین الی من
طرق الدار من العمار و الزوار الا طارق یطرق بخیر اما بعد فان لنا و لکم فی الحق سعة فان یکن
عاشقا مولعا او فاجرا مقتحما فهذا کتاب الله ینطق علینا و علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون ان
رسلنا یکتبون ما تمکرون اترکوا صاحب الکتاب هذا و انطلقوا الی عبدة الاصنام والی من
یزعم ان مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون هم لا ینصرون
حمعسق تفرقوا اعداء الله و هو السمیع العلیم ابو دجانه گوید این نوشته را برداشتم بخانه بردم شب
که خوابیدم زیر سر خود گذاشتم چون بیدار شدم فریاد شخصی شنیدم که میگفت یا ابا دجانه بحق صاحب
خود که این نوشته را از ما بردار که شرط نمودیم که دیگر بخانه تو و جائیکه این نوشته باشد نیائیم
چون صبح شد بخدمت آنحضرت آمدم و این احوال عرض کردم فرمودند که یا ابا دجانه بحق آنکس
که مرا بخلق فرستاد که الم عذاب را تا قیامت بچشند و نیز بجهت دفع هم و زوال غم و گرسنگی و تشنگی این
دعای فرج بخوان یا سابغ النعم یا دافع النقم یا فارج الهم یا کاشف الظلم یا اعدل من حکم یا حسیب من
ظلم یا ولی من ظلم یا اول بلا نهایه و یا آخر بلا بدایه اجعل لی من امری فرجا و مخرجا بدانکه اکل خارپشت
حرام و از جمله خواصش آنکه اگر زهره او را بر موضعیکه موی او را بیرون آورده باشند بمالند دیگر
موی بر نیارد و اکتحال با و سفیدیکه در چشم افتد زایل کند و اگر با کبریت مخلوط ساخته بر بهق بمالند
زایل کند و اشامیدن زهره او دافع جذام و سل و زحیر بود و اگر بروغن مخلوط ساخته در گوش
چکانند کری و کیکیرا از طرف سازد بشرطیکه چند روز مداومت نماید خوردن گوشت او دفع
سل و جذام و برص و تشنج و درد گرده کند و گوشت نمک سوده او دفع داء الفیل کند و برص
و بول در فراش را دفع کند و اگر گوشت و خون او را با زیت مخلوط ساخته بر مربوط مرد بسته
بمالند گشاده گردد دل او و اگر بر صاحب تب ربع او بندند صحت بخشد اگر از سر زاو یکدرهم با
آب نخود سیاه داخل کرده بر عسر البول دهند شفا دهد اگر سر او را بر سر جر بند که آدمیرا

ابن بکشته باشند بر دیوانه و مصروع او بندند عاقل گردد اگر طرف پای چپ زنده او را بر بندند و در
ارچه کتانی بجنبد و بر صاحب تب گرم و سرد او بندند خانچه او بندانند شفا یابد اگر چشم راست او را
با شیر در ظرف مسی بجوشانند و از و اکتحال کنند در شب بطریق روز ببینند عیاران چنین
کنند اگر چشم چپ او را بزیت جوشانیده در شیشه کنند چون اندکی از آن در وقت خواب با
سرمیل بر دو بینی او بندند در ساعت بخواب رود بخور باطن دست راست و تب زایل کند
او بجنبن دل وی بر صاحب تب ربع شفاست خوردن بریان سپرز او درد سپرز را ساکن کند
اگر زهره او را با روغن گاو کهنه خمیر نموده اگر زن بردارد بهر چه در جوف او باشد ببیند ازد
تعبیر دیدن او در خواب مکر و فریب و تجسس و اخفاء و دلتنگی و سرعت غضب و بیرحمی و فتنه
باشد قنفد بحری یعنی خارپشت دریائی نصف مقدم او شبیه بخارپشت صحرائی است و نصف
مؤخر او شبیه بماهی اکل لحم او ازاله عسر البول نماید ملاحان نقل کنند که این حیوان چو گرسنه شود
خود را بر حیوان زند چون آن حیوان او را فرو دهد خار خود را بر احشای او زند تا او هلاک شود و این بخاصیت
بامدو بسیار باشد که از شکم
وکاه باشد خود را بر کشتی
کشتی را غرق کند اگر کسی
بزند او را هلاک کند ملاحان



او بیرون آید از آن حیوان بخورد
زنند و سوراخ کنند و اهل
مقصد او کنند با خاریکه دارد
او را بشناسند و پوست
ماهی پوشند که خارش بر او کارگر نباشد باب بیست و دوم در کاف مشتمل بر دو فصل
فصل اول در کاف مفتوحه کبش بیاز نخفط و شین معجمه میش نر که قوچ گویند کاکش
حلال فایده بونی در لمعه نورانیه آورده که هرگاه کسی بر خود ترسد از قتلی یا عذابی کبشی
و بی عیبی در موضع خلوتی ذبح کند رو وی روی بقبله کند و در وقت ذبح بگوید اللهم هذا
و منک اللهم انه فدائی فتقبله منی و بحمه خون او کودی بکند و با خاک خون را بپوشاند تا کسی پای بر
بالای خون او نگذارد و اجزای او را شصت حصه کند از الجمله یکحصه سر و یکحصه پوست و یک
حصه شکم وی باشد و همچنین تا شصت تمام شود خود و عیالان از و نخورند و هر حصه بفقیری دهد
تا شصت فقیر رسد که او فدای او شود و هیچ مکروهی از آن امر مخوف باو نرسد و این عمل مجرب
و متفق علیه چه اعمال محسنین است ان الله یحب المحسنین و اگر امری باشد کمتر از این هر یک از شصت مسکین
را یکصاع گندم بدهد و اگر نباشد هر مسکین را یک مد بدهد و بگوید اللهم اللهم انی استکفی هذا الامر

آهوی

الذی اخافه بهم هولاء و بانفسهم و ازواجهم و غرمائهم ان تخلصنی مما اخاف و احذر له براد فرج رو
دهد مجرب و متفق علیه است راقم حروف گوید که نیز در امور مخوفه آنچه اینکس از اموال هرچه دوست
تر دارد در راه خدا تعالی بدهد نجات یابد کما قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون از



جمله خواص او آنکه مداومت اکل بریان خصیه دفع
بول در فراش بکند اگر پیه او و پیه گاو را آب
کنند و مخلوط ساخته زن در حین زائیدن بر زاد
اگر زهره او را بر پستان مالند شیر قطع کند در
بعضی احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی صلی الله
علیه و آله فرمود اگر دنبه کبش را گداخته سه حصه کنند هر روز یک حصه ناشتا بخورند عرق النسا را
شفا دهد عبد اللطیف بغدادی گفته که این معالجه اعراب است که مرض ایشان از پوست عارض شده
باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر شریف القدر بود اگر دنبه او را بردارد درم بدست یعنی
بدست او آید ارطامیدورس گفته که دیدن او در خواب دلیل رئیس قوم است چنانکه او رئیس
غنم است اگر در خواب بیند که در جای بلندی بر او سوار شده بدو منفعتی رسد قوچ بی
شاخ دلیل حاکم معزول یا مرد ذلیل یا شخص خصی بود اگر پوست بردارد و متصدی کار بزرگی شود
اگر بیند که گوسفند ماده او قوچ شد زنش بار بگیرد اگر زن نداشته باشد او را قوتی و نصرتی
رسد و بر دشمن غالب شود کبش انسان سلطان عادل و حاکم و امیر و آیت و گاهی کبش کیه او باشد
هر گاه در کبش خبری حادث شود بجهه نسبت ده مردی نزد ابن سیرین آمد گفت دو قوچ را دیدم
شاخ بر فرج زن من زدند گفت زن تو بمقراض موی فرج خود بمقراض چیده چه آنکه ستره تراش
نداشت اگر بیند که کبشی قربان کرد اگر آن شخص غمگین باشد غمش بر طرف شود اگر بیمار باشد
صحت یابد اگر در زندان باشد خلاص گردد اگر در جنگ باشد بسلامت ماند اگر صاحب قرض
است ادای دین او شود اگر بیند که دو قوچ شاخ بر هم زدند دو پادشاه با هم جنگ کنند
هر کدام بگیرد آن دیگر غالب گردد سیاه را بعرب و سفید را بعجم تعبیر کنند اگر کسی از شاخ یا
پشم او بگیرد مالی بدو رسد کرگدن کرگدنت و خر هندی نیز گویند دشمن فیل است
مکانش در بلاد هند است از جاموس کوچکتر بود و از اسب و فیل متولد شود یک شاخ بزرگ بر
بالای بینی دارد که از سنگینی او بالا نتواند کرد و این شاخ مجوف نیست بلکه مصمت و



عظیم است ماده او بچه خود هفت سال در شکم دارد و بچه از شکم او با دندان و شاخ بیرون آید چون وقت زائیدن او شود سر خود بیرون آورد و اطراف شاخهای درخت بچرد پس برگردد جاحظ گفته این قول است گویند شاخ او را بدرازی ببرند یا بشکنند صور مختلفه از او ظاهر گردد سفید در سیاه شکل صورت طاوس و ماهی و مرغ و انواع طیر و صور اشجار و آدمی و غیره از عجایب نقوش از او تخته ها چنانچه ملوک سازند و بر کمربندها گذارند و پر قیمت است گفته اند که از حیوانات غیر او هیچ حیوانیرا گوشه شاخ شکافته نیست مثل گاو و نشخوار کند و علف بخورد و با آدمی شدت عداوت ورزد چه هر گاه بوی او استشمام نماید یا آواز شنود طلب وی کند و بکشد لیکن چیزی از او نخورد اکلش حرام از جمله خواص او آنکه بر سر شاخ او شعبه ایست که کجی او بخلاف سمت کجی شاخ اوست علامت صحت شاخ او که شکل سواری در آن دیده شود و در نزد ملوک هند بهمرسد و با عزت باشد از عجایب آنکه گشاینده هر کار فرو بسته است اگر صاحب قولنج بدست گیرد فی الحال شفا یابد و زن عسیر الولاده اگر بدست گیرد بار نهد اگر اندکی از او سائیده بر مصروع نوشانند شفا دهد حامل آن از چشم بد محفوظ باشد و از اسب نیفتد چون در آب کنند لیمو تر شود اگر از آن ظرفی سازند صاحب بواسیر از آن خورد چند گاه مداومت کند صحت یابد اگر بر مریضه خوانند گشاده گردد و چشم راست او را بر هر که بندند از جمیع دردها محفوظ ماند جن و حیات و عقارب و سایر هوام نزد وی نیایند اگر چشم چپ او نگهدارد از مرض نافض و تب نافع باشد از پوست او سپر سازند هیچ شمشیر بر او کارگر نشود گویند بهترین زینتهای اهل چین از شاخ اوست چنانچه مذکور شد که هر چه از او پاره کنند صور عجیبه و اشکال غریبه مختلفه از او ظاهر شود لهذا از آن کمربند سازند که قیمت آن بسا باشد که چهار هزار مثقال طلا بود و همچنین لجامها و سلسلهها چنانچه دولاب و کلاب سازند اهل چین سفید رنگ باشند که بزرگی بابل و پهن بینی باشند زنا را مباح دانند و هیچ پیر را به ندا نخوانند و زن بیش از مرد میراث دهند ایشان را عیدی است نزد نزول آفتاب بحمل که هفت روز بخورند و بیاشامند اقلیمی وسیع دارند که قریب بشصت شهر است در آنها عجایب بسیار بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه بزرگ و بعضی گویند دلیل حرب و فتنه است و غریب و حقارت است کروان مرغیست شبیه بمرغابی که ترکان اردک نامند و عسکر معنی او چه گردان بمعنی خواب گردن است و بسیار خاک و بید است و لهذا اعراب او در آن عدد گویند فلان اجبن من کروان یعنی فلان کس ترسناکتر از کروان است صاحب عجایب

المخلوقات

آورده که خوردن گوشت و پیه او باه را زیاد کند عرب‌ها چون این افسون خوانند باشد طرق
کرا اطرق کرا ان النعام فی القری یتجاکم بارضنا یا استنفری یا استنفری کلب
سگ و ترکی ایت نامند حیوانیست شدید الریاضة کثیر الوفا نه از سباع محض و نه از بهایم محض است
بلکه مرکب از هر دو است چه اگر طبیعت سبعیت در وی تمام بودی بمردم الفت نگرفتی و اگر بهیمیت
محض بودی حیوان نخوردی لیکن در حدیث اطلاق بهیمیت بر او شده و از طبع اوست که محتلم
میشود و ماده او حیض بیند و مدت حمل او زیاده بر شصت روز نبود اما کمتر از چهل روز ممکن باشد
بچه او کور متولد شود و بعد از چهارده روز چشم بگشاید نر او قبل از ماده خواهش شهوت نماید و
چون یکساله شود بر ماده جهد و چون چند سگ بیکماده دخول کنند بچه‌های او مختلف گردد چه
بهر یکی مشابهت بهم رساند از خواص او آنکه بس مردم دعبرها دود و استشمام روایح بهتر از سایر
حیوانات کند جیفه را از گوشت تازه بهتر داند و نجاست خورد و در میان او و کفتار عداوت شدید است
چه هرگاه بر دیوار یا جای بلندی راه رود و کفتار در مهتاب رود چنانچه سایه اش بر کفتار افتد
او را جذب نموده بزیر کشد چنانچه مقناطیس آهن را پس او را بخورد لهذا الکفتار جاذب الکلاب نامند
و اگر سگی از روغن کفتار مالند دیوانه شود اگر کسی زبان کفتار با خود دارد سگ بدو فریاد نکند
و از طبع سگ آنستکه پاس صاحب خود و حرم او دارد و حمایت کند خواه صاحبش حاضر باشد یا در خواب

غالب اوقات غافل و بیدار باشد روز خوابد
شب بیدار باشد مگر حوالی که اندک خوابی
کند خواب او سبکتر از خواب است ابست زودتر
از و بیدار شود با حذر از حلقه است چون بخوابد
نرها بشکند و چشم‌ها بنوشد چه مغز سر او سبکتر
از مغز سر او میت مردم شریف نیکوروی و جامه را مکرم دارد و بر ایشان فریاد نکند و بسا باشد که
از سر راه ایشان دور شود و بر مردم سیاه و قبیح الوجه و کثیف جامه و ضعیف الحال فریاد کند
او را طلبند دم جنباند و اظهار دوستی کند و اگر بعد از زدن او طلبند دور شود و اگر عصا بحضش با
او بازی کند چنان دندان گیرد که بدر د نیاید و تعلیم اندازد و قبول کند بمرتبه که اگر تعلیم کنند
که بر سر او چراغی گذارند و چیزها کولی نزد او ارند چراغ نگهدارد و باکل آنچیز التفات نکند چون چراغ را
از سر او بردارند بر جانب ماکول دود و بخورد هرگاه او را مرضی عارض شود که از آنکه سه بامند

ببیع تا

و تادیب

مرضی است شبیه بدیوانگی علامتش آنستکه چشمهایش سرخ و پرده بر چشمهایش کشیده شود و گوشها
سست گردد و زبان بیرون آرد و آب بینی و دهنش بسیار شود و سرش اندازد و پشت بیکجانب
کج و منحدر سازد و همیشه دم را در زیر پای خود دارد و غمگین و ترسناک شود و راه رود کسی تصور
کند که مست است چیزی نخورد و تشنه شود آب نیاشامد و بسا باشد که از آب بترسد و باشد که
از خوف بمیرد و چون سیاهی ببیند بر او حمله کند اما فریاد نکند سگان از و گریزان شوند اگر سگی نزد او
آید دم جنباند و بچه او فروتنی نماید چون او بمیرد او را مرضهای بد عارض شود یکی آنکه آن
شخص آب نخورد اگر چه از تشنگی بمیرد با آنکه همیشه آب خواهد چون بدهند نخورد اگر این مرض در او
استحکام پذیرد در وقت بول کردن از مخرج او چیزی بیفتد که گاهی علاج پذیر شود و سلامت
ماند این مرض حمار و شتر را نیز عارض شود صاحب عجایب المخلوقات آورده که در دهی از نواحی حلب
چشمه ایست که آنرا عین الکلب نامند هر کس را سگ دیوانه گزیده باشد از و بیاشامد شفا یابد و نیز
گفته که بعضی از اهل آن ده مرا گفت که اگر مکلوب قبل از چهل روز از آن آب خورند و کس از آن آب
خورند ایشان چهل روز تمام نشده بود صحت یافتند یکی که بعد از چهل روز بود بمرد و همه زر را عبث
آنده از آن آب خورد بتجربه آنکه بجهه شفا کسی که او را سگ دیوانه گزیده باشد این طلسم بر ظرف نو
نویسند بروغن زیت چرب کنند نوشته این است ا ب ح لا ے مے ه ع الد فا ۱۱۱ ا بلی
و نیز تریاق اربعه عظیم مجرب است بجهه سگ دیوانه گزیده بخورد و بر آن موضع بمالد یکنوع از سگ باشد
که او را سلوقی نامند که آهو را از دور ببیند بداند که میرود یا میاید و نر و ماده او را تشخیص نماید و زنده
از مرده بشناسد اهل روم مو یا خود دفن نکنند تا بدین نوع سگ نمایند که از و علامت چند ظاهر
شود که مرده از زنده متمیز گردد و این نوع سگ صغیر الجثه و کوتاه دست و پا باشد و در حدیث آمده
که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و اله سگی را دیدند که کشته بودند پرسیدند که بجهه سبب کشته اند
عرض کردند بر رمه گوسفند بنی زهره دویده سگ گله او را کشته آنحضرت فرمودند که خود را کشته
و دین خود را ضایع کرده و عصیان پروردگار خود نموده و خیانت برادر مومن ورزیده سگ
بهتر از وی ابن جوزی در بعض مولفات خود آورده که مردی در بعضی سفرها بر قبه گذارش افتاد که
در نهایت زیبائی بنا کرده بودند قریب بدری و بر او کلمات چند نوشته بود از هر که پرسید هیچکس خبر نداد
تا آنکه او را دلالت بمرد پیری کردند که قریب دویست سال از عمر وی گذشته بود از وی احوال
آنقبه را پرسید آنمرد از پدر خود نقل کرد که پادشاهی بوده سگی داشته که هیچوقت از وی مفارقت

مفارقت نمیکرده در سفر و حضر با وی بوده و در خواب و بیداری محافظت مینموده و کنیزی نیز داشته
لنگ و زمین‌گیر روزی پادشاه از خرگاه خود بیرون رفت بفرمود تا سگ را ببندند تا با او نرود
و طباخ را فرمود تا طعامی از شیر مهیا کند پس طباخ طعام را مهیا نموده بیاورد و نزد کنیز و سگ
گذاشته سر آن نپوشید و برفت پس ماری بزرگ بیامد و از آن طعام بخورد و برفت چون پادشاه از
خرگاه بیامد فرمود تا طعام را پیش آوردند کنیز دست بر دست میزد و اشاره بجانب پادشاه میکرد
که نخورد هیچکس قصد وی نفهمید پادشاه دست خود در میان ظرف گذاشت تا طعام بردارد
سگ فریاد میکرد و خود را از زنجیر میکشید و بر زمین میزد تا آنکه نزدیک بود که خود را بکشد پادشاه
ازین تعجب نمود بفرمود تا سگ را بگشایند پس آن سگ بجانب پادشاه دوید لقمه طعام برداشته میخواست
در دهن گذارد که سگ دست بر دست وی زد که لقمه از دست پادشاه بیفتاد پادشاه ازین غضبناک
شده در پهلوی خود تیری بود خواست که سگ را بزند چون سگ دید که پادشاه ادراک مطلب او نمیکند سر
خود در میان طعام فرو برد و در میان وی غلطید پهلو گردید پوست و گوشت او بریخت و بمرد پادشاه را
از دیدن این حال عجب آمد بجانب کنیز ملتفت شد کنیز باشاره خاطرنشان نمود که ظرف سر گشاده بود ماری
بیامد و بخورد و برفت پس پادشاه فرمود تا طعام را بریختند و طباخ را تادیب نمود که چرا سر ظرف را نپوشیدی
و امر نمود تا سگ را دفن کردند و قبه بر سر وی ساختند و این کلمات را بر آن نوشتند تا هر که بر این قضیه اطلاع
یابد از وفای سگ آگاه گردد و در عجایب المخلوقات آورده که در صفهان شخصی شخصی را کشته بجایی دفن نموده بود
که کسی بر آن اطلاعی نبود الا سگ مقتول که هر روز بر سر آنجا آمده خاک از آن دور مینمود و بقاتل اشاره
میکرد و چون قاتل را میدید فریاد میکرد و چون بعضی از او مکرر بوقوع انجامید آنجا را حفر نمودند شخص
مقتول یافتند پس آن مرد را گرفته از او اقرار ستاندند و قصاص نمودند گویند حسین بن احمد شاعر را
چون وفات نزدیک رسید وصیت نمود که او را بپای مرقد مطهر حضرت حجه هفتم صلوات الله و سلامه
علیه دفن کنند و بر سنگ قبرش نویسند و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید چون سلطان المحققین خواجه
نصیر الملة والدین الطوسی رحمه الله فوت شد بنا بر وصیت وی در زیر پای آنحضرت قبری حفر نمودند
سنگی آمد بر آن نوشته بود بیرون آمد بر سر قبر خواجه علیه الرحمه گذاشته الحال هست ممکن که این
همان سنگ است بدانکه اکثر مفسرین بر آنند که سگ اصحاب کهف از جنس کلاب بود ولیکن اختلاف در
لون او کرده اند ابن عباس گفته که سرخ بوده نام وی قطمیر قرطبی گفته زردی که بسرخی زند بعضی
دیگر گفته اند کبود آسمانی رنگ بوده بعضی دیگر ابلق سیاه و سفید و سرخ گفته و در نقلی دیگر زرد



که حضرت امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه فرمودند که نام وی ریان بوده که مرد طباخی بود
مصنف این قول آنکه بسط داده چنین که در قرآن در صفت وی واقع است از صفات کلابیست نه از
صفات طباخ در حدیث نبوی صلعم آمده که اگر اسامی اصحاب کهف را بر اطفال او بزند از آفات
محفوظ ماند و خواب کنند و گریه کم کنند و اسامی اصحاب کهف آنچه اصح است و صاحب قاموس نیز
ذکر نموده روایت اول مکسلمینا یملیخا مرطونس بوالس سانوس بطینوس کشفططط روایت دوم
یملیخا و مکسلمینا و طونس بوالس و یطالس او بوس سارینوس بطینوس کشفوطط قطمیر و نیز جهة خواب و
آرام و دفع بکار اطفال بنویسد که اعوذ بکلمات الله التامات التی نامو اصحاب الکهف و الرقیم الله یتوفی
الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی
اجل مسمی اللهم انزل النوم و السکینه علی حامل هذا الکتاب بالف لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و در بعضی تفاسیر آورده که در سوره الرحمن آیتی است که چون آدمی در وقتیکه سگ بر او حمله کند بخواند
از شر وی محفوظ ماند و آن تیس بوی نرسد آیت یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان و نیز جهة دفع شر سگ و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید
راقم حروف گوید که در حدیث آمده که ملائکه داخل نمیشود در خانه که در آن سگی باشد یا صورتی باشد زیرا
که سگ اگر نجاست خورد و نجس العین است و ملائکه طیب و طاهرند اماکن طیبه در آیند و از اخباث و
انجاس مجتنب و محترز باشند و چون ارواح مجرده اند بصورت مجرده از ارواح نیز پرهیز دارند و بعض
اشباح را ببینند از چه ملائکه عقول اند ایشان انکار با معنی است با صورت بدانکه جمیع اجزاء صورت
سگ حتی موی و ناخن و استخوان که روح بآنها حلول کرده جمله نجس و حرام است خلافا للمالکیه که سگ
بچه چشم نگشاده را حلال دانند به و دهبت او و رنیز کوشش باشد بخلاف گوسفند که چربی و بالای گو
او بود اگر گوسفندی شیر سگ خورد گوشت او بر گردد بصفت گوشت سگ که چربی تحت گوشت رود
از جمله خواص آنکه اگر آدمی زبان سگ سیاه ببرد و در دست خود نگهدارد هیچ سگی بدو فریاد نکند
اگر پاره از گوشت سگ بریده در دست نگهدارد سگان در نزد او فرود کنند و دندانهای او را
اگر کسی بر سگ دیوانه گزیده بپا و یزند در دمی ساکن شود اگر بر صاحب یرقان آویزند صحت بخشد
و اگر بر کودک بندند بسهولت دندان بیرون آورد اگر کسی با خود دارد هیچ سگی بدو فریاد نکند
اگر بکسی زهر کشنده داده باشند شیر سگ خورد نجات یابد و نیز اکل او اخراج جنین و مشیمه نماید
اکتحال با آن بیداری شب آرد اگر سرگین او در اشک نموده و صلاء کرده با بسیار خمره نماید دیر

اورا ام جازه نهند نافع آید اگر صاحب قولنج سگ خوابیده را برخیزاند در مکان او بول کند
فوراً قولنج وی ظاهر شود و سگ در حال بمیرد اگر دندان ناب او را بر کسی که در خواب حرف زند
ساکت شود شیر سگ بر زخمها بمالند موی او بریزد اگر موی سگ سیاه بر مصروع او یزند نافع
آید و گفته‌اند که بنده گریزنده باشد سرگین سگ بچه با زیت مخلوط ساخته بر سر وی بمالند دیگر نگریزد
تعبیر دیدن کلاب در خواب دلیل بندگان یا مردم سفیه که جرأت بر معاصی نمایند اگر فریاد
کند دلیل مرد سفیه و طامع باشد اگر بیند که سگی او را اگر بدرد بقدر آن الم از دشمن بیند
و باشد که دلیل حرص بر دنیا باشد و جمع نکند دیدن سگ اصحاب کهف دلیل ترس و زیدن ان
و گریختن و پنهان شدن و دیدن او در شهر دلیل تجدید ولایت و باشد که دیدن سگ دلیل کفر
و نومید نیست از رحمت خدا تعالی کقوله تع مثلهم کمثل الکلب دیدن سگ شکاری دلیل
عزت و رفعت و بهروزی و سگ گله دلیل مرد صالح که با غیرت باشد بر اهل و همسایه خود اگر
بیند که قبای وی پاره کرد سفیهی او را غیاب کند اگر فریاد نکند دشمن ترک عداوت کند سگ
ماده دلیل زن سلیطه معاند و بچه سگ فرزند محجوب سعید او مومن و سیاه او کافر بعضی گویند
سگ بچه دلیل مرد سفیه یافت شده دیدن سگ گله رسیدن بفایده از پادشاه و حاکم و سگ
شکاری ملک و ولایت مرزائی در عرصه آنبود ارها میدوس کهنه اگر سگان شکاری بیند خارج
از شکار دلیل خیر است بجهة طلب روزی و خدمت اگر داخل در شکار بیند دلیل بطالت و دیدن
سگ پاسبان دلالت بر صیانت و محافظت مال کند بعضی گویند دیدن کلاب دیدن قوم ذلیل
اگر بیند که سگ را شکار کرد حق تعالی بر او علم دهد و فراموش کند لقوله تع واتل علیهم نبأ الذی
آتیناه الی قوله کمثل الکلب **کلب الماء** قندز است که در باب قاف گذشت از جمله خواص او آنکه
اگر خون او را با آب زیره کرمانی مخلوط ساخته در حمام
بیاشامند عسر البول اشفا دهد اکتحال مغز سر او دفع
تیرگی و ظلمت چشم کند بهتر او بقدر یک عدس سم قاتل است
ابن سینا گفته که خصیه او بقدر یک عدس نفع دهد
از گزیدن ماران اگر از پوست او جرابی دوزند



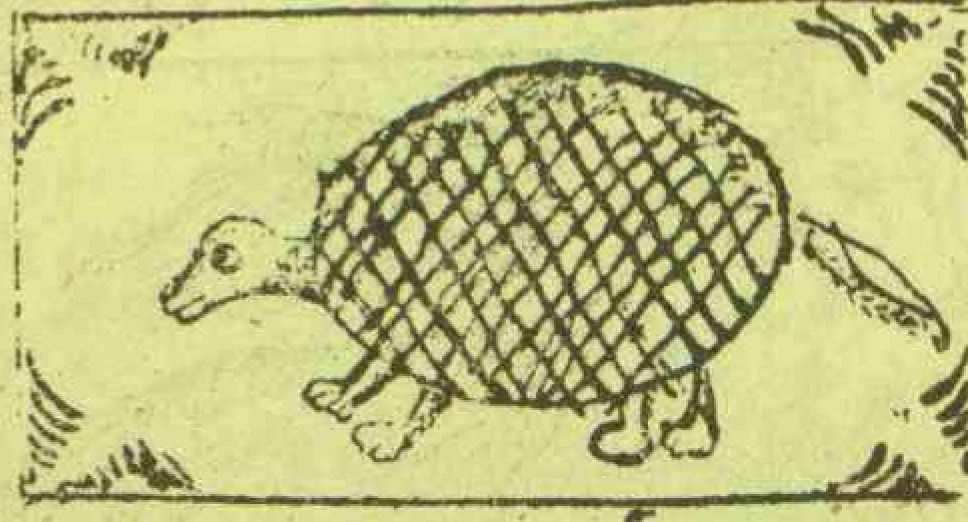
صاحب نقرس پوشد صحت یابد **فصل دویم در کاف مضمومه** کرکی بسکون را از جمله کلنگست و
ترکان درنا نامند مثل کنجشک سریع الجماع بود حیوانیست که باید او رئیس مرغان باشد از طبع

اوست احتیاط و خوف نوبت پاسبانی و حراست میکند یکدیگر کنند پس چون بخوابند یکی بیدار
بماند بصدای آهسته آواز کند گویا انذار میکند با آنکه او پاسبان است چون نوبت او تمام شود
آنکه در پهلوی او بخوابست برخیزد و حراست نماید و حارس سابق بخواب رود تا آخر بعضی از آن



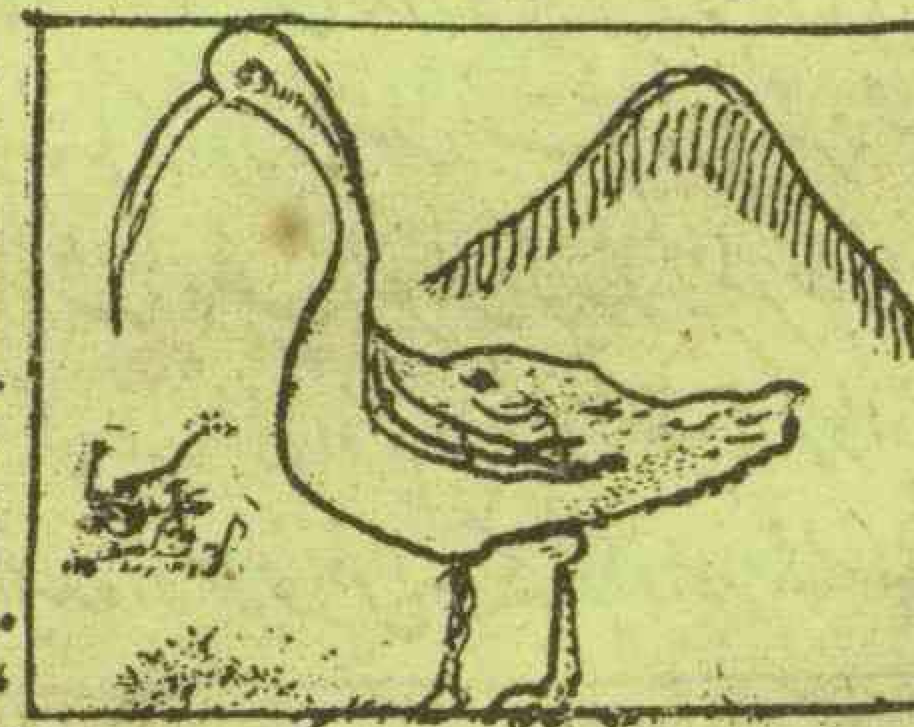
یکجا اقامت نمایند و برخی مسافرت اختیار نمایند
و معاونت یکدیگر کنند بهیات مجموعی بیکصف روند
نه متفرق یکی مثل رئیس پیش باشند باقی متعاقب تابع
وی باشند بعد از چند گاه رئیس شوند تا آنکه در عقب
رئیس بوده مقدم رئیس شود همچنین ترتیب تا آخر صف هر یک رئیس و مرؤس گردند چون یکی از
مادر و پدر پیر شوند اولاد بر دارند و طیران نمایند هرجا که روند بجهة او قوت و دانه آرند
صاحب عجائب المخلوقات آورده که چون کلنگ بر روی زمین راه رود بیک پای رود پای دیگر بالا
بدارد از ترس آنکه بزمین فرو رود و طرفی از ین در ذکر مالک الحزین در باب میم بیاید انشاء الله تعالی
اکلش باتفاق حلال گوشت او سرد و خشک لیکن چرب نیست بهترش آنکه باز شکار نماید با
ضرر بخشد اکل او مولد خون غلیظ موافق امرجه محرورین بتخصیص جوانان او در زمستان اسب میماند
بعد از خوردن وی عسل بپاشامند لیکن واجبست که اولا بر پای سنگ ببندند و دو روز بماند و بر
بعد از آن طبخ نمایند و با شتر او خورند اکل زهره او دفع خوف کند اگر مغز سر او را با زیت مخلوط
ساخته بر بینی چکانند آنچه فراموش شده بخاطر رسد جزوی از ذراریح و مثل آن مغز سر کلنگ با
هم نرم بکوبند و بر بدن مالند هیچ موی بر نیارد اگر دل و زهره او را مخلوط ساخته بر بینی صاحب
نسیان ریزند آنچه فراموش کرده بخاطرش رسد و اگر زهره او را در چشمی کشند که آب سیاه
آورده باشد دفع کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد غریب مسبب اگر بیند که کلنگی از او سوا
شده محتاج شود اگر بیند که بسیاری از او بالکنده یا باید شد بریاست و مال رسد گوشت او
در خواب بجهة کسی که اراده شراکت با کدخدائی دارد نیکوست جمع او در طیران خود متفق است با
شرکا و ابنای جنس خود اگر یکی از اهل را بگیرد با قومی پیوند و خویشی نماید نصاری و اهل روم
گویند که اگر کلنگی بیند سفر دوری نماید اگر بیند که کلنگ بشهر خود برگردد مسافر از سفر آید
ارطامیدوس گفته که دیدن او در زمستان دلیل دزد و قطاع الطریق است و اگر فرزند خواهد
دلیل خیر است چه او اعانت ابوین کند باب بیست و سیم در لام مشتمل بر یکفصل فصل اول

در لام مفتوحه لجا نجم نوعی از سنگ پشت است در بحر و بر تعیش کند بحری او را دو زبان در سینه بود بهر حیوانی برسد بکشد و در صید طیور و غیره او را حیله عجیبی است چه دواب فرو رود پس در خاک غلطد و بسبب تغییر رنگ از نظر ایشان کلوخ نماید پس هر طریقه بیفکند در



میان آب کشد تا در آب بمیرد پس بخورد و در بر
بیضه نهد و در بحر ننشیند و منتظر حضانت بیضه کنند
تا بچه بیرون آید ارسطاطالیس گفته که هر جوجه از
بیضه بیرون آید آنچه که مستقبل تر بود به بر رود

و همه آنها در آب شوند که از حیوانات آبی بسیار نباشد و مار خورند از جمله خواص او آنکه ارسطو گفته که هر که جگر تازه او خورد از درد جگر ایمن گردد اگر گوشت او را با سرکه طبخ نموده شوربای وی را بمستسقی دهند نافع آید و دل را بحث کند و باد سودا را ببرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن مستوره نیکوروی صاحب جمال باشد و بسا باشد و دلیل بود بر دفع دشمنان و ایمن گردیدن از شر ایشان لغلق و لقلق لک لک مرغ دراز گردنست مار خورد و از ذکاوت و زیرکی او آنکه چند آشیان سازد هر چند وقت در یکی اقامت کند و چون احساس تغییر هوا و حدوث



وبا کند به یار دیگر رود و بسا باشد که بزرگ بیضه خود
کند و چون خواهند که جانور زیاد از جای بجای بر انند لک
لک در آن مکان نگهدارند چندان فرخ کند که همه آن
و جانوران گریزان شوند اکلش حرام از جمله خواص
او آنکه هر گاه بچه او را ذبح نمایند و بر بدن مجذوم

مالند شفا یابد و هر که یک دانک از مغز سر او با یک دانک از مغز کوش گدا خته بنام شخصی بخبی دهد تا تناول کند بغایت محبت او در دل آن شخص واقع شود هرمس حکیم گفته هر که استخوان لک لک را با خود دارد عشق زایل شود و اگر عاشق باشد تسلی یابد هر که حدقه چشم راست او را با خود دارد در میان آب در آید غرق نشود اگرچه شناوری نداند تعبیر دیدن او در خواب دلیل است بر قومی که با هم درست باشند بعضی گویند که دیدن او دلیل سرما و برف بود هر گاه متفرق ببینند اگر جمعی از او در مکانی مجتمعند دزدان و راه زنان باشند اگر رائی مسافر بود یا اراده سفر دارد دلیل خیر و برگشتن او باشد که دیدن او دلیل آمدن غایب باشد بمکانی لبوه بفتح و ضم و با یکنقطه ماده شیر

تعبیر



تعبیر دیدن او در خواب دلیل دختر پادشاه بود اگر بیند که با او مجامعت کرد از شدت
غم نجات یابد و شانش بزرگ شود و بر اعدا غالب آید اگر زانی پادشاه بود در جنگ بر
دشمن غالب آید و ممالک بدست او آید باب بیست و چهارم در میم مشوحه مها



گاو کوهی اگر مغز سر او را صاحب قولنج
شاول کند صحت یابد و اگر شعبه از
شاخ او را با خود دارد همه درندگان
سباع از او بگریزند اگر شاخ یا
سم یا پوست او را در خانه بخور کنند
ماران گریزان شوند باقی خواص

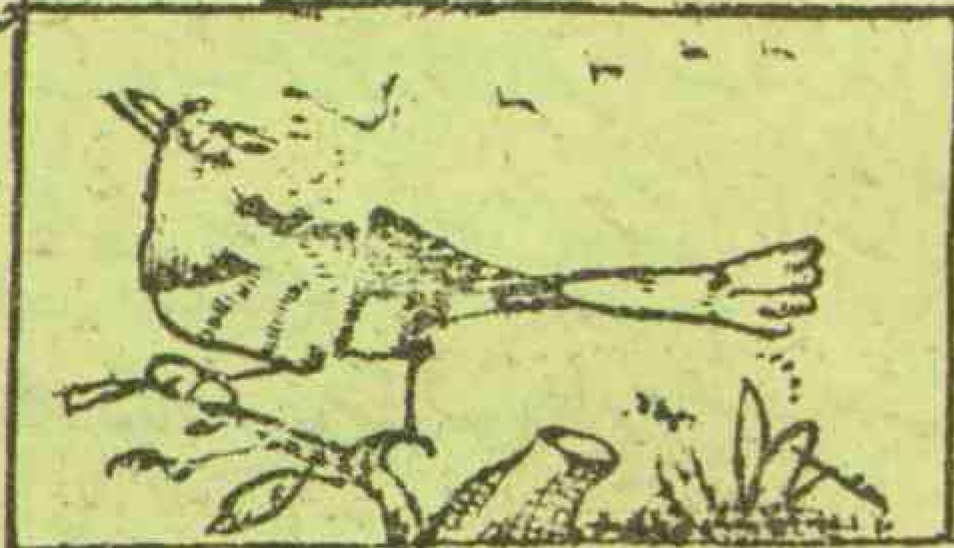
در بقره وحشیه گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر دکبیر العباده گوشه گیر بود اگر
بیند که چشم او را یافته ریاست یابد با زن جمیله کوتاه عمر تزویج کند و اگر سر خود را سر گاو کوهی
بیند بریاست و ولایت رسد و غنیمت یابد اگر بیند که گاو کوهی گردیده از مردم گوشه گیرد و عزلت
جوید و در بدعت داخل شود معزه بمیم و عین مهمله و زای معجمه بز و بترکی کچی اکلش حلال باتفاق و
موصوفست بحماقت تفضیلی که او را بر گوسفند است بزیادتی شیر و شحم قش پوستش از دنبه
یکی دارد و در نیه او زیاده شده و لهذا اعراب گویند نیه المعز نطبه یعنی دنبه بز در شکمش ملبا شد
چون جهنجانه و تغه پوست گوسفند تازه افریده شیم او را بسیار گردانیده پوست بز درشت
و غلیظ لیکن مویش کم گردانیده از جمله خواص او آنکه لحم او مورث نسیان و فراموشی و مولد بلغم



و محرک سوداست لیکن نافع است کسیرا که دلیل
دارد ابن سینا گفته که سرگین او محرک خونک است
بسبب قوتیکه در او است اگر زن نر ا با شیر بردارد
سیلان خون از او باز دارد و دیگری گفته
که اگر شاخ بز سفید را سائیده در رکوی
محکم بسته در زیر سر نائم گذارند بیدار نشود تا

برندارند زهره نهاز که پیشرو بزهاست اگر با زهره گاو مخلوط ساخته فتیله سازند و در گوش گذارند
کری را زایل کند و منع نزول آب کند و اگر زهره نهاز اکتحال نمایند بعد از آنکه موی زاید از چشم بر آورده

باشند دیگر سوی بر بیاره دو دبیر پرده چشم را زائل کند و مانع از حدوث او گردد و گوشت زاید
در چشم قطع کند طلاء او داء الفیل را برطرف کند خوردن مغز سر او نسیان آورد و محرک سودا
باشد **فصل دویم** در میم مکسوره **معراج** بعین و راء مهمله و جیم جانوریست عجیب
مثل خرگوش زرد رنگ یک شاخ سیاهی بر سر دارد و هر حیوانیکه او را ببیند گریزد در جزایر بحار
فصل سیم در میم مضمومه مرعه بر راء و عین مهمله مرغ نیکو رنگ و خوش طعم است
بقدر سلوی که بلدرچین گویند جمع او مراعست شبیه بدراج اکلش حلال از جمله خواص او آنکه
شکم او را پاره کنند بر خاری یا پیکانی که بر گوشت فرو رفته باشد گذارند بیرون آرد مسهر
بسین مهمله و هاء و راء او هر مس گفته که او مرغیست که شب نخوابد و روز طلب معیشت نماید او آواز
خوش دارد مکرر بخواند و ترجیع صوت نماید هر که بشنود چنان لذت یابد که آرزوی خواب کند



اگر مغز سر او را در سایه خشک نموده بوزن یکدرم
با روغن بادام در بینی هر که سعوط نمایند خوابش
برد هر که وی را بیند گمان برد که شراب خورده آب
و مست است هرگه سر او را در دست گیرد یا در برد
خود دارد مسرت بسیار او را روی دهد و خشیه و وسواس از وی زایل شود **باب بیست و یکم**
در نون مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در نون مفتوحه **ناقه** شتر ماده خواص او در ابل گذشت
تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنست اگر بختی باشد عجمی است اگر غیر بختی باشد عربی است
اگر بیند که ناقه را میدوشید زن صالحه تزویج نماید روزی و فرزند نصیب وی شود اگر ناقه
با بچه اش بیند ظهور آیه و فتنه عام است ابن سیرین گفته اگر ناقه با حلب بیند سفر راست و اگر
شتر برهنه سوار شود سفر بحر است اگر ناقه را بدوشد والی ولایتی گردد که در او زکوة مال جمع
کند مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که از ناقه بختی شیر دوشیدم پس خون
دوشیدم ابن سیرین گفت امیر در عجمان حاکم گردد و از ایشان زکوة گیرد آن شیر است
و بالآخره با ایشان ستم کند و اموال ایشان غصب کند و آن خون است گوشت او دلیل
وفا القوله تعالی کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه پی کردن او دلیل
مصیبت و پشیمانی است لقوله تعالی فعقروها فاصبحوا نادمین ناقه دلیل نکاح زن است اگر بر
عکس شود بر تراو دخول کند و اگر بیند که ناقه او استر یا جمل گردید هرگز زنش بار نگیرد او

ببینند که ناقه او مرد زنش بمیرد و سفرش باطل گردد اگر ببیند که ناقه داخل شهر شد از شهر بلا و فتنه
و مصیبتی بهم رسد لقوله تعالی انا مرسلوا الناقة فتنة لهم و اگر او را در شهری پی کنند آن شهر را
نظام بکار مهمله بخلقت بط چون ماده را خوابیدن کنند پراکنده کردند نرها بخوابند و ماده ها پهلوی

مانند هر کدام را خوابگاه
نر ماده بیضه نهند از غیر جماع
شود در نزد بیضه ماند
این قایم مقام حضانت



علیحده باشد از چینه و داده
چون بیضه نهند از آنها دور
و سرگین بر بیضه اندازند و
باشد چون مدت تمام شود

جوجه بیرون آید حرکت ندارند ماده ایشان دم در منقار ایشان دمیده تا روح در ایشان جاری
پس نر و ماده هر دو بتربیت اولاد خود معاونت نمایند نر او درشت طبع و بیوفا بود چه
هرگاه بچه خود را ببیند که قوت طعمه خوردن بهم رسانیده پراند تا در باد برود و نزدیک وی
نشود تا وقت جماع اکلش حلال است بعضی نوشته که نظام بچه برای حضرت مقدس نبوی صلعم
هدیه آورده بودند آنحضرت دست مبارک بدعا برداشت گفت اللهم ادخل احب خلقک الیک
لیاکل معی من هذا الطیر یعنی خداوندا دوسترین خلق خود را بده تو بسوی من بفرست تا با من
از این مرغ بریان بخورد پس حضرت امیرالمؤمنین و قائد الغر المحجلین صلوات الله و سلامه علیه و علی
اولاده الطاهرین آمده دست بر سینه انس زده او را دور گردانید و داخل شد و سلام کرد
و گفت یا رسول الله نزدیک بود که انس میان من و تو حایل شود آنحضرت گفت اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله الی آخره و در بعضی روایات آمده که آن
حضرت سه مرتبه آمده در دو نوبت اول انس او را بازگردانید در مرتبه سیم در را قوی بکوفت تا
حضرت مقدس نبوی صلعم شنیده فرمود تا در بگشودند امیرالمؤمنین در آمد آنحضرت فرمود
یا علی ما ابطاک عنی یعنی چه چیز باز داشت ترا از من که دیر آمدی عرض کرد آمدم انس مرا بازگردانید
آنحضرت فرمود ما حملک علی هذا یعنی چه چیز ترا بر این داشت یا انس عرض کرد خواستم این دعا را
انصار باشند فرمود هل فی الانصار خیر من علی بل فی الانصار افضل من علی آیا در انصار کسی
هست که بهتر از علی یا فاضلتر از وی باشد نحل بحاء مهمله مگس عسل ترکی بال اروسی گویند چون
حق سبحانه و تعالی او را به مردم عطار عسل نموده لهذا او را النحل گویند چه نحل بمعنی عطاست در
عجایب المخلوقات آورده که روز عید فطر را روز رحمت خوانند بجهت آنکه در آن روز حق سبحانه

وتعالی بزنبور عسل وحی فرستاد که اوحی ربک الی النحل واو حیوانیست صاحب فهم وکیاست و
شجاعت [illegible] بعواقب امور نظر کند وفصول سال را بشناسد واوقات باران وتدبیر چراگاه
ومطاعم [illegible] کند ونجه پادشاه خود اطاعت [illegible] سکانت نمایند



ارسطو گفته که نحل نه قسم است شش قسم از آنها بعضی با
بعضی الفت گیرند غذای آنها از فضول حلویات و
رطوبات است که از شکوفه واوراق اشجار ترشح کند که همه آنها را جمع کند وذخیره نماید
وآن عسل است ظرفهای او یعنی خانهای او مسدس است پس آنچه از گیاهان بردارد دیگر طعوم
خود چشند وبر رانها نجود بار کنند وازرانجو در پشت نقل کند از کلام ملک علام چنان
مستفاد میشود که شکوفه در جوف وی مستحیل بعسل شود واز درون وی بیرون آید اما
دانسته نمیشود که از دهن او یعنی بیرون آید یا از غیر او وهو قوله تعالی کلی من کل الثمرات
فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک
لآیة لقوم یتفکرون والمراد بعضی ثمراست نظیر [illegible] واوتیت من کل شیء ای بعضه الوان عسل مختلف
میشود بسبب اختلاف زنبور وگاه باعتبار چراگاه وی طعمش اختلاف یابد چه در بعض اوقات
اشیاء بدخورد طعمش بد شود واز طبع اوست که تدبیر در معاش خود کند بموضع پاکیزه رسد
خانه از موم بنا کند وجایگه پادشاه ایشان نشیند خانه جداگانه سازد ودیگر خانها در مد که کار
نکند وآنها از ماده خود بصغر جسم امتیاز دارند وماده کبیر الجثه ودرون وی خالی بود چون
بپرند همه بهیات مجموعی ویکمرتبه بیرون آیند ودرهوا بلند شوند پس عود کنند وبمکان خود
آیند نحل عسل اولا موم بسازند پس تخم بریزد چه موم او بمنزله آشیان مرغست بعده نشیند چنانچه
نماید چه از تخم وی بهم رسد که بچه وی بود پس کرمها متحرک شوند غذا از نفس خود خورند پس بپرند
بر شکوفهای مختلف نشینند بلکه بر یکنوع از شکوفه نشینند بعضی از آنها از بچه وبعضی از آثار عسل
پر کنند واز عادت ایشان است که چون از پادشاه فسادی بینند عزل کنند یا بکشند ودر
بیرون خانه اندازند تا همه ایشان بیرون نیایند پادشاه ایشان بیرون نیاید چون او بطیران
عاجز شود لشکر ویرا بر دوش گیرند پادشاه را یعسوب نامند انشاء الله در باب یاء بیان شاید
او آنست که خشی ندارد لهذا انگور بهترین او آنستکه سرخ رنگ باشد وبدترین او سیاه بود که در
او نقطهای سفید بود لشکر وی کارها مابین خود قسمت کنند بعضی موم سازند وبعضی آب

ادرند

اورند و بعضی خانه سازند بر شکل مسدسی که اصلا انحرافی در وی نبود فی التی و پرکاری بغایت
هندسی در دایره مسدسی که اختلاف در آن بهم نرسد و اینها بهم متصل و انعقده که گویا
جمله یک شکلست که انفصال و فرجه در او نباشد چه آنچه از اشکال مثلث و مربع و معشر هر
از اینها که با امثال خود در دایره جمع شود البته در ما بین اینها فرجه و فاصله واقع شود و بیکدیگر
متصل نشوند الا مسدس که هر چند اشکال مسدس را بر پهلوی هم در دایره گذاری تمام
دایره پر شود و فرجه و فاصله نماند چه او اوسع اشکال است غزالی در کتاب احیا آورده
که بزنبور عسل بنگر که بطریقه حکیمانه بوی وحی نموده اولا در کوهها خانه ساخت و از لعاب
خود موم پرداخت و استخراج عسل نمود از یکی جدا اید و از دیگری شفا اگر تامل کنی در عجایب
کار او که بچه نحل خود را باز نهار و اقطار رساند و اشیاء طیبه فرا گیرد و از انجاس و اقذار
اجتناب و احتراز نماید و اطاعت پادشاه خود کنند و اگر یکی از ایشان از خارج در آید بفرمان
پادشاه او را کشته بیرون اندازند بچه و اصغر او بهتر از مادر خود کار کنند سیما در فصل ربیع و
خریف در بهار بیشتر و از طبع او لطافت و پاکی است چه نحل مرده در نحله نگذارند بلکه آنچه بود
بیرون ریزند و آنچه آب شیرین و صاف باشد بیاشامند و طلب کنند تا هر جا که یابند و از
عسل نخورند مگر بقدر کفایت ایشان بود و بدانکه اگر عسل در نحله کم شود در آب اندازند تا خوف
اینها بسیار شود و از نفوذ آب چه هرگاه آب نفوذ کند خانه های پادشاه و خانه های ذکور خود را
خراب کنند و باشد که پادشاه بکشند مثل مار پوست اندازد اگر سوسه بدو مضرت رساند یک
شب نمک در نحله ریزند و هر ماه یکبار بگشایند و بسرگین گاو دود کنند سوسه بر طرف شود
و دیگر آنکه ایشان چون بیرون روند باز بمکان خود آیند و غلط نکنند اهل مصر در کشتی
نحله نحل جایها سازند چون بعبور کشتی بموضعی رسد که در او درخت و شکوفه بسیار باشد درهای
نحلها بگشایند روزها از نحله پر عسل بیرون آیند در آن موضع از ازهار و انوار بار بر داشته شب
بکشتی آیند و هر یک بمحل خود روند و خطا نکنند و این حیوان همیشه در ایام بجد و جهد تمام کار کنند
تکاسل و تکاهل نورزند مگر آنکه هوا تاریک و ابر و باد بود یا آب و آتش که او را از عمل باز دارد و
بدانکه جمهور انام و اکثر علما بر آنند که عسل از دهن نحل بیرون آید و از امام همام حضرت
امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه در باب مذمت دنیا منقول است که آنحضرت فرمودند
که بهترین ملبوسات ابریشم و آن لعاب کرمیست و اشرف مشروبات دهی بر جمیع آن یعنی بر گشته او

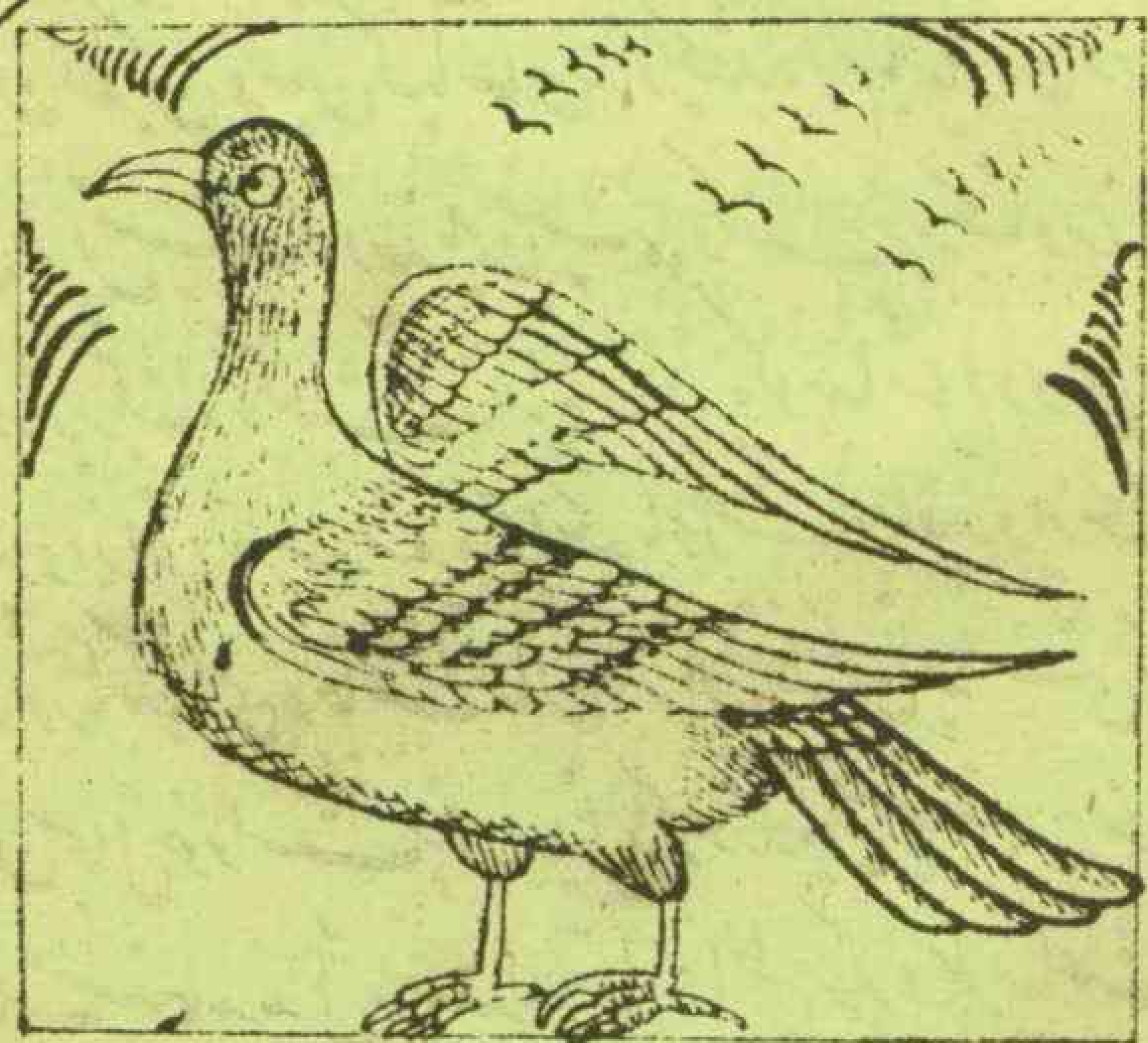
واین محتمل است که قی او بود که از دهن وی بیرون آید یا رجیع او که از طرف دیگر آید بهر
طریق مضمون اینکلام بهجت انجام مطابق کلام ملک علام است که یخرج من بطونها
حاصل که عسل او از بطن او بیرون آید اما دانسته نشده که از دهن او و یا غیر آن چنانچه سابقا مذکور
شد گویند که ارسطاطالیس خواست تا تحقیق اینمعنی نماید بجهة نحل خانه از شیشه ساخت تا
نظر کند که چه قسم شهد از او بیرون آید نحل اولا روی شیشه را بموم اندود تا عمل وی مرئی
نشود و بعد شروع در کار کرد تا کسی مطلع از احوال وی نشود مسود اوراق گوید که نکته در
اینکه عسل مقلوب لسع است چه نحل از طرفی موم و از طرف دیگر عسل دهد یعنی از جانبی نیش
رساند و از جانب دیگر شهد نوشاند چه شهد محبت بی نیش محنت حاصل نگردد و در
بعضی تفاسیر آمده که عسل از آسمان بزیر فرود میاید و در اماکن آن میرویده و نحل او را میخورد و بخانه
در خانه‌های از موم بسته میبرد و بعضی گمان برده‌اند که عسل در درون وی از فضلات غذا
بهم رسیده و در معده او مستحیل شده بعسل چون حق سبحانه و تعالی او را باکل حلال امر نمود بالعاب
شیرین و شفا گردیده آری دوای الهی شیرین و دوای اطبا تلخ بود بدانکه اگرچه ظاهر
آیه وافی هدایه و فیه شفاء دلالت بر عموم دارد اما لازم نیست عام باشد چه تقدیر و فیه نوع
شفاء او بعض شفاء یعنی انه شفاء الکل علة بارده رطبه علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که
مراد از عسل شهد محبت امیر نحل است که علی بن ابیطالب علیه السلام باشد لهذا آنحضرت را یعسوب
الدین نامند یعنی پادشاه نحل که شهد محبت او شفای همه ذنوب شیعیان است چه مراد از ناس
معرف بالف و لام تعریف شیعیانند اما سایر مردم بصورت ناسند و بمعنی نسناس و این
تاویل محمول بر تفسیر باطن است چه قرآن را هفت بطن است بنا بر این آیه وافی هدایه مقتضی عموم باشد
و ابن مسعود از حضرت مقدس نبوی صلعم حدیثی نقل کرده که دلالت بر عموم دارد که آنحضرت فرمود
که العسل شفاء من کل داء و القرآن شفاء لما فی الصدور فعلیکم بالشفائین القرآن و العسل یعنی
عسل شفاء هر علتی است و قرآن شفاء آنچیزیست که در سینه‌ها است پس بر شما باد باین دو شفا که
عسل و قرآن است نقل است که عوف بن مالک بیمار شد گفت بجهة من آب بیاورید که حق تعالی فرموده
و انزلنا من السماء ماء مبارکا پس گفت عسل بیاورید که فرموده و فیه شفاء پس زیت طلبید که از
شجره مبارکه طیبه است هر سه را مخلوط ساخته بیاشامید شفا یافت ابی سعید خدری آورده
که مردی بخدمت حضرت مقدس نبوی صلعم آمده عرض کرد برادر مرا اسهال است آنحضرت فرمود



که عسل بنوشان آنشخص برفت و برادر خود را نوشانید باز بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد که عسل
نوشانیدم اسهال بیشتر از پیشتر گشت آنحضرت فرمود عسل بنوشان همچنین تا سه مرتبه نوبت
چهارم آمده عرض کرد یا رسول الله عسل نوشانیدم اسهال وی زیاده شد در این مرتبه آنحضرت فرمود
که صدق الله وکذب بطن اخیک اشبعه عسلا یعنی خدای تعالی راست گفت که وفیه شفاء در و حکم
شکم برادر تو است که کلام الهی دیر قبول میکند برو عسل بنوشان پس آمد این نوبت عسل نوشانید
بامر الله شفا یافت جمعی که مرض الحاد در دلهای ایشان راسخ گشته بدین حدیث اعتراض نموده اند
و گفته اند که موافق عقل نیست زیرا که اطبا اتفاق نموده اند بر اینکه عسل مسهل است پس چگونه
دفع اسهال کند جواب آنکه اسهال که از هیضه و تخمه حاصل شود و نیز اطبا اجماع کرده اند که در مثل
این اسهال طبیعت را بحال خود گذارند اگر محتاج بر معین اسهال باشد مادام که قوت باقی است
اعانت کنند در اینوقت یعنی نبندند بستن وی ضرر است پس محتمل است که اسهال شخص مذکور
نیز مثل این اسهال باشد که از امتلاء هیضه شده باشد که بحال خود واگذاشته باشند طبع وی قوتی
داشته مکرر آنحضرت در شفا عسل امر فرموده تا آنکه ماده بالکلیه دفع شده و اسهال باز ایستاده
باشد عسل همان مسهل بوده که دفع اسهال مسهل شده و هیچ اعتراضی در او نباید بدانکه عسل گرم و خشک است
که ادرار بول کند و اسهال نماید و تهییج قی نماید و تشنگی آرد بصفرا مستحیل شود و مولد خون با حدت
گردد اما با آب بجوشانند و کف آن بگیرند حدتش بر طرف شود و نفخش کم شود و غذای بسیار دهد
خریفی وی انفع از ربیعی بود سبب ترش دفع مضرت آن کند اگر بر عسل خام که آب و آتش
بر او نرسیده باشد مشک داخل نموده اکتحال نمایند دفع نزول آب کند مالیدن او بر بدن دفع
شپش و رشک کند لیسیدن او با انگشت علاج گزیده سگ دیوانه کند اکل مطبوخ او دفع زهرها کند
خاصیت او آنکه اگر کسی با خود دارد محتلم نشود لیکن غم آرد چه شهد و شادمانی او رفته باشد
اما نحل افنا نفس کرده اکلش حرام تعبیر دیدن نحل در خواب دلیل ارزانی و رنج است برای
کسیکه او را افنا کرده باشد اگر نحاله او را ببیند از عسل آرد بمالی حلال رسد اگر همه عسل برارد
بجهت نحلها چیزی گذارد بر قوم ستم کند اگر چیزی گذارد عدالت کند اگر والی یا طالب حق باشد
اگر ببیند بر سر او نحلها نشستند والی و رئیس قوی گردد اگر پادشاه بود ملک و ولایت تصرف
او در آید اگر رائی از اهل زراعت و فلاحت باشد دلیل خیر بود و بجهة لشکر بود جهة آنکه متابعت
امیر خود کنند اگر در خواب بیند که نحلی بکشد بر دشمن خود غالب گردد اگر اهل فلاحت بود بجهة

او بد بود و نیز دلیل علما و اصحاب تصنیف است چه بر او وحی نازل میشود و باشد که دیدن
او دلیل بر کد و جهد در کسب باشد اما دیدن عسل در خواب مال حلال است بلا تعب
و بجهة مریض شفا است اگر بیند که بر مردم عسل بنوشاند بدیشان سخن شیرین یا قرآن
با و از خوش بشنواند و اگر با انگشت عسل لیسید تزویج نماید و اکل او معانقه و تقبیل است
اما شهد و میراث حلال و مال مشارکت است ابن سیرین گفته که شهد روزی حلال بود جهة
آنکه بدو نرسیده اگر بیند که نزد او شهد گذاشته اند با او علم عزیز باشد که مردم شنیدن
آنرا از رد دارند شهد تنها علم و ظرف صاحب وی و مال حلال و بجهة زاهد غنا و حسن
اعتقاد و نیکوئی دین اگر بیند که شهد میخورد و فوق او عسل است کنیزی نکاح کند لیکن
گر کس بر کان فاجر باشند از حضرت امام ممتحن صلوات الله و سلامه علیه منقولست که
او در صوتخود گوید که عش ما شئت فان الموت ملاقیک یعنی بهر نحو یکه خواهی زندگی کن که

بتو خواهد رسید گویند که تواند بود
کرا ینقول بسبب طول عمر خود گوید
چه او هزار سال عمر کند او را منقار
باشد نه چنگ لیکن ناخنهای دراز
مثل چنگ دارد باز با وی جمع شود چنانچه
خروس با ماکیان جمعی گمان برده اند
که ماده او بسبب نظر کردن بر خود

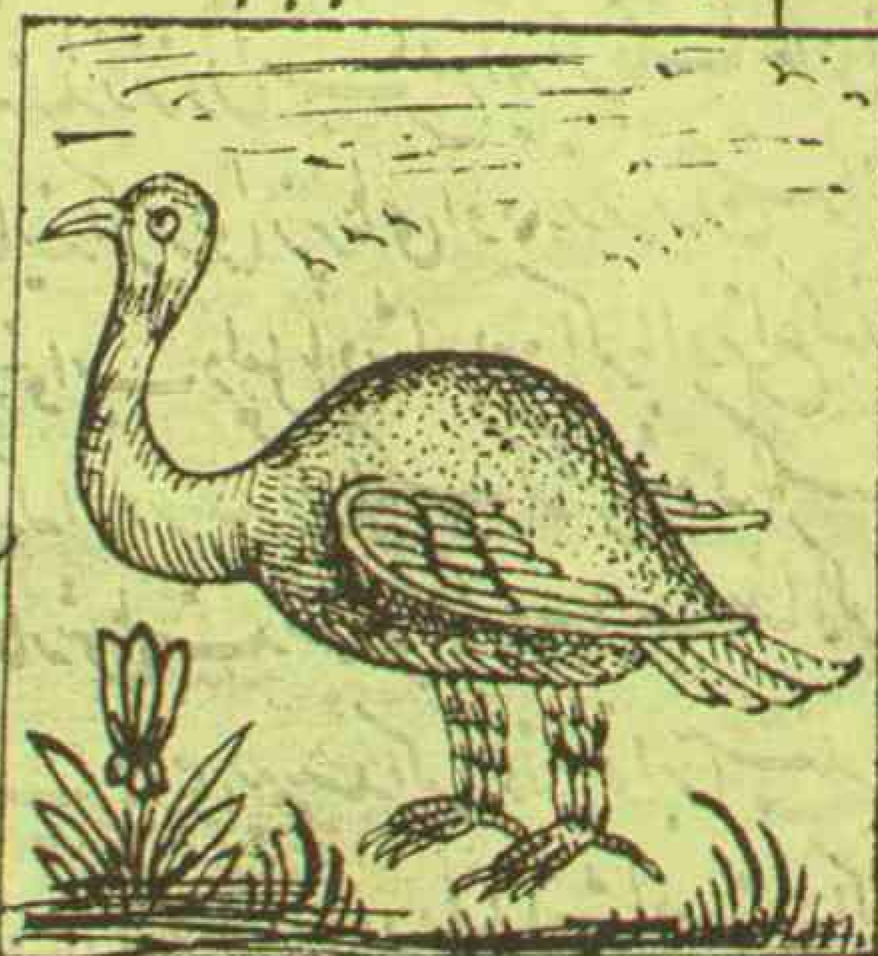


بیضه نهد و حضانت نماید ایشان باطل است آنچه بصحت رسیده آنکه او در اماکن عالیه که آفتاب
رو باشد بیضه نهد حرارت آفتاب بجای حضانت او باشد حدت نظر و قوه بصر او بمرتبه ایست
که از چهار فرسخی جیفه را ببیند بعضی گویند که نه بیند لیکن بقوه شامه دریابد لهذا چون بوی
خوش استشمام نماید در ساعت بمیرد قوه طیران او بمرتبه ایست که در یکروز از مشرق بمغرب
تواند پرید چون بر جیفه نشیند اگر عقاب بر او باشد نشیند شکم پر کند چندان خورد که
از طیران باز ماند پس چند مرتبه بدود و خود را طبقه طبقه در هوا بلند کند و بسا باشد که درین
حالت او را مردم ضعیف صید کنند ماده او از ترس خفاش بر بیضه و بچه خود برگ چنار ریزد
تا خفاش بگریزد و بر مفارقت از زوج خود بیشتر از سایر طیور غمگین گردد چه هرگاه یکی از

اندیگر جدا شود آید بجز از غم ممیرد مثل سنگی که در آشیانه عقاب یافت شود در آشیانه
او نیز یافت شود بچه عسر الولاده نیکو است گویند در طیور سباع بزرگ جثه تر از وی
نباشد بدین جهة او را فطر کیف طیور گویند یعنی سید مرغان نقل از حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله وسلامه علیه فرمود نمرود جبار ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و آله و علیه السلام
محبت گرفت توحید باریتعالی خواند نمرود از حماقتیکه داشت گفت آنچه حق است که
تو میگوئی نپذیرم تا آنکه باسمان روم و بدانم آنچه در آسمان است پس چهار بچه کرکس
بپرورد تا بزرگ شدند و تابوتی ساخت و او را در آن گذاشت یکی بطرف بالا و دیگر بجانب زیر
و چوبها از اطراف تابوت نصب نمود بر سر آنها گوشتها گذاشت تابوت را بپای کرکسها
به بست جوانی از رفیق خود کرد آنیده در میان آن نشستند کرکسها بطمع گوشت پرواز
در آمدند و در هوا بلند گشتند تا یکشبانه روز بلند شدند پس برفیق خود گفت در بالا
بگشا و بجانب آسمان نظر کن و ببین که باسمان نزدیک شده ایم یا نه جوان در بالا بگشود و نظر کرد
و گفت آسمان بهمان طریق مینماید که در زمین مینمود گفت در زیر بگشا و بر زمین نگاه کن ببین که
چون بینی جوان در زیر بگشاد و گفت که زمین را مانند بحر و کوهها مثل دودی بینم پس کرکسها در
یکشبانه روز دیگر پرواز نمودند بلند شدند تا آنکه باد انها را از پرواز نگه داشت نمرود
برفیق خود گفت در را بگشای و بجانب آسمان و زمین نظر کن تا چه بینی بگوئی جوان در بالا
بگشود و گفت آسمان بحال خود است چنان مینماید که در زمین مینمود چون در زیر بگشود گفت
زمین سیاه و تاریک مینماید ندائی رسید که ایها الخاطی برگرد عکرمه گفت جوانیکه با نمرود
بود تیر و کمان برداشته بود پس نمرود مردود تیری بجانب آسمان انداخت در هوا بمرغی رسید
و خون آلود برگشت و پیش نمرود افتاد گفت از شغل اله آسمان فارغ گشتم پس برفیق خود گفت
تا چوبها بطرف تخت گردانید تا گوشتها سر از زیر شدند تا کرکسها باز میل بطرف زمین کرده و
پرواز نمودند و از پر آنها بر سنه تند گشت که صدا در کوهها پیچیده از مکانخود زایل شدند کما قال
الله تعالی و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال بدانکه چون [illegible] است اکلش حرام است اگر
دل او را بر پوست گرگ گذارند و بر آدمی آویزند محبوب القلوب انام گردد و در نظر مردم با
هیبت بود و نزد سلاطین و غیره حاجتش روا گردد و دارنده او از ضرر برساند اگر استخوان
بزرگی از استخوانهای او بر کسی آویزند که خدمت سلطان کند از غضب او ایمن گردد و نزد طو

معزز و محترم گردد اگر استخوان ران چپ او را بر کسی آویزند که بیچ و پیچش ناف و درد کهنه
داشته باشد نفع بخشد اگر پر او را در میان زراعت گذارند همه هوام بگریزند اگر جگر او را
بسوزانند و بیاشامند قوه باه را زیاد کند اگر بیضه او را بعضی بر بعضی فرا گیرند و مخلوط
ساخته سه روز بر احلیل مالند قوه عجیبی بهم رسد اگر زهره او را با آب سرد مخلوط ساخته
اکتحال نمایند و بر هر دو چشم مالند از نزول آب مانع آید اگر فک اعلای او را بر گردن آدمی آویزند
هیچ چیز از هوام نزد او نیاید اگر پری از پرهای او در زیر زن عسر الولاده گذارند بزودی
بار نهد تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه بود اگر با او نزاع کند پادشاه بر او غضب
کند و ظالمی بر او موکل گرداند که از او ترسد اگر مالک کرکسی شود ملک بزرگی بدست او در آید
اگر مالک او شود و پر او بهم رسد کارش بلند شود و جبار و صاحب غنا گردد چون نمرود اگر بچه کرکس
بدست وی آید او را فرزند عظیم هادی بهم رسد اگر روز او را بخواب ببیند بیمار شود اگر بچه کرکس زن و
یا عضو او را انجراشد بیماری او دراز کشد مذبوح او دلیل پادشاهیست اگر زن حامله کرکس ببیند
فرزند خود بدایه دهد بیهوده دیدن کرکس را انبیا و صلحا تعبیر کنند چه در توراة انبیا را باو تشبیه
نموده اند ابراهیم کرمانی گفته که او را با کبر ملوک تعبیر نموده اند چه سبحانه و تعالی ملکی بر صورت
او خلق نموده که موکل ارزاق طیور است جاماسب گفته کسیکه او را ببیند یا آواز وی شنود بامنافی
مخاصمت کند ابن المغربی گفته کسی که مالک او شود یا حکم بر او کند بعزت و سلطنت رسد و بر
اعدا غالب گردد و عمر دراز کند و بسا باشد که با ایشان مصالحه کند و از شر ایشان محفوظ
ماند و انتفاع یابد بانچه نزد ایشانست از سلاح و مال و اگر از عوام الناس باشد بمنزلتی که لایق او باشد
برسد و مال یابد و بر اعدا غالب شود و عمر دراز کند و باشد که دیدن او دلیل بدعت و ضلالت
باشد دیدن ماده او دلیل موت بود و جهه آنکه سلب ارواح کند و میته خورد نعامه
شتر مرغ و بترکی دوه قوشی نامند حیوانیست که پردار و نپرد و جوجه کند بعضی گمان برده اند
که مگر از شتر و مرغ بهم رسیده این گمان باطل است بلکه او نیز نوعی از حیواناتست گویا که برزخست
گویا که برزخ است مابین طیور و بهایم اعراب زعم آنکه او رفته طلب شاخ کند نداده اند و گوشهای
وی بریده اند و لهذا او را ظلیم گویند یعنی ستم رسیده باین زعم فاسد جهت و او را صمعا نیز خوانند
یعنی کوچک گوش از عجایب امر او آنکه بیضها بطول بخط مستقیم گذارد چنانچه اگر رشته بر سر
آنها بطول بکشند هیچ نحو از هیچیک منحرف نشود هر بیضه را بقدر آنچه باید حضانت نماید پس

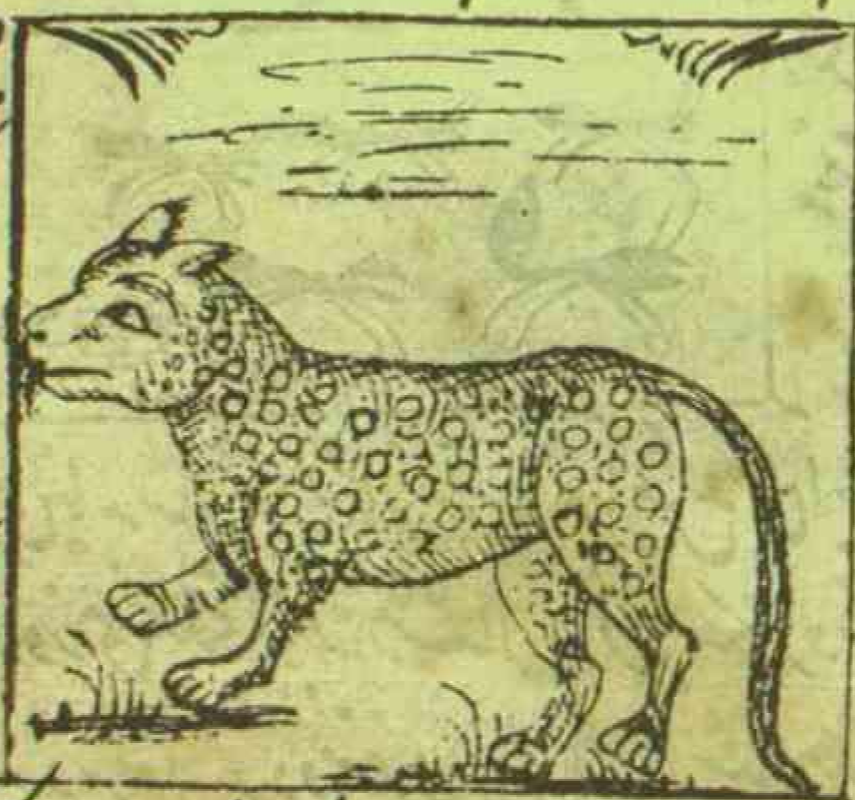
بطلب طعمه بیرون رود چون بیضهای شترمرغ دیگر یابد بحضانت آنها اشتغال نماید و بیضهای خود را فراموش کند و بسوی صیاد نیز بر نگردد و لهذا نزد عرب موصوف بحماقت باشد و بیضهای خود بسه قسم منقسم سازد و قسم اعلی را حضانت نماید و بچه بیرون آرد و اوسط را غذای خود کند و



وادنی را گذارد تا کرم شود غذای بچهای خود کند
نر او در حضانت معاونت نماید ماده را بخلاف باقی
طیور که اگر یکی منکسر شود آن دیگر در نهوض و حرکت
اعانت جفت خود نماید اما اگر یکی را انکساری روی
دهد در جا بخود چندان گرسنه ماند تا هلاک شود او را
قوه سامعه نباشد اما شامه او بمرتبه قوی بود که از قوه
سمع مستغنی گردد و بسا باشد که از قوه شامه از

اماکن بعیده رایحه صیاد استشمام نماید لهذا عربان در امثال خود گویند فلان اشم من النعامه ابن خالویه در کتاب خود آورده که در دنیا حیوانی نیست که نشنود و آب نیاشامد شترمرغ اساق پای نبود از حماقت او آنکه چون صیاد بوی رسد سر خود در ریگ فرو برد اگر دو مدن و می مقابل بوزیدن باد بود هر چند باد بشدت وزد تند تر دود استخوان صلب و آهن و سنگ و کلوخ فرو برد و هضم کند اگر در گوش طفلی مروارید یا حلقه یابد رباید فرو رود در درون او بگداز دپس تغذی بیابد و اطفاء و هضم او عجیب و غریب نیست چه سمندر در آتش بوجه و بیضه کند اکل شترمرغ حلال است چه از جمله طیبات است از جمله خواص او آنکه زهره او سم قاتل است فورا مغز استخوان او مورث کسالت و کاهلی بود اگر سرگین او را سوخته و صلایه کرده بر سعفه طلا نمایند در ساعت زایل کند سعفه بسیار که در روی بود هر بیضه او را خالی کرده در سرکه اندازند در میان او از موضعی بموضعی جهد اگر آهنی را که او فرو برده شکم وی پاره کنند و بیرون آورند هر شمشیری و کاردی که از وی سازند هرگز کند نگردد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن بدویه است و بعضی نعامه بنعمت تعبیر میکنند اگر سوار شود سوار اسب تندرو شود و بعضی گویند که اگر او را سوار شود با خواجه سرای دخول کند و نیز گویند دیدن او دلیل کری باشد و باشد که دیدن هر یک از وی بر نعمتی دلالت کند مثلا اگر یک نعامه بیند بر نعمت و اگر دو بیند و سه بر سه نعمت دلیل باشد نعجه نیز باده در مثل گویند فلان احمل من نعجه علی الحوض زیرا که چون آبرا بیند از شتاب بر او افتد از جمله خواص او آنکه اگر بر شاخ او آبه کرمه

یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا یه برسیه
تخواند زیر سر زنی که در خواب باشد گذارند هر چه از وی پرسند جواب گوید از آنچه داند چیزی پنهان
نکند زهره او را اگر سوخته بزیت مخلوط ساخته برابر و طلا کنند موی بسیار سیاه کند چون از
شیر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود چون بر آب اندازند نوشته سفید ظاهر گردد اگر پشم او را از زن
بردارد دیگر بار نگیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن شریفه مبارکه مالدار اگر فربه او را
دیده و اگر لاغر بیند بمال گوشت او و میراث و پشم و شیرش مال اگر بیند که نعجه داخل خانه شد در آن زمین
سال دلیل ارزانی و فراخی معیشت بود اگر بیند که نعجه او قوچ گردید زن وی هرگز بار نگیرد و نعاج
بسیار دلیل زن صالحه باشد و بسا باشد که دیدن ایشان دلیل غم و فقد ازدواج بود لقوله تعالی
ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة الایة نمر پلنگ ترکان قپلان نامند شبیه
شیر بود لیکن جثه از او کوچکتر باشد دو صنف است یکی بزرگ جثه و کوتاه دم هر دو صاحب قوت و
سطوت بر همه حیوانات دود و از هیچیک نترسد و نخود معجب باشد چون سیر شود سه روز بخوابد و آن را
نیکو است بخلاف سایر سباع و چون بیمار شود موش خورد مرضش زایل شود جاحظ گفته که او همیشه بدین
شراب دوست دارد چون در مکانی بیاید چندان از آن بیاشامد که مست شود در آن وقت شکار کنند
جمعی را عقیده آنکه نمره را وضع حمل نشود الا وقتیکه مار بروی طوق زده باشد که نفس کشد و نیش زند
و بکشد از طبع او شدت حرص و بی صبری و عداوت با شیر باشد جهنده و رباینده از اماکن بعیده که
چهل گز باشد بجهد و بلند شود چون صید نیابد چیزی نخورد تا صیدی بدست آرد چه و مردار نخورد



در اخبار حضرت سید اطهار
آمده که روزی حضرت موسی
علیه السلام در مناجات با
ای پروردگار من خبر ده مرا
تو خطاب رسید که ای کلیم
کسی است که بهوای من بسا

یعنی احمد مختار صلی الله علیه و آله
کلیم الله علی نبینا و آله و
قاضی الحاجات عرض کرد
بگرامی ترین خلق خود نخست
گرامی ترین خلق من نزد من
رعت کند مثل هوای

گرگس بهوای خود و العنت گیرد بیند کان صالح من مثل الفت مردم کودکان و غضب کند بر
کسیکه بدر دیده خود و حلال کند حرام مرا مثل غضب کردن پلنگ غضبناک باک ندارد که مردم
کم باشند یا بسیار و این شده مثل است بدانکه اکل پلنگ حرام است چه از جمله سباع ضاره است



از جمله خواص او انکه چون سر او را در موضعی دفن کنند موش بسیار بروی جمع شود الکحال زهره او
روشنی چشم دهد و منع نزول آب نماید با سم قاتل است اگر کسی بخورد خلاص نشود مگر انکه خدای
تعالی خواهد مغز سر او چون متعفن شود هر ادمی که بوی ان بشنود در حال بمیرد لیکن او از کلهٔ
انسان بترسد و گریزد چون موی وی در خانه بخور کنند عقارب گریزان شوند اگر پیه او را که ادا حته
بر جراحات عفنه گذارند صحت بخشد هر که بخورد زهر از پیه او خورد زهر هیچ افعی بدو ضرر نرساند لیکن
در عجایب المخلوقات آورده که جمیع اجزای او سم قاتل است بخصیص زهره او ابیقول اصوب و اطبت جو
اکل طبخ قضیب او تقطیر بول و او جاع و سنگ مثانه کند مداومت جلوس بر پوست وی دفع
بواسیر کند هر که پاره از پوست او با خود دارد در نظر مردم با هیبت نماید اگر دست و ناخن وی در
موضعی دفن کنند هیچ موشی در انموضع زنده نماند چون پلنگ بر شخصی زخم زند موش طلب ان
شخص کند که بر او بول کند بمیرد پس هر که را پلنگی زخم زند البته احتیاط کند از موش بعضی گویند اگر کسی
پیه او را بر بدن خود مالد اگر پلنگ در آید از وی بگریزد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل
سلطان جابر و دشمن ظاهر شدید الشوکه بود هر که پلنگ را بکشد دشمن با ضعف را بکشد اگر گوشت او را
بخورد بمال و شرف رسد و اگر سوار شود بسلطنت و بزرگی رسد اگر پلنگ بر او سوار شود او را از دشمن
ضرر رسد اگر پلنگ دخول کند بر زنی از قوم ظلمه مسلط شود اگر پلنگی در خانه خود بیند فاسقی در خانه
او هجوم کند و اگر صید کند بمنفعتی رسد ارطامید و پس گفته که پلنگ بسبب تغیر لون دلالت بر مرد و
زن صاحب مکر و فریب کند و بسا باشد که دلالت بر بیماری و درد چشم کند اشامیدن شیر او
دلیل عداوت شارب او بود **نمله** مورچه ترکان قارنجه نامند بجهة کثرة حرکت مسمی بنمله شده او را
از دواج و مباشرت نیست بلکه او چیز حقیر سفیدی است که
بر زمین ریزد از و بیضه متکون شود بدانکه بیضه همه
حیوانات بضاد بود غیر بیضه النمل که بظا بود عظیم الحیل بود در
طلب روزی چه هر گاه چیزی یابد سایر مورچگان را خبر رساند با پیش وی ایند گویند این اختصاص بر نیش
ایشان دارد و تابستان روزی جمع کنند بجهة زمستان چون جمع کنند و بکهنه دارد ترسد که انها سبز
شوند چون ترسد که متعفن شود بیرون ارد و متفرق نماید بیشتر در شب مهتاب کنند حیات و تعیش او از
قبل اکل نیست و موافق اکل نبود چه او را جوفی نیست که طعام در او نفوذ کند چه آنکه بدن وی از
میان مقطوع است قوت او نست که چون دانه بدو نیمه کند باستنشاق وی تعیش کند در انچه از انش

وی را کفایت باشد چه او را قوه شامه قوی باشد در ابواب سابقه مذکور شد که هیچ حیوانی شامه
ندارد مگر آدمی و عکه و موش و مورچه بعضی گویند نمل بو نمیدارد اما فراموش کند بسبب هلاک
بعضی از مورچه آنست که پر بر آرد و در وقت طیران عصافیر بسیار شوند ایشان را صید کنند و نیش
دست و پای که دارد خانه بجهة خود حفر نماید و کجها در خانه خود سازد که آب باران بدو نرسد و بسا باشد
که دو خانه سازد یکی فوق و یکی تحت چه بر ذخیره خود ترسد نقل است که عدی بن حاتم طائی بجهة
مورچگان نان را میشکست و ریزه میکرد و میگفت ایشان همسایگان مایند چه هیچ حیوانی سوای او
راضی بضعف بدن خود نیست چه او باضعاف مضاعف راضی است تا آنکه بجهة استخوان خرما بر دارد
و حال آنکه از او انتفاع نیابد بلکه بجهة حرصی که بر جمیع روزی دارد روزی دو ساله نگهدارد و
حال آنکه زیاده بر یکسال عمر نکند از عجایب کار او آنکه خانه ها که بجهة جمع ذخایر سازد در آن غرفه ها و
دهلیزها و طبقات بنا کند همه را از ذخایر مملو سازد بعضی از او باشد که مثل زنبور بگزد یکنوع از او را
نمل الاسد نامند چه مقدم او باسد و مؤخر او بنمل مشابهت دارد نقل است که حضرت موسی عرض کرد
خداوندا قومی را عذاب کنی و حال آنکه در میان ایشان صالح بود خدا تعالی خواست که مطلع از حکمت خود
بوی نماید حرارت آفتاب بر او مسلط گردانید تا آنکه آنحضرت پناه بسایه درختی برد تا راحت یابد
خواب بر او غلبه کرده بخواب رفت چون لذت خواب دریافت مورچه او را بگزید آنحضرت بر خواست
و همه را بسوخت وحی الهی رسید که یا موسی یکمورچه آزار تو کرد گناه دیگران چه بود که جمله را بسوختی
یا موسی مطیع را ارتفاع درجه و رحمت و عاصی را عذاب و نقمت است بدانکه در احادیث هیچ اشعار بنهی
نیست بدانکه کشتن نمل بجهة رسانیدن آزار کراهتی دارد چه دفع ضرر از نفس واجبست حرمت احدی
از مخلوقات اعظم از حرمت مؤمن نیست و حال آنکه ترا مباح گردانیده از ضرب و قتل و دفع
مؤمن از خود و مال خود بقدر ضرریکه بر تو رسانیده و عقاب یا موسی که انتقام بجهة نفس خود قتل
همه مورچگان نموده و حال آنکه مورچه اذیت بتو رسانیده صحبت بر آنکه دفع موذی از بعض
واجب است قصه نمل در تفاسیر با حضرت سلیمان اشتهار دارد گویند که او بقدر گرگی بوده بعضی
بقدر شتری گفته اند نام او طاغیه و بعضی حرمی گفته اند فائده بجهة دفع مورچه در سوراخ او
دایره کشیده این آیه بخوانند که یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا
یشعرون و دیگر بجهة دفع مور انیست العروس تقتل و یکحل و تخضب و کل شیء تفعل غیر ان لا تعصی
الرجل حضرت مقدس نبوی این افسون را تجویز نموده و مؤلف حیوة الحیوان گوید که بخط بعضی علما

دیدم که بجهة دفع مورچه سه روز متوالی روزه بگیرد هر روز وقت صبح از ایام مذکوره نزد طلوع
آفتاب بنویسد قسطری داتری قذفوه بنوه برتطش و تغیب اشف ایها الجرب لاحول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم بعد از اتمام تف بر موضع مورچه کند پس باید زیت پاکیزه با انگشت بردارد و
و بمورچه مسح کند و نیز گفته هم که بخط بعضی مشایخ دیدم که بجهة دفع مورچه آنستکه بنویسد در ظرف پاکیزه
این اسما را و بشوید و در خانه مورچگان ریزد و هذه الاسماء که الحمد لله یا هیا شراهیا شالم و نیز گفته در
بعضی از مصنفات که بجهة افسون مورچه بر چهار سفال آب ندیده بنویسد و بر چهار طرف
آنموضع دفن کند که مورچه در آنموضع دیده نشود بزمین فرو رود و هذا و اذ قالت طائفة منهم یا
اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا لا تسکنوا فی منزلنا فتفسدوا و الله لا یصلح عمل المفسدین الم تر
الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا فماتوا کذلک یموت
النمل من هذا المکان و یذهب و نیز از جمله مجربات بجهة دفع موران آنست که بر لوحی از پوست بز
بنویسند و در خانه موران نهند هذا و ل ه ا ل م ل ح م د و ل ه ا ل م ل ک الله الله و ما لنا الا نتوکل
علی الله و لقد هدینا سبلنا و لنصبرن علی ما آذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا
مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون اهیا شراهیا اذونای ال شدای ارحل ایها النمل من
هذا المکان بحق هذه الاسماء و بالف لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم د ح ح م در اخبار آمده
از شیند اطهار که حضرت مقدس نبوی از کشتن مورچه نهی فرمود گفت مکشید مورچه که روزی حضرت
سلیمان علیه السلام با قوم خود بطلب باران بیرون رفت مورچه دید که بر پشت افتاده دستها جانب
آسمان برداشته گفت بار خدایا ما مخلوقیم از مخلوقات تو که محتاجیم بفضل تو که مارا بگناه بنی آدم مگیر بجهة
ما باران بفرست که اشجار سبز شوند و میوه آورد اطعام ما کن آنحضرت قوم خود را فرمود که برگردید که
بتحقیق که بسبب غیر خود آب داده شدید بدانکه مکروه است اکل آنچه مورچه بدهن و بدست و پای خود
برداشته باشد و اکل مورچه حرام است جهة آنکه پیغمبر ص نهی فرموده است کشتن اورا هرگاه بیضه
او که تخم سفیدیست از مورچه گرفته سائیده از بدن کنده بار شیده موضع وی بمالند دیگر موی بر
نیارد اگر تخم اورا در میان قومی پاشند آن قوم متفرق شوند اگر زن یکدرهم از آن بحبی دهند
شغل خود را نتواند داشت باد بسیار از او جدا شود اگر خانه موران سرگین گاو یا سرگین گربه
دیگر نخسابند بلکه از آنموضع بگریزند چون سنگ مغناطیس در سوراخ ایشان گذارند جمله بگریزند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مرد ضعیف و اصحاب حرص و گاه بلشکر تعبیر کنند و گاه بخیاه اگر بیند که

مسافران اقدام بر هر امر مخوفی مینمود و خود را از هوام و سباع و دزد محافظت مینمود جمعی از
حال او تعجب نمودند و او را تخویف نمودند که مغرور بنفس خود مباش او گفت من بر احوال خود
بابصیرتم اما با تاجری سفر کردم بارهای چند دزدان بادیه هر شب بر سر راه میآمدند و من پیش
از همه محافظت مینمودم و بسیار بیدار بودم از یکی از اعراب بادیه که آثار صلاح از ناصیه او
مینمود در راحله کرایه گرفتم مرا گفت صد مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات بفرست و بفراغت باش من صد
مرتبه صلوات فرستادم و بخوابیدم ناگاه شخصی مرا بیدار کرد پرسیدم گفتم تو کیستی گفت نیکوئی کن
و مرا نجات ده گفتم ترا چه میشود گفت دستم را متاع تو بخند بسته چه او باریکه او را دربر او خوانده
بودم شکافته دست خود در او برده بود تا متاع در آورد پس دست خود نتوانست که بیرون آرد
پس مکاری را بیدار کردم و التماس نمودیم که او را دعا کند گفت تو بدعا کردن اولائی که بجهة تو بدین
بلا گرفتار شده پس دعا کردم دست او خلاص شد هیچ وقتی فراموش نکنم نشناسی دست او را از جعبان
پس برکت صلوات بار دست او را بخهد بسته تا بدین مرتبه عاجز گشت کعب الاحبار گوید که در کتب بعض



انبیاء دیدم که نامه بخدمت حضرت سلیمان ع آمد و سلام کرد آنحضرت بعد از جواب سلام پرسید
با نامه چونست که زراعت نخوری عرض کرد جهة آنکه آدم ع را بجهة گندم از بهشت بیرون کردند
پرسید که آب چرا نیاشامی گفت زیرا که قوم نوح بجهة آب غرق شدند پس پرسید که چرا در معموره
نباشی گفت در خرابه ساکنم که او میراث خداست گفت چه میگوئی در وقتیکه در خرابه می نشینی گفت
میگویم کجایند آنهائیکه در دنیا نعم میکردند پرسید که در خانها که گذر کنی چه گوئی گفت میگویم وای
بر فرزندان آدم که خوب براحت میخوابند و از شدائد غافلند پرسید که چرا روز بیرون نیائی گفت
از ستم بنی آدم پرسید که در آواز خود چه گوئی گفت میگویم که توشه آخرت بردارید ای غافلان و نادانها

سفر عقبی باشید سبحان الله خالق النور سلیمان علیه السلام فرمود که در میان مرغان نصیحت کننده‌
تر از بوم نبوده بدانکه اکل هوام و بیع انها حرام تعبیر دیدن ماده در خواب دلیل زن
قواده است که زنان را بجهة مردان قیادت کند یا دلیل زن زانیه بود **فصل دوم** در ها
بکسوره **هره** بتشدید راء مهمله گربه و بترکی پشیک نامند در باب الف در اسد گذشت که گربه
از عطسه شیر موجود گشته از بینی وی بیرون آمده ابوهریره نقل کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی را دید
که ایستاده آب میخورد فرمود که مرا اسانتر است که گربه با تو بیاشامد عرض کردند فرمودند جهة آنکه
شیطان با تو آب اشامد
از انحضرت نقل کرده فرمود
اکلش حرام تعبیر دیدن
اگر بیند که گربه چیزی دزدید

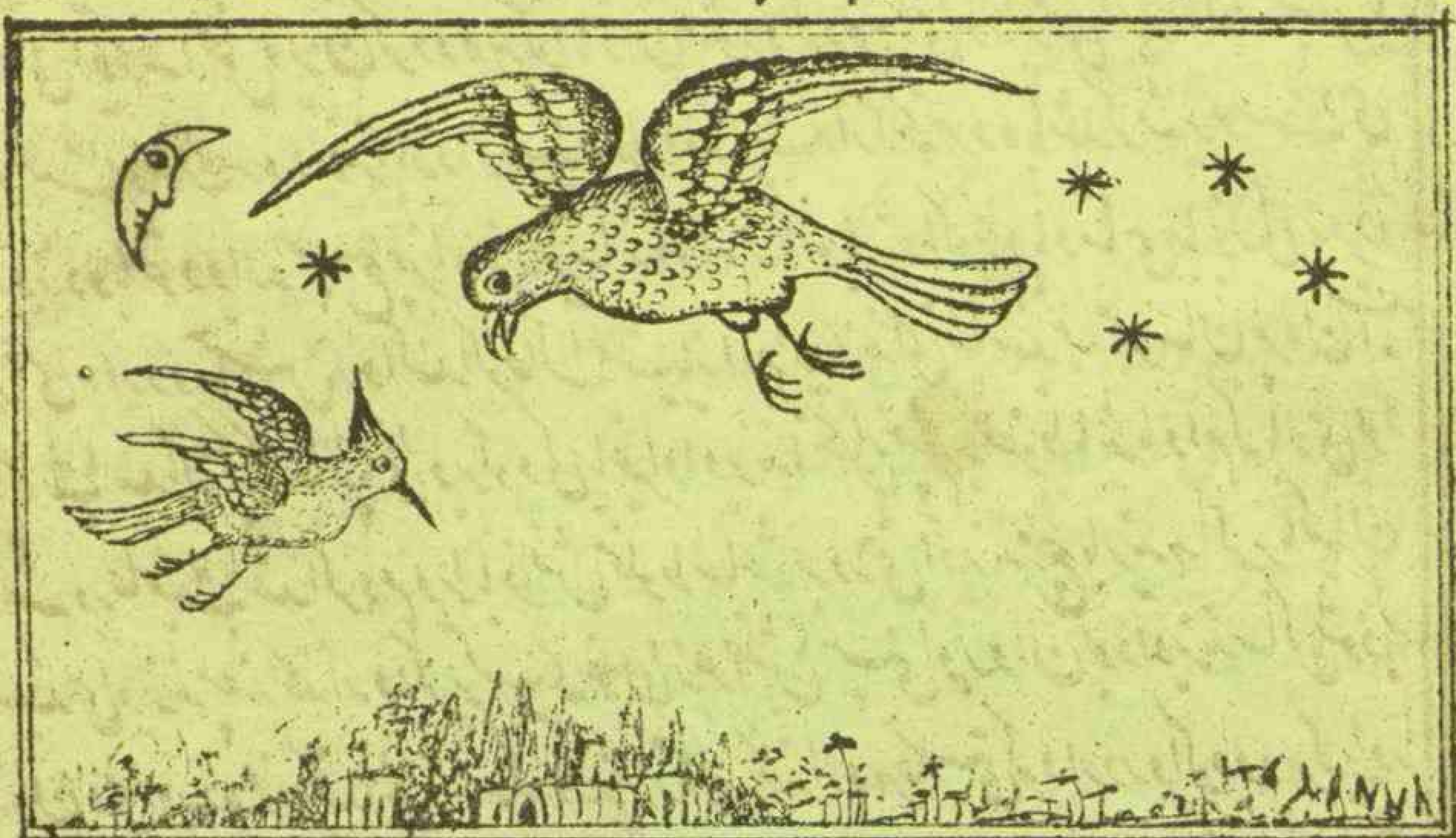


سلمان فارسی رضی الله عنه
که گربه از طیبات است
او در خواب دلیل خادم و حافظ
دلیل دزد خانه بود و گربه که
قصد وی بکند و انسی باشد دلیل سال راحت است بجهة رائی و گربه وحشی دلیل سال تعب و رنج اگر
بیند که گربه بفروخت مال خود نفقه کند بهود گربه را نغمار زود در دو شنبه کنند و کاه بنعمت چه در او منفعت
و مضرت است ارطامیدوس گفته گربه دلیل زن فریبنده و گزیدن او دلیل بیماریست زنی نزد ابن
سیرین آمده گفت در خواب دیدم که سنوری سر خود در شکم شوهر من فرو برده پارچه گوشتی از او
برداشت گفت شخصی از شوهر تو سیصد و شانزده دینار دزدیده گفت راست گفتی از کجا گفتی
گفت از عدد سنور پس غلامی را که در جوار ایشان بود متهم ساخته بردند اقرار بمال نمود بگرفتند اگر
بیند گوشت گربه میخورد سحر تعلیم گیرد **هزبر** بزاء معجمه و باء یکنقطه و راء مهمله بعضی گویند بلابل است
دم او کاسه است بزیر خود گیرد و بول کند پس بپاشد بهر که بریزد بکشد چه بول او سم قاتل است
فصل سیم در ها مضمومه **هدهد** معروفست بفارسی شانه سر و مرغ سلیمان نامند و
ترکی بوبو صاحب خطها و رنگهای بسیار بالطبع بدبو و کریه الرائحه بود چه خانه خود در زبل بنا کند گو-
از خاصیت او انکه ابر او در زیر
زمین بیند بطریقیکه ادمی در
شیشه دلیل حضرت سلیمان بود
نمود در اخبار آمده که روزی



در اب بدین سبب تفقد وی
حضرت سلیمان نبی علیه السلام
نزول نموده که اب نبود و چون وقت
سپاه صنعتی صنعا من در مو
نماز نزدیک شد تفقد هدهد نمود
بیافت عتاب را بشنید فرمود

که زود در ساعت او را حاضر کن البته او را ذبح نمایم یا عذاب دردناک کنم بکندن پر او یا در تشویه در آفتاب
یا مفارقت از زوجه یا آنکه دلیل روشن بیاورد پس عقاب در هوا بلند گشته همه روی زمین در نظر وی



مثل کاسه در دست شخصی مینمود بر یمن و شمال ملتفت گشت هدهد را دید که از جانب یمن میاید پس بقوت
تمامتر فرود آمده هدهد را قسم داد گفت بخدائیکه ترا این قوت داد که بر من رحم کنی و متعرض ایذا
من نگردی عقاب گفت ویلک پیغمبر خدا قسم خورده که ترا ذبح کند یا عذاب دردناک نماید پرسید که آیا
هیچ استثنا نکرد گفت آری مگر آنکه حجت روشن بیاورد هدهد گفت الحمد لله که نجات یافتم پس
هر دو پرواز نموده بنزد آنحضرت آمدند چون هدهد بنزد آنحضرت آمد دم خود جمع کرد و هر دو بال خود بر
زمین میکشید که تواضع و فروتنی آنحضرت نماید پس آنحضرت سر او را بجانب خود کشید هدهد عرض کرد یا
نبی الله یاد کن وقوف بین یدی الله یعنی یاد آر ایستادن خود در نزد خدای را از استماع این کلام آنحضرت را
لرزه بر اعضا نشست از او عفو کرد و سبب غیبت وی پرسید هدهد احوال شهر سبا و کیفیت امر بلقیس
چنانچه مشهور است بیان نمود پس هدهد عرض کرد که خواهم لشکر و ترا در فلان روز در فلان جزیره ضیافت
کنم پس آنحضرت قبول نمود در روز موعود با لشکر خود بجزیره مذکوره حاضر شدند هدهد طیران نموده
ملخی گرفته و بکشت و بدریا انداخت و گفت همه بخورید از این شوربای ملخ پس آنحضرت ع و لشکر از این
از خنده کردند گویند که سبب عفو آنحضرت از ذبح او آن بود که او با پدر و مادر خود نیکوئی کردی
که در وقت پیری بجهة ایشان طعمه آوردی چون ماده وی غایب شود نخورد و نیاشامد و فریاد قطع نکند
تا آنکه بسوی وی معاودت کند و اکلش حرام است جهة آنکه قتلش نهی و منتن الریح است از جمله خواص
او آنکه هرگاه پری از پرهای او بخور کنند هوام از آنخانه گریزان شوند چشم او را اگر بر صاحب نسیان آویزند



ببه فراموش کرده بخاطر وی رسد و همین خاصیت دهد اگر دل او را بریان کرده باشد بخورند وتماماً
و نیز قوه حافظه ایشان زیاد شود و دیگر چیزی فراموش نکنند اگر دیده هدهد را بر نکنند و در خانه یا
دکانی آویزند آنمحل ویران گردد و هرگز آبادان نشود و اگر روده های او را بر کسی آویزند اگر از بینی یا
جراحت او خون رود خون او باز دارد و هرکه منقار او را بعد از آنکه مرده باشد گرفته بر پوست وی
بدوزد و با خود دارد هیچ چیز او را ضرر نرساند مادام که با او باشد اگر نزد پادشاهی یا بزرگی رود او را
گرامی دارد و حاجتش روا کند اگر خاک آشیانه او در زندانی بپاشند همه محبوسان بیرون آیند
و نجات یابند اگر چنگال پای او بر کودکی یا غیر او آویزند آنکس از چشم بد محفوظ ماند مادام که با وی بود
همه در عافیت باشند اگر دم او را با خونش مخلوط ساخته بر درختی آویزند هیچ بار نیاورد اگر بر ماکیان
سفیدی آویزند بیضه نگذارد و اگر بر کسیکه خون از جراحتش یا بینی او روان بود آویزند ساکن شود اگر
زبان وی در روغن کنجد اندازند هرکه در زیر زبان نهد دارد هر حاجتی که دارد روا گردد و هرکه پر او را
با خود دارد بر خصم غالب گردد و حاجتش روا گردد و بر مقصود خود ظفر یابد اکل مطبوخ گوشت او نافع
قولنج بود اگر مغز سر وی با آب مخلوط ساخته خمیر نموده قرصها سازند و در سایه خشک نموده هرکه بخورانند
و در نقش خود بگوید اطعمتک یا فلان بن فلانه هدهدا و جعلتک تسمع بقولی و تطع لی و تشهد لی کما شهد هدهد
لسلیمان بن داود علیه السلام مطعوم آنکس را بسیار دوست دارد و از سخن وی بیرون نرود اگر پوست
او را بر بازوی چپ محکم ببندند نزد زنان محبوب القلوب گردند اگر منقار و زبان وی و اسمای این آیت
بر ورق آهو نوشته بر رشته ابریشمی که سیاه یا سرخ باشد مجموع را محکم بسته در زیر در خانه کسی که دخول
و خروج بر وی بود دفن کنند آنشخص وی را عظیم دوست دارد و از سخن وی بیرون نرود و اسمای
این است خطیطیا موداییل وصفاییل اگر خون وی بر چشمیکه موی زاید دارد تقطیر نمایند موی را
زایل کند اگر هدهد مرده یا نه بوجرا در پشت در خانه آویزند هرکه در آنخانه رود از سحر و چشم بد محفوظ ماند
اگر او را ذبح نموده مغز سر وی خشک نموده با مصطکی صلایه کنند و چست و بکرک مورد با او کوفته هرکه
ببوید محبت بوی یابنده گردد و چشم راست او را اگر بر رگوی تازه پیچیده بر بازوی راست محکم ببندند نزد
هرکس رود آنکس دوستدار وی گردد و اگر روده های او را خشک و صلایه نموده با روغن کنجد مخلوط
سازند بر موی سفید سه روز متوالی طلا کنند موی را بغایت سیاه کند خون او را اگر با کرم بر سفیدی که
در چشم افتد بچکانند او را زایل کند اگر مغز سر او را در برج کبوتر بخور کنند هیچ جانور کبوتران را نیازارند اگر
بچه اشغل او را با خود دارند مردم او را دوست دارند اگر بال او را نزد دیوانه بخور کنند صحت یابد

کو بند را

بموشت او در اکر بجهت مقصود باسحور بخور کنند کشاده کردد اکر بلسه پر از بال چپ او در خانه ظالمی را
سه روز متوالی پیش از طلوع آفتاب جاروب کنند و بگویند چنانچه قلع میشود انجا کرو به را از
انمکان قلع شود فلان بن فلانه الشخص از انمکان بیرون رود و دیگر عود نکند اکر بال چپ او را
سوخته خاکستر او را بر سر راه کسی که مقصود تو بود بریزی چون الشخص پای بر انخاکستر گذارد
ترا دوست دارد اکر دو پر از بال راست او را در پوستی بدوزی و با خود داری بنام وی و
بنام ما در وی بغایت دوستدار تو کردد و درازترین پرها از بال چپ او بجهت حب و قبول بود
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عالم غنی است که با وبد گویند از جهت بتن او و هر که او را انواب
خود بیند دلیل عزت و مال است و تکلم بخبر نزد سلطان از امر حادثه و حتک من سبا بنبا یقین
یا او را مسافری آید و نیز دیدن او امان است بجهت خایف و جابر بن مغربی گوید که دیدن او در لغت
بر ویران شدن خانهائیکه با خود است از اسم او یعنی هدهد که مشتق از هدهد الدار است و باشد که
دلیل رسول صادق و مقرب ملوک یا جاسوس یا مرد عابد کثیر الجلال و باشد که نجات از شداید و عذاب
بود یا دلیل معرفة الله و شرع و دین و نماز و اکر تشنه بیند بسوی آب راه یابد باب بیست و هشتم
در واو و مشتمل بر یکفصل چه او مکسوره و مضمومه ندارد وحش بواو مهمله و شین معجمه انچه از دواب
بمرکه با آدمی انس نگیرد و جهه دفع اینها و اعادی و رفع مخوفات انس و جن اینده عا بخوانند اللهم
بتلالا نور بهاء عرشک من اعدائی احتجبت و بسطوة الجبروت ممن یکیدونی استترت و بطول حول شدید
قوتک من کل شیطان استعذت و بمکنون سر سرک عن کل هم و غم تخلصت یا حامل العرش من حملة العرش
یا شدید البطش یا حابس الوحش احبس عنی من ظلمنی و اغلب من غلبنی کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله
غنی عزیز حجاب دیگر اللهم انی اسئلک بسر الذات و بذات السر هو انت لا اله الا انت احتجبت بنور الله
و بنور عرش الله و بکل اسم الله من عدوی و عدو الله و من شر کل خلق الله بماة الف لا حول و لا قوة
الا بالله ختمت علی نفسی و دینی و اهلی و مالی و جمیع ما اعطانی ربی بخاتم الله القدوس المنیع الذی
ختم به اقطار السموات والارض حسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین
واز عجیب مجربه نافعه بجهت دفع شر سلطان و شیطان و سباع و وحوش و هوام نزد طلوع آفتاب هفت
مرتبه بخواند اشرق نور الله و ظهر کلام الله و ثبت امر الله و نفذ حکم الله استعنت بالله توکلت علی الله
ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله تحصنت بخفی لطف الله و بلطف صنع الله و بجمیل ستر الله و بعظیم
ذکر الله و بقوة سلطان الله دخلت فی کنف الله و استجرت برسول الله صلعم در بر تستین حولی و قوتی د

استعنت بحول الله وقوته اللهم استرني ومالي واهلي وديني وولدي بسترك الذي به سترت ذاتك فلا عين تراك ولا يد تصل اليك رب العالمين احجبني عن القوم الظالمين يا قوي ويا متين وصلى الله على محمد خاتم النبيين وآله اجمعين وسلم تسليما كثيرا الى يوم الدين والحمد لله رب العالمين

ورشان براء مهمله وشین معجمه کبوتر صحرائی ساق الحر نامند در باب سین گذشت وبعضی گویند که مرغیست که از فاخته وکبوتر متولد شده یکنوع از او طوقی وسیاه رنگ وحجازیست الا آنکه آواز او حزین تر از ورشان نسبت



مزاج کبوتر صحرائی نسبت بحمام سردتر است صوت او مابین اصوات مثل آواز عود است و ورشان موصوف بتعطف ومهربانی است بر اولاد خود اگر بچه خود در دست صیاد ببیند بسا باشد که خود را بکشد اکلش حلال چه از جمله طیباتست اگر قطره از خون او در چشم چکانند که جراحت یا نقطه خون باشد ببرد وخون مجتمع متفرق سازد خون کبوتر اهلی نیز همین خاصیت دارد هرمس حکیم گفته که هر که مداومت باکل بیضه او نماید قوه باه وی زیاده شود تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد غریب بزرگیست وگاه باشد که دلالت بر اخبار ورسل کند چه خبر گمشدن آب در روی زمین در کشتی نوح علیه السلام او آورد وبعضی گویند دلیل زن صادقه است

ورل جانوریست مانند سوسمار لیکن او بزرگتر است بعضی گویند حلپاسه بزرگ دراز وسریع السیر وخفیف الحرکه است عبد اللطیف بغدادی گفته که ورل وسوسمار وشحمة الارض وحربا وحلپاسه همه اینها در خلقت شبیه بیکدیگرند اما ورل

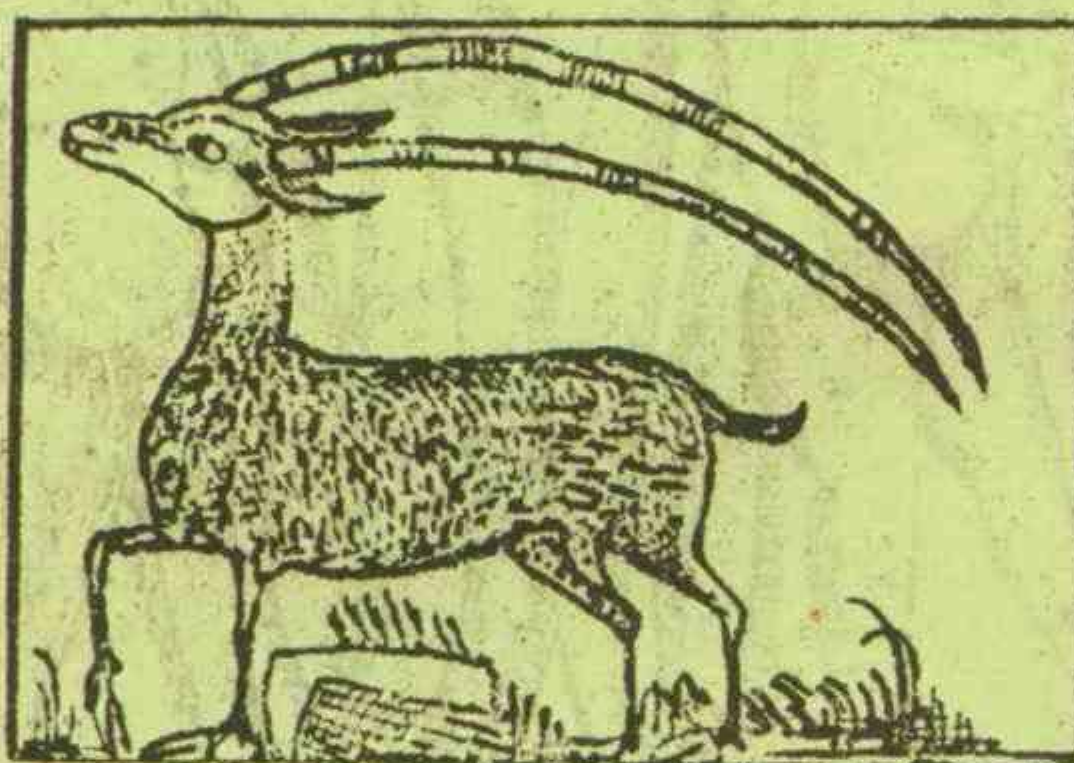


حرزون است که در حا گذشت ودر حیوانات کثیر الجماع تر از ورل نیست میانه او وسوسمار عداوت است لیکن چون بر سوسمار غالب آید بکشد ونخورد گویند سوسمار را از سوراخش بیرون آورد وبر او مستولی گردد وبچنگ وناخن بکشد رسم او آنکه مار را غصب کند وسر او بشکافد وفرو برد چون ورل را بکشند اکثر مار بزرگ در شکم او باشد جاحظ گفته که حرزون غیر ورلست وحرزون جانوریست که در نواحی مصر باشد ملیح ومنقش بانواع کثیره او را کف دست مثل کف آدمی انگشتان مقسوم باانامل بر حیات وعقارب غالب آید وبزودی بخورد واز سوراخش بیرون آرد ودر جایش ساکن گردد اکلش حرام موی او را اگر بر زنی آویزند مار نخورد دائم که با او باشد اکل گوشت وپیه او زنان را فربه کند طلا ر گوشت او خار از بدن وپوست بیرون آرد اگر پوست او را بسوزانند وبا روغن زیت مخلوط ساخته هر عضویکه خدرگی دارد بر او طلا کنند خدرگی وی زائل

شود و طلا میسر کین وی نافع کلف و عشق است تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر دشمن خسیس الهمه که صاحب دلایل ضعیف بود وزغه بزا و غین معجمه چلپاسه و ترکی باشی بغلو نامند از جمله حشرات و موذیات است در احادیث نبوی صلعم آمده که در کشتن او ثواب بسیار است در وقت



القاء حضرت ابراهیم علیه السلام در نار نمرود همه حیوانات اطفاء آتش مینمودند الا وزغه که باد میدمید تا آتش تیزتر شود لهذا حضرت سبحانه و تعالی او را ابرص و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله قتل و برا مباح گردانیده از طبع اوست که در خانه که از او رایحه زعفران اید داخل نشود و با مار الفت گیرد چنانچه عقرب با جعل از ذهن بار گیرد و لطریق بار بیضه نهد زمستان چهار ماه در خانه خود اقامت کند و چیزی نخورد احکام او در سام ابرص گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل مردیست که امر معروف و نهی از منکر کنند کم نام باشد که نامش نبرند و باشد که دلیل دشمن بود که آشکارا شرارت کند و بد گوید **وعل** بز کوهی را گویند و در رومیه گوزن گویند



از طبع اوست که در اماکن درشت ناهموار زنا کند اگر نر و ماده با هم مجتمع باشند چون وقت تولد شود و چون شیر در پستان او جمع شود مکد از او چون با آلوده خورد قوت شهوتش زیاد شود چون ماده نیابد منی خود مکیدن بیرون اگر او را جراحتی رسد سبزیکه در میان سنگ بر آید بخاید و بر روی بنهد به شود چون احساس صیادی کند اگر بر بلندی باشد به پشت افتد و خود را در دویدن چالاک کند فرود آید و بگریزد و فرو شاخ او که از سر تا دم اوست محافظت کند او را از سنگ و غیره بجهد زمی که شاخهای وی است او را در رفتار سریع گرداند اکلش باجماع حلال چه از جمله طیبات است اگر مغز سر و یرا زنی که خون او روان باشد در پشم بردارد خون وی منقطع گردد اگر گوشت وی خشک و صلابه کرده چیزی و سعده و قرنفل و زعفران و عسل را خلط نموده یک مثقال از او با آب کرفس بنوشند سنگ مثانه را بریزاند

بنات الوردان



متولد شود اگر در حمامها و بعضی اصحهب یعنی میکون جانوریست در اماکن نمناک در رگ با بعضی سیاه و بعضی سفید و از آنست که مرضها گویند بعضه



دراز نهند و در اماکن خبر ابه الفت گیرد و اکلش حرام ارسطو گفته که او را از بیت بزنند و در گوش
چکانند درد دندان ساکن کنند و اگر بر جراحتی که در ساقها باشد طلا کنند صحت بخشد باب
بیست و هشتم در یاء مشتمل بر دو فصل چه یاء مکسوره نیامده فصل اول در یاء مفتوحه
یاجوج و ماجوج بجیم تفاسیر گفته که ایشان از فرزندان یافث بن نوح‌اند و از ترک‌اند حذیفه
یمانی از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که آنحضرت فرمودند که یاجوج
چهارصد امیرست و ماجوج چهارصد امیر هیچیک از ایشان نمیرد تا هزار سوار از فرزندان
خود نبیند صنفی از ایشان باشد که طول هر یک صد و بیست ذرع باشد و یکنوع دیگر باشند
که یک گوش خود فرش و یکی را لحاف نمایند هیچ فیل و خوک نگذرند الا آنکه بخورند و کثرت

ایشان بمرتبه ایست که مقدمه لشکر ایشان در شام و ساقه در بیت المقدس باشد هر که از ایشان
بمیرد بخورند از انهار مشرق و بحور طبریه آشامند حق سبحانه و تعالی دخول مکه و مدینه و بیت المقدس را
بر ایشان حرام فرموده وهب بن منبه گفته که ایشان درخت و چوب خورند از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه منقولست که صنفی از ایشان باشند که در طول شبر
و صنف دیگر را طول بافراط بود و بطریق طیور مخالب و مثل سباع انیاب و گوشهای بزرگ
دارند بطریق بهایم جماع نمایند و مثل گرگ فریاد کنند موهای ایشان چنان درشت و طویل
باشد که ایشان را از سرما و گرما نگهدارد و هر روز نزد سد اسکندر آیند و حفر کنند تا آنکه نزدیک
باشد که آنرا سوراخ کنند چون فردا آیند حق سبحانه و تعالی آنرا بحال اول عود داده باشد تا در

آخر زمان

اخر الزمان بگویند فردا انرا سوراخ کنیم چون فردا بیایند بحالت اول باشد وقت اخر
سوراخ کنند و بیرون ایند مردم بحصارها متحصن شوند تیر بطرف اسمان اندازند ملطخ بخون بازگردد
پس حقتعالی بسبب لطف ایشانرا هلاک کند و او کرمیست که در گردن ایشان پدید اید یامور
از جمله نوعی از بز کوهی است یا شبیه بوی یکشاخ در میان سر دارد که منشعب شعبها بود بعضی گویند
که یامور گوزن نر است  که دو شاخ در منشار دارد
اگر صفات وی متشابه گاو کوهیست در مواضعی که
ملتفه و غضان بسیار دارد ماوی گیرد چون اب
خورد بنشاط در اید و در میان درختهای بجهد
شاخها بازی کند و باشد که شاخ او بشاخهای درختان
بگیرد و قدرت استخلاص نیابد فریاد کند چون مردم فریاد او شنوند بیایند و را صید کنند اکلش حلال
چه از طیبات است نشستن بر پوست او دفع بواسیر کند یحمور خر کوهی ترکی داغ اشکی باشد
دو شاخ مثل منشار دارد که درختانرا بدان قطع کند چون تشنه شود بکنار اب اید اگر درختی مانع
اید با شاخ خود ببرد بعضی گویند که یحمور همان یامور است که گذشت شاخهای او مجوف نیست لون
او مایل بسرخی اکلش حلال است بوئیدن روغن او درد را که در پهلوی ادمی بهم رسد نافع است
اگر بروغن بلسان مخلوط کرده بیاشامند انفع باشد فایده ابن جوزی در کتاب عرایس اورده
که از بعضی از طلبهٔ علم شنیدم که گفت وقتی که از شهر خود بیرون رفتم در راه بشخصی رسیدم با وی
مرافقت اختیار نمودم چون بشهری که مقصود او بود نزدیک رسیدیم گفت مرا بر تو حق رفاقت ثابت
ومن مردی ام از جن پرسیدم که ان کدام است گفت چون در امی شهر فلان مکان رسی مرغان و ماکیان
بینی در میان ایشان خروسی بینی از صاحبش بخر و ذبح کن گفتم مرا بر تو حاجتی است گفتم هرگاه
شیطانی و جنی مارد و سرکش که عزیمت در و اثر نکند علاج وی چه باشد گفت دوای او انکه قدری
از پوست خر کوهی بیار با او انگشت ابهام جنی گرفته ببند پس از روغن سذاب بری در سوراخ بینی
راست وی چهار قطره و در بینی چپ وی سه قطره بچکان که جنی مارد بمیرد و انشخص نجات یابد مرد عالم
گوید چون بشهر در امدم بدان مکان رفتم خروس سپیدی در میان ماکیان دیدم خواستم بخرم صاحبش
نفروخت بوی قیمت بسیار دادم و بخریدم و چون مالک شدم جنی که در راه همراه رفیق من بود اشاره
کرد که بکش بکشتم بعد از ان جمعی از مردان و زنان دیدم که بغوغای تمام امدند مرا گرفته میزدند که تو

ساحری چه دفعتیکه اینخروس را ذبح نمودی زن جوانیرا از ما جن گرفته است هیچ از دست
نمیگذارد پس ازایشان زهی بقدر زر قیراز پوست یحمور با قدری از روغن سداب بری
طلبیدم چون آوردند هر دو ابهام آنزن محکم بستم جن فریاد کرد که من ترا تعلیم کردم که با من چنین
کنی گوش بسخن وی نکردم پس چهار قطره از آن روغن بر بینی راست وی و سه قطره در بینی چپش
چکانیدم آن زن در حال صحت یافت وجنی فریاد میکرد تا بیفتاد و بمرد پس از این دانسته شد که
نگهداشتن خروس خصوص سفید دو تاج چنانکه در باب دال در دیک گذشت دفع جن کند
والله اعلم ونیز یحمور مرغ نیکو رنگیست شبیه برنگ زردیکه بسفیدی زند و منقش باشد در نخلستان
حجاز بسیار باشند زعم اکثر آنکه کبک زاست آکلش حلال یربوع براء مهمله و باء یکنقطه و عین
مهمله موش دشتی درص است که در باب دال گذشت ذو الرمح یعنی صاحب نیزه در باب راء گذشت

حیوانیست که پاهای دراز ودستهای کوتاه دارد دم



خود مثل دم ملخ بلند کند
ساکن شود در طوبه زمین نجهد
همیشه طالب نسیم باشد از
زمین سنگ حفر نماید و نجهد

شبیه برنگ آهو بره در زمین
او مثل آشامیدن آب بود
بخار مجتنب و محترز بود از
خود در محل هبوب ریاح

خانه سازد و دو در گذارد دیگر را ظاهر کند و یکی را مخفی و اندر مخفی برای گریختن قرار میدهد و از
طبع اوست که در مواضع نرم راه رود تا کسی اثر قدم او نشناسد و چون از چیزی ترسد بر بلندی
بسرعت تمام بالا رود و نشخوار کند و سرگین اندازد دو دندان در فک اعلی و دو در فک اسفل
دارد و این نوع رئیس باشد که همه بنی نوع وی مطیع و منقاد وی باشند بر سر تلی یا سنگی برآید چون در
راه چیزی بینند دندان بر دندان بساید و صدا کنند چون ایشان بشنوند از هر ناحیه بسوراخهای
خود گریزند چون رئیس مزبور تقصیر کند همه جمعیت کنند و ویرا بکشند و دیگری را رئیس گردانند چون
بطلب معاش روند رئیس پیش تر رود و بر بلندی برآید و چون امر مخوف بیند آواز کند ایشان
بیرون آیند طلب معاش کنند بدانکه باب را در طلب یربوع زیاده است مناسب آن بود که در باب
راء مرقوم گردد لیکن چون این معنی بر بعضی مخفی است لهذا در یاء نوشته شد اکلش حرام خاصیتش
آنکه بر موضعیکه موی زاید در پلک درآمده باشد طلا نمایند بعد از آنکه مو برآورده باشند دیگر بیرون
بیرون نیاید تعبیر دیدن او در خواب دلیل مردیست که بدروغ قسم بسیار خورد اگر با او برنج

نباید با چنین مردی جنگ کند یعسوب بعین و سین مهمله پادشاه زنبور عسل که همه نحلها مطیع وی
باشند که دو امیر در یک نحله نکنند بلکه همه لشکر اجتماع
نمایند یکی از اینه و امیر را بکشند و اطاعت آن دیگر نمایند



وحضرت امیر صلوات الله وسلامه علیه را بدین جهة
یعسوب الدین نامند زیرا که امیر مومنان و پادشاه
شیعیان است **فصل دوم در باء معجمه** بولو بدو یا مرغیست که کنیت او ابو ریاح است
واو حلیم است که در جیم گذشت چرخ است اکلش حرام اگر سر او را خشک نموده و صلایه کرده
باشکر طبرزد ساییده و با سرکه کهن سوسبار مخلوط
سازند و اکتحال نمایند بیاض عین را
زایل کند اگر زهره او را با آب
شهد انج ساییده در
بینی صاحب
سعوط کنند نفع عظیم بخشد

هذا کتاب انیس العشاق من تالیف محمد بن الحسن المشتهر بالرامی فی علم [illegible] و حسن

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد خالق بشریست که وجود خاکیان را مشرف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانید
و شکر و سپاس قادر برازنده است که با آثار قدرت نقش نفس انسانی را در سلک موجودات شرف
نطق بخشید و عقل سر آمده را بر ملائک مقربین گزیده و محرم اسرار وحی گردانید و دل صدر نشین را کرده
و قرب حضرت عزت ارزانی داشت و منزله قبول الهام قلم آن یکی را بر حقایق معانی دست تصرف داد
و صحیفه این یکی را بنور کتب آسمانی موشح گردانید و تحف تحیات بر روضه مقدسی که لوای رسالت را الحکم
انا افصح را از فرش بر عرش کشید و سالکان راه حق را هدایت و بار سلسلک الا رحمة للعالمین از مضیق
مسالک ظلمات کفر نجات بخشید و درود بر آل و اصحاب وی که کار فرمایان کارگاه دین و متقین گویان
کلمه یقین رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد غرض از این مقدمات آنکه در تاریخ فتح روز افزون
کشورستان اسکندر زمان مولی الملوک العرب و العجم مالک رقاب الامم حافظ بلاد الله ناصر عباد الله

المؤید من السماء المظفر من الاعداء باسط الامن والامان ناشر العدل والاحسان ظل الله فی الارضین
قهرمان اهل الدنیا بالطول والعرض سلطان السلاطین معز الدنیا والدین شیخ اویس بهادر
خان خلد الله سلطانه واوضح علی العالمین برهانه روزی بنده درگاه از در مدرسه مراغه از
درون صافی احرام طواف اطراف رصد کعبة الحکماء سلطان العلماء استاد البشر افضل المتاخرین
نصیر الحق والدین محمد بن محمد الحسن الطوسی نور الله مضجعه بسته بودم از نقل آفتاب جهان افروز از
آثار کوکبه نوروز بر انفرش مینافام مجلسی دیدم چون مینو آراسته فرد نسیم باد در اعجاز زنده
کردن خاک بر داب همه معجزات عیسی را از هاتف غیب اشاره فانظروا الی آثار رحمة الله کیف
یحیی الارض بعد موتها بگوش جانم رسید تعجب کنان گفتم فرد بار این چه جوانی و جمال است جهان را
و نه جمال که نو گشته زمین را و زمان را ساقیان بهار جام لاله گون در میان انداخته و مطربان مرغزار
ساز برگ طرب ساخته نرگس از عین مستی تاج زرین بر گوشه فرق نهاده و غنچه از جام لبالب شکوفه سبز از
منظر شاخ بر انداخته این یک مستانه اغصان هشیار ربوده آن یک چشمکان خواب عدم را چشم اعتبار گشاده
فرد گل در لحاف غنچه خوش خفته بد سحرگه باد صبا بر او خواند یا ایها المزمل سر دراز داد بوظیفه
بندگی حضرت سلطان گل قیام نموده و بلبل خوشخوان هزار دستان نغمه داودی در ترنم افزوده
فرد هنوز ناشده سوسن ز بند غم آزاد دراز کرده زبان چو تیغ در گفتار از هر طرف
انجمنی و از هر گوشه صاحب سخنی عرصه میدان طبع را از آب اشعار او جدی تر دانشمندی و رشته
بازار نظم را از گوهر گفتار مشتری گرم گردیدی بحکم آنکه گفته اند مصرع چو کان نماند گوهر فرو نهاد گم در
در اثنای محاورت خود فردی آغاز و زبان بطعن بر شعرای ماضی دراز کردند القصه محوای کلام از
مباحثه بمجادله انجامید و مضمون بحث معلوم نگشت چون در بحر طبع آن گرامی مایه دیدم و کوکب اوج
دانش را بلند پایه یافتم مجال مقال بود و محل سوال فرد سر مست شد این بلبل گلزار سخن
تا که بهانه بغزل داد اند تصریح نکرده گفتم فاضلی از افاضل عصر میفرماید رباعی هرچند که
سرو قامت افراخته و اسباب جمال مو بمو ساخته بر فرق تو موسی ید بیضا ننمود
تا عقد صد از نوزده انداخته و این رباعی مشتمل است بر اوصاف حسن خوبان و منوط باد دل
ارباب سخن همانا عقده اشکال این سوال بجواب مشکل گشایی اعیان زمان انحلال یابد تا نتایج
اجتماع اهل هنر ظاهر گردد بعد از تامل بسیار عذر خواهان گفتند نظم از نقد گنج خویش خبر ده بما
که تو هم ناقد بصیری و هم ناقل خبیر چون باتفاق از غرور دعوی بقصور معنی قایل شدند

گفتم شعرای سخن آفرین و استادان باریک بین از کثرت معانی و غایت سخندانی سراپای معشوق را بر نوزده
باب مبوب کرده اند و از روی دقت مو را بر همه بالائی داده اند چرا که گفته اند   بالاتر از سیاهی
رنگ دیگر نباشد   هرچند در شرح این ابیات بتحریر انجامیده و زبان نسخه مفصل به تسبیح باب
مسطور نگردد فاما بحکم اشارت بسبیل ایجاز ورقی مجمل بما فی الضمیر قابل مرقوم گردد و از تفصیل للمتقدم
و این مختصر مسمی شد بانیس العشاق بر وجه استحقاق من تالیف اضعف عباد الله و احوجهم حسن بن محمد
الملقب بشرف المشتهر بالرامی احسن الله عواقبه   باش تا چشم بخت بگشاید   منکر بخت که در خواب است
رفع صد گونه پرده خواهد کرد   آنکه در مهد نوزده باب است ..   باب اول   آنچه در کسوت
حسن سرآمد ملک جمال است مو را گرفته اند و فرق داخل اوست و منقسم بر سه نوع است   اول
معقد و بپهلوی کشن خوانند و آن چنان باشد که موی اتراک که گره بندند و بپارسی کلّه گویند چنانکه
اثیر الدین اومانی فرموده   فرد   گرد هست من بدان کله عنبرین رسید   پایم فراز پایه چرخ برین رسید
نوع دویم   مجعد و آن موی دیلم و بپهلوی نقوله گویند و بپارسی کلاله خوانند و مراد از کلاله آن است که
شکن بر شکن باشد چنانکه سید ذو الفقار فرماید   فرد   بت دیلم مه مشکین کلاله   بمشک چنین گرفته
روی لاله   نوع سیم   مسلسل و آن چنان باشد که مو همچون زره در یکدیگر رفته و از ا
بپهلوی مرغول و بپارسی کاکل گویند رشید الدین وطواط فرموده   فرد   کاکل مشکین بر افکن
از رخ چون آفتاب   حیف باشد بر مه روی تو از کاکل نقاب   و هر یک در کشوری سرافراز
و در مملکتی کار ساز اند اگرچه جمله را مو و طره و گیسو خوانند فاما در بیان این جمیع متفرق فرقی نیست
و از آنجمله هر یکی را قرار گاهی و پناهی است آنچه که در رخسار چو مار در کنار از حلقه زند و را زلف خوانند
چنانکه در وصف دلبران گفته اند   فرد   وقتی برای آنکه بغارت برند دل   زلف آورند بر
سر رخسار و کج نهند   و آنچه بر بناگوشش سر فرود آورد و بر گردن محبوب پیچیده و را گیسو گویند
چنانکه اثیر الدین اخسیکتی گوید   فرد   از بناگوش ار نداد داوری با گردنش   بر بناگوشش چرا
گردن نهد گیسوی او   و آنچه با دوش رسد از درازی و وی را باز پس بندند ورا طره دانند
چنانکه کمال الدین خواجه فرماید   فرد   با غمزه را پندی بده تا ترک خونخواری کند   یا
طره را بندی بنه تا ترک طراری کند   و آنچه کمر وار از میان معشوق در میان گیرد و را موی
دانند چنانکه نزاری گفته   فرد   موی تو با میان و میان تو کم ز موی   چون بوکه دید موی میان هم
در میان ترک   و آنچه مسلسل و بر خاک افتد و در پای معشوق سر اندازی کند آن موی دراز

که زلفش میخوانند چنانکه قایل گوید فرد آن خواجه گر زلف کجش پیچی که در خاک افتد با آن رسن در چه مشو گمان
از سیه کاری بود   و زلف دلاویز معشوق را بعنبر نسبت داده اند چنانکه شیخ سعدی گفته گیسوت
عنبرینه گردن تمام بود   محبوب خوبروی چه محتاج زیور است   و شعرای عرب زلف و موی را بهفت
اسم مترادف در عبارات آورده اند چنانکه ضدغ ذوابه ضفیره غدیره غدرا طره فرع
شعر   و اسم موی سیاه را گویند و جف موی بسیار سیاه را گویند و مسلسل زلف زنجیر را خوانند و
از بوی و لون و شکل مجموع سی و سه صفت تعبیر کرده اند و از این سی و سه یازده در کلام ایشان مستعمل است
و در عبارات بلغا متداولست چنانکه حباله مشک لیل ظلمت ظلام حبیل حل دود
غین غیم حبل متین   و سلسله بند گیسو را که حمایل دلبند است تعویذ عشاق مینامند چنانکه سلطان
الشعرا خاقانی در کلیات فرموده فرد بد و تا موی که تعویذ من است یادگار از سر مسکین من است
و یازده دیگر مستعمل است و در عبارات بلغا متداولست چنانکه عقده جعد مجعد جبش برقع نقاب
طاب طناب غراب سنبله عقرب صلیب و محمود سوزنی گفته فرد روی بنما تا دگر جان
نخوید کالصلوة   زلف بگشا تا دگر راهب نخواند کالصلیب   و در استعمال یازده دیگر اهل عجم مخترعند
مشوش مفتون مقبول عیار طرار دام نمام حلقه نعل ثعبان دخان برج و ملک الشعرا
ظهیرالدین فاریابی فرموده فرد چشمت بجادوئی بدل چاه بابل است   زلفت بکافری عوض برج
خیبر است   و بعضی از بلغاء عرب آونگ زلف را بخوشه عنب تشبیه کرده اند و شعرای عجم آنرا در عبارات
آورده اند و این تشبیه بغایت غریبست چنانکه امیر معزی فرماید فرد گرفته زلف گره گیر در میان دو لب
چه خوشه عنب اندر میان دو عناب   و آنچه تعلق بپارسی گویان دارد آنستکه زلف را از روی مجاز صد
اسم نهاده اند چنانکه سمن سا بنفشه سنبل نافه نافه گشای مشکبوی مشک رنگ مشک پاش
مشک ریز مشک بیز مشک آگین عنبرفام عنبرشکن عنبرین عنبرآسا عنبربیز عنبرشمیم غالیه گون
غالیه بو غالیه سا غالیه فام ابرکلوش سمن پوش قمرپوش شب شام غریبان شبستان شبرنگ
شب یلدا شب دیجور شب قدر عمر دراز سایه سایبان پرده چنگ غیم چین ماچین هندوستان
زنگبار هندو لاله سیه کار سیه دل دلدوز دلاویز دلبند دلبر سرگردان سرکش سرکج سرگشته
سر بباد داده سرانداز سرافکنده سرافراز قفادار زره کمند کمند انداز رشته رسن تاب
رسن باز چنبر چنبری دود آتش پرست خورشید پرست کافروش کفر کافرکیش زنار چلیپا چوگان
بند بند زنجیر شولیده سودائی دام زاغ پرشکن خم اندر خم بادپیما هوادار پریشان کار آشفته

رو بکار تار تار سفر از بهم بر آمده الفصه بعد طها حد شی است دراز و مفردات اسم کتبات تا معدود

و بخلاف این تشبیهات ظهیر الدین فاریابی زلف را جادو میخواند و در این تشبیه مخترعست چنانکه میفرماید فرد
زلفت بجادوئی ببرد هر کجا دلی است وانگه بچشم و ابروی نامهربان دهد و این تشبیه را بواسطه آن
در عقد صد اسم زلف وصف نکرده اند که جمهور اهل طبایع در استعمال این تشبیه متفق نمیشوند بر این تقدیر
هر گاه منظور نظر باشد ید و بیضای موسی ظاهر گردد و صد صفت زلف که بیرد و فر نوزده باب حسن حمایت
اند دیوان دلبری منسوخ گردد و تا کسی حقیقت این معنی ندانسته باشد متعرض کفایت امر نگردد که قایل فرماید
بر فرق تو موسی ید و بیضا بنمود تا عقد صد از نوزده اند جسته

باب دویم در صفت جبین

و جبهه و ناصیه اسماء تازیست و در پارسی جبین را نشانی نام بدارد و در برو رکار بدین چهار اسم مترادف
روشناس است و چهار جا او را بچهار کوکب سعد تشبیه کرده اند اول انکه قدمای عرب جبین معشوق را
از جهت خضاب ابرو بکف الخضیب تشبیه کرده اند و این صفت پسندیده اند و بپیشانی از این پس ابرو
پارسی گویان همسنگ جز این یک بیت ندارند کف خضیب گشاید گره ز ناصیه اندم که ماه من گره
بسته از جبین بگشاید دویم انکه شعرای خراسان جبین درخشان را بسهیل تشبیه کرده اند چنانکه یمنی
در کفایت تشبیه گوید فرد بهر دل بینی پیوسته سهیل درخشد آن پیه تو جبینت چون اختر یمانی سیم
سعادتمندانش مشتری اختر خوانند و این تشبیه روشن است و گفته اند فرد انتشری جبینان سر عشاق را از این
نداشت کور الطلف روی جهانیست مشتری چهارم از روی گشادگی دیگر از زهره گویند و این از
همه سرآمده است چنانکه فرخی گفته فرد بر فلک حسن اگر چه زهره جبینی زهره برقص آید ار جبین بگشائی

باب سیم در صفت ابرو

و از اهل عرب حاجب خوانند و بطاق و محراب و عین و نعل و هلالش تشبیه
کرده اند و آن بر دو قسم است متصل و منفصل یعنی بهم پیوسته و از هم گسسته و از روی لطف پیوسته
خوش است چنانکه گفته اند فرد پیوسته کسی خوش نبود در عالم جز ابروی یار من که پیوسته خوش است
و در عجم بسیزده صفت موصوفست اول انکه اهل نظر ابرو را ماه نو خوانند از آن روی که بر سپهر حسن انگشت
نما است و از رویت او بهجتی عظیم مشاهده میرود و همه را دیده بر او نگران و او خود را چنانکه هست بهمه
نمینماید تا عاشق مستمندی تکلف گوید فرد بهر کس بنمودم خم ابرو که تو داری مه نو هر که ببیند
بهمه کس بنماید و داد رسا کر حقیقت او تعلق بدقت نظر دارد چراکه گاهی بابر زلف از نظر محجوب گردد چراکه
طالب دیدار از عین قصور گوید فرد یکشب از زلف سیه گوشه ابرو بنما گرچه در ابر نهفته مه نو نتوان
دیدن دویم انکه اهل تعبیر بکوچه از ادله او استدلال یعنی قاب قوسین کرده قوسش میخوانند

و بعضی اهل



وبپارسی بکمانش تشبیه میکویند چنانکه رامی میکوید فرد از دور کمان ابرویت پیوسته بر حوروش
تو آفتاب در قوس کردیده سیوم آنکه شیخ سعد الدین خضا بکرده را از دور بیکی بقوس و قزح تشبیه کرده
میکوید فرد ابروی همه بر آن کمان ابرو چو قوس و قزح بر آفتابست چهارم آنکه
ابروی سبز را زنگار کمان میکویند فرد از روی زنگاری کمان چون پرده برداری عیان تا دوش
باشد در جهان دیکر نباشد مشتری پنجم آنکه از کوشه ها سرکجی دارد در است بکمان میماند که معشوق
در کمین عشاق کشد چنانکه گفته اند فرد پیوسته کمان ابروانت پیوسته کشیده تا بناگوش
و کوشه کمان ابرو و زلف که دل بسته اوست چنانکه شیخ عماد میفرماید فرد دل من کوشه گرفت از
همه عالم لیکن کوشه گیریست که در بند کمان ابرویست ششم آنکه ویرا اطاق خوانند از
آنکه بر منظره دیده ارتفاع دارد چنانکه ابن حسنا کوید فرد ندیده دیده معمار عشق طاقی جفت جز
ابروی تو که جفت است و طاق در عالم هفتم آنکه قبله عشاق است و کوشه نشینان ویرا محراب خوانند
و از روی جد روی دل بر او دارند چنانکه شیخ عماد میفرماید فرد مذهب غمزه خونریز تو دارد دل من
لاجرم کوشه ابروی تو اش محرابست هشتم آنکه او را ابن هلال بعین نعلی تشبیه کرده هرچند که
یکی نعلی است که بر سر عین است و در اغراق افیضت کفته است فرد از خط سواد ابروانت مشکل
عاجز شود ابن مقله و ابن هلال نهم آنکه اهل قلم ویرا حلقه نون خوانند چنانکه گفته اند فرد
خوش نویسان ناید در قلم هیچ نونی بهتر از ابروی دوست اگرچه خطی ممدود است چنانکه کویند
فرد حرفیکه بود بر ورق حسن تو دال نون خم ابروی تو باشد کافی دهم شهسواران عرصه
فصاحت چوکانش گفته اند چنانکه قطب چوکانی کفته فرد خال تو فراز خم ابروی کجت کوئیست
که اندر خم چوکان باشد یازدهم آنکه چون تیغ خوبان داغ قبول آن بر ناصیه جان دارند بداغ تشبیه
کرده اند چنانکه قائل کوید فرد نیکبخت آن بود که پیوسته داغ ابروش بر جبین باشد دوازدهم
آنکه چون از روی شوخی سر در کوش محبوب باشد در دیوان حسن و جمال راه حجاب بدو ارزانی
داشته اند چنانکه قائمی میفرماید فرد بالای سر تو زلف از آن دربان است کابروی تو حاجب است
بپشانرا سیزدهم آنکه طغرای حسن و جمالش کرفته اند و در ابطال خط منشور ظهیر الدین فاریابی
فرموده فرد طغرای ابروی تو با مضای بیشکونی برهان قاطعست که آن خط مزور است
باب چهاردهم در صفت چشم چشم را اهل عرب باصره و مقله و ناظره و عین خوانند و این چهار
نوعست شهلا و کشیده و خواب آلوده و میکون و غمزه لازم هر چهار است و چشم شهلا را

عبهری گویند و بجام نرگس نسبت داده‌اند چنانکه قائل گوید فرد در خرابات مغان گوئی که مستان
غافلند از شراب شوق جام نرگس شهلای تو و چشم کشیده چشم نرگس است که از تنگی بر خطوط
اجفان متصل است و بعینه بکاف مسطح مینماید چنانکه گفته‌اند فرد ز چشمش یکنظر کافی بود لیکن چو
می‌بینم کجا ایندل که من دارم قبول هر نظر گردد و چشم خواب آلوده را مخمور خوانند
هر چند مدام مست است و معربد نیست که از عین مردم آزاری بسر فرود نمیارد چنانکه گفته‌اند
فرد نمیاید که سر عربده دارد چشمت مست خوابش بسر دمانکند آزاری و چشم میگون آنست
رنگ شراب دارد و مخمر است و از شوخی در یکطرفة العین هزار شور بر انگیزد و او را فتان خوانند
چنانکه میر کرمانی گوید فرد روشن است این اصل معنی اگر در دیوان حسن چشم شورانگیز او
چو شاهبیت مثنویست و اهل نظر چشم معشوق را بجهل صفت وصف کرده‌اند و از آنجمله سیزده در
عرب متعارفست چنانکه عبهر نرجس سقیم علیل قمری خمری مخمور ساحر معربد فتنه فتان
زجاجی جزع مردمک دیده را بعروس حبشی تشبیه کرده‌اند که در حجله جزع یمانی در خواب ناز
باشند چنانکه خاقانی گوید فرد آند و مخمور عروس حبشی خفته در پرده جزع بینند و سی و سه
چیز تشبیه کرده‌اند و در عجم متداولست چنانکه نرگس بادام خواب آلود گوشه نشین مردم دار
خانه سیاه خطا ترک فتنه جادو فریب جادوانه جادووش چاه بابل خونخوار خونریز
مردم آزار کماندار تیرانداز آهو آهو فریب آهوانه شیرشکار نیم مست مست مستانه
خراب بیمار ناتوان چنانکه شیخ فخرالدین عراقی فرماید فرد خرابیها کند چشمش که نتوان گفت
در عالم چه شاید گفت که خود را ناتوان سازد و ظهیرالدین فاریابی چشم را بآفتاب تشبیه کرده باعتبار
آنکه نورانی و روشن است که چشم را عین میگویند و چشمه آفتاب را عین و در این تشبیه مخترع است
چنانکه میفرماید فرد چشم شوخت که آفتاب وش است خط سبزت که آسمان آسا است در
خفا و ستم چنان شده‌اند کانچه ایشان کنند عدل و وفا است باب پنجم در صفت مژگان
مژگان را اهل عرب جفن نامند و در فارسی پلک هر چند خیل مژگان چشم ترک قلب شکن سپاهی است معدود
اما در عین اعیان بدوازده شعب منشعب میگردد گروهی سنان خوانند نظم مژگانت گذر
کند همی از جوشن مانند سنان گیو در جنگ پشن و طایفه خنجرش خوانند چنانکه گفته فرد
انخنجر مژگان تو خون جهانی ریخته وآن نرگس خنجر گشته با خون دل آمیخته و بعضی مژگان
سر تیز را بتیغ نسبت کرده‌اند چنانکه امامی گوید فرد تا داد چشم مست ترا ور کار تیغ بی او

نکرد بر سر موی کذار تیغ و قومی مژه را پیکان نامیده اند چرا که در کمان خانهٔ ابرو پیوسته در کمین عشاق نشست
و موی شکافی شعار اوست چنانکه گفته اند فرد مژگان تو با کمان ابروت تیرش همه بر نشانه
آید و گروهی مژگان را بناوک نسبت داده اند که از مجری دیده خون دل بهار ریزد چنانکه قائل گفته
فرد ناوک مژگان او و خون دلم بسکه ریخت گرد جهان سر بسر در نظر من سیاه و بیشتر آن را
به نیشتر تشبیه کرده اند چنانکه خاقانی گفته فرد نوک مژگان چنان زدی بر دل که به نیشتر بر جگر نگشت
و بعضی از آن رو که در سواد حلقهٔ هندوی از هر طرف پیوسته و در دیده طلایه کشیده است صف در قلب
شکنش خوانند چنانکه عاشق وصف الحال از زبان معشوق گفته فرد خیل مژگانش دو صف آراسته
در پیش هم ریزش خون میکنند آنده که بر هم میزنند و قومی نوک مژگان را از روی سر تیزی
بالماس ریزهٔ آتش نسبت کرده اند چنانکه در صفت سنگ ریزی معشوق امیر معزی فرموده فرد
فروزده بدو بادام صد هزار الماس برون نشد دو صد الماس هاز در خوشاب و جماعتی از
شعرای قدیم مژگان را هندوان آینه دار گفته اند و چون این تشبیه خلاف تشبیهات متند و لست هر آینه
غریب نماید چنانکه شاعر گوید فرد سنبل رخسار تو رنگی آتش پرست نرگس مژگان تو هندوی آینه دار
و سخن گویان باریک نظر سر مژگان را بپای عنکبوت نسبت کرده اند که از پردهٔ عنکبوتی دیده از هر طرف
راه دل عشاق بیزند چنانکه سیف اغرج میگوید فرد از پردهٔ عنکبوتی نرگس تو در دل زده عنکبوت
مژگان تو چنگ و طایفهٔ بسیار بمورچه گان که در گرد بادام جمع شوند نسبتش داده اند چنانکه سحر آفرین
گفته فرد موران بهوای شکرستان لبش در حلقه گرفته اند بادامش را و کلام امرا عجم است
چنانکه گفته اند کلام الملوک ملوک الکلام و اکثر فصحای عرب مژگان را بطعن رمح و نوک قلم تشبیه کرده اند
اما در رسالهٔ شیخ حسن اهوازی در صفت حسن آمده گفته که چون بر صفحهٔ جمال نون خط ابروی خوبان میکشند
فرد موی ز بهر خامهٔ تقدیر در افتاد بر دیده نشست و نام آن مژگان شد باب ششم در صفت روی
و آن در لغت عرب بهشت اسم مسمی است چنانکه محیا غره طلعت منظر عارض عذار خد وجه
و بر سه وجه موصوف است اول آدم و وی را اسمر خوانند و در لفظ آدم ایهامیست چنانچه افضل الاقران خواجه
سلمان میگوید فرد دانهٔ خال تو بر عارض گندم گون دید آدم آمد ز پی دانه و در دام افتاد و ثانی را وردی
و گویند بوردی معروف است و اهل عجم گلرنگ میخوانند چنانکه بهشتی آملی گوید فرد رخسارهٔ گلرنگ تو آبی
سرو روان ورد بیست که از باغ بهشت آورند و ثالث را بیضا میگویند و ابیض البشره است
سفید پوست میگویند چنانکه شادی گوید فرد تا برگ گل نسرین شد زردی سپید از تو از خرمی و شادی

در پوست نمیگنجد و بزبان پارسی هشت نام آورده است اول آنکه اهل نظر دیدارش گویند مولانا
همام الدین تبریزی فرموده فرد اگر دیدار بنمائی و جنت را بیارائی برای همه دوزخ گزینند از
روضه طوبی را دوم آنکه خراسانیان چهره آتش خوانند چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرموده فرد
شمعیست چهره تو که هرگز ز نور خویش پروانه عطا به آسمان دهد سیم آنکه اهل بخارا
رخساره‌اش گویند چنانچه پور رودکی گوید فرد رخساره او پرده عشاق درید آنکه بنفشه دارد در
پرده چهارم آنکه عشاق مشتاق رخسارش مینامند چنانکه عزیز شیروانی فرماید فرد گشاده گوی گریبان
ز صبح بر سینه کشیده داغ صبوحی ز نیل بر رخسار پنجم آنکه شاهبازان عرصه حسن رخش گویند
چنانکه سحر آفرین گوید فرد هرکه رخش دید از کناره میدان در شطرنج او فتاده برآید ششم آنکه
پارسی گویان گونه آتش گویند فرد شد بار دگر دیدن رویت روزی ور بخت نخواستیم بدین
گونه مپند هفتم ویرا بزبان پهلوی دیم خوانند چنانکه گفته اند فرد او نم واشو بدیم اگمن
وانش آشو بدل بو باد دادان هشتم آنکه سایر خلق رویش گویند چنانکه شاعر گوید فرد روی بنما
تا که ایمان آورند بت پرستان از زمین سومنات ورد روی ما ز خشم از کحل بخصوصیت زیبا
آراسته اند و در عرب تشبیه من وجه بده چیز کرده اند قمر ید بیضا مرات شمع مادر عاج
کافور اهل عجم از حقیقت او بیازده صفت بر مجاز اطلاق کرده و در لسان عرب آورده اند چنانکه
کعبه قبله دین مصحف صحیفه نسخه ورق طلیعه نور ید بیضا نعم و ویرا بنوزده صفت تشبیه
آورده اند آفتاب ماه جام جهان نما آئینه دست موسی آتش آب شیر بها گلزار
گلستان گل لاله سمن یاسمین نسرین نسترن گلنار ارغوان نیمروز ختن نگارخانه چین
چنانکه گفته اند فرد خیال روی تو در چشم من چه جلوه کند نگارخانه چین در نظر پدید آید و از
عدد چهل و پنج تشبیه شش وجه در میان این طایفه مترادف و متداولست چنانکه شمس آفتاب
قمر ماه بیضا دست موسی نار آتش مرات آئینه ورد گل و شعرای روشناس هیچ
صفت تشبیهی نکرده اند جز این یک بیت که چون تشبیهی در وجه نشسته فرد ماه من دو عین از آنست
شد از نون میم بینی الفی کشیده بروی از سیم باب هفتم در صفت خط و خط نزد ارباب حسن
لطیفیست مشترک میان اهل قلم و حسن خط از غایت لطف در عبارت نمیاید فاما از روی قیاس چند
قسم گرفته اند اول آنچه گرد لب برمیاید و روی بشری دارد و اهل عرب آنرا نبات خوانند که اعتبار
نشو و نما دارد و شعرای عجم سبزه میگویند چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرماید فرد در خط شد آ

ز سبزه خط تو هر زمان   تا لب چرا بر آن لب شکرفشان نهاد   و استادان رنگین سخن
خط سبز را فستقی میخوانند چنانکه گفته اند فرد از پسته فستقیت معلوم شد   کامروز در خطت
روی بسبزی دارد   و شعرای خراسان دایره خط سبز را بواسطه دور و لون باسمان تشبیه
چنانکه امیر معزی فرموده   فرد   خط سبزت از آن رو آسمانی گشت تا دانی   بجان منت پذیر
اند عطای آسمانی را   و ارباب معانی مهرگیاهش گفته اند و این دلیل روشن است چنانکه
جمال الدین سلمان فرماید   فرد   رخ تو چشمه مهر است و گرد چشمه مهر   دمیده سبزه خطت
مگر که مهرگیاست   و از یکروش بزنگار آینه نسبت کرده اند چنانکه مشهور است   فرد   آینه
روی دوست زنگار گرفت   از بسکه بر آن سوختگان آه زدند   و اهل روش ریحان
خوانده اند چنانکه قائل گفته   فرد   خطت زغبار روی در ریحان کرد   یاقوت لبت سر ترقی
دارد   و با وجود آنکه در قلم اصطلاح نسخ نسخه حسن میگیند چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرماید
معزول کی شود رخت از نیکویی بخط   زیرا که بر تو ملک ملاحت مقرر است   و چنان از سواد
او تفاوت مراتب انواع خطوط درج یاقوتی متحقق میگردد ادیب کاتبی گوید   فرد   خط غبار
لبت نسخ گشت در عالم   که تا کهان شود آن نسخ ثلث توقیعات   و حرف گیران لوح
عشق شکل دال خط را بلام نسبت کرده اند چنانکه عماد خسرو میگوید   فرد   خط تو که شان لبت
نازل شد   لا نیست که بر آیت وی جهت دال است   و برای چهارده صفت بقلم در آورده اند
چنانکه   سبزه   ریحان   مهرگیاه   پیروزه   زمرد   مینا   زنگاری   فستقی   طوطی   خضر   لام
دایره   و شعرای خراسان دایره خط را بهاله نسبت کرده اند چنانکه ادیب صابر گوید   فرد
در دور رخ تو هاله انداخت سپهر   تا دایره خط تو بر ماه کشید   قسم دویم آنچه در مشام زلف سر فرا
گوش محبوب آورده از سیاهی غبار خیل زنگیان است که رد بخطه خطا دارد و سر خیل حبش پیش
گرفته چنانکه امیر معزی فرماید   فرد   زنگیان که ختن بهم بر آمد بخطت   گویی ز حبش سپاهی بید آمد
و امرؤ القیس اثر العود سوخته نسبت داده و در پارسی ترجمه اش گفته اند   فرد   لاله رخ آتاب
رخت در دل مجمر افکند   عود را بوی خطت بر سر مجمر دارد   و ابو فراس بمشکش تشبیه کرده و
حقیقت این تشبیه بدین فرد استدلال میتوان کرد   فرد   تیره الخط مشکینم که گویی مورچه بای
مشک آلوده بر برگ گل نسرین نهاد   و آنچه صفحه عذار را دور تر گرفته است و اعتبار موی بنا
گوش از وی نمیتوان کرد آنست که عارف بتجاهل گوید   فرد   گرد مشک است که بر گرد بنفشه

بنفشه است که در دامن گل رُسته   و متنبی خط را بعنبر تشبیه کرده است چنانکه ظهیر الدین
فاریابی گفته فرد آمد خط سیاه بلالائی رخت   وین نیز منصبی است که لالاش عنبر است   و این
نوع خط نیز بیازده صفت موجه موصوفست چنانکه سنبل مشک عنبر عود سمندر پر غراب
دوده تاریکی ابر انگشت قیر نیلی مای پیاله مورچه بنفشه شب چنانکه انوری فرماید فرد
ای از بنفشه ساخته گلبرگ را نقاب   در شب نهاده چهارده بر روی آفتاب   و ازین باب
تشبیه که ذکر رفت هفده باصطلاح اهل عجم است و سیزده بعادت اهل عرب چنانچه نبات ریحان
خضر عود مشک عنبر بنفسج نیل قیر لام دال غراب پر غراب ماه و یحیی برمکی خط محبوب را
خط محبوب را بلباس آل عباس تشبیه کرده و این معنی بغایت غریبست و پارسی در این باب بدین
فرد در قلم نیامده است   سلطان رخت لباس عباسی را   پوشیده مگر سر خلافت دارد   و
خط از روی حقیقت طغرای منشور رود و نشو و نماست تا مادام که محبوب بمحاسن اوصاف حسن خط آراسته
نگردد چرا که گفته اند فرد اهل معنی را اگر صورت نبستی خط تو   صورتی بودی رخت از روی هستی نا تمام
فاما اورا که غبار در دیده بود از مطالعه خط غبار چه تمتع   فرد چشم کوته نظران بر ورق روی نگارین
خط می بیند و عارف قلم صنع خدا را   باب نهم   در صفت خال و آن موصوف و معروفست
بزیب جمیل و زینت جمال اما از عرب یافت تازه شناس عجم شد و خال نیست از آنکه نقطه سودای رسوائی
خال معشوق را با سودای دل عشاق نسبتی باشد از آنرو که هر دو آتشند چنانکه گفته اند فرد تا تو بر برگ سمن
نقطه سودا زده   در سویدای دلم آتش سودا زده   و از آنجمله خال را با سپند نسبت کرده اند که پیوسته
با آتش رخسار در تابست   فرد دل را بسوخت دانه خال تو زینهار   زین بیشتر بر آتش سودا مسوز سپند   و از
سیاهی دل بکفر و فرعونش نسبت کرده اند چنانکه قایل گفته فرد رخ و خالت ید و بیضا و دلت فرعون است
رقم کفر چرا برید و بیضا زده   و اکثر قدمای عرب خال را بالحجر الاسود تشبیه کرده اند و شعرای عجم حقیقت این
معنی را از قدما سلب کرده اند و در عبارت آورده اند چنانکه شاعر گوید فرد خالت حجر الاسود و ما
اهل صفائیم   سعی کجا رسد بوسه اهل صفا را   و ستاره شناسان نیک اختر بکوکب منخسف تشبیه کرده اند
چنانکه گفته اند فرد ای من در دو ابروی تو این نقطه خال   چو کوکب منخسف میان دو هلال   و کمال الدین
اسمعیل خال دلپسند را بهاروت نسبت داده چنانکه میفرماید فرد مو زلف تو بر بنا گوش نعمان تو دست موسی
خال تو بر زنخدان هاروت و چاه بابل   و کمال الدین خواجه در وصف الخال که از آنجا که بر لب چشمه
آب زندگانی دارد و میگوید فرد چه سعادتست سیاهیست خال هندویت   که بیک لب نبات آب زندگانی برد

خسرو هندوستان خال را بحبشی تشبیه کرده چنانکه میفرماید فرد روشن شده از رخت که خالت حبشی است
در مملکت بدن غریب فتاده است وشعرا خال را بانگور که دیده نسبت کرده اند چنانکه مولانا
شمس الدین میفرماید فرد انگور که چشم ماست خالت یارب کز عین سواد مردم دیده فتاد
و در صفت خال اهل لطف لطیفه از ین رباعی بگفته اند رباعی انخال که بنده بر رخت می پسندند
زاغیست که خیمه بر گل تر بنشیند یا طفل حبشی که در گلستان رخت زنگی بچه برهنه گل میچیند و دانه
خال بنقطه خط نسبت ایست چنانکه قائل گوید فرد از خال تو هر طرف حرم بر دیت هست چون
نقطه از عنبر بر سارا بو نون و بهواداران هاست قدم مگس نسبت کرده اند چنانکه گفته اند فرد
آنخال که هست طالب تنگ شکر بر تنگ شکر آن مگس شیر نشست و اثیر اخسیکی خالرا بدانه نسبت
کرده فرد به دانه ایست خالت افتاده بر زنخدان باید که گوشداری زاسیب روزگارش و برگر
خالرا در نقطه دایره حسن بیست و پنج وجه قرار داده اند و از عدد بیست و پنج نزد عرب موصوف است
بعضی مستعمل و بعضی غیر مستعمل چنانکه حجر الاسود و کوکب منخسف نقطه یاروت فلفل حبش عنبر
مسک و در عجم مشک میگویند چنانکه گفته اند فرد ای بر سمن از مشک نهاده خالی مسکین
دلم از خال تو افتاد بحالی و بهیده دیگر بعجم مخصوص چنانکه هندو زنگی سیاه دل خون سوخته
مشک آگین عنبر آگین عنبر فروش غالیه بوی غالیه رنگ فرد خالی که بر رخ تو پر نوش فتاده است
چون فلفلی بود که بر آتش فتاده است دانه زاغ مگس دل فرعون مهر نگین انگور دیده اند
و سوختگان سودای عشق از عنبر تر خالی عملی مینهند چنانکه عارف بر وجه تجاهل استفسار میکند فرد
نقطه از خامه نقاش ازل افتاده است بر گلستان رخت یا تو نهاد از ده و حقیقت این بجز د عشق مجاز
معلوم نمیگردد این سر از ارباب قلوب دانند که صدر نشینان بارگاه قبولند و قائل اسرار عشق
چنانکه گفته اند بیت اسرار تو عشاق تو دانند گماهی کان خال سیه علیست که سر بیت الهی
باب هفتم در صفت لب و لب را اهل عرب شفه گویند و شعرای عجم حلقه لب را حقه یاقوت نسبت کرده اند
چرا که مفرح جانهای غمزدگان در او یافته اند چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرموده فرد چو نمار مهره
خواستم از حقه لبش در پیچ رشته زلفش و از مهره مار داد و بعضی بطوطی نسبت کرده اند چنانکه
گفته اند فرد طاوس جان بجلوه در آید ز خرمی گر طوطی لبت بحدیثی زبان دهد و شیرین ترا که
خستگان فراق شکرش خوانند چرا که بهی بیماران عشق از دست و در رنگ بیمار دانسته است
چنانکه گفته اند فرد و تقسیم امکه لعل بجهد مزوری بیمار عشق را شکر بیمار دان دهد و سخن گویان

خراسان ور ابشیر نسبت کرده اند هر چند که خط سر او نیست و سلطان الشعرا انوری میفرماید فرد
خط تو بر لب تو چو بر شیر پای مور   زلف تو بر رخ تو چو بر مه غراب   و بعضی لب معشوق شکر گفتار را
شکرستان گفته اند چنانکه گفته اند فرد طوطیان شکرستان ترا   چه توان گفت که شهباز انند
و جوهر شناسان حلقه ارباب لطف لب را بلعل تشبیه کرده اند جهت آنکه ملیح و آبدار است چنانکه شیخ سعدی
فرماید فرد ملاحتی است لب لعل آبدار ترا   که در حدیث نیاید چه در حدیث آید   و دیگر گفته اند فرد
گفتمش نیز رکیست لب او گفتم   یاقوت بزرگ قیمتی تر باشد   و اهل سمرقند لب باریک را بجاره قرمز
تشبیه کرده اند و مبدع الدقایق میفرماید فرد لبت از روی باریکی نماید   بچشم سوزنی چون تار قرمز
ارباب دولت نگینش خوانند و از اینفرد شهرتی دارد فرد نگین جام لعلت اگر بدست آید   بهیچ و
نخرم مملکت سلیمانی   و فصحای عرب لب را برطب تشبیه کرده اند و در پارسی لطیف تر از این نیافته اند
چنانکه طالب در حسن طلب میگوید بیت باری گزد و ظیفه تو بد و زخواستم   گفت از لبت رطب
و هم از غمزه خار ورد   و لب اطفال نوباوه را انجیر با تشبیه کرده اند چو هر دو شیر میدهد چنانکه تاج
حلوائی فرماید بیت عید آمد عید برگ عیدم بفرست   خرمای لبت که بوی شیر آید از او   و شور بختان
عشق نمکدانش دانسته اند چراکه نمکی دارد چنانکه خواجه سلمان فرماید فرد تا نگرد نمکدان بدید شدند
سبزه ای بسبزی و نمک شد هزار جان مهمان   و از آنرو که روح الله است جلبی دمش
میخوانند فرد لعل حیات بخشت روح اللهیست کرده   در دور چشم مستت ایجاد می پرستی   و لب تشکامان
مشرب خضر آبحیاتش خوانند بلکه حیات آب از اوست آب حیوان چه داند قدر آب حیوان و در اینباب نیکو گفته
فرد نشان آب حیوان گر دهان خضر میجستم   دهانت میدهد اینک بزیر لب نشان ما را   و دستان جلال
عشق راحش دانند چنانکه گویند لعل تو راحست و خون در دیده ما ز دیدم   چشم تو مست است و دل
در سینه باشد خراب   و باریک بینان جان شیرین بر لب آورده اند بالمره از روی عیب نه
صفتش ادراک کرده اند و از این بیست و نه هفت شانزده مخصوص عرب است و یازده بعجم چنانکه
حوض کوثر   راح روح   راحت یاقوت لعل مرجان زبرجد عقیق شهد رطب عناب
تنبج حرز عبر مستعمل چنانکه حلقه حقه قند نبات نقل و سیزده تشبیه دیگر بعجم منسوبست چنانکه
نگین جان شیرین آبحیوه شیره می نقش زیاد و سجاده جام خون نار دانه نمکدان شکر
شیرین شکرستان طوطی و اهل عجم از استعمالات اهل عرب مخترعند بلکه در مذهب و سلیقه
تصرف دارند و بعضی از مطالعه دواوین استادان عرب متحقق گردد که هر حرفی ظریف است و هر

نقطه وار حسن مطلع فاریابی همین استنباط کرده فرد چرا هوای لبت خون من بجوش آورد اگر نشانه خون از خواص عناب است

باب دهم در صفت دندان

و دندانرا اهل عرب سه نام مرادف نهاده اند چنانکه سن و ثغر و ضرس و بسه صفت موصوفست اول نور که اهل عجم شکوفه گویند دوم حب و بپارسی گوهر ارش گویند سیم برد یعنی تگرگ و اکثر اهل عجم دندانرا بتگرگ تشبیه کرده اند چرا که به نسبت انراند وصف خوبتر است چنانکه گفته اند بیت ژاله ابر درش بنا فروبارید و گل را آب داد وز تگرگ روح پرور بالش عناب داد و سلطان الشعرا خاقانی دندانرا ابر شک تشبیه کرده دلبرانخوان چنانکه در قسمیات اورده فرد بسر سنگ تر و خون جگرم بسته پروین و در درون دهنت واهل خراسان دندانرا از آبداری بقطره شبنم صفت کرده اند فرد دندانت بقطره های شبنم ماند کاندر دهن غنچه خندان افتد و مجنون عامری در دندانرا بعقد ثریا نسبت کرده و ترجمه کمال الدین اسمعیل گوید فرد دو رشته در دندان چون از لبت بناید گوئی مگر ثریا در ماه کرده منزل واهل عجم ثریا را پروین خوانند و در دانه بزرگ را گویند و لؤلؤ متعارفست چنانکه از در بدندان گرفتن محبوب اثیر الدین ادمانی فرموده فرد بوسه خواهم زتو و لعل بلؤلؤ گیری خوش جوابیست چگویم که شکر منخائی و در بیان هر سه صفت مولانا رکن الدین بکرانی فرماید فرد الماس لؤلؤ لالا که شد دندان او پروین جان از دیده اهل نظر در خوشاب اند حقه و شعرای سابق دندانرا از جهه قیمت بدر نسبت کرده اند و در باب دندان محبوب گفته اند فرد در حلقه لعل لب گوهر شکنت در یکجه هزار گوهر ارزید شکست و عاشق بعذر بریکدیگر افتادن دندان معشوق گوید فرد بر درج عقیق تو آن چندین در دربکدیگر از تنگی جا افتاده است و جوهر شناسان رشته مروارید دندانرا از آنجهه که در یک سلکند بگوهر نسبت کرده اند و بخلاف رای ایشان علی مخزی تستری گوید رباعی میگفت بدندان تو هم عقد ورد من همچو توام خوشاب و پاکیزه گهر خندان چندان بزیر لب گفت خموش بر رشته دیگر باشد و بر رشته دیگر و در صفت جمع و تفریق وصف خط و لب و دندان ابن حسام فرماید فرد تا تبسم نکنی عقل نگوید هرگز که تو در آب خضر لؤلؤ لالا داری و بعضی اختران از روشنی بستاره اش نسبت کرده اند چنانکه مولانا همام فرماید فرد بخندد اگرچه نخندد بدندانت همی دانم که آفتاب بروز ستاره بنماید و اهل نجوم بکوکب تابنده دانسته اند و استادان قدیم دندانرا بمهره نسبت کرده اند چرا که در حقه لب جا دارد و بدین این یک بیت تمسک جسته اند پروین چه عجب اگر پراکنده از حقه مهره لب و دندانت و هر چند گوهر پاک

نیکو بخشد اگر از خون او و از خایه خشم بر سینه تر کرده بنفشه بیضه و روغن گل نهند درد چشم را به کند
تعبیر پستر دیدن او در خواب رسول امین یا دوست صادق یا حبیب مونس است یا دلیل زن غریب
مبارک و نیکو که زوج مثل او شوند بهم سایند و باشد که دلیل نوحه بود بر سر بیمار کبوتر مرگست و دیدن
برج او مجمع زنان بود و بچهای او دلیل پسران و اگر بیند که ایشانرا علف میدهد و بسوی خود میخواند یا بیند
که کبوتران و کلاغان در یکجا جمعیت نموده اند قیادت زنان نماید و اگر صدا شنیدن آواز ایشان
در خواب دلیل شنیدن کلام باطل است اگر نزد او آید نامه بدو رسد اگر از وی گریزد زنش طلاق گیرد یا
بمیرد اگر بیند که مالک ایشان شده کنیزکان بخرد یا بسبب کشته صید نمودن کبوتران در خواب مال
دشمنان است اگر نقصان در چشم کبوتر بیند نقصان زوجه اوست **حوصله** مرغ بزرگ حوصله
در مصر بسیار بود و او دو قسمت یکی سیاه کریهه الرائحه پوست آنرا استعمال نکنند و دیگر اگر پوستش را
استعمال کنند رطوبت او بیشتر از حرارت و نم عمر
میباشد پوشیدن پوست او مناسب است با مزاج
جوانان و کسانیرا که مزاج حار دارند یا نخابر ایشان
غالب باشد **حیدر** نام شیر و لقب حضرت امیر
صلوات الله وسلامه علیه گویند حیدر آنست که گوشت



سنگش ممتلی باشد چون حضرت ع چنین بود ملقب بحیدر شده یا آنکه والده ماجده اش باسم پدر خود او را
اسد نامیده بود یا آنکه در کتب اوائل اسد بوده **فصل دویم در حاء مکسوره** حجر حکم و خواص
در باب خا در حنیل باید انشاء الله تعالی اما تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن شریفه مبارکه است چنانچه
در حدیث آمده که ظهورها عز و بطونها کنز یعنی سواری بر پشتهای عزت است و شکمش گنجی که بچه دهد اگر بیند
که مادیان با زین و لجام سوار شده زنان مبارکه عفیفه بنکاح صحیح در آورد اگر بی لجام سوار شده زن بی
عصمتی تزویج کند یا مرتکب کاری بی ثبات شود و دیدن مادیان سفید دلیل زن صاحب حسب و نسب
بود و سرخ او دلیل زنان با زینت و مادیان زرد زن بیمار و سیاه زن صاحب ملک و جاه بود و باشد
که دیدن مادیان فربه سال پر نعمت و ارزانی و لاغر دلیل سال قحط باشد **حدأه** قلیواج و شیرازی
کورکوره و ترکی چلاغان نامند از جنس طیور است دو بیضه و گاه سه بیضه نهد و سه جوجه بر آرد و بیست روز
حضانت نماید رنگ وی سیاه و خاکستری و از مرغان شکاری نیست اما بچهای مرغان برباید مگر طیوریکه
همسایه آشیان وی باشند ایشانرا بپاس حق جوار محافظت نماید اگرچه از گرسنگی بمیرد و بچهای

ایشان

ایشان نخورد و در طیران خود کمتر نماید ابن وحشیه و ابن زهره را زعم آنکه عقاب قلیواج و قلیواج عقاب شود فسبحان الله القادر علی ما یشاء گویند از طیور جوارح سلیمان علیه السلام است و لهذا الفت و ملک او تمتع است چه او ملک کیست که ملک ملک او هیچ احدی را بعد از وی میسر از بیت گشود شده رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی اگر با وی صید کردن ممکن بودی هر آینه در طیور شکننده‌تر از وی نبود و همیشه از همه افزون بودی هر چه رباید از راه کسی رباید و مشکل که از جانب چپ آدمی چیزی رباید و او یکسال نر باشد و یکسال ماده نقلست که اعرابی همیشه این بیت میخواند ویوم الوشاح من اعاجیب ربنا علی انه من ظلمة الکفر نجانی یعنی روز گردن‌بند از عجایبات پروردگار ماست چرا که مرا از ظلمت کفر نجات داد و چون سبب مداومت این بیت از وی پرسیدند گفت روزی در عروسی حاضر بودم بعد از آنکه عروس بغسلگاه رفت که غسل کند گردن‌بند خود را بر زمین گذاشتن همان بود و ربودن قلیواج همان چنانکه کسی بر آن مطلع نشد بعد از فقدان آن مرا بدزدی متهم ساختند پس من دست بدرگاه قاضی الحاجات



برآوردم و گفتم اغثنی یا غیاث المستغیثین هنوز این دعا باتمام نرسیده بود که قلیواج گردن بند را بیفکند خشت و زنانی که در دور من بودند میگفتند که ما را حلال کن که ترا بیگناه متهم ساختیم من این بیت در رشته نظم کشیده و اگر میخوانم از نعمت منعم حقیقی فراموش نکنم و از جمله خواص غریبه است که اگر بقتل وی شده و پنج قلیواج و و کلاغ ابقع و عقرب و موش و سگ گزنده بجهت ضرر اینها حضرت مقدس نبوی صلعم امر بقتل اینها محل و محرم را فرموده و اکل قلیواج حرامست اگر زهره او را در سایه خشک نموده در میان شیشه نقوع کنند و هر کرا جانوری بگزد قطره از آن در موضع گزیده چکانند شفا یابد اگر جانب چپ را گزیده در چشم راست سه میل از او اکتحال نمایند و اگر جانب راست گزیده بچپ کشند شفا یابد و اگر زهره او را خشک و صلایه نموده در موضعیکه حیات و عقارب باشند پاشند همه حیات و عقارب بمیرند اگر خون او را با مشک و گلاب مخلوط ساخته بناشتا بیاشامند از ضیق نفس نفع بخشد اگر خون زنده او را در خانه اندر مار و عقرب داخل آن خانه نشوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل حرب و قطاع الطریق یا زن زانیه باشد و یا باشد که دلیل معامله با کسی باشد که حرفش حلال باشد و بعضی گویند دیدن او دلیل پادشاهی است که از او مشهور نباشد اگر ببیند که او را در خوابه گرفت حق سبحانه و تعالی او را فرزندی کرامت کند که قبل از بلوغ پادشاه شود و اگر پر او را فرزند بمیرد و حرب با راحت برست او در جمل السود مانند جانوریست که با اجاب

میگردد و در عوض روی بگرداند بر هیئت ماهی کوچک سر پیش چون سر گوساله مثل گربا سو چهار دست و پای
دارد و مانند شتر کوهان دارد و زبان او دراز در حلق آید صاحب عجایب المخلوقات آورده که خدای
تعالی ورا بر صورت عجیبی آفریده که چشمان او میگردد بهر جهت که در آن چیزی باشد بی آنکه بدنش
بگردد یا حرکت نماید گویا خاموش است و در هر درختی که باشد متلون بلون آن درخت گردد و زبان
او بدرازی سه گز باشد چون بعضی حیوانات مانند مگس وغیره نزد او آیند زبان بیرون آرد و او را چون
برق رباید و زبان بزودی در کام کشد و بخورد و چون جانوری بیند که از او ترسد بشکلی متشکل
شود که آن حیوان از او گریزان شود و بهر ساعت برنگ دیگر شود لهذا همه حیوانات از وی گریزان
شوند از اینست که کسی که بر یک حال قرار نگیرد گویند مثل حربا متلون است و مادام که جوجه است خاکستری
رنگ است و هر چند بزرگ شود در رنگش صاف شود و چون آفتاب طلوع کند رو بطرف او کند و متوجه آفتاب است تا
آنوقتیکه آفتاب بسمت الراس رسد آفتاب را نبیند مثل جنون علتی در وی ظاهر شود و همیشه طالب وی
بود تا رو بطرف مغرب آورد و غروب کند و چون آفتاب غروب کند قرص او از نظر وی غایب شود
تا صبح طلب معیشت کند اکلش حرام چه از ذوات السموم است خون او را اگر طلا کنند بر چشمیکه موی
زاید وارد و بعد از آنکه موی او را بردارند دیگر بیرون نیارد اکتحال زهره او مزیل غشاوه چشم است
اگر پیه او را بر پاره آهن گداخته در آتش بسوزانند و با خون او و اندک آبی مخلوط ساخته خون و پیه تازه بر آن
او ریزند و بر جراحات سر طلا کنند در دفعه اول شفا دهد گوشت و بیضه او سم قاتل بود **لتعبیر**
دیدن او در خواب دلیل وزیر یا خلیفه که از پادشاه جدا نشود چه او همیشه با آفتاب .. باشد که دلیل
رسیدن رای باشد بخدمت پادشاه یا حصول فتنه در دین و مذهب یا دلیل زن آتش پرست
یا دلیل جنگ دیگر بر هیئت **حمار** خر و بترکی ایشک نامند و گویند که در جمیع حیوانات هیچ حیوانی نباشد
که با غیر جنس خود جمع گردد و باره گیرد مگر او و چون سی ماه از تولد او گذرد بر حیوان جهد یکنوع از او
قابل احمال و انفعال است و یکنوع دیگر از آن هست که در دویدن بر اسب یا بو سبقت گیرد و از عادت
اوست که چون استشمام شیر نماید از شدت خوف مضطرب گشته خود را بر بالای او اندازد در اینکه یکمرتبه
رفته باشد در خاطر او بماند و موصوف بحدت سمع و شنوائی طوائف انام را در مدح و ذم او اقوال
متباینه است جمعی رکوب او را بر اسب نر اختیار نمایند و گویند او حیوانیست متعب و بار برد فرد
مسکین خر اگر چه بی تمیز است   چون بار همی کشد عزیز است   و دیگر آنکه خرجش اندک و کار
کند و سواری او تکبر را بر طرف کند و حضرت مقدس نبوی هم او را بسیار سوار شده و زنواز او د



توان فرد واحد بود و قرب خود چرانید و بعضی دیگر در مذمت او گویند که حق سبحانه و تعالی انکر اصوات را
تشبیه بصوت او کرده چنانچه فرموده ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و از جمله آداب آنکه در مجلس
نام او نبرند بلکه از او بدراز گوش تعبیر کنند و عربان در امثال و کلمات خود گویند الحمار شعار
والبعیر عار یعنی سواری خر نر عیب نیست و سواری خر ماده عار و در حدیث آمده که از درجه بهره زنان
داده نشود و پیغمبر صلعم و آله فرموده هرگاه آواز حمار بشنوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگویید
جهة آنکه او شیطان را می بیند در باب حمار قول بسیار وارد است اثقل غریبی باید که مناسبت
کند کر حمار محبوبست مذکور میگردد و آن اینکه روایت کرده از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیه مرویست که آنحضرت فرمودند در بنی اسرائیل مردی
ساده دلی صاف عقیده بود زنی داشت که اجمل زنان آن زمان بود و از غایت حرص که بمحافظت
وی داشت هر نوبت که بیرون رفتی در آنخانه مقفل ساختی و بمقتضای الانسان حریص علی ما منع زن خود را
محبوس دید از دیوار و روزنه خانه مشاهده مردم رهگذر مینمود روزی نظرش بر جوان نیکو
شمایلی که موافق طبعش باشد واقع شد شیفته و واله او گردیده او را طلبیده اظهار اشتیاق بملاقات
او نمود چون جوان اثر بروی نظر افتاد قصد دام وی شد عاقبت بعد از تامل در اینکار کلید موافق



تحصیل نموده بروقت که جوان بیامدی گشادی و کار خود را از در بسته یافتی و در را بگشودی و مراد
خود از آن زن حاصل کردی و مدتی با آن زن مکاره بدین طریقه صحبت داشتی و هیچکس خود را با آن
امر شنیع باخبر نساختی تا روزی شوهر بیامدی و گفت ای زن هیچ میدانی که من ترا بسیار خواهم و در این غایت
دوست میداشتم و هیچ نوع غبار ملال از تو بر خاطرم ننشست تا چند وقت است که دفعه از تو در خاطرم وسوسه

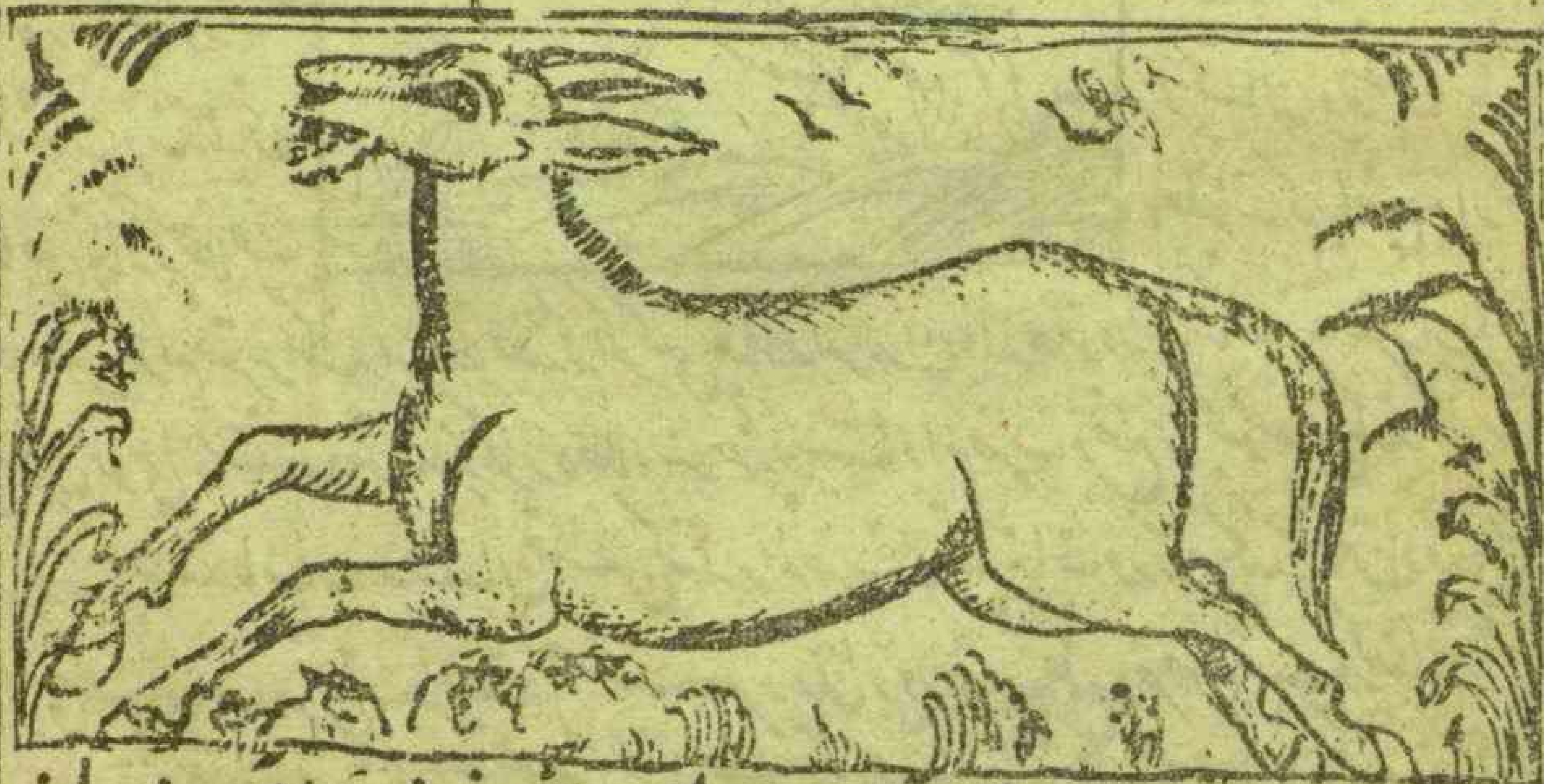
از تو در دلم بهم رسیده و بر تو امین نیستم میخواهم که قسم خوری و مرا ایمن گردانی از آنکه تو غیر من مردی را
نیست باشی و جماعت بنی اسرائیل را کوهی بود که مقسم ایشان بود و آنکوه در خارج شهر بود که مدعی و
مدعی علیه نزد آنکوه میرفتند منکر قسم یاد مینمود اگر دروغ قسم یاد کردی هلاک شدی و اگر راست
گفتی نجات یافتی و آسیبی بدو نرسیدی زن گفت ای مرد بعد از آنکه من قسم خورم تو خوشنود میشوی و
خاطر تو از طرف من اطمینان بهم میرساند گفت آری گفت هر وقت که خواهی قسم خورم چون شوهر از خانه
بیرون رفت جوان شاید باز بیاید و در بگشود و نزد زن آمد زن گفت ای جوان شوهرم میخواهد که



مرا در دامن آنکوه برد و قسم دهد و من قسم خورم که دست غیری بمن نرسیده و من اگر قسم خورم هلاک
شوم و اگر قسم نخورم شوهر را بر من اعتمادی نیست و نزد وی بی اعتبار شوم و رسوا شوم جوان از
استماع اینکلمات متحیر و مبهوت بماند پرسید که پس چه خواهی کرد گفت مرا حیله بخاطر رسیده گفت بگو زن
گفت باید که تو علی الصباح لباس مکاریان بپوشی و دراز گوشی با خود بکنار آن نهر که در خارج شهر است
حاضر گردانی چون انجا رسم او را از تو کرایه کنم تو شتاب نموده مرا بر دراز گوشی گذار تا من در قسم خود راست
گفته باشم که جز تو و این مکاری دست کسی بمن نرسیده جوان گفت حبا و کرامه چه نیکو گفتی هرگز فکر من
بدین نرسیده پس جوان بیرون رفت و در مقفل ساخت شوهر بگشود بخانه درآمد چون صبح شد زن را
گفت برخیز تا بجانب کوه رویم و قسم یاد نمائی زن گفت من طاقت پیاده رفتن ندارم گفت برخیز و بیا

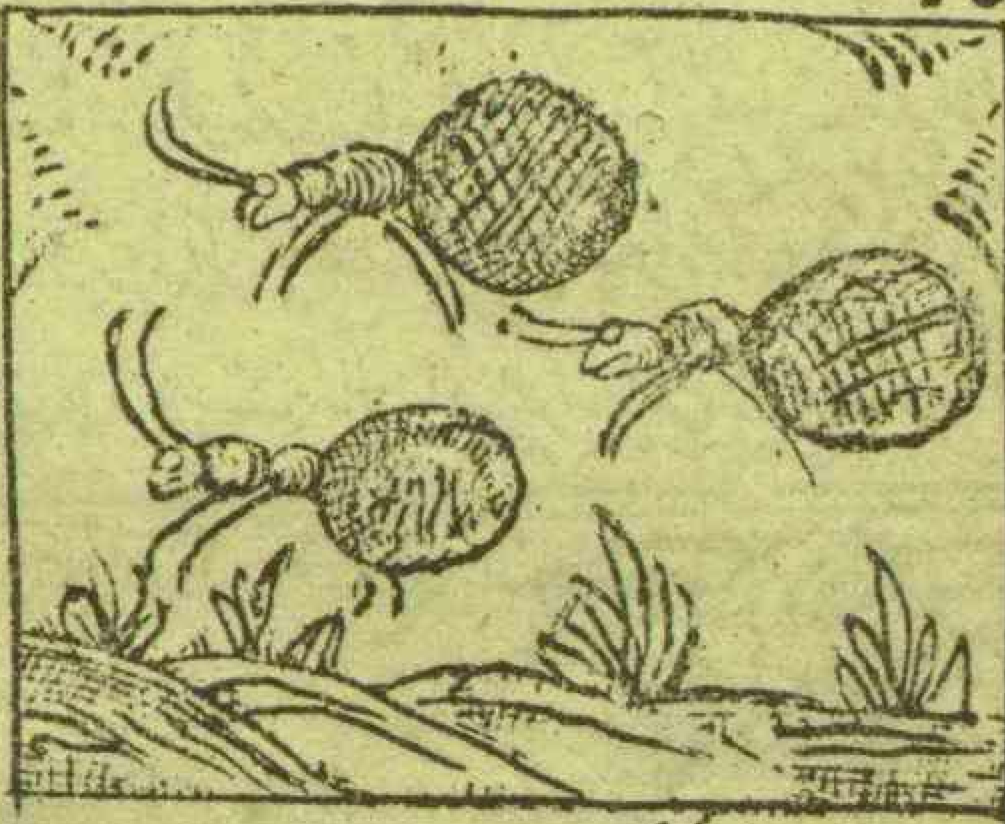
بسیار اگر چنانچه اتفاق افتاد درازگوشی بجهت تو کرایه کنم پس زن برجست و لباس خود را نیز تمامی پوشید
برفاقت شوهر از شهر بیرون آمد زن جوان را دید با لباس مکاریان پوشیده و درازگوش در دست افسار
میکشید فریاد کرد که ای مکاری بیندراز گوش را تا دامن آن کوه برنم و رهم راضی میشوی گفت آری آمد
جوان پیش آمده زن را برداشت و بر بالای درازگوش گذاشت و رفتند تا دامن کوه رسیدند زن
گفت ای مکاری بیا و مرا فرود آر قبل از آنکه جوان بدو رسد آن زن خود را از بالای درازگوش بزیر
افکند عورت وی مکشوف گشت نظر جوان بروی افتاد زن جوان را دشنام داد جوان گفت والله من
بقدر گیاهی گناه ندارم زن برخاست و در دامن آن کوه بایستاد و دست بطرف کوه دراز کرد و شوهر
خطا کرد گفت بشنو قسم یاد نمود و گفت ای شوهر سوای دست و نظر تو و این مکاری دست و نظر کسی بمن
نرسیده از مکر و حیل شیده الحیل حیل در اضطراب آمد کوه بالای آن شکوه از هم فرو ریخت بخواهر اسیل از
مشاهده این حال انکار بلیغ نمودند و از اینست که حق سبحانه و تعالی مکر زنان را عظیم و مکر شیطان را ضعیف شمرده
چنانکه فرموده ان کیدکن عظیم و در باب مکر شیطان فرموده ان کید الشیطان کان ضعیفا و از جمله خواص
او آنکه هرگاه از چرک پنج گوش او در شراب یا غیر آن داخل کرده بکسی نوشانند آن شخص بخواب رود
و بیهوش شود و عقل وی زایل شود و هر که در وقت جستن نر او بر ماده از دم نر موئی کشیده بر ران
خود بندد قوه باه و نعوظ زیاده کند و اگر بستکی بر دم او بندند یا مقعد او را بروغن چرب کنند فریاد
نکند اطبا گفته اند که هر که گوشت حمار اهلی مطبوخ نموده در آب آن نشیند کسی که مرض کزاز دارد زایل شود
کزاز مرضیست که از شدت برودت و سرما بهم رسد اکثر از اسم و سازند و کسی که صرع دارد و در آن نخست کند
شفا یابد و اگر سرگین او را با سرگین اسب مخلوط ساخته بر خون روان که از عضوی آید بپاشند باز دارد
اگر بسوزانند و بپاشند بهتر است اگر پوست پیشانی او را بر کودکان آویزند از فزع و خوف ایمن شوند
و نیز اگر سرگین او و سرکه بپاشند و در بینی سعوط نمایند رعاف را باز دارد و اگر عقرب گزیده را کونه بر او
سوار شوند چنانچه روی او بطرف دم آن باشد صحت یابد و باشد که درازگوش در آن وقت فریاد کند
از آنکه درد برود و نیز اگر در گوش او گوید که در فلان موضع مرا عقرب گزید درد از او برود و اما اول
اصح است و اگر مغز ساق او را با روغن زیت مخلوط ساخته بر سر طلا کنند موی را دراز کند اگر شیر او را بر
قضیب طلا کنند نعوظ کند و فریاد او سگ را مضر باشد و باشد که از درد مقعد فریاد کند و اگر کسی جگر او
بریان کند و بخورد درد سر گرانی شنید صرع را دفع کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل جهد و سعی انسان
و دلیل فرزند خیر و سفر با عالم محمل بود لقوله تعالی مثل الحمار یحمل اسفارا و باشد که دلیل مصیبت بود لقوله تعالی

وانقراض الی حمارک یا دیدن حمار نشان عمر و علامت نجات بود و رجوع مناسب سواری او و در خواب
دلیل رسیدن بمال و زینت و اولاد بود لقوله تعالی والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة دلیل نجات
از غم و دیدن موت حمار دلیل موت صاحب اوست و دلیل فقر است اگر ببیند بقصد خوردن ذبح نمود
و بعضی در روزی بهم ساند و اگر قصد اکل نداشت و ذبح نمود مال و معاش او زایل شود و اگر ببیند که از
پشت او بزیر آمد و قصد سواری ندارد یا بیع کند دلیل بر فقر او کند و اگر دم حمار پس دراز و بر
غم و دولت و مال و جاه وی زیاده شود و حمار زین کرده دلیل فرزند و عزت حمار فربه مال
بسیار باید بخشیدن گوساله کمک زمی بود و حمار سیاه باشد حمار مصری دلیل الست و حمار ماده زن صاحب
معیشت کثیر الخیر و صاحب نسل و اگر حمار ماده ببیند دکره او متعاقب وی آید دلیلست که زنی بخواهد که فرزند
همراه آورد اگر ببیند که حمار راه نمیرود مگر بتازیانه دلیلست که مال بدست نرسد مگر بدعا حمار وحشی
خر کوهی بترکی داغ ایشکی که او قرا و عیر گویند در باب فا و عین بیاید بغایت شدید الغیره است لهذا ذکار
او همیشه مجموم بود چون ماده او بزاید اگر نر باشد نر از خصیتین خر گزیده بدندان کند پس ماده او حیله
کند در گریختن تا بسلامت بماند دویست سال یا بیشتر عمر کند ابن بلخان آورده که بعضی از لشکریان در



قریه جزو دک که از قرار شام است فرود آمدند و حمار وحشی بسیار شکار نمودند بعضی از انها را ذبح و طبخ
دیگر و نه تا شب آتش در زیر او برافروختند پخته نشد پس بعضی بر خواستند سر او برگردانیدند در پشت
گوش او چیزی بخط کوفی نوشته دیدند که باسم بهرام گور بود و موضع علامت سیاه شده بود چون بهرام
گور از ملوک فرس قبل از بعثت پیغمبر هم بزمان بسیاری بود و از عادت آن بود که چون شکاری
میگرفتند بنام خود گوش او را داغ میکرد و رها مینمود و خدای عالم است که آن خر وحشی چه مقدار
عمر کرده باشد قبل از داغ نمودن شاید زیاده بر هشتصد سال عمر نموده باشد گویند نگاه کردن با

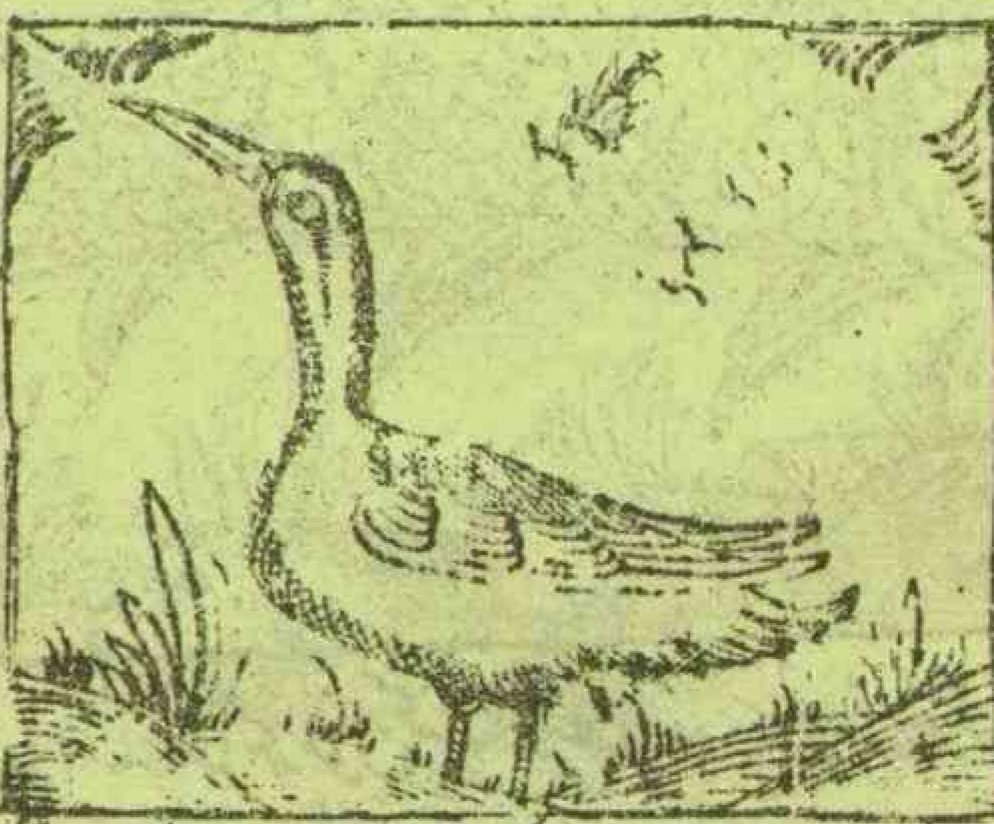
حمار وحشی باعث دوام صحت چشم و مانع نزول آب از چشم اکتحال زهره او تحدید بصر نماید خوردن گوشت
فربه او مرض مفاصل را نفع دهد و گوشت او نیز نافعست از برای نقرس طلای پیه او ازاله کلف کند اکل
زهره او دفع بول در فراش کند اگر مغز ساق او را با روغن زنبق مخلوط ساخته بر بهق طلا نمایند زایل
کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل فرزند زن جفاکار صاحب قوه که از اهل بادیه بود و
رکوب او دلیل عصیان و نافرمانی و افتادن از پشت او دلیل وقوع در مصیبت است نوشیدن شیر او
دلیل عبادت و دین داریست لنگ شدن او یا عضوی از او دلیل رسیدن غنیمت و مال و وحشت از
او دلیل شر و ضرر و انس بوی دلیل نفعست **حمار قبان** بفارسی باشنه کر جانوریست شکم باریک
پشت او مدور است گویا سپری بر پشت بسته بقدر دیناری سیاهی و از جعل کمتر است و از او کوچکتر در مواضع نم بهم رسد در مثل گویند فلان اذل من حمار قبان اکلش حرام است اگر او را در رکوی بجهد بر صاحب



تب ربع او ببرد بالکلیه تب وی مفارقت کند
جردون بذال معجمه سوسمار بعضی گویند
جانوریست از ذوات السموم است و در جاهای
معموره غیر مسکون میباشد کف او شبیه بکف انسان ا[ست]
انگشتان و بندهای انگشتان و پوستش بیاضی
بیاضی ندارد بخلاف حلباسه که بیاضی دارد

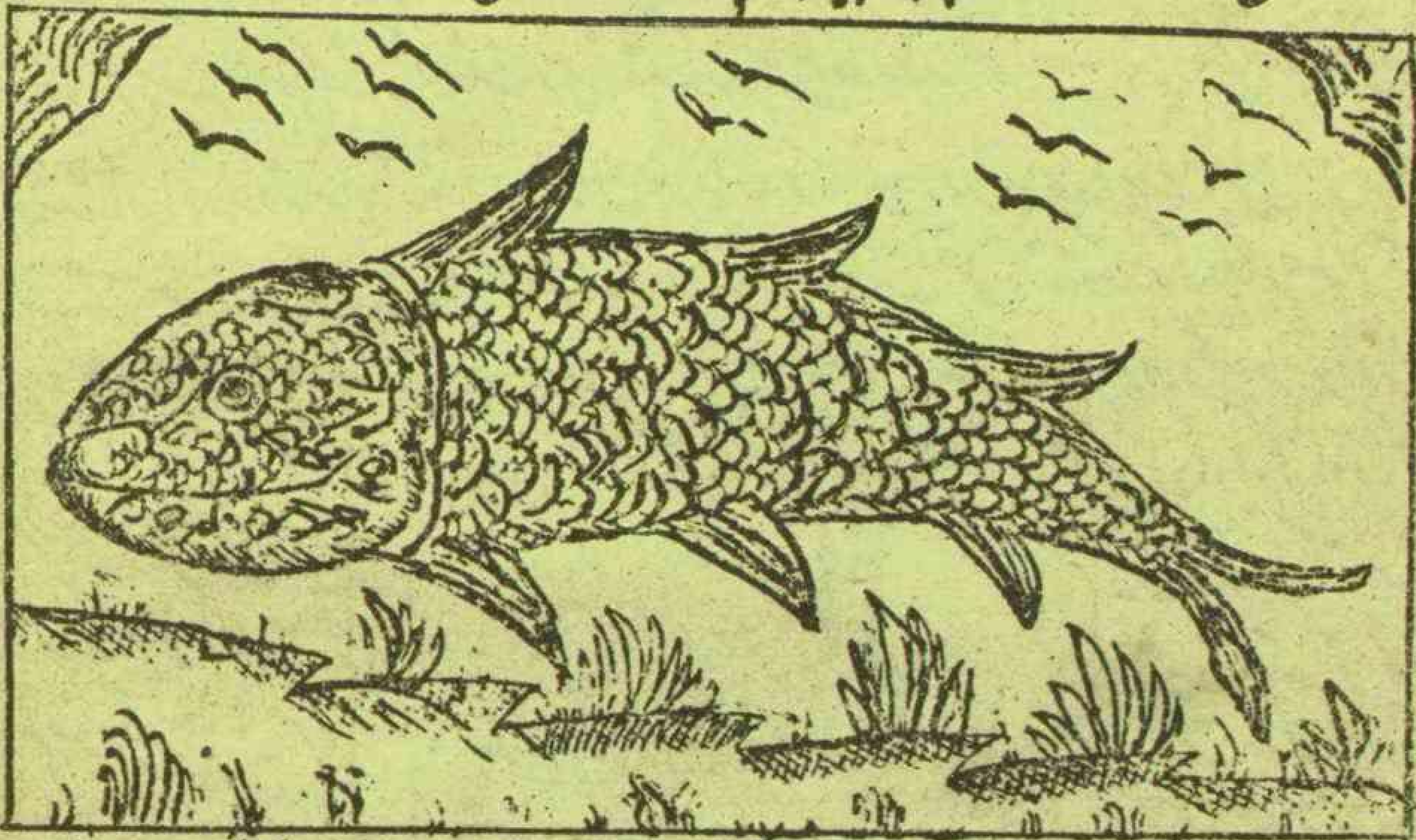
اکلش حرام عقرب را بکشد ارسطو گفته که اگر کسی پیه او را بر بدن مالد و خود را بر نهنگ زند ضرر نرساند
و چون بوی او بشنود بگریزد طلاء سوخته پوست او الم ضرب و قطع را محسوس نکند اگر چه میان
سر او جدا کنند تاب آرد و عیاران چنین کنند بر الم ضرب و قطع ثبات ورزند نگهداشتن او در میان
رکوی سیاه با خود مزیل تب ربعست **تعبیر** دیدن او در خواب طمع و حرص است در کسب و اختلاف
در مزاج و غفلت و فراموشی است **فصل سیم** در حار مضمومه **حباری** بجز و بترکی دغدری
و جره مانند مرغیست دراز گردن اندک طولی در منقار دارد و خاکستری رنگست در بصره بسیار پیدا شود
و اگر صید مردم انجا بود و در حوصله او دانه یابند که از درخت بطم یعنی حبة الخضر بهم رسد اگر بر او در اثنای گریختن
از رسیدن باد باز ماند از غم بمیرد و گوشت وی اخف از گوشت بط است چون چرخ خواهد که او را صید
سرگین بر او انداز در پرش کنده شود لهذا اعرابان گویند سلاحه سلاح یعنی سرگین او سلاح اوست
طیور جوارح صید او نتوانند نمود و او صید ایشان کند اکلش حلالست از طیبات است

در بعضی از تفاسیر مذکور است که او از لاغری بسبب گناهان بنی آدم بمیرد یعنی هرگاه گناه ایشان بسیار
شود و باران کم بارد چه باقتدار امطار حبوب بر طیور رسد و بیشتر از همه طیور در تحصیل روزی جد
نماید و لهذا بمیرد از جوع فسبحان الله القادر لما یشاء و بچه او در نهار و جوجه مرغ خانگی در لیل مانند شاعری گفته
نهار ارکبت بنصف اللیل ولیلا رایت بنصف النهار یعنی بچه حباری در نصف و جوجه مرغ خانگی را
در نصف روز دیدم اکل گوشت او و بچه او دنها نافعست ولیکن مضر قولنج و مفاصل است مصلح او دارچینی
و زیت و سرکه است و خوردن گوشت او مولد خون بلغمی موافق امزجه بارده است بتخصیص در زمستان
و بلاد سردسیر و بعضی گفته اند گوشت وی باید خورد چه غلیظ و دیرهضم است بهتر آنسکه بعد از ذبح
گوشت او را در روز نگاه دارند و بعد از آن طبخ نمایند در سینه در انتهای و سیر و فلفل و ادویه حاره
کنند و احب است که بعد از اکل او حلوا خورند صاحب عجایب المخلوقات آورده که در حوصله او سنگی



یافت شود اگر کسی با خود دارد محتلم نشود و در عماوا
در ساعت قطع کند و شکم ببندد دوام که با او ه بسته
اگر دل او را بر کسی بندند که خواب بسیار کند خواب
کم شود ارسطاطالیس در صفت بیضه او گفته که انچه
از او نر بهم رسد موی را سیاه کند و تا یکسال بود
و انچه ماده از او بهم رسد سفید کند طریق معرفت
ایند و آنست که رشته در سوزن کنند و در بیضه درآرند اگر رشته را سیاه کند بیضه نرست و الا ماده و
اگر پوست سنگدان او را خشک نموده با اندک نمک اندرانی صلایه کنند و اکتحال نمایند در ابتدای نزول
آب را از چشم نافع بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد غرامرد که دخل اندک و خرج بسیار داشته
باشد کثیر الاکل که هیچ وقت در شب و روز از مشقت خالی نبود حمر قوس بضاد و سین مهمله
جانوریست که میل بسرخی زند و زردی غالب رنگ او سیاه هست بسیار باشد که دو بال زند و برابر دو
بپرد و مخشری گفته جانوریست جرع آورنده بزرگتر از کبک گزیدن او و بدتر از گزیدن کیک است و نیز جرع
زنان عادت نموده چنانچه مورچه بریدن زد بعضی گویند که بعینه برغوث یعنی کیک دیگری گفته جانوریست
جرع آورنده بطریق زنبور صاحب نیش و گزنده است مثل پشه بزرگ یا زیاده و کسی که اجتناب نماید از وی
او را حرقوس گرفته اکلش حرام است چه آنچه از حشرات است خوست ... دختری بالغ اند
و تعبیر دیدن در سمک باید انشاء الله قمری کویند روزی سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام از بهر

باری التماس نمود که یکروز متکفل روزی حیوانات شود پس از زمان طویل طعام کثیر جمع نمود خداوند عالم
از دریا ماهی فرستاد که همه آنها را یک لقمه نمود پس زیاده طلب نمود آنحضرت فرمود دیگر چیزی نماند بر
من و رسید که هر روز اینمقدار طعام میخورم گفت من امروز ثلث روزی خود خورده ام گرسنه مانده ام
کاش مرا ضیافت میکردی امروز حقتعالی مرا روزی نداد مگر آنچه تو ضیافت کنی صدق الله و ما من دابة
فی الارض الا علی الله رزقها **حوت الحیض** حیوان بزرگیست در دریا که کشتی باز دارد چون
اهل کشتی بر هلاکت مشرف شوند لته حیض نزد او اندازند گریزان شود لهذا او را حوت الحیض نامند و
او خاطوس است که انشاءالله در باب غا بیاید و چون زن حایض در کشتی باشد نزد آن کشتی نیاید



بعضی خون او را پاک دانند جهة آنکه چون بخشکد سفید شود بخلاف خونهای دیگر که سیاه شوند
اگر بوزن حبه از زهره او در بینی مصروع سعوط نمایند شفا یابد و این بتجربه رسیده اگر جگر او را
خشک و صلایه نموده بر خون روان پاشند باز دارد اگر بر جراحت نهند گوشت آرد اگر چه جراحت
عظیم بود و این نیز مجربست گوشت میان پشت او را اگر کسی بخاید تهییج باه کند **تعبیر** دیدن آن در
خواب خون حیض دلیل نکاح حرام و گفتن دروغ بود اگر خود را حایض بیند کار فراخی کند اگر زن
باشد کارش بد شود پس اگر غسل کند غم وی زایل شود اگر خون خود را استحاضه بیند که خون قطع نشود
دلیل کثرت گناه اوست و توبه نمیکند و اگر توبه کند بر توبه خود نمیایستد اگر مرد زن حایض بیند کارش
بسته شود با زن **حوت موسی و یوشع** ابو حامد اندلسی گفته که ماهی دیدم بقرب شهر سبته
ماهیکه از نسل حضرت موسی و یوشع علیهما السلام از او تناول نموده بودند و چون نصف او را بطول خورده
بودند و نصف دیگر چون یوشع ع وضو ساخته بود آب وضوی وی بر او چکید بامر الله زنده شد

ازبان

ازمیان حفره میان دریاجسته برفت و او ماهیست که طولش شبر از نیم ارش است قریب بشبر و عرض یک شبر یک پهلوی او خار و استخوانی ست و پوست نازکی بر احشای او کشیده شده و او در تجسم نیم و شبر باشد هر که او را ببیند چون این صفات در او مشاهده نماید گمان برد که میت است و نصف دیگر صحیح او را مبارک شمرند و با ماکن بعیده هدیه برند و این محلی که ماهی زنده شد مجمع البحرین است که در دریای فارس و روم بهم رسند و بعضی گویند در دریای ارمن و بعضی قلزم است و بعضی گویند در دریای مغرب و قادس است و حکمت در جمع بودن موسی و خضر علیهما السلام است در مجمع البحرین اجتماع بحرین علمین ظاهر و باطن است یعنی شریعت و حقیقت والله اعلم ام حبین مثل ابن عرس جانوریست که راس و سام ابرص گویند یعنی چلپاسه است و بخلقت حربا است سوای سینه او و بعضی گویند که ماده حربا است و این حیوانیست بقدر کف دست شبیه سوسمار سر او پهن بود زیاد گفته که او را چهار دست و پاست



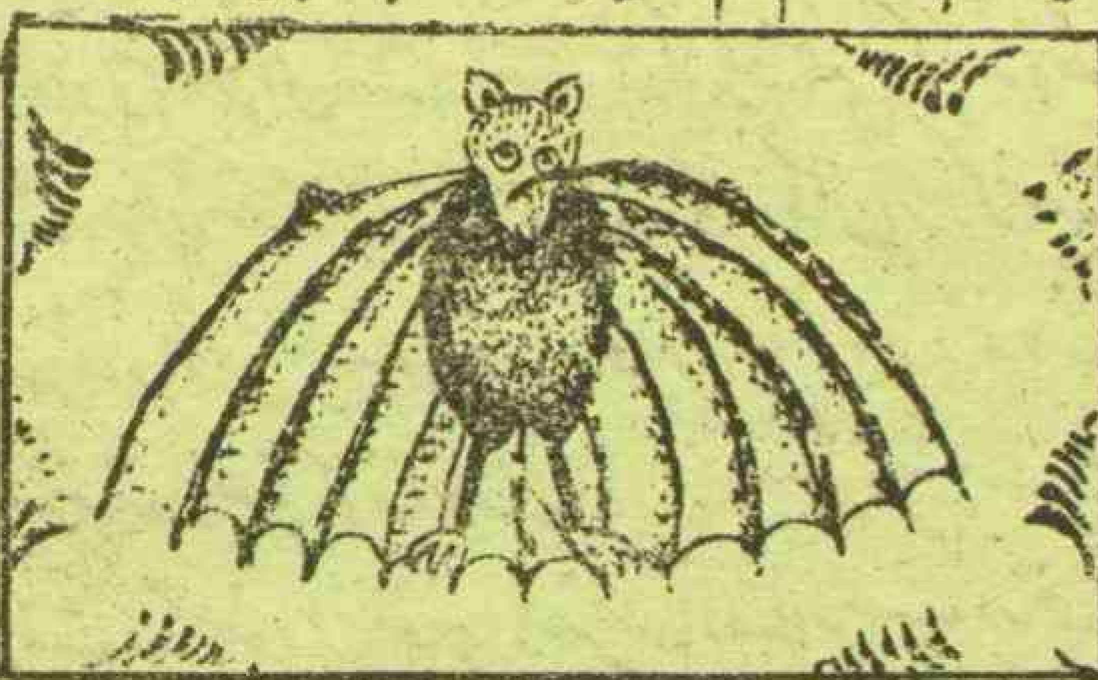
بمقدار بندقی چون جواهر بهم بند کنند و بی کشند این
افسون بخوانند ام حبین انشر بوریکی ان الامر
ناظر الیکی غاظر مبسوطه حبینک بس او را
میرانند تا مجروح روی تاری شود و بهر دو پا می ریاست
بیاید و دو بال او که جانم زنخت سکنجر که زیاتر از

دو بال اول است بعضی از انها سرخ و بعضی زرد و در کمال تراکت چون صیادان او را بچنگال گیرند بر حال خود واگذارند گویند این صفات ام عرنیت که انشاء در باب عین بیاید بر اصح الکلش حرام و مادر او را

خفاش بروزن هرابد ولد الزنا او حیوانی است مثل کس دو بال دارد و در شب روشن شود گویا آتشی برافروخته است و نیز اسم مرد بخیل است گویا او را ضعیف است که از ترس میهمان شب روشن شود

باب هشتم در خاء معجمه مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در خاء معجمه مفتوحه خار باز و خربان اسم دو مکان اند یکی کرده اند جایز است که از خیر الرباب باشد هر کاو بعضی بحجر السوت و اسم ابو سعید گفته مکی است و که چون در بهار طیران نماید دلیل ارزانی سال باشد خنفق از سطالیس گفته که او مرغ بزرگیست که در بلاد چین و بابل در ترک پیدا شد کسی او را ندیده چه هیکل بزرگ و حقه او وصف دهی ندارد و از نشان او دست زهر خرا که زهر مشام او در سد خیره شود حرق کند و حبس شود بعضی گویند که در موضعیکه حیف هشت از دیگر ملکی دیگر است و چندان اختلافی ندارد جنت باشد

زهر بسیار در مر راه او ریزد چون شم سم کند خیره گشته سفید و بمیرد جثه او را فرا گیرند و استخوان او هم



هر حیوانی بود و مار زو گریزان شود و

هیچ وقت مار را نیابد

خطاف

پرستوک و بترکی قرلان قوچ گویند عربان زرد آن

الهند نیز نامند مسافت بعیده قطع کند با خود زرا

بجوار مردم رساند و در خانهای مسجد و بر از گل بنا

بقدر آنچه بچهای وی را باید آشیان سازد در جاهای بلند دور از خطر و بچه زهری که دارد نظر با هوا تی
که در دست مردم است ندارد و عصفور الجنة نامند یعنی گنجشک بهشت و بدین جهة او را دوست دارند
چه او با گل کیک و پشه اکتفا نماید و ایشان را از هوا رباید لهذا او را خطاف نامند یعنی رباینده و از عجایب
کار او آنکه چشم او از محل خود در آید بار دیگر بجا خود برگردد و هیچکس او را ندیده که بر چیزی بایستد و
بخورد و یا آنکه با ماده خود جمع شود خفاش شب پره مار دشمن او ست بدین سبب چه بچه پرورد
آرد چند شاخ از کرفس در خانه خود نهد تا بچهای او را نرنجاند و چون از گل آشیان سازد گاه داخل
کند و اگر گل نیابد خود را در آب اندازد پس در خاک غلطد تا بالهای او پر از گل شود و خانه سازد و در
آشیان خود زبل نکند و آنچه باشد بیرون ریزد و محل خود را پاک نگهدارد و چون بچه او بزرگ شود
اصحاب یرقان او را بزعفران زرد نمایند پس چون بچه خود را زرد بیند گمان برد که از شدت
حرارت چنین شده برود از زمین هند سنگ یرقان بیاورد و در آشیان اندازد و آن سنگ
کوچکی است که در آن خطوط سیاه و سرخ است و مشهور است بحجر السنونو در باب سین بیاید انشاء الله
تعالی پس آن سنگ برداند و بسایند و از آب وی بیاشامند باذن الله شفا یابد قشیری در آخر
رساله خود در باب محبت آورده که خطافی بر خطافه مراوده بود و امتناع کرد خطاف گفت سخن مرا
قبول نمیکنی اگر خواهم قبه سلیمان را در هم نوردم باد این مکالمه بسمع سلیمان علیه السلام رسانید
آنحضرت فرمود او را طلبیده فرمود چه چیز ترا باعث شد که چنین گفتی گفت یا نبی الله عشاق را
باقوال ایشان مواخذه نمیباید فرمود که راست گفتی ثعلبی در تفسیر سوره نمل آورده که چون آدم
صفی الله از بهشت بیرون آمده از تنهائی شکایت نمود حق سبحانه و تعالی خطاف را بمو انست وی
فرستاد و بر او لازم ساخت که در بیوت ایشان آشیان سازد و از بنی آدم مفارقت نجوید و با او
چهار آیه از کتاب خدا تعالی بود و آن لو انزلنا هذا القرآن علی جبل تا آخر سوره حشر او از خود را

بهمان

بنغمات کلمات العزیز الحکیم ترنم و متهدی سازد و او چند نوع است یکی آنکه در سواحل بحار شبها
سازد و از این نوع بسیار در وجه کوه و چکر از خفاش باشد خاکستری رنگ که او را اسمومو خوانند
انشاء الله در سین بیاید نوع دیگر سبز رنگ است در پشتش علامت سرخی هست کوچکتر از زره که همی
بنغا است که در باب با گذشت اهل مصر از جهت سبزی او را اخضر نامند هر جا که کس پروانه بیند بر
چینند و بخورد و این نوع بیر نستی بسمومو کنند در مسجد الحرام لبیه ایشان کند در سقف و در
باب بنی شیبه بعضی گمان برده اند که مگر این ابابیل است که حق سبحانه و تعالی اصحاب فیل را با این
عذاب نمود و اکل جمیع انواع آن حرام است که حضرت پیغمبر صلعم حدیثی نقل فرموده و از قتل او نهی نموده
بتخصیص آنها را که در خانها آشیانه کنند عبدالله بن عمر از حضرت پیغمبر صلعم حدیثی نقل کرده که مکشید وزغ را
در ستیکه او از او تسبیح است و مکشید خطاف را که در حینیکه بیت المقدس را خراب کردند گفت
خدایا مرا مسلط گردان بدریا تا ایشان را بدریا غرق کنم از جمله خواص او آنکه چشم او را بر زنی بسته هر که
بروی بخواهد خوابش نبرد اگر خشک نموده بسایند و بروغن خوشبوی مطیب سازند و هر زنیکه بوی شناند
محبت ساقی گردد و اگر با روغن زنبق مخلوط ساخته در وقت زائیدن ناف زن را با او مسح نمایند نفع
عظیم بخشد خوردن دل او بعد از آنکه خشک کرده بسایند تهییج باه کند اگر زیر از خون او نوشانند
بشرطیکه نداند شهوتش تسکین یابد اگر بر صاحب صداع طلا کنند در وقت ظاهر شود هر گاه بسبب اخلاط
حادث شده باشد اشامیدن زهره او موی را سیاه کند اما چنان خورد که بدندانهای وی نخورد تا سیاه
نکند خوردن گوشت او بیخوابی آرد و در سر بعضی از آنها سنگی زرد نافعست چون یافت شود هر که با خود دارد
از شرور محفوظ ماند و مرد هر که رود حاجتش روا گردد و در دستوال او تمامه اسکندر فرموده که چون
نخستین وی را اگیرند وقتیکه قمر زاید النور باشد شکم وی بشگافند دو سنگ در او یابند یکی سفید اگر بر
مصروع یا معقود او بندند شفا یابد دیگری سرخ اگر بر عسر البول او بندند نجات یابند و باشد که این دو
سنگ یکی طولانی و یکی مجتمع و مدور باشد اگر اینده سنگ ابروست کوساله گذشته بر صاحب
وسواس او بندند شفا یابد و آینده سنگ در بچه خطاف که آشیانه او در ناحیه مشرق باشد از خانه او
بیابند و در باقی یابند اگر گل آشیانه او را با آب ممزوج ساخته بنوشند ادرار بول کند ابو حامد اندلسی گفته
که خطاف بفتح خا دابیست و در دریای سبته باشد او را دو بال سیاه بر پشت است از آب برآید و در هوا
پرد و باز بدریا عود کند **خنفسا** سرگین گردان و هر که دو زان قوردی نامند جانور سیاهی است
از جعل کوچکتر پشتش طولانی بود میان او و عقرب صداقت و دوستی هست و لهذا اهل مدینه

او را جاریة العقرب نامند یعنی کنیز عقرب و آنچه نوعست یکی جعل و دیگری جار قبان و دیگری حنفب و این جم
له گذشت و دیگر خنفسا که مشهور بکثیرة الفسو است و لهذا او را فسفلو گویند عربان گویند الخنفساء اذا
تحرکت فست یعنی تا جنبید این بوی بد از وی ظاهر شد صاحب عجایب المخلوقات آورده که شخصی را
نظر بر خنفساء افتاد گفت آیا چه حکمت است در خلقت وی و نمیگویی صورتش یا بوی خوشش بعد از
تکلم باین کلام بی انجام حق سبحانه و تعالی او را بجراحتی مبتلا کرد که جمیع اطبا از معالجه او عاجز
آمدند پس آن مرد در بیرون دروازه شهر مقام گرفت روزی آواز طبیبی آمد که میگذری رسید بسمع او گفت
بیارید او را تا بحال من نظر کند گفتند او را چه علاج خواهد نمود و حال آنکه اطبای حاذق از معالجه تو
عاجز آمدند پس گفت البته بیاورید او را پس چون حاضر شد جراحتش بوی نمودند خنفسا طلبید حاضران
خنده کردند مرد علیل بخاطرش رسید که روزی استهزا بر خلقت خنفسا نموده بود گفت حاضر سازید
آنچه خواهد که این مرد را صاحب نظر میبینم پس خنفسا را حاضر ساختند او را سوخته بر جراحتش پاشید در حال
بامر ایزد تعالی شفا یافت پس آن مرد گفت که خدای تبارک و تعالی خواست من بشناسم که اخس مخلوقات
احسن دوا میباشد است اکلش جهة انجاس حرام است اگر سرهای خنافس را که در برج کبوتر بسیار جمع میشود بکحال
بر طوبی که در جوف اوست تحدید نظر و جلاء بصر نماید و پرده چشم را زایل کند و بیاض و سبل را نفع عظیم
بخشد و اگر در موضعی برگ چنار بخور کنند خنافس گریزان شوند اگر یکی از آنها را بر گزیده عقرب گذارند
شفا دهد و اگر کسی بجبر او را بخورد و مطلع نشود تا بجوف او رسد در حال بمیرد **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل موت زن صاحب نعاس است و اگر رایی مرده بود خدمت اشرار کند و باشد که دلیل دشمن بود
فصل د ق بهم در خا مکسوره **خنزیر** به ترکی طنغوز نامند صفات بهایم و سباع هر
دو در او موجود است از سبعیت دندان گرفتن و بودن و مردارخواری و درندگی و از بهیمه سم و علف
خوردن و در شهوت بمرتبه حریص است که ماده در چرا باشد و نر در پشت او و ماده مشش پای باشد کسی که
این معنی ندانسته گمان برد که نوعی از جمله دواب نوعی هست که شش پای باشد و باشد که دو نر بر سر یک ماده جنگ
کنند تا یکی بمیرد چون وقت هیجان شود چوگان سر به پیش اندازند و دمها بجنبانند و آوازها متغیر
سازند و بسا باشد که ماده او از کمر تبه که نر با او جهد بمیرد. بچه آرد چون چهار ماهه بر ماده جهد و ماده
چون شش ماهه شود بار گیرد بعد از پانزده سال دیگر نزاید دندان خوک از دندانهای همه حیوانات تیز
تر که بمشتر از انسان نبرد و دندان پیش از زیر و زبر چنان دراز شود که از یکدیگر گذرد و از اکل باز
ماند و از جوع بمیرد چون سگ را بدندان گیرد موی سگ بریزد و بسرعت حیات و عقارب خورد و زهر آنها

حرومی اشکند از روباه ترسناک تر بود چون سه روز گرسنه ماند در روز دیگر خبری بخورد فربه شود
علمای نصاری چنین گمان کنند چون بیمار شود سرطان خورد خوب شود اگر او را محکم بر حماری ببندند
چو حمار بول کند خوک بمیرد و چون بچشم او درآید در حال بمیرد و پوست او بر گوشت چسبیده است
مثل انسان بخلاف سایر حیوانات وحشی و اگر اهلی شود قبول تادیب نکند بنص کلام ملک علام
لحم او حرام لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر خوردن جگر او از گزیدن جانوران نفع
بخشد اگر خشک کرده بخورند فالج و قولنج را نافع آید و در ساعت صحت دهد اگر زهره او در چینی مربوط
ریزند از هر جانب سه قطره روان شود گشاده گردد اگر خشک گردد بر بواسیر بندند به کند اگر صاحب
خناق سرگین او با خود دارد صحت یابد اگر بیاشامد سنگ مثانه را بشکند و اگر بعسل و سرکه مخلوط ساخته
بر سر طلا کنند جراحات را به کند اگر بر بیخ انار ترش ریزند مبدل بانار شیرین گردد مالیدن و اشامیدن
سوخته استخوان او بعد از آنکه صلایه نموده باشند بواسیر را شفا دهد و اگر صاحب تب ربع با خود
دارد زایل شود پاشنه او را اگر سوخته و صلایه کرده بسرکه و عسل معجون نموده کسی اگر درد شکم و
نفخ معده و روده باشد بوزن یکمثقال آشامد نفع عظیم بخشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل شر و
نکبت و افلاس و دیدن ماده او دلیل زیاده شدن نسل و گذشت رسیدن ضرر از وی و دلیل
نکبت و ضرر از نصرانی یا دشمن قوی ملعون که از مصایب جزع بسیار کند سواری او رسیدن مال
و غالب شدن بر دشمنان بود خوردن گوشت او رسیدن بذلت و خاری و سستی و مال حرام اگر
بیند که مثل او راه رود خوشنود گردد و مالک شدن او دلیل غم و اهلی او دلیل ارزانی اگر مسافر بود و بیند
دلیل برف و سرما بود و چرانیدن دلیل حکومت بر یهود و نصاری اگر بیند که زن او خوک گردیده است
دلیل طلاق اوست چه گوشش را او حرام است مردی نزد ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که قلاده ها
گردن خوکان میبندم گفت البته بنا اهلی تعلیم علوم مینمائی فصل سیم در خفاش مضموم است



خفاش شب پره بترکی یارسه نامند از جهت ضعف بصر در
شب طیران نماید بزرگ او را وطواط و کوچک او را
خفاش نامند در روشنی ماه و روز نبیند قریب بغروب
شمس در طیران آید چه در آنوقت نه نور بود و نه ظلمت
وقت هیجان پشه است که قوت خود کند و در شب
روز ابر و هوای صاف نبیند و عمش ضد اوست که در روز بیند و شب نبیند و اعمش ضعیف البصر است

با سیلان اسنک وخفاش از جنس طیور نیست که از پستان دو دو گوش و خصیتین و شعار باشد و
حیض و طهر بیند مثل انسان خنده کند و مثل چارپای بول کند و بچه خود را شیر دهد و او را بنا باشد
بعضی مفسرین گفته اند که چون مصنوع مخلوقست لهذا مباین صفت خالقست از این جهت مغلوب سایر
طیور باشد چه مرغیکه گوشت خورد او را خورد و آنچه گوشت نخورد او را بکشد بدین سبب او را از
غیر سبب شوانده وهب گفت تا نظر مردم بر او باشد چه پرد و چون از نظر غایب شود بیفتد تا فعل خالق از
فعل مخلوق ممتیز شود و بدانند قدرت کامله قادر عزیز را لهذا آن طلب خفاش را از حضرت مسیح علی
نبینا و آله و علیه السلام نمودند که از اعجب طیور است از گوشت و خون نبی برشد بدالعطر ان
است پشه و مگس در هم شکند و بخورد و بعضی میوه ها اکل نماید مع هذا پیشتر از حمار وحشی و دگر کس عمر کند و
ماده او میان سه و هفت بچه کند نر او کثیر الجماعست در میان حیوانات سوای او و میمون در انسان
هیچ حیوانی بچه خود بر ندارد و چون بچه خود بردارد و در زیر بال نگهدارد و باشد که از کمال اشفاق
بر دهن خود چسباند و در حین طیران بچه خود شیر دهد و چون برگ چنار بدو خورد بترسد و بپرد و اگر
او را گویند اطرق کرای یعنی سر به پیش انداز و فرود آی بر زمین چسبد لهذا او را بحماقت وصف
کنند اکلش حرام و قتلش نیز حرام او نیز مثل پشه در حین تخریب بیت المقدس گفت یارب مرا بر ایشان
مسلط کن تا ایشان را غرق کنم از جمله خواص او آنکه اگر سر او را در میان بالش هر که بر او نهد
نخوابد و اگر در ظرف مس یا آهن با روغن زنبق مخلوط ساخته گرم کرده بپایند تا محترق شود پس آن برد عن
صاف نموده بر صاحب نقرس و فالج کهنه و ارتعاش و ورم جسد و تنگی نفس بمالند شفا یابد و این
تجربه رسیده در خانه که بگیرند دل او را در همان خانه بسوزانند مار و عقرب گریزان شوند و در آنجا
نیایند و در زمان هیجان او دل وی بر انشافی آویزند هیچ باه کند هر که گردن او با خود دارد از گزیدن
عقرب ایمن باشد و اگر زهره او را بر فرج زن عسیر الولاده بمالند در همان ساعت وضع حملش شود اگر بچه
او را از بینی که خون از وی بسیار رود بخور دهد خون وی قطع شود و مرتفع گردد اگر خفاش را سر
بزنند و بر عقب بمالند از تقطیر البول ایمن گردد و اگر صاحب فالج بر شوربای او نشیند صحت یابد اگر
سرگین او را بر قوبا یعنی گر بمالند از بیخ برکند و هر که موی او را برکند و سرگین او را با اشک چشم بر
آنجا بمالند موی بر نیاید و اگر بر زهار کودکان قبل از بلوغ بمالند موی نروید تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مرد عابد باشد پس گوشه که دلیل بطالت و خوف است و اگر زن حامله بیند دلیل سهولت
ولادت نسبت بچه مسافر بداشت و اگر بیند که بخانه داخل شد دلیل خرابی منزل بود و دیدن ماده او دلیل

زن ساحره است بعضی دیدن خفاش را دلیل همسایگان دانند که این کس با کسی از ایشان باشد
خلد بر وزن جعل موش کور و تیره گون رستگاران باشند و بعضی گویند جانوریست که پیش خود بیند
بوی از سوراخ خود در آید و دهن گشاید و بایستد تا مگس میان دو لب و اطراف دهن او جمع شود پس
لبها بهم آورده همه را فرو برد ارسطو گفته که هر حیوانی را دو چشم است حق سبحانه و تعالی عوض بینائی
بوی شنوائی عطا کرده بمرتبه که از مسافت بعیده اصوات خفیه احساس کند و چون احساس صدائی



کند زمین را بو کند و چون
گندی در سوراخ او کنند از آن بمیرد
او ست که از بوی خوش گریزد
نماید و باشد که بسبب آن میرد و خر
خواهند که او را صید کنند
آید تا او را بگیره و پیاز گندنا از خلع
دیبوی پیاز و گندنا عشق دارد
او را صید کنند و بعضی از اهل
تعبیر گویند که او حیوانیست که سد مارب را خراب کرد و آنچنان بود که قوم سبا را دو باغستان بود جمیرا
که در اوایشان بیند یکی از جانب یمین و دیگری از طرف شمال و ایشان مستغرق نعم الهی شده
بودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود کلوا من رزق ربکم واشکروا له یعنی بخورید از روزی پروردگار
خود را و شکر او را بجای آورید ایشان را شهر پاکیزه بود که در آن پشه و مگس و کیک و مار و عقرب و
سایر موذیات نبود و مردم غریب که وارد آنجا میشدند آنچه از شپش و غیره در رخت او بود میمرد و چون
کسی داخل باغستان ایشان میشد اگر زنبیل در حین عبور بر سر او بود از اثمار و فواکه مملو میشد بی آنکه
دستی بانها رساند حقتعالی سیزده پیغمبر بدان قوم بجهة ارشاد ایشان فرستاد تکذیب همه نمودند هر چند
انذار نمودند بعد از نعم الهی بر ایشان کردند فایده نبخشید فرد بر سیه دل چه سود خواندن وعظ
نرود میخ آهنین بر سنگ   اما داد استماع را شعار و دثار خود داشته گفتند خدا را هیچ نعمتی بر خود نمیدانیم
و ایشانرا سدی بود که بلقیس در حینیکه پادشاه بود بسته بود و نیز آنست که ساخته که از دوازده جا آب
بیرون میامد بعد و انهار یکه مقسم ایشان بود و بعد از ازدواج سلیمان با بلقیس ایشان مدتی در مسرت
و نعمت بودند پس طغیان و کفران ایشان از حد متجاوز گشته حق سبحانه و تعالی موشی نر اعمی مسمی بخلد
فرستاد تا سد ایشانرا از بیخ سوراخ کرده سیلی عظیم آمده اشجار را از اصول قطع نموده اراضی ایشانرا
خراب کرد و ایشان قبل از وقوع اتحاد این علم کهانت کرده بودند که موش تخریب سد ایشان
نماید لهذا در هر سوراخ موشی گربه نگاهداشته بودند چون وقت عذاب آن قوم ناصواب رسید حقتعالی
موشی سرخی باشر چنگ گفته شد فرستاد که از هیبت او جمیع گربها بسوراخ موشان گریختند پس آن موش



کور رخنهٔ عظیمی در سد ایشان کرده که از آن رخنه سیل داخل باغستان و خانها شده جمیع اشجار و اموال ایشانرا
قطع کرده و خانهارا پر از ریگ نمود گویند که موش مذکور انیاب و مخالب او از حدید بود عمرو در خواب دید که رخنه
در سد ایشان شده چون صبح شد آزرده بجانب سد رفته موشی دید که بچنگال آهنین رخنه در سد ایشان مینماید برگشته
زن و فرزندان خودرا برده موش را بدان نهایت بدایشان نمود چون برگشتند گفت دیدید آنچه من دیدم گفتند
آری گفت بدانید که این کار خداست که ما علاج نتوانیم اما مرا حیله در دفع آن بخاطر رسیده اول
ببینیم که خدای تعالی رخصت هلاک اینقوم داده یا نه پس برفت گربه را گرفته نزد موش برده بحفره مشغول
بود اقبال بگربه نکرد اما چون گربه موش را دید روی بگریز نهاد عمرو با اولاد خود گفت چاره کار خود کنید
گفتند چه چاره کنیم گفت بدرستیکه مرا حیلهٔ بخاطر رسیده گفتند بکن آنچه خواهی پس اصغر اولاد خودرا گفت
فردا که من در مجلس قوم نشینم و هرکس در مرتبهٔ خود قرار گیرد ترا مامور نمایم تغافل نمائی چون ترا دشنام دهم برخیز
و سیلی بر صورت من زن پس باقی اولادرا گفت چون اینچنین کند شما هیچ مگوئید من در آنوقت قسم یاد
کنم بقسمیکه کفاره نداشته باشد اگر خلاف قسم نمایم که بعد از این در قوم اقامت نکنم که اصغر اولاد من با
من چنین بی ادبی کند و هیچیک او را عیب و عار نکنند اولاد گفتند سمعاً و طاعةً چنین کنیم روز دیگر که عقد مجلس
انتظام پذیرفت عمرو با اصغر اولاد گفت برخیز و فلان کار بکن او بحرف پدر اقبال ننموده بتغافل گذرانید
عمرو ویرا دشنام داد برخاست و سیلی بر پدر زد اولاد وی سر به پیش انداخته هیچ نگفتند قوم از جرئت او
و سکوت سایر اولاد تعجب نمودند ایشان نیز چون دیدند هیچ نگو حرف نزدند پس عمرو گفت اصغر اولاد مرا
سیلی زده شما هیچ نگفتید و جمله ساکت شدید در میان شما هیچ قومی اقامت نتوان نمود پس قسم خورد
بقسمیکه اورا هیچ کفاره نباشد که اگر از میان ایشان بیرون نرود قوم برخواسته عذرها خواستند که مارا
گمان نبود که اولاد تو منع او نکنند و لهذا سبقت در منع ننمودیم عمرو گفت الحال چاره نیست بغیر آنکه
بیرون روم و چنان قسمی از من صادر شده [illegible] علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد دریغ سود ندارد
چه رفت کار از دست پس اظهار بیع املاک خود نمود قوم برغبت تمام املاک وی بخریدند پس
عمرو احمال و اثقال و عیال و اطفال خودرا بار نموده از مواضع ایشان بمحل دیگر نقل نمود پس
اندک زمانی نگذشت که موش کور رخنهٔ در سد مذکور کرده سیل آمده و دواب و انعام
و اموال ایشانرا برده خانهای ایشانرا خراب کرده چنانکه کلام ملک علام بدین معنی ناطق است
که فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ یعنی فرستادیم برایشان سیل عرم را جمعی
گفته اند که سیل عرم رخنه است و جمعی دیگر سیلی را گویند که ... طاقت

ان نداشته باشد اما ما ر بسکون همزه اسم قصر او لقب پادشاه شهر سبا ست چنانکه تبع ملوک یمن
یمن است مسعودی و سهیلی گفته اند بانی شد سبا ابن یشجب بود هفتاد رود بجانب انشد جاری میشد
سبا قبل از اتمام وی رحلت نموده ملوک حمیر با تمام رسانیدند گفته اند که سبا اول کسی است که
از ملوک یمن که تاج پوشید نام او عبد الشمس بن یشجب بود بقرب قحطان است مسعودی گفته که لقمان
بن عاد بانی او بود یکفرسنگ ساخته بودند خدا یتعالی بسبب سیل عرم مردم آنجا را متفرق ساخته
قصه ایشان در جهان مثل گردید از جمله ادعیه ما یکه رافع ان نمله بیت که در دواب می افتد
اینده است که بر گوش چپ اسب باید آویخت که با حلد سلیمان بن داد: ذکر عزرائیل عن وسطک
و ذکر جبرائیل علی راسک و ذکر اسرافیل علی ظهرک و ذکر میکائیل علی بطنک لا تدب ولا تسعی الا ابیر
کعبا کما یبس لتن الله جاجه و قرن الحمار بقدرة العزیز القهار هذا قول جبرئیل و میکائیل و ملائکة
الله المقربین الذین لا یاکلون ولا یشربون الا بذکر الله هم یعیشون اجبادنا آل هدای ایهما الخلد
من دابة فلان بن فلان او من هذه بقدرة من یری ولا یری ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی
نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر
الموت فقال لهم موتوا فماتوا کذلک یموت الخلد من دابة فلان بن فلان ومن هذه الدابة ۱۱ ۱۱ ۱۱۳ لا الوطط لا

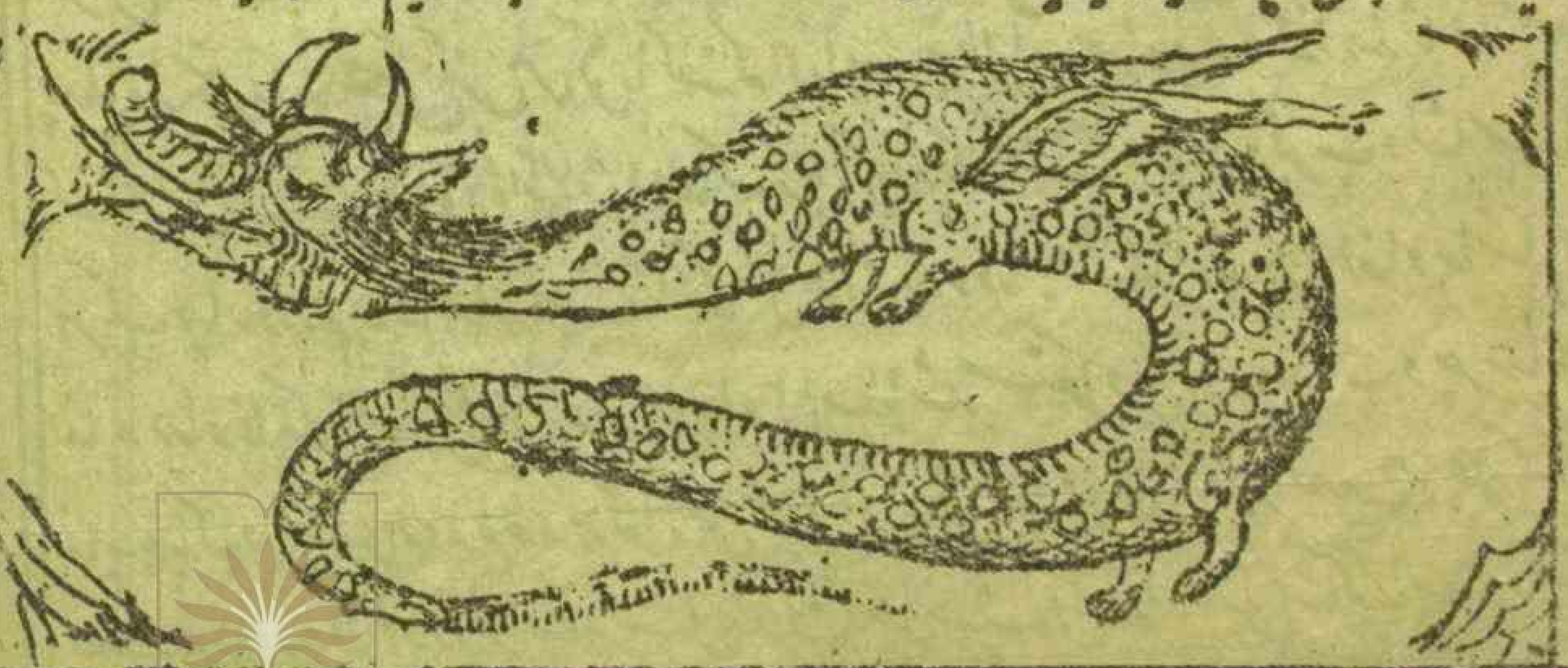
اط ۱۱۱۹ ب ۹ کا

بدانکه اکل او حرام است جهت انکه از انواع موش است عربان در امثال خود
گویند فلان اسمع وافسد من خلد یعنی فلانکس شنواتر و فساد کننده تر
از خلد است از جمله خواص او انکه اکتحال خون او شافی بصر است و طلاء خون
دم او مزیل تب ربع کسی که بریان او خورد بهر چیز عالم گردد و اگر مغز سر او با روغن گل در شیشه کنند و از او
روغن گرفته بر جرب مالند شفا دهد بعضی گفته اند که اگر خاکی که او از سوراخ بیرون آورده باب تر نمایند و بر
نقرس مالند شفا یابد اگر خلد را در سه رطل آب فرو برند هر کس از آن آب بیاشامد بر سبیل هذیان تا
چهل روز تکلم نماید یحیی بن زکریا گفته که او را در سه رطل آب عذب برده گذارند تا آماس
کند پس او را صاف نموده انچه از او برآید جدا کنند باقی را دیک کنند با لبان و کبریت و نشاسته از
هر یک چهار درهم بر او اضافه کنند تا انکه مثل طلا گردد و در شیشه گذارند هر که از او بیاشامد العوق
نماید در او قاتیکه شمس ما بین اول حمل و اول اسد باشد مستعمل وی از دسومات و چربیها اجتناب
نماید و پاک و با تقوی روزه بود هر که این عمل بجای آورد حق سبحانه و تعالی او را نصیب علم کند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل ضلالت و حیرانیت و اختفاء ضیق مسلک است و باشد که

دلیل حدت مجمع بود بچه کسک شکایت از نا شنوایی کند اگر ماهیتی در مار بیند بیماری در آید واگر در بهشت بیند در بهشت در آید

باب هشتم در دوال مشتمل بر سه فصل فصل اول در دابه

دابه جنبنده را از هر حیوانی این بحسب لغت است اما بحسب اصطلاح اختصاص بچهارپای دارد و در اسب بسیار اطلاق کنند و بعضی طیور را داخل دواب خوانده استدلال بدین آیه نمایند وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم و بعضی این استدلال را رد کرده اند بدین آیه که وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب مبین چه طیر بر کاهی بر روی زمین میکرد علی بن ربیعه گوید که در خدمت حضرت امیر علیه السلام بودم که مرکب آنحضرت را آوردند که سوار شود چون پای مبارک در رکاب ظفر انتساب نمود فرمود بسم الله و چون بر پشت مرکب قرار گرفت سه مرتبه الحمد لله و سه مرتبه الله اکبر و سه مرتبه سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت بگفت پس تبسم نمود از آنحضرت پرسیدند فرمود که حضرت پیغمبر خدا صلعم چنین کرد که من کردم پرسیدند یا امیر المؤمنین از چه سبب خنده کردی فرمود که خدا تعالی تعجب مینماید در وقتیکه بنده بگوید خدایا بیامرز مرا و حال آنکه میداند که غیر او آمرزنده نیست از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله نقل کرده که چون کسی بر مرکب سوار شود و نام خدا نبرد شیطان بر ردیف او شود گوید غنا کن اگر او ندانسته باشد گوید آرزوی غنا کن او همیشه غنا کند تا فرود آید الی ورد از رسول خدا صلعم نقل نموده که آنحضرت فرمود که هر وقت سوار شدن بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سبحان من لیس له سمی سبحان من سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین مرکبی که در زیر او ست گوید مبارکباد ترا ای مؤمن که پشت مرا سبک ساختی و فرمان پروردگار خود بردی و حاجت خود برآوردی اما دابة الارض که از علامات قیامت بعضی گویند او حیوانیست که طول او شصت گز است صاحب قوایم در شب جمعه از کوه صفا



دمرده بجانب منار رود و بعضی گویند از حجر بیرون آید و بعضی دیگر گفته اند که از طایف بیرون آید
عصای موسی ع در دست و خاتم سلیمان ع با وی باشد بعضی بینی کفار بشکافد و بخاتم پیشانی مؤمنان
نقش نماید پس مردم بعد از این یکدیگر را بنام نخوانند بلکه گویند یا مؤمن و یا کافر و در تفسیر و حدیث آمده
که دابه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است که در حین ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام رجعت نماید
و جمعی از حق سبحانه و تعالی که زیادتی ایمان و غلبه کفر دارند در آخر زنده نماید و آیه وافی هدایه و یوم نحشر
من کل امة فوجا بوید ایقولست **دلق** دله فارسی معربست جانوریست شبیه بگربه در بعضی اوقات جانوران
بدرد و بعضی گویند حیوان وحشی است چون در برج کبوتران در آید یکی از انها را زنده نگذارد داغ



چشم رانست او را بر صاحب تب ربع بندند تب ربع را
زایل کند و چون چشم علتش بهاو بندند از تب عود کند
اگر بینه او را در برج کبوتران بخور کنند همه انها گریزان شوند
طلا از بند و منزل پیدا عقیبت که او میرا از خوردن چیزی باز
عارض شود اگر بینه اینک از خون او در گوش مصروع چکانند
نافع آید **فصل دویم** در دال کسوره **دیک** خروس

کنیت او ابوالیقظانست یعنی بیداره از شان اوست که بفرزند خود مهربان نیست و بیکر وجه الفت
بگیرد و هر ساعت مطلوبه در بر کشد و چون از سر دیوار بزیر آید بخانه صاحب خود راه نیابد از اهل



تجربه گویند که خروس سفید صاحب دو تاج در مکانی که
باشد انخانه را دزد نزود ذبح کنند او دایم در بخت
باشد در حدیث آمده که چون آواز خروس شنوید حاجت
خود را از قاضی الحاجات بخواهید و اگر آواز حمار شنوید
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گویند در تاریخ اصفهانی
آورده که از حضرت مقدس نبوی ص مرویست که خدایتعالی خروس سفیدی بقدرت خود خلق
کرده که بالهای او منقش و مزین به زبرجد و یاقوت و مروارید و یک بال او در مشرق و یکی در مغرب
سر او در زیر عرش و پایهای او در هوا چون او اذان گوید آواز او را همه اهل آسمانها و زمین بهر که
بسته بشنود بجز جن و انس در انوقت خروسان زمین اجابت کنند و با او اذان گویند چون قیامت
نزدیک شود خطاب رب الارباب در رسد که بالهای خود فراهم آورد و آواز خود نگهدار انس



ال السموات و ارض غیر او میان و چنین جمه بدانند که تمام تر دیگفته در روایت دیگر از جابر و غیره
از انحضرت صلعم منقولست که خدا را خروسی است سر او در زیر عرش و هر دو پای او در اقصای زمین و
هر دو بال او در هوا چون صبح نزدیک شود هر دو بال بر هم زند و گوید سبوح قدوس در روایت دیگر
سبحان الملک القدوس ربنا الرحمن الملک لا اله غیره گوید ثعلبی از حضرت مقدس نبوی صلعم در تفسیر
خود آورده که خدا تعالی سه آواز را دوست دارد آواز خروس و قاری قرآن و آواز استغفار کنندگان
در سحر او در حدیث دیگر آمده که انحضرت فرمود که خروس دو تاج دوست من و دوست دوست
من جبرئیلست که نگه میدارد آنخانه را با شانزده خانه دیگر از همسایگان در اخبار آمده که انحضرت را خروس
سفید دو تاجی بود چون بسفر میرفتند خروس را با خود همراه میبردند تا محافظت اوقات نماز را
نماید و نیز وارد است که خروس را دشنام مدهید که شما را بجهة نماز صبح بیدار میکند اکلش حلال است
گوشت او گرم و خشکست باعتدال نافع اصحاب قولنج و موافق مزاج پیرانست بتخصیص در زمستان
و مسهل و نافع مفاصل و رعشه است اگوشت خروس بچه موافق جمیع امزجه است مالیدن خون و مغز سر
او گزیده جانور را شفا است اگر تاج و پیشانی او در روغن بالند و بخورد صداع کند اکتحال خون او نزول سفیدی
چشم است اگر تاج او را بسوزانند و بر کسیکه بر فراش بول کند بنوشانند نافع بود و اگر پر در از
او را در وقتیکه بر مرغ جهد بکنند و در مجرای آب حمام گذارند هر که از آن آب غسل کند او را العوط
واقع شود در کنار بال او دو استخوان است اگر بر صاحب تب ربع ببندند زایل شود اگر بر چهار پایی
ببندند قوت مشی او زیاده شود اگر زنیکه بار نگیرد خصیتین او بریان کرده با سه روز در ایام حیض
بخورد و با شوهر مقاربت نماید بار گیرد اگر در کاغذی گذارند و در بازو ببندند قوت بازو و باه را
زیاد شود و ببندد انکه خواهد جماع کند تا نگشاید آرام نشود تاج سفید و سرخ الجبهه دیوانه بخور کنند نفع
عظیم بخشد اگر زهره او را با شوربای میش مخلوط ساخته ناشتا تناول نمایند نسیان زایل کند چون
او را با عسل مخلوط نموده بر آتش گرم نموده بر قضیب مالند قوت باه و نعوظ را زیاد کند اگر خصیه او را
بر خروس جنگی ببندند از هیچ خروس نگریزد تعبیر دیدن او دلیل خطیب و قاری و موذن و
مطرب یا شخصی که امر بمعروف کند و خود عمل نکند خود بذکر صلوة و غیر مشغول است و باشد که دلیل مرد
کثیر النکاح و مرد کریم و قانع باشد یا مرد ناقص الحظ و عامل که در شغلها بسیار افتد یا دلیل صاحب خانه یا
مملوک یا محارب دیدن قتل خروس ابیض دلیل عدم اجابت موذنست گویند دیدن او مصاحبت
با علما است مردی نزد ابن سیرین آمد و گفت دیدم که خروس بخانه من در آمد و چند دانه جو برچید

گفت که چون از خانه تو خبری بدزدند مرا خبر کن بعد از چند روز آمد و بیاید و گفت بساط مرا از پشت بام
دزد ببردند گفت مؤذن برده چون تحقیق نمودند چنین بود دیگری گفت در خواب دیدم که
خروسی در خانه فلان کس فریاد میکرد ابن سیرین گفت سی و چهار روز دیگر صاحب آنخانه بمیرد و بعد از
دیک که سی و چهار است شخصی دیگر گفت دیدم که خروسی سه بار گفت الله گفت سه روز دیگر از عمر تو
باقی مانده است و چنین بود اما دیک الجن جانوریست در باغها و بستانها یافت شود اگر او را گرفته در
شراب کهنه اندازند تا بمیرد پس در میان کوزه فراخی گذاشته سر او را بگیرند و در خانه دفن نمایند از
وسوسه از آنخانه برطرف شود **فصل** سیم در احوال مضمومه **دب** خرس و بترکی ایو مانند جانور
در غارها گیرد و در زمستان داخل شود و بیرون نیاید تا هوا خوش نگردد و چون گرسنه شود دست
و پای خود بمکد جوع از او زایل شود و در بهار بیرون آید بغایت فربه گشته مختلف الطبع باشد چه آنچه سباع و



و بهایم خورد بخورد و از گوشت و علف اکل و چرا نماید چون وقت مباشرت ایشان شود هر نری از آنها
ماده خود را بگوشه تنها و خلوت برد و بر زمین خواباند و جماع کند ماده او پارچه گوشتی زاید که اعضای او
متمیز نباشد پس او را از موضعی بموضعی نقل نماید از ترس مور ان جنبیکه گذارد و چنانچه در جمهور در باب جسیم
مذکور شد پس در بالیدن اعضای او متمیز گردد و نفسی زند و ولادت او در غایت صعوبت بود و بسا باشد
که در آنحال بمیرد و خوزرو بطرف بنات النعش بسهولت وضع حملش شود در عجم جمعی آنکه از دهن زاید و ناقصة
الخلقه بر آید از شوق بمذکر و حرص جماع باشد که از شدت شهوت آن دیگر را خود خواهد چون در سکان
فربه شود تا چهارده روز بگذرد از آن موضع حرکت نکند بعد از آن آهسته آهسته در حرکت آید بار او رود و
چون بسیار ترسد بر سر درختان آید و در طبع او زرکیست قبول ادب . ای را اعلم کند

اگر بعقف و ضرب اکلش حرام از جملهٔ خواص او انکه اگر دندان او را در شیر زنان اندازند و بکودک بو شانند
دندان بسهولت بیرون آورد طلا زهرهٔ او مزیل برص است اگر چشم راست او را بر خرقه بندند و با خود
دارند از درنده نترسند اگر بر صاحب تب ربع آویزند تب وی مفارقت کند اکتحال زهرهٔ او با
عسل و آب برگ رازیانج مزیل ظلمت چشم است اگر بر داء الثعلب طلا کنند موی بر دیاند اگر بر پلک که موی زاید
دارد و بعد از انکه موی را بکنند طلا کنند دیگر موی بر نیاید طلا زهره که اخته امان باشد از هر زهری اگر بر
موضع ناسور بندند شفا یابد اگر پیه او را بر سگ مالند دیوانه شود اگر پاره از پوست او خشک نموده بر طفل
آویزند در خواب نترسد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و فتنه و مکر و خدعه کند و
زن ثقیل البدن و خفی المنظر صاحب لهو و لعب و طرب و باشد که دلیل اسیری و بند و زندان و یا دشمن
احمق و دزد مخنث بود اگر بیند که خرس ماده شد ولایت دنیه متصرف وی در آید اگر از اهل ولایت باشد
او را غمی و حزنی روی نماید پس نجات یابد و باشد که سفر کند و برگردد بمکان خود **دراج** معروف است
ترکان تراج گویند مرغ مبارک کثیر النتاج است مبشر فصل بهار و گوینده شکر پروردگار است
بدوام نعمتها و صوت او مشعر است بر کلمات پاکیزه در هوای بهار وقت وزیدن باد شمال و هوای

صاف خود را مطیب و پاکیزه سازد و پر و بال افشاند



و در طیران آید و در وقت باد جنوب حال او بد شود
و قدرت بر طیران ندارد و بشکل سیاه ظاهر و باطن و
هر دو بال او خاکستری رنگ است بر خلقت قطا که سنگ
خواره است اما لطف از وی بود نر او را حیقطان
نامند سیبویه رطیو عراق گفته و جاحظ از اقسام کبوتر شمرده چرا که بچهای خود مثل کبوتر زیر بال خود جمع
میکند و ارشاد او نیست که در یکموضع بیضه خود نگهدارد بلکه از موضعی بموضعی نقل نماید تا کسی مکان او ندانند
نر او با ماده جمع نشود مگر در باغها و بستانها جاحظ گفته که او بزرگ شود اما فربه نشود اکلش حلال چه او از
انواع کبوتر است گوشت او از گوشت کبوتر و فاخته احسن و الطف است اکل آن مغز سر و فهم و ذهن را افزاید
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مال و زن مملوک است پس اگر او را مالک شود یا از دست خود دهد مالک مال و
لشکر گردد یا تزویج نماید یا مملوکه را تصرف در آرد **دلدل** خارپشت بزرگ یا نوعی از وی ترکان کرپی
نامند جاحظ گوید که فرقی میان وی و خارپشت مثل فرق میان گاو و گاومیش است در بلاد شام و
عراق عرب و سلخه بسیار بود و بچه روباه بود و وی ایستاده جماع کند چنانچه پشت نر او به پشت ماده چسبیده

دوج

ونیج بیضه گذارد اگرچه درحقیقت بیضه نیست لیکن شبیه به بیضه است مشابه گوشت چربی بود خانه خود را
بکند بطرف جنوب گذارد و در دیگر بطرف شمال از بهر دریچه باد و زد مسدود کند چون چیزی ببیند
که مکروه وی بود منقبض شود خاری از او بیرون آید مانند شمشیر برهنه بران بهر که رسد مجروح کند
خاریکه در پشت او ست موی بود در کمال درشتی و کثرت بپوست اکلش حرام در مثل گویند علا
اسمع من دلدل یعنی فلانکس شنواتر از دلدلست بدانکه دلدل بمعنی حرکت با اضطراب آمده بدین سبب



استری که مقوقس بحضرت معدن نبوی صلعم هدیه فرستاد
بود و دلدل کشیدی چه او استر سفیدی بود در کمال
سرعت او را بحضرت امیر علیه بخشید اما خواص و تعبیر او در آب
قاف در دیگر فقعد بیاید دلفین جانوریست در دریا
خریق را نجات میدهد و به پشت اعانت کند تا بساحل
رساند جوهری و حسین بنجا وسین آمده اند و بعضی

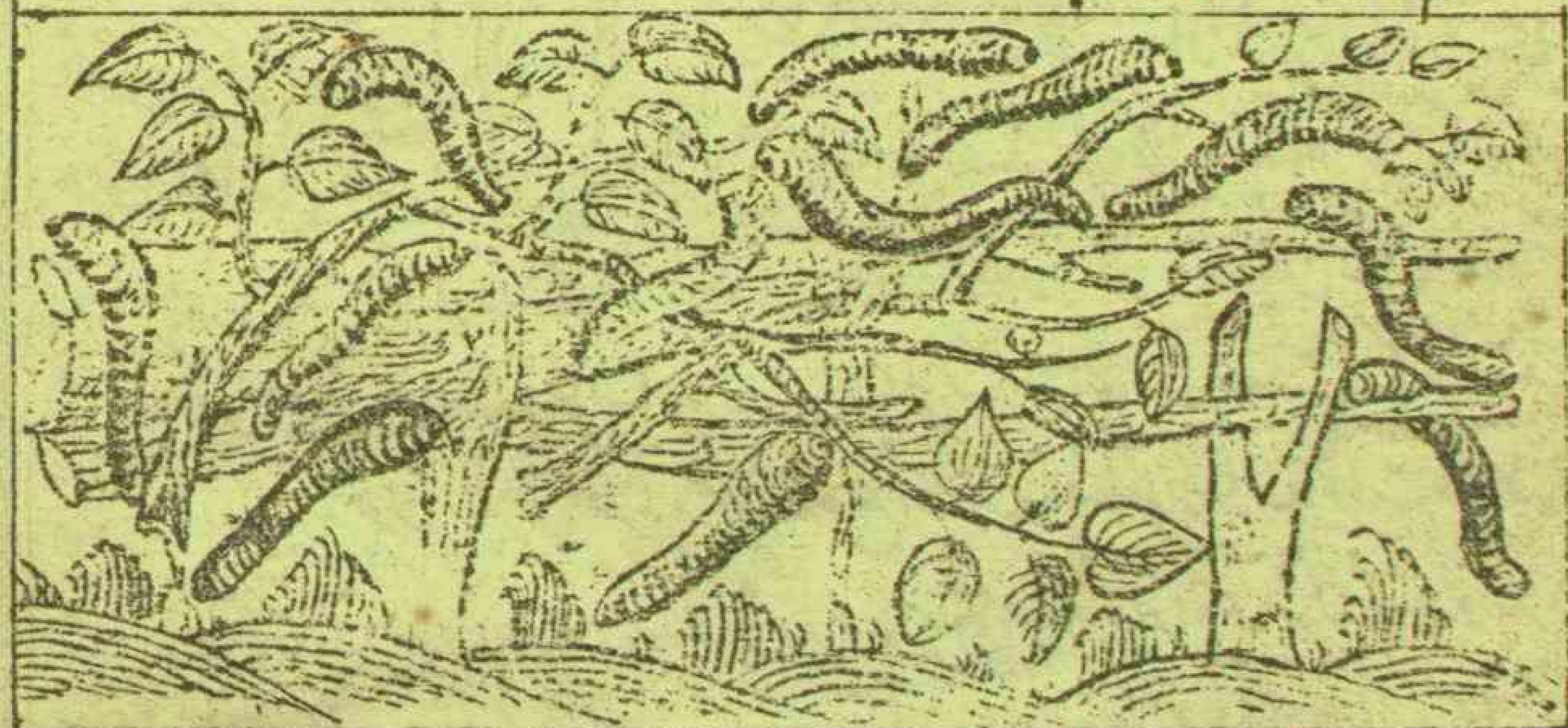
گویند خوک بحریست و در رود نیل بسیار بود و از دریای شور بدانجا افتد بصفت خیکی پر باد میباشد
دلهذا نفس زند چون بر غریق نظر یابد همیشه دفع او میکند تا بساحل رساند و نجات دهد و چنگل را
برنجاند و ماهی بخورد چون بر روی آب ظاهر شود گویا هیتی است و از او بچه متولد شود و شیر دهد
بچه خود را و هرجا که رود همراه برد و در تابستان برآید و با آدمی انس گیرد خاصه با کودکان اگر
از او صید کنند دلفین بسیار برو جمع شوند با جنگ کنند تا چون زمانی در کوی او در انگه دارد



بسرعت تمام چون تیر انجا باز آید اگر در مشک او حسنی
باشد بر بالامی آن آید از او همچو قتا از ماده جدا شدن
چون عیس ندارد اکلش حرام است خلاف بر عامه
را که ایشان حلال میدانند اگر پیه او را در میان حنظل

که میان خالی باشد بجوشانند و در گوش چکانند نفع عظیم بخشد گوشتش سرد و تر است و دیر هضم اگر
دندان او را بر کودک بندند ترسد خوردن پیه او درد مفاصل را دفع کند پیه کرده او را اگر زنی که دارد
و با روغن زنبق مخلوط ساخته بر خود بمالد شوهرش او را دوست دارد و طلب رضای او جوید
اگر هر دو کف او را بر مخوف او بربندند ترس وی زایل شود اگر دندان راست او را جهت روز نزد
روغن گل گذارند هر که از آن روغن بدو بخود بمالد محبوب القلوب گردد و دندان چپ او صید

اینجا هست و به تعبیر دیدن او در خواب دلیل است بر آنچه تمساح برد و باشد که دلیل بکرد و کید و اختفار اعمال و استراق سمع بوده باشد و باشد که دلیل کثرت باران بود اگر خایف بیند ترس وی زایل شود چه اگر او نجات دهنده غرق شدگان است از غم اگر در خارج آب بیند دلیل است بر دشمن عاجز چه قوة در اوست دود کرم برگان قورد نامند او بانواع است چون اساریع که کرم سبز است که در سبزه زارها باشد و کرم سبز که در درخت صنوبر میباشد و کرمیکه در جوف انسان از عفونت متولد شود ابن عباس از حضرت مقدس نبوی صلعم نقل کرده که آنحضرت فرمود که خرما بناشتا خوردن کرم معده را میکشد اطبا گویند اشامیدن و خشخاش کرم از شکم بیندازد و برگ شفتالو را ضماد کنند کرم شکم را بکشد اما کرم ابریشم از اعجب مخلوقاتست چه دل آن تخم است بمقدار دانهایکه در انجیر میباشد



از مورچه کوچکتر رنگ او سیاه وقت بیرون آمدن او قریب بفصل بهار بود در کرم سیرها در حقه گذارند اگر از آن بیرون نیاید زنان در زیر بغل و پستان نگهدارند چون بیرون آید برگ توت سفید دهند تا روز بروز بزرگ شود و از سیاهی بسفیدی مبدل شود و در مدت شصت روز باین مرتبه رسد پس شروع کند بر تنیدن بر نفس خود و بر گرد خود بتنند یعنی آنچه در درون وی بود خالی شود تا بقدر گردکان شود اما طولانی بود تا ده روز حبس شود و بعد از ده روز بمیرد پس این خزه سوراخ کند و پروانه که دو بال سفید داشته باشند از و بیرون آید و در وقت بیرون آمدن او مضطرب بیرون آید و بالهای او متحرک از حرص جماع نر و ماده دم بدم چسبیده مدتی بدن ایشان بهم ملحق بود پس جدا شده ماده او تخم کند ببستی که گذشت تخم او را بر کوی سفیدی بتنند نر و ماده هر دو بمیرند و نگهدارند اگر بچه تخم خواهند و الا از آنها که حریر سازند و در آفتاب کنند و چند چیز از خواص اوست که از صوت رعد و زدن طشت و کوفتن هاون و بوی سرکه و از ادم جنب و زن

مخالیفش و از موش و گنجشک و مورچه و کثرت حرارت و برودت ترسند بعضی حکما گفته اند که فرزند ادم
بکرم ابریشم ماند همیشه در عمل خود است زیرا از عمل خلاصی نیست تا انکه خود را بکشد بدانکه جمیع
انواع کرمها جهة استخباث حرام است از جمله خواص کرم ابریشم انکه اگر زیت مخلوط ساخته بر بدن انسانی
بمالند از گزیدن جانوران زهردار ایمن گردد چون کرم ابریشم منفعت تاجر را در غلبت سلطان را
پس هرگاه بیرون اید مرغ خانگی خورد فربه شود اگر کرم زردیکه از زبل متکون شود در زیت بجهنه
جوشانند و بر داء الثعلب گذارند شفا یابد و نفع عظیم بخشد و موی برآرد تعبیر دیدن او در
خواب دلیل دشمن حقیر است و دیدن کرم ابریشم رسیدن منفعت تاجر را و در غلبت سلطان را
پس هرکه خبری از وفر اکر و منفعت رسد و باشد که دیدن کرمها دلیل مال و خیر باشد و اگر کرم در اولاد
باشند دجاج برکات مآل آمده مرغ خانگی که ماکیان گویند و بترکی داوق گویند و احد او دجاجه
و جهه انکه در راه رفتن اقبال و ادبار نماید دجاجه نامند چه هرگاه کسی در راه رفتن گاهی پیش



گذارد و پیش و پس رود و او دجاجه گویند و چون پیر شود و بیضه
او را زردی نباشد و جوجه از او بیرون نیاید باتفاق اکل او
حلالست از عجایب او انکه سباع از زردی گذرند از هیچیک
نرسد اما چون شغال بر او گذرد اگر بر بام یا دیوار باشد خود را
از ترس بزیر اندازد و موصوفست بکم خوابی و زود بیدار شدن گویند که نوم او بمقدار بیرون امدن
نفس و رجوع انست و این از غایت ترس و بیدلی او ست و از شدت حیله که دارد بر زمین نخوابد
بلکه بر بالای شاخ درخت یا دیواری بخواب رود و جوجه از بیضه بیرون اید با ظرافت و مقبول
بود و بعد از یکروزه راه رود و هرچند بزرگتر شود احمق تر و ناقص الحس گردد تا انکه جمیع صفات حسنه
از او زایل شود پس قابل ذبح گردد و مثل طیور جوارح گوشت و ملس خورد و بطریق بهایم دانه تناول
نماید و دانه چند بیضه را در اهر چه اطراف اوش در اند و تیز از او مرغ بیرون اید و انچه مدور و عریض بود جوجه نر
از و بیرون اید جوجه از بیضه گاه بحضانت مرغ بیرون اید و گاه در دفن در زبل و مانند آن بعضی از
او در روزی دو نوبت بیضه نهد در همه سال بیضه گذارد مگر در دو ماه زمستان خلقت بیضه در دو
ماه باتمام رسد در وقت بیرون امدن از کوششش نرم است چون هوا بر او رسد خشک و محکم گردد میان
زرده و سفیده آن پوست نازکی باشد او را قیض نامند و هرگاه در یک بیضه دو زرده باشد از او دو جوجه
برآید احسن و الطف از انکه نه دو زردی و بیضه بود و بیضه مرغیکه او را خروس نباشد قلیل الغذا بود چون

انزا او متولد شوند و همچنین از بیضه که در دقیقه قمر ناقص النور باشد چه بیضه از هلال تا بدر ممتلی شود و
رطوبت او زیاد گردد و از بدر تا محاق ناقص و اینها بعضی از آنها از یک پهلو ناقص باشند و جوجه که بیرون آید
باده بد نظر توان شناسند که او را از منقار او بگیرند اگر حرکت نمود نر است و اگر ساکن شد ماده است حضرت
مقدس نبوی صلعم اختیار اینکه نگه داشتن مرغ و خروس و همراه اینکه نگه داشتن مرغ خانگی امر فرموده یعنی اگر اهل
کس بغیر از خورد حال خود جهة معیشت بخرد ای آشنا البته باید بیضه و گوشتش حلال گوشتش در حرارت معتدل است گوشت
مرغ جوان زیاد کننده عقل و منی است و از اضعاف کند غذای معتدله بود بتخصیص جوانان را در فصل
بهار لیکن مضر اهل ریاضت است مصلح او بعد از اکل او شربت عسل تناول کنند و چون اطبا اتفاق
نموده اند که خوردن او مولد نقرس است مضر او سیاه است ظاهرا یعنی با خاصیته یافته باشند والا او در جه
اعتدال دارد چه بسیار گرم نیست که صفرا استحیل شود و بسیار هم سرد نیست که مولد بلغم باشد و حال
آنکه گوشت او بهر آن نیکو دماغ را قوه و عقل را زیاده میکند بیضه او گرم است با اعتدال نیکو است بعضی گویند که
سفیده او سرد و زرده او گرم اکل زردک و تازه او قوت باه را زیاده کند نیم برشت او احسن و اسرع الطف
اغذیه است و تمام بچه او دیر هضم و مداومت بر اکل او مولد کلف است و دفع ضرر او انگبین است سفیده او
بخورد در زرده اکتفا نماید که مولد خلط محمود نیست اگر مغز سر او به برگزیده مالند باخاصیته شفا دهد صاحب
عجایب المخلوقات آورده که اگر دماغ با ده پیاز و یک کف کنجد مقشر بزند با محرا شود د گوشت و شوربا
او بخورند قوه باه را زیاد کند بعضی از جاهلان بعلم الطب را اعتقاد آنکه مداومت بر اکل گوشت او مورث
بواسیر و نقرس است و این باطل است صاحب العجایب المخلوقات آورده که در سنگدان او سنگی است
که اگر بر مصروع آویزند شفا دهد و اگر کسی با خود دارد قوت باه را زیاده نماید و اگر زیر سر کودک
نهند از خوف ایمن شود سرگین مرغ سیاه اگر بر در خانه چسبد میان اهل الخانه خصومت پدید آید اگر
زهره او را تضعیف مالند با هر زنیکه مجامعت کند او غیر او دیگری را نخواهد اگر سر او را در ظرفی گذاشته زیر
سر بر دیکه اگر بادنش خنک نماید دفن نمایند رو بصلح آرد و اگر مردی جماع و رم امه روغن او بردارد
قوت باهش زیاده شود چشم او که بسیار سیاه باشد با دو چشم گربه سیاه خشک نموده بعد از صلایه اکتحال
نمایند روحانیین را به بینند و هر چه از ایشان پرسند جواب گویند تعبیر دیدن او در خواب دلیل
زنان خدمتکار اگر با رعونت و نشاط بیند دلیل زن اصیل بود و اگر در منزله بیند دلیل زن فاجره
و جوجه او ولد الزنا باشد که دیدن او دلیل زن صاحب اولاد باشد و اگر بیند که [illegible] ببیند شفا
یابد او از او سرچو [illegible] تست و اگر بیند که بر هیچ در ایند دلیل بیمار است وگاه دلیل [illegible] باشد اگر بیند

او را ذبح

او را ذبح نموده کنیز را بکارت بردارد و اگر ببیند که او را صید کرد از آنچه ولایتی و مالی بدو رسد و اگر ببیند
که او را با بچه‌ها و بیضه‌ها از مکانی بمکانی برد از اهل آن ولایت اسیر کنند پر و بال و بیضه‌اش دلیل زنان
است قوله تعالی کانهن بیض مکنون اگر در دست خود بیضه بیند اگر زنش حامله باشد دختر زاید و اگر عزب
باشد زن خواهد و اگر بیضه خورد خام مال حرام خورد و اگر مطبوخ روزی حلال نصیب او شود مردی نزد ابن
سیرین آمده گفت در خواب دیدم که پوست بیضه‌ها جدا میکنم و زرده‌ها میاندازم و سفیده آنها
میخورم گفت تو نباشی گفت بلی از کجا دانستی گفت بیضه بمرگه تعبیر است و زردی جسد و سفیده کفن و
انداختن زرده عبارت از انداختن میت و بهای کفن میخورد اگر زن حامله بیند که بیضه پوست کنده
باو داده شد البته دختر زاید **باب نهم** در ذال معجمه مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در ذال
مفتوحه ذراریح الکلک جانوریست سبز ضیب که نقطهای سیاه دارد و میپرد و از ذوات السموم است
بانواع باشد بعضی از او در بالها خطهای سبز دارد و رنگش مختلف جسمش بزرگ و طویل و مثل او بود
مثل کرم گل چیزیست اکلش حرام مالیدن او نافع جرب و علتی که پوست بریزد و نیز مخلوط سازند با دوا
که مولعق در جهات مثل سرطان امام فخر رازی گفته که او را طبخ نموده بر داء الثعلب نهند موی بر آرد
و شفا دهد اطبای سلف را زعم آنکه اگر چیزی از او در رکوی سرخی بندند و بر محموم آویزند تب از وی مفارقت
کند بالخاصیت **فصل دویم** در ذال مکسوره **ذئب** گرگ و بترکی قورد نامند اکلش حرام
عربان ورا ابا قیس نام نهند او و شیر را یکنوع صبری بر گرسنگی هست که سایر حیوانات را نیست لیکن شیر
حریص تر و پرخوارتر است اگر چند روز بگذرد که چیزی نیابد بنسیم استنشاق نماید و تعیش کند هر استخوان
صلب و مصمتی در جوف او بگدازد دیگر استخوان خر با هیچ حیوانی غیر او و سگ نرد مباشرت میکند گرگ هم
نشوند و چون نر و ماده او باهم ملتحم شوند هر کس بر ایشان هجوم آورد بهر طریق که باشد او را بکشند لهذا
چون اراده مباشرت کنند از خوفیکه برخود دارند اگر موضعی روند که تردد در او کمتر باشد بر زمین



خوابیده جماع کنند
لهذا چون اراده خفتن
نماید یکی را بخواباند و
گشاده گردد چشم دیگر گشاده
نموده بیکچشم
خود نماید و بیکچشم

و او موصوفست بلنگی و
گربه چون کند بجهد و نتواند
که چشم خوابیده بیدار و
بخواب رود و پوشیده
بیدار مراقب هر است
خوابیده استراحت کند

و چون گوسفند نباشد از همه حیوانات بیشتر فریاد کند و چون گرفتار شود اگر او را بچوب و عصا و شمشیر بزنند یا
زخمی بر دارد یا عضوی شکسته شود تا مردن صدای او شنیده نشود قوت شامه او بمرتبه ایست
که از مسافت یکفرسخ ادراک شموم نماید و اگر در صبح متعرض گوسفندان شود چه تمام شب کلاب
مراقبت و پاسبانی گله کنند در وقت انفلاق فجر اثار کلالی و فطوری روی نماید بخواب روند
پس در انوقت گرگان چو عیان قصد گله گوسفند کنند اگرچه در مسافت بعیده و اماکن قریبه باشد
هر تعب و مشقت که باشد خود را بمقصد رسانند و از رنج و تعب و دوری راه غمین نشوند بلکه از جمله
محض راحت دانند و حسن باقال   رنج راحت دان چه شد مطلب بزرگ   گرد گله توتیای چشم
گرگ   و چون مابین او و گوسفند عداوت جبلی و تنفر منافرت فطری واقعست لهذا اگر پوست او
را با پوست گوسفند گذارند موهای پوست گوسفند بریزد و از روی برهنه کند لیکن چون پای بر
برگ غضنفر نهد در حال جان بقابض ارواح سپارد چون گرسنه شود فریاد کند تا گرگان دیگر
جمع آیند چون یکی از انها زخمی بگریزند همه بر او تازند و او را از هم بدرند و بخورند و چون تنها
بادمی برسد از وی بترسد بطریق استغاثه فریاد کند تا ابنای جنس او بشنوند مجتمع گشته بهیئت
مجموعی بروی بوی او روند و خواهند که از روی حرص او را بخورند اگر انکس یکی از انها را از خود
دور کند انکس را گذارند و رو بوی آرند و او را از هم بدرند و بخورند و انکس نجات یابد چه از نشان
او بست که چون آدمی از وی بترسد طمع در وی کند و اگر نترسد دور شده طمع نکند و از ترس بگریزد و از
خواص او آنکه بنا بخود چون شمشیر استخوان ببرد چنانچه صدای او مسموع نشود اگر سر او را در برجی که در آن
گربه و غیره از موذیات نزدیک ایشان نشود و هرکه چشم راست او با خود دارد از سباع نترسد اگر
قاب پای او را بر سر بتره آویزند اگر جمیع کشیر برامج دی زنند بدو نرسند مادام که آن قاب بر سر بتره
باشد اگر خصیتین آن در اشکافند و نمک در سفر باشند هر کرا پهلو درد کند و زن یکمثقال از و با آب
جرجر بنوشند صحت یابند اگر با آب عسل بنوشند ذات الجنب را شفا بخشد اگر قطره از خون او با
روغن گاو مخلوط ساخته در گوش چکانند درد و کری گوش را زایل کند اگر مغز سر او را با آب
سداب و زیت بسایند روغن آن اگر قشه بر جسد بالند از جمیع علل ظاهره و باطنه که علت انها سردی
باشد ایمن و سالم باشند و دندانها با پوست و چشم او را هرکه با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب
القلوب گردد اگر جگر او در درد جگر دفع کند اگر قضیب او را در فرق بریان کرده بخورند قوت باه دهد
و این بتجربه رسیده اگر زهره او را با عسل و آب مخلوط ساخته بر ذکر طلا کنند با هر زن که جماع

کنند او را بغایت دوست دارند اگر دم او را بر علف زارگاو آویزند هیچ گرگ نزدیک آن نشود و اگر دم
چهار پا جوع بمیرد اگر سرگین او را در موضعی بخور کنند هیچ موش بدان مکان نزدیک نمیشود مداومت بر
جلوس بر پوست او از قولنج باز دارد اگر زهی از روده او ساخته بر سازی او بزنند جمیع زههای
که از روده گوسفند باشد پاره کند و اگر در دکانیکه دف سازند پوست او بخور کنند جمیع دفها را
پاره کند اگر از پوست او طبلی سازند چون در میان طبلها نوازند همه را پاره کند مالیدن آن و بر داء
الثعلب موی برآرد و آشامیدن زهره او شکم ببندد و اسهال را نافع بود و چون بر قضیب مالند
هر مقدار که خواهند جماع کنند اگر با زهره کرکس و روغن زنبق بمالند هیچ باه و نعوظ کند و از
تمام باید اگر بروغن گل سائیده هر مردیکه بر ابروی خود مالد زنش بغایت دوست دارد و اگر بر
ابرو راه رود و اگر با ورس که گیاهی است شبیه بکنجد بر بهق مالند زایل کند دندان ماده او را اگر
بر مصروع آویزند شفا یابد اگر استخوانیکه میان سرگین او یافت شود دندانیکه درد کند با آن بخراشند
وجع وی در ساعت ساکن شود جالینوس گفته کسی که او را درد شقیقه دائمی باشد اگر با زهره و
روغن بنفشه در بینی او چکانند مدت حیات از صرع ایمن باشد و اگر هر دو چشم او را بر کودک
آویزند مصروع نشود اگر جزوی از زهره او با عسل خام مخلوط ساخته اکتحال نمایند از ظلمت و تیرگی
چشم ایمن گردد و اگر قضیب او را با اسم زنی ببندند هیچ مردی برا و قدرت ندارد الا وقتیکه گره
آن بگشایند طلا از خون او نافع جراحات بود صفت طلسمی که گرگان جمع شوند از مس صورت گرگ مجوف
ساخته در جوف وی سرگین گرگ گذارند در موضعیکه دفن کنند گرگان گریزان شوند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل کذب و حیله و عداوت و دزد ستمکار بود و دیدن بچه او دلیل فرزند
دزد هر که بچه او بیند فرزند دزدی پرورش دهد اگر بیند گرگ با گوسفند یا بره یا حیوان آنسی گردد دزد
توبه کند اگر بیند گرگان بخانه او در آمدند از دزدان احتیاط نماید و باشد که دیدن او دلیل تهمت
بستن بر شخصی باشد که از او بری باشد بالنظر الی قصه یوسف ع ذیخ بسیار بخشته و خاء معجمه کفتار
زن بسیار موی کمتر بر نوع داد باخت هر گاه صیاد اراده صید او کند سنگی در خانه او اندازد
از حماقتی که دارد گمان برد که مگر چیزیا کولیست بیرون آید صیدش کنند و اگر در سوراخ باشد این افسون را
بدو خوانند اطرقی ام طریق خامیری ام عامیری ابشری بجراد عظیم و شاه هزلی مگر این افسون خوانند
تا از سوراخ آید دست و پایش ببندد و بیرون آرند فصل ششم در ذال معجمه ذباب
مگس از کان حیوان نادان ترین مخلوقاتست که خود را در هلاک اندازد افلاطون گفته که از صغر

حدقه اش مژه ندارد چه مژه آینه حدقه را مصقلی و مجلی گرداند حقتعالی او را عوض مژه دو دست
دیگر داده که حدقه خود را صیقل دهد و لهذا همیشه بدو دست مسح چشمها نماید جاحظ گفته که
عربان ذباب را بر مگس و پشه و زنبور و کیک و مگس خر و مگس سگ و مگس باغها اطلاق کنند و اصلش
کرم کوچکی است که از بدن حیوانات بیرون آید مگس گردد اما مگس مردم از سرگین و کثافات
و عفونت از جماع با یکدیگر متکون گردد و در حین وزیدن باد جنوب بسیار شود و در هبوب باد
شمال متفرق و متلاشی گردد مخلوق الساعه مثل پشه خرطوم دارد اشتهای کلام بادب او آنکه
بر موضع سیاه نشیند سفید گردد و بر موضع سفید نشیند سیاه گردد لهذا حقتعالی بر یونس در
وقت خروج او از بطن حوت درخت کدو رویاند تا مگس از و باز داشت چشمش صلب گردید در
مواضع متعفنه بسیار باشد و باشد که نر او با ماده تمام روز جماع کند او را حیوان ربی گویند چه در
زمستان پنهان و در تابستان پیدا گردد اکلش حرام در حدیث آمده که هرگاه در ظرف شما افتد
او را در آن ظرف فرو برید بدرستیکه در یکبال او علت و در بال دیگر دواست و در روایت
دیگر آنکه در یکبال او سم و در بال دیگری شفاست پس اگر در طعام افتد او را فرو برید جهة آنکه اول بال
سم وارد مقدم دارد و آن دیگر که در او شفاست فرو رود دفع او کند مؤلف گوید در حیوة
الحیوان که تامل نمودم دیدم که بال چپ که مقدار دیش او مناسب علت است و بال راست مناسب
شفا ابی اسامه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آنحضرت فرمود که بهر مؤمنی صد و شصت ملک
موکل است که دفع میکنند از او آفاتیکه قدرت بر دفع آنها ندارد پس از آنجمله هفت فرشته اند که
همه اوقات دفع بلیات از او میکنند همچنانکه شما دفع مگس از کاسه عسل میکنید در روز تابستان اگر
بر شما ظاهر شوند هر آینه هر زمین پست و کوه بلند و هر نشیب و فراز ببینند که جمعی کفها پهن کرده و
دهنها گشاده اگر بنده را طرفة العینی بحال خود گذارند که اعتماد بر خود کند هر آینه دیوان و شیاطین
او را بربایند قال الله تعالی له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله یعنی مر خدا راست
فرشتهائیکه دور کننده و راننده اند از بنی آدم آفات دیوان و شیاطین را از پیش و پس
نگهداری میکنند از شر شیاطین جاحظ گفته که اگر شیر را بکنند پس مخلوط ساخته بر خانه پاشند هیچ
مگس داخل آن نشود اگر او را سوخته و صلایه نموده بعسل بسرشند و بر داء الثعلب مالند موی بر آرد
بر مرده او چون ریم آهن پاشند هیچ مگسی بر وی نیاید اگر سر او را بکنند و بر مزیده عقرب بمالند
درد وی را ساکن گرداند اگر دسته از علف ساذجوان بر در خانه نهند هیچ مگس داخل آنخانه نشود اگر

مگسها

چشمهای بزرگ را تیز سرد و بد نهاد و آنها را بر موضع از یک چشم که موی زاید بر آورده باشد بحث
بمالند موی زاید برود و دیگر بیرون نیاید عظیم مجربست اگر مکسیر اگر گوشه در رکوی کتان بچند و بر رشته
آهسته بسته بر گردن یا بازوی کسی که چشمش درد کند یا او بر زند درد وی ساکن شود اگر بر کسی
را در هم شکسته بخشی که ورم کرده ضماد کنند صحت بخشد محمد بن زکریا گوید که در کتب طبیعیات دیده
دیدم که اگر مکسی زنده بر کسی و بزند که دندان او درد میکند درد را ساکن کند کسیر اگه سگ دیوانه
گزیده باشد روی او را بپوشانند تا مکس برا و ننشیند که باعث آزار وی باشد صفت طلسمی که منع
کند مکس گندم تازه و زرنیخ زرد اجزای متساوی گرفته در هم نرم بسایند با آب گرم و روغن خمیر
کنند تمثال مکسی از او سازند و بر مائده نهند هیچ مکس بدان مائده ننشیند تا دوام که آن تمثال بر آن مائده
باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل خصم ضعیف باشد که دلیل جمعیت روزی باشد و با
باشد که دلیل درد و دوا با فزع و ترس بود **باب دهم** در زاء مهمله مشتمل بر سه فصل **فصل**
اول در زاء مفتوحه رخم همای و او استخوان خورد و فرد همای بر همه مرغان رجحان شرف دارد
که استخوان خورد و آدمی نیازارد گویند در خلقت مرغیست ابلق شبیه بکرکس در جبال حطبه و
موحشه و اراضی بعیده از اماکن اعداء خود مأوی سازد و لهذا اعرابان در امثال خود گویند فلان
اعز من بیض الانوق یعنی فلان عزیز تر از بیضه نوقست این طیر بحماقت اشتهار دارد چه با سرافت

قدرش طمع در غذره
او بخور کنند همه جانوران
و مرگه مخلوط ساخته بر برص
حکرا در آب نامکرده با آب
نوشند تا سه روز متوالی



نماید اکلش حرام اگر خانه را بر
بگیرند اگر سرگین او را با گلاب
طلا نمایند تغیر لون او کند اگر
سایند و دیوانه بهر روز یکمرتبه
شفا یابد اگر سر او را بر زن عسیر

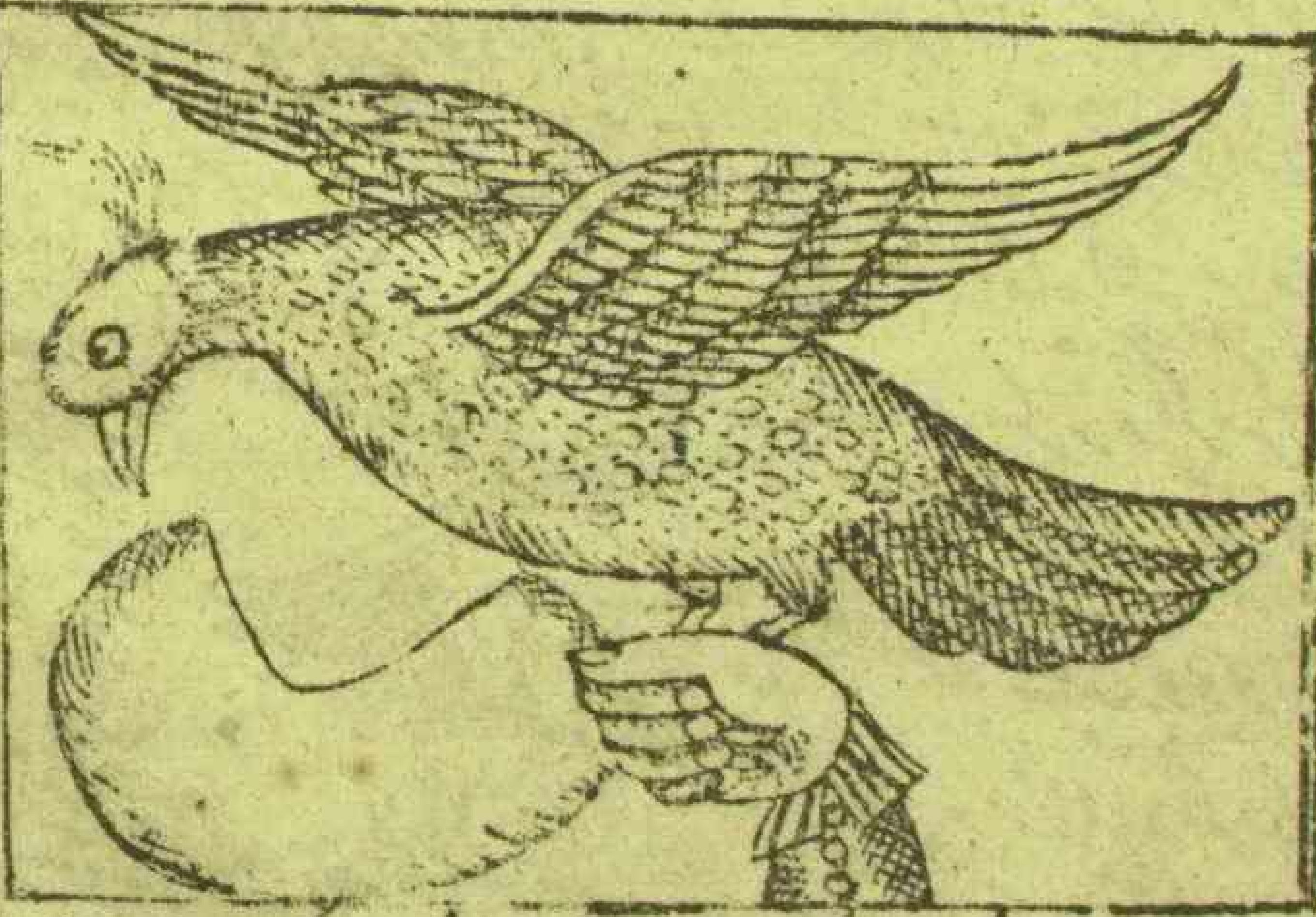
الولاده بندند بزودی بار نهد اگر پوست او را که بر چینه دان او باشد خشک نموده بسایند با شربت
عسل بیاشامند جمیع زهرها را دفع کند نگهداشتن او دافع اوجاع بود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مرد احمقست اگر بیند که او را گرفته حرب و خوریخش واقع شود یا بیماری صعب در ارویده
نصاری گویند اگر بیند که بسیاری از او در مکانی فرود آیند دلیل فرود آمدن لشکر است در آن
مکان ارطامیدورس کهنه دیدن او خیر است از برای کسیکه بیرون شهر است چه داخل شهر نشود و بتر
دیدن او دلیل فساد کسانیکه در مقابر ساکنند اگر او را در خانه بیند اگر مریض در آنخانه بود و نتوت



امست والا دلیل موت صاحب است فصل دوم در درا هکبوره مرض جانوریست شکل پهنک
و بزرنک پشت را گویند فصل ستیم در در ارتغیر بدر سلاثاه مثلث مرده وشقشوره
هرد و آمده جنسی از هوام یعنی حشرات زمین جاحظ گفته نوعی از عنکبوت و از عقرب زان با
جهه انکه قاتل حیاتست ترکان بغو نامند بدترین انواع او مصریه است صاحب قاموس تا بحر دو نقطه
ضبط نموده یعنی رتیلا چنانچه مشهور است و گفته مشهورترین آن دو نوعیست چنانچه مکرر است که جوالی
و بهوای آدمی آید بعضی سیاه و بعضی سفید بار میباشند گزیدن همه انواع او مثالم و دردناک است



وبعضی انواع او در غله زار باشند بجهت دفع زهر او و عقرب
بالیدن شکوفه سوسن نافعست و نیز از مغز سر او را با فلفل
میباشد دفع سم او کند لعنکبوت دیدن او در خواب دلیل
زن موذیه مفسده است که بکار مردم آید که غیرها بیافد و بعضی گویند دیدن او دلیل دشمن قتال
حقیرالنظر شدید الطعن است رو بیان ماهی کوچک سرخ رنگ اگر سرخ تازه او را کوفته بر موضعی که
خار یا تیر فرو رفته باشد طلا نمایند بسهولت در آید رخ مرغیست معروف در جزایر چین میباشد



که هر بال او ده هزار باع است
گویند مردی رسیدند تجارت
نزدیک آب در کشتی داشت
همراه میکشید که بگیرند بدریایی
چین سفر کردم باد کشتیها
بجزیره بزرگی انداخت اهل آب
کشتی بطلب آب و همه بیرون
رفتند قبه عظیمی بارتفاع صد گز دیدند که او را براقی و درخشندگی بود از او تعجب کردند چون
نزدیک وی رسیدند بیضه رخ بود چوب و تیر و شمشیر را و زدند تا شکافته شد و بچه او بیرون
آمد مانند کوه بزرگی پس از پر و بال او گرفتند و کشیدند تا بال او شکسته شد و بیرون آمد و پر با
ایشان باقی ماند هنوز خلقت او تمام نشده بود او را بکشتند و از گوشت او طبخ نمودند و با
چوبیکه در آن بیضه بود بهم زدند و بخوردند جمعی در میان ایشان پیر و ریش سفید بودند چون صبح
شد جوان و ریش سیاه گشته بودند و بعد هر که از آن گوشت بخورد جوان و ریش سیاه نگردید

بشکفت شد این اثر از آنچوبست که گوشت را در وقت طبخ بر هم زده اند و او چوب شاب بود که از او نیز
میسازند چون آفتاب طلوع نمود در رخ مثل ابر عظیمی در هوا پیدا شد سنگی که بزرگتر از کشتی در دو
پای خود داشت در دریا انداخت چون کشتی پیش رفته بود بعون الله بسلامت نجات یافت تعبیر
دیدن او در خواب دلیل اخبار غریبه و اسفار بعیده است و باشد که دلیل سقوط کلام صحیح یا سقیم
باشد چنانچه دیدن عقاب **باب یازدهم** در زاء معجمه مشتمل بر سه فصل است فصل اول
در زاء منقوطه زاغ و زاغچه زرکان غرقه و غرقون مانند یکنوع او سیاه محض کوچک او را کلاغ
زراعت خوانند اکلش حلال است یکنوع دیگر منقار سرخ دارد او را غراب زیتونی نامند چه آن که
خوردن او اگرچه خوش نیست لطیف الشکل و نیکو منظر است در عجایب المخلوقات آورده که یکنوع او
بزرگ و سیاه بود که زیاده از هزار سال عمر کند والله اعلم زبان زاغچه اگر خشک نموده قدری خورد
تشنگی او زایل شود اگرچه در قلب الاسد باشد اگر دل او را خشک نموده و سائیده هر که بیاشامد تشنه
نشود چه او در ماه تموز آب نیاشامد اگر زهره او را با زهره خروس مخلوط ساخته اکتحال نمایند تیرگی
چشم را زایل کند اگر بر موی سفید طلا کنند بغایت سیاه کند اکتحال حوصله او مانع نزول آب
از چشم کند تعبیر دیدن زاغ منقار سرخ دیدن مردیست صاحب سطوت و لهو و طرب ارطا
میدوس گفته که دیدن زاغ در خواب دلیل جمعیت که محتاج شرکت باشند و باشد که دلالت بر قهر کند
بعضی گویند که دلیل ولد الزنا است و دلیل کسیکه کارهای او ممزوج بخیر و شر باشد زنبور ار
کان او مانند آنچه گوهیت سیاه رنگ و در کوه و درخت مکان گیرد از خاک خانه سازد از چهار
جهه بچه وریدن مادر اربعه درکند او دو صاحب نیش و گزنده است غذای وی از میوه ها و شکوفه ها
نر او بزرگ جثه تر از ماده باشد آنچه غیر گوهیت سرخ رنگست مثل بوره چه در زیر درختان میوه دار
خانه سازد و خاک از زمین بیرون آورد و در زمستان در زیر زمین پنهان شود والا از سرما هلاک شود



و مثل طیبه بخواب رود و قوت زمستان جمع کند بخلاف نحل
عسل که قوت جمع کند چون بهار شود از شدت برودت
و عدم قوت مثل چوب خشک گردیده باشد حق تعالی در آنها
روح در دمد بطریق سال گذشته زنده شود و این صفت مختلف اللون و دراز جسد حریص الطبع بود هر
چیز که در او گوشت بود از میوه و غیر میوه بخورد و همه ماهه در بطون زمین و دیوارها ساکن گردد
و از میان بکمر معوم است و لهذا از درون نفس بکشد چون در روغن فرو رود از حرکت باز ماند دو

دوبوکه

قطعه بند قطعه بند زنده شود و سر داکلش حرام است از حضرت سید امام نقل نموده که آنحضرت فرموده که هر که
زجهر زنبور خانه کسب کند لیکن سوزانیدن خانه او و در آتش افکندن کمروه است مگر درو فتنه که
از ایذاء او ترسند بعضی صحیح نیست چه از حشرات است بحر ابر اگر در خانه او هست در بیت بنوشاند با شیر آب
مخلوط کرده بخورند قوت باه و شهوت بیفزاید اگر شیر با دو کاو برگزیده او مالند در حال شفا یابد و به
علم تعبیر دیدن او در خواب دلیل دشمن محارب باشد که دلیل بنا و نقاش و مهندس باشد
و گاه دلیل قطاع الطریق و صاحب کسب مطرب که خارج کند در ضرب خود و گاه دلیل اکل و
شرب مسموم بود بعضی گویند دلیل دیدن جمعی مهیب قیامت در قتال بود یا سفیدی خبیث الاکل
و الشرب بود اگر بیند زنبور در آن مکان در آمد دلیل لشکر مهیب با سرعت باشد و بعضی گویند که
دلیل مرد مجادل باطل بود و بعضی گویند زنابیر و غراب دلیل خونریختن با جمعیت بسیار از حیوان و دلیل
دویم در زاء مکسوره زریاب بوزن قیع گویند مرغیست که آن غصب مردم گیرد قابل تعلیم و تعلیم
منطق الطیر اورده که مردی از بغداد بیرون رفت چهار صد درهم همراه داشت در راه بهمان
زریاب را دید هرچه داشت بقیمت آنها داده و خریده مراجعت ببغداد نمود چون صبح شد باد خنک
وزیده همه آنها مردند یکی از آنها که لاغر بود ماند و چون مرد تاجر را یقین شد که فقر و احتیاج مند در روی
شب تا صبح بتضرع و ابتهال بدرگاه ایزد متعال بذکر یا غیاث المستغیثین اشتغال داشت چون صبح شد
برودت زایل شد هوا حرارت بهم رسانید آن مرغ ضعیف الحال پر و بال برافشاند باواز فصیح مکیفت یا
غیاث المستغیثین اغثنی مردم جمعیت نموده صدای او شنیدند کنیز خلیفه بر او بگذشت در این ابهرار
بخرید آن مرد از هم و غم استخلاص یافت **فصل سیم** در زاء مضمومه زرق مرغ شکاری که باز
باز و باشق شکار کنند فراگفته که او مرغ سفید است الا آنکه حرارت و یبوست او بیشتر است از بقیه
نوع اوست محکم بال تر در طیران اسرع و با پایهای
تو تیز است سیاه پشت و سفید شکم گوشتش حرام زرد زو
سازد و به تر کی سفر چین گویند جاحظ گفته که مرغ نیکو بال
کوچک پای بود از عجایب دنیا آنکه در رومیه از مس
مثالی شکار زرد زدی ساخته اند که سالی یکروز صدا
کند هر مرغ که از آن جنس باشد زیتون بمنقار گرفته نزد او آورد و نزد او گذارند و بردند مجمع شود و بیفشرند
و فتنه با بید بیگند که کلش حلال است چه از جمله عصافیر است گوشتش مقوی باه است اگر خون

اورا بر دمل گذارند شفا یابد زجر بر وزن جرد معروفست که ملوک با او شکار مرغان کنند اهل هند
اورا از مرغان جوارح شمرند چه ضعف دستی او از چشم او بحرکت و شدت و دویدن او بشناسند
موصوف باشد بخلق و وفا و عذوبت الفت قابل تعلیم است بطور و در رنگ بهترین شکار کنند اسخش



آنکه رنگ او سرخ باشد نیکو از عقاب بود و فارسی
دو برادران خوانند جهت آنکه چون از صید عاجز شود
اعانت از ابنای جنس خود خواهد تا صید فرا گیرد و
اکلش حرام لیکن خوردن گوشت او دفع خفقان
و طپش دل کند اگر زهرهٔ او را در سرمه داخل نموده اکتحال نمایند نفع بخشد از غشاوت عین و دفع
ظلمت بصر نماید و طلاء سرگین او مزیل کلف و نمش است **باب دوازدهم** در سین مهمله مشتمل بر
سه فصل **فصل اول** در سین مفتوحه سامه الابرص بتشدید المیم چلپاسه بزرگ بزرگی باشد بعلو
مانند چو نسیم او زهر است لهذا او را سام و ابرص که سفیدی گویند اکلش حرام و قتلش حلال و ثواب
اگر سر او را با داء الثعلب بمالند موی برآرد جگر او را اگر بر دندان گذارند درد وی ساکن کند گوشت



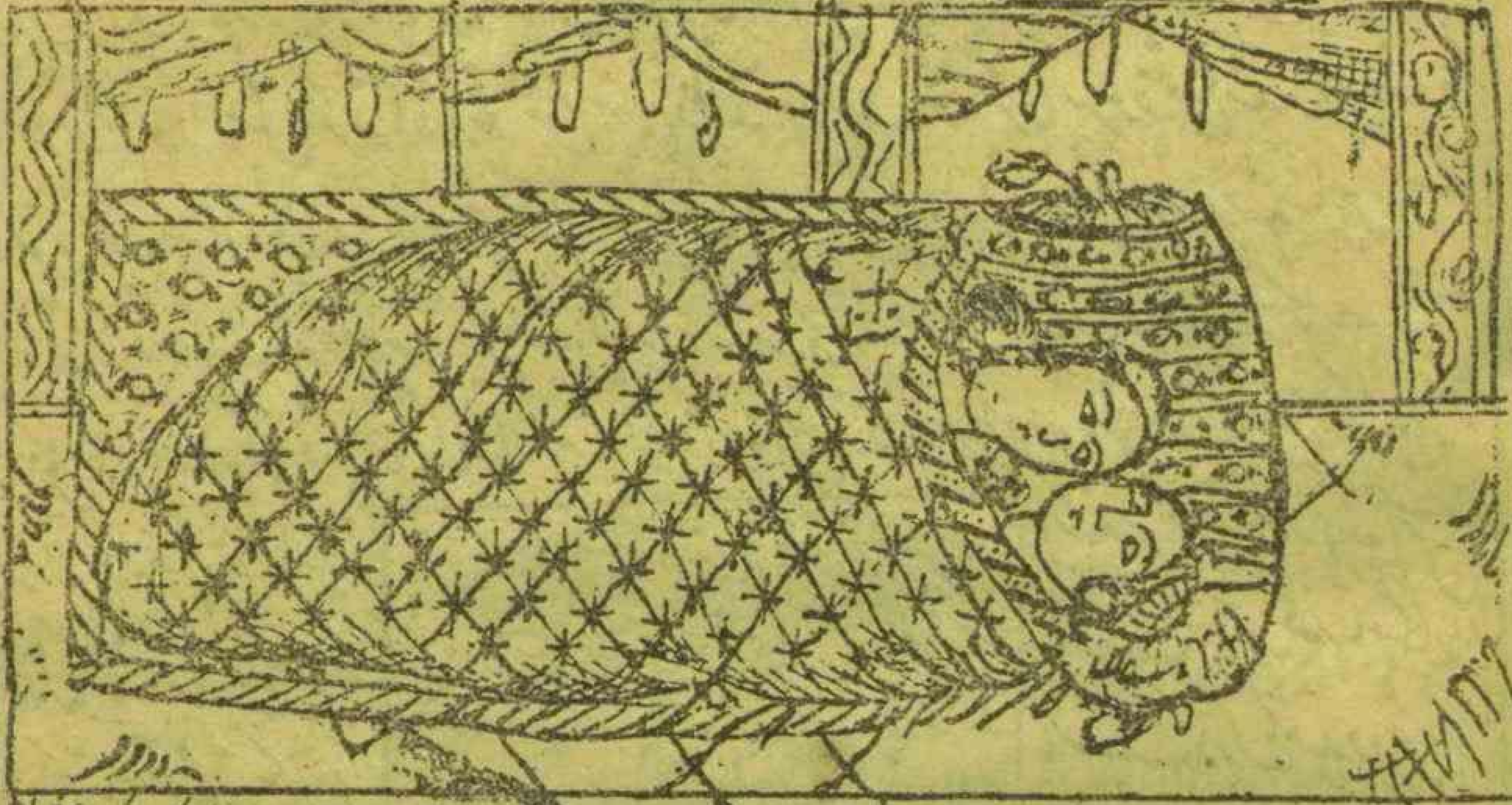
اورا اگر بر گزیدهٔ عقرب گذارند صحت بخشد پوست او را
اگر بر زخم و شکاف گذارند به کند در خانه که زعفران باشد
داخل نشود تعبیر دیدن او در خواب دلیل فقر است سرطان خرچنگ او را اگر دم آبی نامند
در آب مخلوق گردد اما در بر تعیش کند شدید رفتار و دونده و فک با چنگالها و ناخنهای تیز دارد و
دندان بسیار و پشتش محکم و سخت بود هرکه او را بیند گمان برد که حیوانی بی سر و دم هست هر دو



چشم او در شانه او هست دهن و سینه اش نزدیک هم
و اسفل از هر دو جانب تساوی پست و بلند ندارد
و بیک پهلو راه رود و استنشاق آب و هوا اما هم
نماید سالی شش نوبت پوست اندازد و در یکجانب آن بسته و درسازد تا از همه حیوانات
دونده ایمن باشد و در یکجانب خشکی گشاده گذارد تا باد بدو وزد در رطوبت و خشکی در طلب
معاش کند ارسطاطالیس گفته که گمان برده اند که هرگاه سرطان مرده در میان کودال بر پشت
افتاده باشد دلیل باشد که آنده از آفات محفوظ باشد اگر او را بر درخت میوه آویزند بسیار بار
دهد و در زمین چمن نیکو نوع سرطان باشد که هر وقت بسوی بر پرون آید سنگ شود اطباء او را

فرا گیرند و سر به سارند اکتحال او جلاء بصر کند سرطان اگر بتوالد و تناسل مخلوق نگردد بلکه در صدف
متکون شود و بپردن آید و بعضی از او بتوالد حاصل شود و در حلیة الاولیاء مذکور است که ابو
الخیر دیلمی گوید که نزد خیر نساج بودم که زنی نزد وی آمد و گفت جبه من دستمال بیاف گفت چند درهم است
میدهی گفت دو درهم فردا انشاء الله بیاورم خیر گفت هر گاه مرا نیابی در دجله انداز که من وقتیکه
بیایم فرا گیرم ابو الخیر گوید بیامدم چون فردا دیگر شد آن زن بیامد خیر غایب بود ساعتی انتظار کشیده بر
خواست و درهم را بر رگوی بسته در دجله انداخت خرچنگی از آب بر آمد و بران رگوی چسبیده و در
آب فرو رفت چون ساعتی گذشت خیر بیامد و در دکان را گشاده نشست و طهری رفت که وضو سازد
خرچنگ دوان از آب بر آمد چون بخیر نزدیک رسید رگو را برداشت خرچنگ برفت ابو الخیر گوید گفتم
که چنین حالی مشاهده کردم گفت تا من در حیات باشم اظهار این سر مکن والله اعلم تعبیر دیدن او
در خواب دلیل مرد بسیار مکر است از جهت کثرت صلاح و بمردی نسبت بر تعبیر کنند که دست بدین
او کم رسد اگر بیند که گوشت او میخورد او را منفعتی از راه دور برسد جاماسب گفته که خوردن گوشت
او در خواب مال حرام است سعلات اجنبیة غولان سهیلی گفته که سعلات آنست که روز بنظر
مردم در آید و غول آنکه شب مرئی شود جاحظ گفته که عمرو بن یربوع از سعلات و انسیه متولد شد و
بعضی را زعم آنکه جرهم از نتاج ملائکه و بنات آدم زاییده شده بعضی گویند مادر بلقیس جنیه و پدر
ذی القرنین ملائکه و مادرش اجنبیه بود و در زعم بعضی آنکه تناسل و تناکح و طلاق ما بین جن و انس واقع
میشود و استدلال بدین آیه نموده اند که وشارکهم فی الاموال والاولاد و گویند که زنان جنیه برجال
انسی و مردان ایشان بزنان آدمیه عاشق شوند و طلب مباشرت نمایند لهذا صرع عارض ایشان شود
و نیز گفته اند که توافق تناکح است ما بین نبات و حیوان و گویند سعلات در بیابانها در انسان ظفر یابد
با او برقص آید و بازی کند چنانچه گربه با موش و بسیار است که گرگ او را شب شکار کند و بخورد و چون
او را بگیرد فریاد کند ادرکونی ادرکونی دریابید مرا که گرگ مرا میخورد و بسا باشد که بگوید این
هزار دینار است هر که مرا خلاص کند بردارد مردم میشناسند که کلام سعلات است کسی خلاصش
نکند او را تا گرگ او را بخورد چون روز شود بروند ببینند که موی او و سر او ریخته است حق آنست که
اکثر این اقوال از درجه اعتبار ساقط است سیما در باب جرهم و بلقیس و ذو القرنین بدانکه در نسب و
اسم ذو القرنین اختلاف کرده اند گویند که نام او اسکندر بوده و پدرش [illegible] زمان خود بوده
دانا از اهل نجوم است حق سبحانه و تعالی او را مهلتی در اجل داده است با زوجه خود گفت که امشب [illegible]

بسیار کشیده ام ساعتی به آسمان نظر کن وقتی فلان ستاره از فلان مکان طلوع کند مرا بیدار ساز تا با تو مباشرت کنم بزعم آنکه نطفه که در ان وقت بسته شود و فرزند متولد شود تا آخر دهر پاینده باشد پس بخواب رفته خواهر آن زن حکایت مذکوره را شنیده بقصد طلوع آن کوکب بود چون کوکب مذکور طلوع نمود شوهر با او مباشرت نمود نطفه خضر عم بسته شد پس خضر عم پسر خاله اسکندر باشد که وزیر او بود چون پدر اسکندر بیدار شد نظر کرد دید کوکب از برج طالع بیرون رفته و مقصد فوت شده بزوجه خود گفت چرا مرا بیدار نساختی گفت شرم داشتم گفت مدت چهل سال است منتظر طلوع این کوکب بودم و عمر خود را بعبث

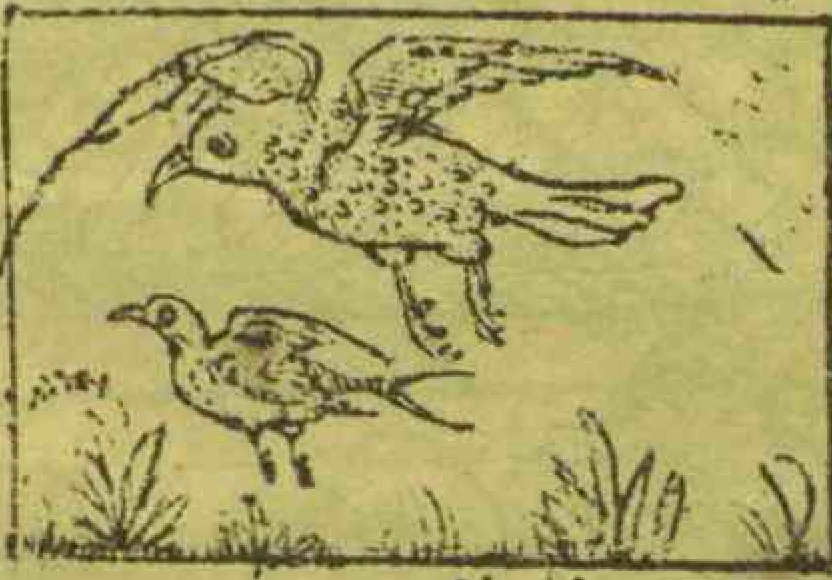


صرف کردم اما در بلیلعت و رعقب آن ستاره دیگر طلوع کند با تو مقاربت کنم تعلق بفرزندی گیرد که پادشاه دوقران شود یعنی ملک مشرق و مغرب گیرد و پس اندک ساعتی نگذشت که کوکب مذکور از افق سعادت طلوع نمود پدر اسکندر بامر مقاربت قیام نمود نطفه اسکندر بسته شد پس نطفه خضر و اسکندر در یکشب بسته شد و این انکه است از وجوه تسمیه او بذی القرنین وهب بن منبه گوید که ذوالقرنین مردی بود از روم پسر عجوزه که او را غیر از او فرزندی نبود و نام او اسکندر بنده صالحی بود ایشان گروهی مختلف بودند جمعی از ایشان بطول معموره و بعضی در عرض و فرقه میانه ساکن بودند چون ذی القرنین بمرتبه رشد و عقل رسید حق سبحانه و تعالی بطریق وحی یا الهام بدو فرمود که ای ذی القرنین بدرستیکه ترا مبعوث میسازم بسوی گروهی از اهل زمین ذوالقرنین گفت بار خدایا مرا بامر عظیم خواندی که قدرت آن امر ندارد کسی مگر تو آیا بکدام قوت بر ایشان غالب گردم و بکدام صبر متحمل شوم و بکدام زبان ناطق گردم و لغات مختلفه ایشان چون تفهیم و بکدام گوش سخن ایشان بشنوم و بکدام نصرت بر ایشان تقدم جویم و بکدام حجت بر مخاصمه با ایشان غالب آیم و بکدام عقل ادراک کلمات ایشان نمایم و بکدام دل تدبیر کار ایشان کنم و بکدام عدل میان ایشان عدالت کنم و بکدام معرفت

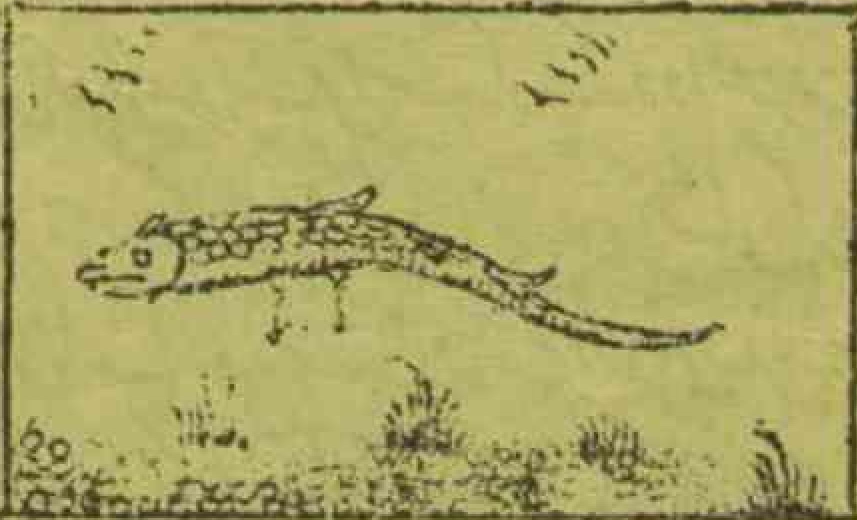


افضل

افضل از ایشان باشم و بکدام دست بر ایشان زیادتی کنم و بکدام پای بر در ایشان روم و بکدام لشکر با ایشان
جنگ کنم و بکدام نرمی با ایشان تالیف قلوب کنم و آنچه ذکر کردم نزد من چیزی نیست غیر تو هیچکس طاقت آن
ندارد و تو مهربانی و رحیمی که تکلیف ما لا یطاق هیچ نفسی نفرمایی حق سبحانه و تعالی فرمود زود باشد که ترا طاقت
دهم و سینه تو وسعت هر چیز داشته باشد و گوش ترا شنوا گردانم که همه چیز بشنوی و فهم ترا قوی گردانم که هر چیز را
بفهمی زبان ترا بگشایم تا هر کلمه جاری شود گوش ترا بگشایم تا محافظت هر چیز کنند و پشت ترا محکم کنم و دل ترا قوی
گردانم که از هیچ چیز نترسی و عقل ترا بلند گردانم تا هیچ چیز فراموش تو نشود و دست تو بگشایم تا بر همه مسلط باشی
و پای ترا چابک سازم تا بهمه جا رفتن بر تو آسان گردد و لباس هیبت بر تو بپوشانم که همه از تو بترسند و نور و ظلمت
مسخر تو کنم نور از پیش لشکر تو باشد تا دشمن را ببینی و ظلمت در عقب تو تا اگر کسی بر تو دشمنی باشد ترا نبیند و
هر چیز مر اسبی سازم چنانچه فرموده و آتیناهم من کل شیء سببا سنقر از مرغان شکاری در جثه شاهین است
اما بالهایش درشت در بلاد سرد بسیر تعیش کند و در شهرهای ترک بسیار یافت شود و چون بر شکار رها دهند
بشکل دایره دور بگردد تا مکانیکه از او ابتدا کرده البته طیور در وسط دایره خواهند بود و هیچکدام از دایره



بیرون نروند اگر چه هزار طیر باشند پس بطرق دور آهسته آهسته
نزول کند تا بر زمین چسبند و التفات بهیچیک نکند تا شکاربانان
بردارند سقنقور یکنوع ماهیست در رنگ مانند دو نوع بود
هندی و مصری بعضی از او در بحر قلزم متولد شود و آن بحریست
که فرعون در آن غرق شده نزد عقبه حاجیانست و نیز در بلاد حبشه بهم رسد و در دریا ماهی خورد و در صحرا قطا را اگر
سنگخواره است بطریق حیات طالب رطوبت است بیضه در ریگ دفن کند ماده او دو فرج دارد و نر او دو ذکر



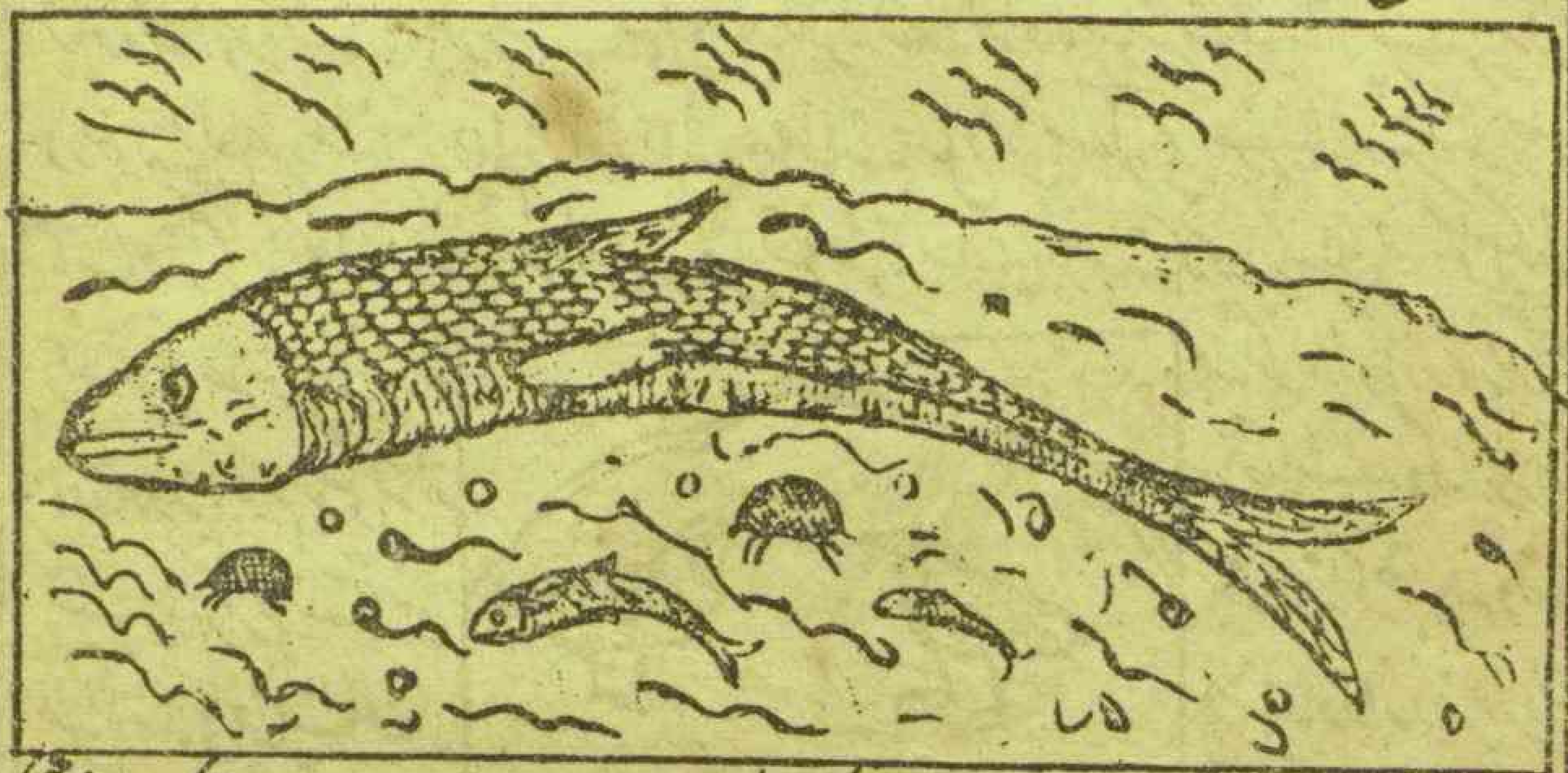
دارد و از اعجب کار او آنکه اگر آدمی را بگزد اگر آدمی زودتر خود را
بآب برساند و در آب فرو رود سقنقور بمیرد اگر او سبقت برد
گیرد و خود را بآب رساند آدمی بمیرد میان او و مار دشمنیست
که هر یک براند بکر ظفر یابند بکشند فرق میان او آنکه در کار از
چند وجه است یکی آنکه در رگ پشت خالی دیگر در صحرا و سقنقور خانه نسازد دیگر تقرب دریا دیگر آنکه پوست
او نرمتر از پوست ورل است پشت در رگ از دو طرف خاکستر رنگ و پشت سقنقور منقش بزردی و سیاهی
از جمله خواص او آنکه اکل نر او بجهت قوه باه انفع از ماده اوست نزد وقت شب قیاس و بهترین اعضای او از
پشت تا نزدیک دم است تا دام که بهم نیا شده اند گرم و تر است در درجه دوم و چون تا یافته باشد خشک شود

کثیر الحراره علیل الرطوبه گردد اگر منقار او در جائی بیاویزند اشتهایش موافق است چاره یابد بنیت و در
بشعیر یافت شود و گرد بلاد فیوم واز و قاهره او زند در زمستان چون شدت برودت بلاد اثر کند از
دریا بالصحرا بیرون آید صید ایشان کنند طحال عصفور هندی دو وحبت و عرض نصف وحبه باشد اگر میان
دو کس عداوت باشد از او سلول کنند دست یکدیگر شوند اکل گوشت و پیه او زیاد کند گسسنده
شهوت و قوه نقوط امراض بارده که در عصب باشد و نفع کند اگر او را بخمر مخلوط کرده استعمال کنند
نفع شیر دهد شرب او بمثقال بود اکل او گوشت او فربه کند گوشت او در دشت و کلیتین را برطرف کند و طرا
زیاده کند بهره پشت او اگر بر پشت کسی آویزند نقوط کند و اراده مباشرت نماید تعبیر دیدن او
در خواب دلیل مرد مستمار و عالم در راه نما باشد در ظلمات جهل و حمق سلوی مرغ سمانه و بترکی بلدرچین
نامند جهت آنکه از اکل او و از سایر حیوانات خورش تسلی میشوند سلوی مرغیست که بچه در میان بچه و کل میگذارد



دفتیل الرعدش خوانند از جهت آنکه از او از رعد بمیرد حقتعالی
دمنعا او را بقوم موسی فرستاد در حدیث آمده که اگر بنی اسرائیل
منتین بود هرگز گوشت متعفن نمیشد جهت آنکه حقسبحانه و تعالی
من و سلوی بر ایشان فرستاد و از ذخیره کردن
انها نهی فرمود ایشان ذخیره نهادند متعفن شد اکلش حلال و بانگ او چون بیازرد و جگر بهم ساند او را اگر درد
جگر بخورد شفا یابد اگر چشم او را بر صاحب رمد بندند صحت یابد و چون بدو اکتحال نمایند از وجع نفع دهد
زهره او لعوق نمایند حرج را سود دهد خون وی دل را نرم کند اکل گوشت او سنگ مثانه را بر اندازد و بول را
براند زهره او را اگر با زعفران مخلوط نموده بزودی بر خطوط کند زایل کند سرگین او را اگر سائیده بر جراحت
که خوره شده باشد طلا نمایند انتفاع کند اگر سر او را در برج کبوتر گذارند هوام گریزان شوند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل نجات از غم و دشمن و ازاله کربت است چه سلوی تسلی از بدی و هم و انجاز وعده
نماید در وزی بلا تعب برسد مالک شدن او در خواب دلیل رنج و تعب بود سمک ماهی و بترکان
بالق گویند از آب مخلوق شود در حدیث آمده که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود که خدای عزوجل
هزار نوع مخلوقات ششصد در بحر و چهار صد در بر از انواع ماهیها نیست که نه او را دل و دیده میشود و نه خروش
و همه اصناف او در آب با وی گیرند و استنشاق آب بعد عین نمایند که زنفه بین چشم و گوش است چنانچه
بنی آدم و در بر استنشاق هوا نمایند و آب در دل او مقام هوا در تولد روح حیوانی باشد و از هوا مستغنی گردد
در اقامت حیوة و ما از هوا مستغنی نگردیم جاحظ گفته او را دشوار دید در جوف آب نزد رودی با اشتغال هوا

گر بلور باد و تصلیش کند بلا کشود انواع او قاطبه حریص و اگر بو کند از جهة برودت معده و نزدیکی او به هضمش
نمی باشد او را گردن و صورت نباشد جهة لطیفه هوا در جوف او داخل نشود و اهل العلم بعضی گویند او را گوش نیست
چنانکه اسب را سپرز و شتر را زهره و شترمرغ را مغز ساق نباشد ماهیان کوچک جهة محافظت از ماهیان بزرگ
خود را باطراف انهار و سواحل بحار رسانند بعضی از آنها از عفونت متولد شوند و بعضی از ریگ و گل حادث شوند
و بیضه او را سفیدی نیست بلکه زرد است بعضی از آنها در همه فصول یافت شود و بعضی باشد که در بعضی فصلها یافت
از جمله انواع سقنقور و دلفین و نهر شغلاد و تمساح است که در ابواب و باب سابق گذشت و بعضی دیگر در ابواب



آینده بیاید انشاء الله و یکنوع از رعاده ماهی کوچکیست که چون در دام افتد بلرزد در ریسمان شبکه را
محکم بندند تا در شبکه بمیرد و چون در شبکه بمیرد خاصیت او برطرف شود اطبا او را در امراض شدید الحراره استعمال
کنند ابن سینا گفته که اگر از رعاده زنده به مصروع نزدیک دارند نفع عظیم بخشد اگر زن حفری از و
با خود دارد شوهر با مفارقت ننماید و از جمله انواع او شیخ الیهود است که انشاء الله در باب شین بیاید
در عجایب المخلوقات آورده که عبدالرحمن مازولی مغربی گفته وقتی در دریای مغرب در کشتی بودم در مکانی که
آن را برطون میگفتند رسیدیم پسر صیقلی با ما بود دامی داشت در دریا انداخته ماهی صید کرد در پشت گوش راست
لا اله الا الله مکتوب بود و در عقب گردن وی محمد ص مرقوم و در زیر گوش چپ رسول الله مسطور بود در کتاب
تحفة الغرائب حامد اندلسی آورده که در بحر روم بقدر یکذرع ماهی دیدم که از او ثلث باشد چون بدست گیرند بماند و نمیرد
بلکه حرکت و اضطراب نماید پاره پاره شود اگر پاره از وی بر آتش افروخته اندازند خود را بیرون اندازد و باشد
که بر روی مردم خورد اگر او را در دیگ نهند و سر دیگ را بسنگ یا آهنی بپوشانند تا بیرون نیاید نمیرد و پخته
نشود اگرچه او را هزار پاره کنند از انواع او آنچه فلس دارد بغیر ذبح حلال باقی حرام ترکیبه او معروج اوست
از بحر زنده بر وقوع او بر خاک گوشتش سرد و تر بمزاج الاعتدال کند و تشنگی آرد و تولید خلط بلغمی نماید موافق از جهة

حاره و جوامان است اجود آن آنکه در تابستان در بلاد حاره بهم رسد یکنوع دیگر آنکه او را ماهی بوری
خوانند جهت معده مضره و اطلای شکم خورندهای بزرگ جثه کثیر الغذا بود اکل گوشت و با عسل آب
چشم باز دارد و تحدید بصر نماید و قوه باه دهد بشرطیکه گرم باشد و سرد نشده باشد چون بوی ماهی بمشام
مست برسد هشیار گردد زهره او و زهره سنگ پشت بحری اخلوط ساخته از او با قلم فولاد نویسند
چنانچه تر باشد چنان نماید که با طلا نوشته شده اکتحال بزهره او و زهره کلنک و زهره کبک نزول چشم را
از نزول آب نگذارد و آشامیدن زهره او بخصوصه دفع خفقان و سستی نماید اگر چیزی در حلق گیر کرده
باشد نفع بخشد تعبیر دیدن او در خواب الی چهار زنان زیاده از آن مالست و او را بوزیر و لشکر
پادشاه تعبیر کنند اگر از او بردارد از لشکر پادشاه بدو نفع رسد اگر بیند که او را در چاه میکنند
کلامی شنود که خشنود شود لیکن بجهه بیماری بد است اگر ماهیه در فراش او ببیند دلیل شدت و نکاه دلیل
غرق باشد و اگر در آب روشن ببیند دلیل روزی حلال و فرزند صالح ماهی شور مال و بریان کرده دلیل
سفر بعضی گویند دیدن او دلیل یمن و قسم است حق سبحانه و تعالی بدو قسم یاد فرموده که ن والقلم و ما یسطرون
و نیز دلیل مسجد و معبد است چه یونس ع در شکم او بعبادت مشغول بوده است سمندر و سمندل هر دو
جانوریست که هیچ نمیخورد و آن گیاهیست که در چین میباشد و مادام که تر است قوت سمندر است چون
خشک شود قوت مردم آنجا باشد و بدایشان ضرر نرساند و چون از سند دور شود اگر چه زرع سبز باشد هر که
خورد در ساعت بمیرد از عجایب کار سمندر آنکه از آتش محفوظ باشد و لذت یابد و در آن مکث کند چون
پوستش چرکین شود در آتش برد و پاک شود و در هند بسیار بود و او جانوریست از روباه کوچکتر سرخ رنگ



و دراز دم بود و از پشمک او دستمال بافند چون چرکین شود
در آتش اندازند پاک و نو شود و نسوزد جمعی حکایت کرده اند که
او مرغیست که در بلاد هند جوجه و بیضه در آتش کند و
و بانی صنعت آتش در او اثر نکند از پر او دستمال بافند ببلاد شام
برند چون چرکین شود در آتش اندازند پاک شود و نسوزد و این
خلیجکان گفته که پارچه از آن دستمال دیدم که بهیئت تنگ اسب در طول و عرض بافته بودند در آتش انداختند
نسوخت بعجایب او را بروغن زیت فرو بردند و بر فتیله چراغ گذاشتند برافروخته شد و زمان بسیار بسوخت
پس خاموش کردند هیچ تغییری در او بهم نرسیده بود و عبد اللطیف بن یوسف بغدادی گفته که بجهت ملک ظاهر
قطعه از سمندل که یکپنا و دو ذرع در طول و یکذرع در عرض بود آوردند در زیت فرو بردند بر آتش گرفته

برافروخته باز رنگ سیاه شود و سفید گردد صاحب عجایب المخلوقات آورده که نوعی از موش است که بعضی گویند که
شد داخل آتش بشود اما مشهور آنست که مرغیست بطریقه آنکه صاحب مسالک الممالک غیره مذکور است اگر زهره
او را مقدار یک دانگ با آب بخورد بیمار کرده و صافی نموده شیر گاو بوی نوشیده چند نوبت بیاشامد اگر زهر
کشنده خورده باشد صحت یابد اکتحال از مغز سر او بانمک سرمه ابر از چشم باز دارد و حلقه را از بسیار دردها محافظت
نماید اگر خون او را بر برص بمالند تغیر لون او دهد اگر دل او فرو برد چیزی فراموش نشود مگر آنکه حفظ کند بالیسیدن هرجا
موی بروید اگرچه بر کف دست باشد سمنور بضم شد حیوانیست بحری شبیه بگربه بعضی گمان برده اند که
نمر او نمر است که انشاء الله در باب نون بیاید مگر آنکه سمنور ملطا باشد بالخاصیت در تغیر رنگ او اثر الملک عبد
اللطیف بغدادی گفته که او حیوانیست بحری که بحیله بدست آورند حیله دفن نمایند و در دام از بوی گوشت شیرین و
حرام بر کسان گوشت او خورند و پوست او جهت نرمی و سبکی دباغی بکنند و از وی پوستین دوزند ملوک و اکابر
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد ظالم و بدبخت است که با کسی مخالطه نکند فصل دوم در سین مکسوره است
سنجاب موش دشتی است موی او در نهایت نرمیست اهل نعم بجهت پوستین فرا گیرند چون او را بیند
بر درختهای بلند برآید و میوه آنها خورد و در بلاد صقالبه و ترک بسیار بود مزاجش گرم و تر است جهت آنکه حرکت
او اسرع از حرکت انسان است بهترین پوستهای او آنست که کبود باشد
و نرم اکلش حرام و پوشیدنش حلال است اگر دیوانه از گوشت
او بخورد عاقل گردد و مرضهای سوداوی او دفع شود و چون لعاب
برمزاج او رطوبت با قلت حرارت پوست او بدن را چندان گرم نکند
لبس او بمحرورالمزاجان را جواب از آنکه است سنور بتشدید نون گربه و بترکی پیشیک باشد حیوانیست متواضع
و الفت گیرنده از آدم آورده اند که اعرابی گربه را صید کرده نشناخت که چه جانور است از شخصی پرسید که این است
گفت سنور از دیگری پرسید گفت قط دیگری گفت ابن البره نامند و دیگری گفت خنوع گویند دیگری گفت
ابن خیطل نامند اعرابی با خود گفت از جهت کثرت نام عزیز و پر قیمت باشد چون به بازار آورد گفتند بچند درم
میفروشی گفت بصد درهم گفتند بهای او مساوی نیم درهم نمیشود چون این بشنید گربه را بر زمین زد و گفت
لعنک الله با اگر اسمک و اقل قیمتک چه نام بسیار و بهای اندک داری در اخبار آمده که در کشتی حضرت نوح ع از
فساد موش شکایت پیش آنحضرت بردند آنحضرت دست مبارک بر سر شیر کشید شیر عطسه زد و از بینی او گربه برون
جست که شبیه باوست لطیف الطبیعت که بلعاب دهن خود روی خود مسح نماید اگر کتابی بیدار آلوده شود تا
بسازد و در آخر زمستان بهیج شهوتش شود و الم شدید از آن مرالاحق وی شود بسبب اگر فریاد کند تا آنکه

تا آنکه دفع آن کند از شدت محبتی که بچهای خود دارد مرده ایشار الخورد و چون بول کند بپوشاند تا موش
بوی او نشنود و نگریزد و در بعضی وقت بول کند چون بچه شد پیدا از آن نشنود چنان بپوشاند که عین و اثر او بویده
شود و الا بانگ بو شنیده
نر چنین نماید زمخشری گفته
الهام کرده از جهت تنبیه
رد بول و غایط خود را
گرد گربهاد بگیرد امنع میکند
اکتفا نماید و چون غایط کند
که حق سبحانه و تعالی الهمنی را بدو
بنی آدم چون تقضاء حاجت
مستور دارند چون گربه بجاء الخبث
و جنگ بمنی بوکه داند که صاحب او
این دار را مستحسن شمارد و او برخیزد و تقدیم نماید تا شارک سازد در طعام اگر از انزل چیزی خیانت کند بگریزد
چه داند که او را خواهند آزرد چه او را بزنند بزاری صید اگر کند و تملق نماید و خود را بدیشان بساید زیرا که داند که
از او عفو نمایند و چون موش یا گنجشک بیند خود را پنهان کند آهسته آهسته پیش آید و یکمرتبه بر جهد و بچنگال برباید فرید
گربه سکین اگر بر دانتی بحکم گنجشک از میان بر داشتی نقل کنند که جمعی از لشکر فیل و از گربه را دیدند
فیلان رو بگریز نهادند هر میت بر عزیمت اختیار نمودند سه نوع بود یکی زباد ی که از زباد او در بند دوم اهلی و
و وحشی و بری که در جثه بزرگتر از اهلی بود و هر یک از وحشی و اهلی با هر ماتی دد درنده گنند و گوشت حیوان زنده چو
موش و عصفور میخورد و با انسان در بعضی از امور چو نقطه زدن و دهن دره نمودن و خود را لیسیدن را
چیزی بدست برداشتن مشارک باشند سالی دو بار بار گیرد و پنجاه روز مدت حملش باشد صاحب عجایب المخلوقات
آورده که بعضی گربهارا امال بود از پیچ گوشت یا دم و اگر این قول صحیح باشد ظاهر آنکه گربه وحشی و بری بود و اکل او و اعتراض
یا جماع حرام از جمله خواص او آنکه کسیکه گوشت گربه سیاه بخورد سحر در او کار نکند سپر زاو را اگر بر زن مستحاضه
آویزند حیض او منقطع شود اگر هر دو چشم او را خشک نموده هر که نزد خود بخور کند هر حاجت که دارد بر آورده گردد اگر
دندان او با خود دارند در شب نترسند اگر دل او را در پارچه از پوست او بپیچیده با خود دارد از شر دشمن ایمن باشد
اگر زهره او را با نمک و زیره کرمانی مخلوط ساخته بر جراحت و ریشهای ناسور گذارند بر عت به شود اگر خون او را در او
وقت جماع بر قضیب مالد مفعول محبت فاعل گردد اگر صاحب جذام زهره او نوشد نافع آید اگر مردی از او نوشد زنها
او را دوست دارند بخور سرگین او بچه دان بیرون اندازد صاحب عجایب المخلوقات آورده که زهره گربه سیاه
و مرغ سیاه را خشک و صلایه نموده ممزوج گرده اکتحال نمایند جنیان بر وی ظاهر شوند و خدمت او کنند و این
بتجربه رسیده است و نیز اگر کسی زهره او اکتحال نماید در شب بطریق روز ببیند اگر یکدرم از زهره او بر روغن
زنبق بسایند و صاحب لقوه در بینی چکاند شفا یابد اما خواص گربه بری مغز ساق و عظیم محرب است در گرده را

اگر مغز سر او را با آب چغندر حل کند و اخته گرم نموده در حمام بیاشامند عسر البول را دفع کند مغز سر او را اگر بخور کنند مشیمه
از رحم بیرون آرد باقی خواص او در قطا و هره بیاید انشاء الله اما گربهٔ زبادی مثل گربهٔ اهلی است لیکن دم و پشم دراز
تر از پوست و چشم او از او بزرگتر است نفع از زباد او که در زیر بغل و پیچ بغل و زانوی وی بهم رسد
بچرک چربی سیاه و گرمی هست که بوی وی را برداشته رسم مذکور بردارند و استعمال کنند فصل
ششم در سین مهمله سلحفات سنگ پشت ترکان توسباغه نامند در بیضه نهد آنچه در بحر
اند بحری خوانند و آنچه در بر بود سلحفات نامند و از هر دو صنف بزرگ شود تا بار شتری گردند چون نر اراده
مباشرت نماید ماده اطاعت نکند گیاهی آرد چون آن را ببیند فرمان برد هر که آن را دارد محبوب القلوب گردد
که همه کس او را دوست دارد بعضی مردم الکبابهر شناسند و منتظر ضمانت بیضه نماید تا بچه بیرون آرد و بچه از



خود کامل تواند بود جهت آنکه
که مطلقا حرارت در او نیست
بدر رون کشند و مار خود را
و باشد که از آب بیرون آید

اسفل او در کمال صلبت است
و باشد که دم مار بگیرد و سر خود را
بر پشت او و چندان زند که هلاک شود
و بر خاک غلطد و خود را به مکانی

رساند که طیور بجهت آب آشامیدن نزول کنند بهیئت خود را بسیار که و رنگ از آب و خاک آلوده مخفی
سازد و هر یک از طیور را که قدرت برا دارد بگیرد و در جماع بسیار مکث نماید و جهادت برای جماع نموده
چون مار بسیار اکل نماید سقر خورد از ضرر سم آنها ایمن گردد و سر بچه بر پشت دارد از موذیات حفظ وی کنند
در مکانیکه مار بسیار بود او را بر پشت اندازند چنانچه پلهای او بجانب آسمان بود آن مکان از ضرر سم مار محفوظ اند
اگر صاحب مفاصل و سستی پا بخود را خون او مخلوط سازد جهت یا بد پا دست مسح خون او در دفع کزاز و تشنج
نماید کزاز در دست که از شدت سرما بهم رسد اکل گوشتش نیز همین خاصیت دارد اگر خون او را خشک نموده صلایه
کرده به پست و آستر مالند هر که آنرا زین کند متصل از آن شخص باد جدا شود هر عضو از اعضای آدمی که درد کند همان
عضو از سلحفات برا او آویزند درد او ساکن شود و هر که چند قطره هیجان شهوت سرد دم نر او را بریده با خود دارد
هیچ قوه باه کند اگر کاسه پشت او را اگر دقیقه بر سر دیگ نهند از جوشش باز ایستد مادام که بر او باشد اما سلحفات
بحری که عجائب در ام بیابند پوست او در اول گویند از دشانه سازند اگر با او شانه کنند موی بریزد اگر سوخته
خاکستر وی سفیدی بیضه خمیر نموده بر شقاق کفین و انگشتان طلا نمایند نافع آید بعضی گویند پوست سلحفات
در هند از و شانه سازند مراد بعاج او است جائیکه دندان فیل است تعبیر دیدن او در خواب دلیل
بر زنی معطره که خود را بر مردان عرض کند و نیز بقاضی القضات و مرد عالم تعبیر کنند جهت آنکه علم حیوانات بحکمت است

انید

اگر بیند که او را گرامی داشته علما اکرام او کنند اگر بیند که از گوشت خود را استفاده علمی کند بقدر اری
بمال و علم خود تعبیر میکنند سوسه کرمیست که در گندم و پشم افتد برا انسش ده نامند قتاده در تفسیر آیه
وافی هدایه و یخلق ما لا تعلمون آورده که کرمیست که در چشه خورد و در میوه افتد و در بعضی کتب دیدم که گوران
که اگر میکردیم که مرده متعفن نشد چون آن در خانها نگاه میداشتند و اصح آنکه سوسه دو قسم است که در پشم
افتد و کرمی که در جو و گندم باشد و ارضه آنکه چوب خورد جهت دفع این هر سه این افسون بر چشه انعار
بجبهتی که آفتاب بر او نتابد در



گندم و جو در میان رخوت نهند
الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله
موتوا فمانوا کذلک یموت الفراش والسوس و یرحل باذن الله
اخرج ایها السوس والفراش و یرحل باذن الله تعالی عاجلا والا خرجت عن ولایة علی بن ابیطالب صلوات الله و
سلامه علیه و اشهد انک سرقت بخاتم سلیمان نبی الله سلیمان بن داود مجرب است از علمای امامیه رضوان الله
علیهم منقولست باب سیزدهم در شین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در شین مفتوحه شادهوار
بسکون دال مهمله آخرش را از عجیبه حیوانیست که در انتهای بلاد روم یافت شود صاحب عجایب المخلوقات آورده
که او را شاخی است که بر او هفتاد شعبه مجوفست چون باد وزد اصوات حسنه از او مسموع شود و بسبب این حیوانات
جمع شوند که استماع صوتش نمایند و نیز گفته بعضی از لوکر شاخ شادهوار از هدیه فرستادند در وقتیکه هوب
بر بالای اصوات عجیب طرب انگیز از او شنیده شد بنحویکه آدمی از استماع بیهوش میشد و چون بنا بر گردانیدند
آواز حزین از آن میامد که مستمع را رقت میشد شاهین معروفست ترکان لاچین نامند عربی نیست
لیکن عربان با و تکلم کرده اند سه نوع است شاهین غطامی و راهقی شاهین در حقیقت از جنس حر است
لیکن بر و تر و سبکتر است و نشیب حرکتش بشدت و صلابت تمام بود چنانچه بفرود آمدن صیدش را
در هم شکند و مغز او در کمال بیدلی و سستی است گاه باشد که خود را چنان بر زمین زند که بمیرد استخوان

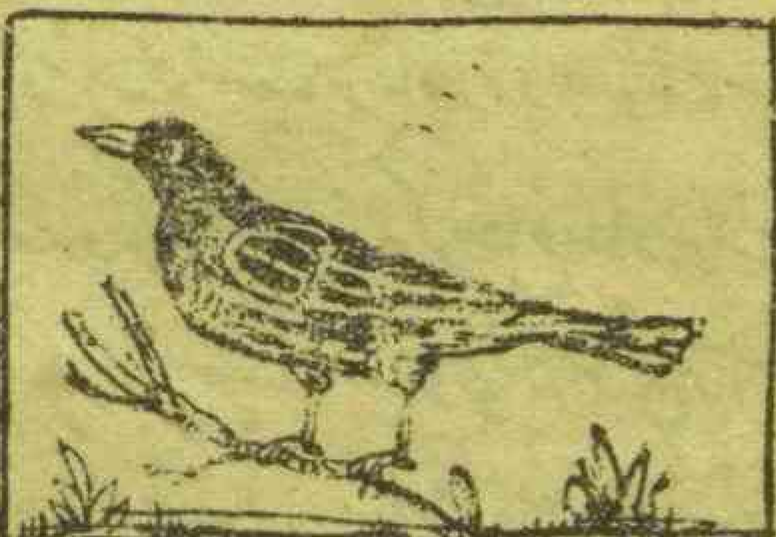


او سخت تر است از استخوان سایر جوارح نه تحمل سیری و
نه صبر بر جوع دارد که او را در سیری و گرسنگی متوسط
باید داشت تا بسلامت باشد بهترین صفات او آنستکه
میان سر و بزرگ رو و گشاده چشم و فراخ سینه بود از
میان دو شها پر گوشت و بزرگ زانو و کوتاه ساقین کم پر و باریک دم باشد چنانچه اگر دو بالش برداد
او ادیزند چیزی از آن دو بال برون نیاید هرگاه شاهین بصفات مذکوره بهم رسد شکار کلنگ و امثال

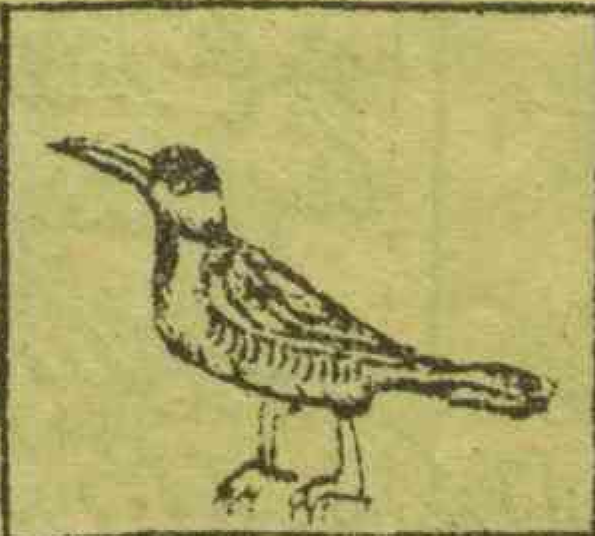
او نماید اول کسیکه شاهین شکار نمود قسطنطین بود و او شاهینی بود که وقتیکه سوار میشد از حرارت آفتاب
بر سرش سایه میکرد و فرود میآمد و بلند میشد و بدور سرش میگردید تا محلیکه سوار شود تا روزی مرغی
از زمین بجانب او پران شد و شاهین خود را باو زد و بشکست و فرود آورد قسطنطین را خوش آمد و او را بر دا
در صید بالید و موافق مقصود یافت انشاء الله در باب صاد در ذکر صقر بیاید اکلش حرام صیدش حلال شحمة
الارض جانوریست که چون آدمی دست بر او گذارد مثل مهره جمع شود هرمس گفته جانوریست خوشبو و کوچک
که از یکجانب آتش در آید و از جانب دیگر بیرون رود و نسوزد هر که پیه او را بر خود مالد در آتش آید نسوزد و آتش
باران این عمل کنند اگر او را



گرفته خشک نموده قدری از او بزن عسیر
الولاده دهند زود بار نهد شقراق و شرقراق بفارسی
بلوسه و سفره و شیرازی کاسه شکن عربان اخیل نیز نامند و شوم
دانند مرغ سبز رنگیست بقدر کبوتر بالهای سیاه دارد در بلاد روم و شام و خراسان و نواحی آن بسیار باشد
مخطط بسیاهی و سبزی حرص و دزدی بر طبع وی غالب همیشه از آدمی گریزان در تلال و رؤس جبال مأوی گیرد
در زمستان در معموره و در



تابستان بصحرا رود و خضاب بیضه
خود در معموره در جاهای بلند نماید که دست کسی بآن نرسد آشیانه
وی بسیار بد بو و دشمن بود جاحظ گفته که یکنوع از کلاغ است
در طبع او عفت است از جماع چون مرغ بطرف وی پرد فریاد کند و
استغاثه نماید اکلش حرام اگر زهره او را بطلای کم عیار بر بندند سرخ شود چنانکه اگر زهره روباه بر او بندند
عیارش کم شود و نیز اگر زهره او در خضاب سازند موی را سیاه کند گوشتش گرم و در آن چربی هست محلل بادهای
غلیظ است که در روده میباشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن صالحه نیکو جمال است فصل
دو دم در شین مکسوره مثقلین تقاف و نون و یاء دو نقطه از تحت جاحظ او را از انواع کبوتر شمرده عوام
یمام نامند و آوازش مثل آواز رباب



حزین چون جمعی از این نوع باشند آواز
ایشان بهم مخلوط گردد بسیار نیکو شود از طبع اوست که اگر ماده خود را
نیابد همیشه عزب بماند تا آنکه بمیرد و همچنین ماده او و چون فربه شود پرش
بریزد و از جماع باز ماند و منزلت خواهد بسیار متنفر و متحرز بود بیابانی
از بعد نماید اکلش حلال بیضه او مزید قوت باه گردد اگر زنی سرگین او را بروغن مخلوط ساخته بردارد او جماع رحم
زایل گردد و اگر از خون او بر قضیب مالند با هر زنیکه مجامعت کند هیچکس غیر او بر آن زن قادر نباشد و این از

دندان بحقیقت عظمی عظیم دارد و در محل خود تمثیل است پس از روی مجاز عقود منتظم اورا
بستاره تشبیه بر آورده اند و هفت صفت بلغهٔ عربست چنانکه نور حب برد ثریا در
لؤلؤ ثمین و هشت بعبارهٔ اهل عجم چنانکه تگرگ شبنم گوهر مروارید پروین ستاره
مهره سرشک و اهل عرب دندانرا بهیچ باب با کلمات پارسی نیامیزند و شعرای عجم دندان
طمعرا در الفاظ ایشان فرو برده و در تصرف تشبیهات مخیرند و از آنجمله شیخ سعدی علیه الرحمه
میفرماید قطعه گر این مقله دگر باره در جهان آید چنانکه دعوی معجز کند بسحر مبین باب زر
نتواند کشید چون الف بسیم زر ننویسند بسان ثغر تو سین باب یازدهم در صفت
زنخدان اهل عرب زنخدانرا ذقن میگویند و تشبیهش بتفاح کرده اند و تفاح سیب را گویند و شمامه اش
خوانند و بپارسی دستنبو مشهور است و این سیب بهر دو صفت موصوفست فرد سیب ذقنش که هست
چون دستنبو خواهم که همیشه بر سر دستم بو و اثیر الدین اومانی در وصف زنخدان معشوق
میگوید فرد سیب زنخش در دل من بار افکند زینگونه نباید پس ازین بوی بهی و شعرا
خراسان زنخدان محبوب را به نسبت کرده اند از آنرو که گرد آلود است فرد خط تو غبار است
وز زنخدان تو به باشد اگر گرد ز نخ پاک کنی و اهل لغه طوق زنخدانرا غبغب گویند بیت
دست از ترنج غبغب او میکشی جدا ای از طمع ز سیب زنخدان بریده ملوک الکلام زنخدانرا
گوی سیمین گرفته اند چنانچه سلطان محمود سبکتکین در عذر خواهی زنخ گرفتن محبوب گوید
عفو و رحمت گر گرفتم از سر لطف خون من ریختی و عذرت هست زانکه هنگام رگ زدن ز سیمست
گوی سیمین گرفتن اندر دست و لب تشنگان بادیهٔ عشق گو زنخدانرا چاه نسبت کرده اند
که پیدا است فرد بسا سکندر لب تشنه در جهان که نیافت نشان آب حیات از چه زنخدانش
و از آنرو که چاه زنخدان در دل بردن سحر میکند بچاه بابلش نسبت کرده اند مباهات عشاق
در روی معشوق میگویند فرد چشم هاروت آوربه بند زدی هاروت ای پسر سرنگون بند بدان
چاه زنخدان بوسه و در روی به در کار بدوازده صفت روشناس است و چهار متعارفند
چنانکه تفاح سیب شمامه دستنبو و هشت غیر متداول است چنانکه به ترنج گوی سیمین
چاه چاه بابل آب معلق جان عزیز فرد دست همه کس بدان زنخدان نرسد جان باز بسر
کف داشتن آسان نبود و در وصف دلدار نارپستان بارزین رباعی گفته اند رباعی
سیب زنخش که هست روح ثانی بر دست گرفتم از سر نادانی دلدار بتهدید بمن گفت که ای



جان بر سر دست مینهی بادانی ‌ باب سیزدهم ‌ در صفت گردن گردن را اهل عرب هادی
رقبه جید عنق گویند و بگردن غزال نسبت کرده اند و در عجم بگردن متعارفست و نادران
ملک جمال گردن را در کشور حسن سروری داده اند چنانکه میفرماید فرد گر زبا چون قد او بالا برآید تا بدوش
ملک خوبی انمیابی سروری چون گردنش ‌ و استادان ما وراء النهر در حسن کافورش نسبت کرده اند چنانکه
قابل گوید فرد از زلف چه مار تشنه در تاب تموز ‌ پیچیده بر اندر حسن کافورش پاپن ‌ و بعضی بشمع کافور تشبیه
گفته اند چنانکه اسدی گوید فرد اختر از افرص خورشید است زرین چهره اش ‌ روشنان را شمع
کافوریست سیم گردنش ‌ و طایفه گردن را اما سوره عاج نسبت کرده اند از انکه مار زلف بروی می پیچند
و عاج لفظ عربست و اهل پیل استه اش خوانند و در راه بنج صفت گردن افرازی داده اند چنانکه در حسن
کافور ما سوره عاج ‌ شاخ شکوفه شوشه سیم ‌ چنانکه گفته اند فرد با رک من انکه دست در گردن کرد
در گردنش آمد هوس شوشه سیم ‌ باب چهاردهم ‌ در صفت بر بر را در لفظ عرب صدر میگویند
و در عجم سینه و صدر الدین آملی سینه را از آن صدر میخواند که صاحبدلست و صدر بلخی میگوید فرد گذشت
بمن دوشش و پری بر من زد ‌ الحمد لله که بری خوردم ازو ‌ و ظرافان بنقد خوبی بر بار منبر را بسیم
نسبت کرده اند چنانکه گفته اند فرد بر جه سیمش از آسیب پیرهن مجروح ‌ ز لطفش از انده شد نقش افکار
و باغبانان محبت بر لطیفه انسرین خوانند چنانکه گفته اند فرد بر نسرین برابیاد صبا مرده که باز
برگ نسرین بر من عزم گلستان دارد ‌ و نقش بندان کسوت عشق تن را بحریر نسبت کرده اند
چنانکه خاقانی در قسمیات میگوید فرد بحریر تن و دیبای رخت ‌ ترنج بر و سیب زنخت ‌ و مقصود
وجود است و مراد از ترنج بر پستان و قد ما پستان را انار نسبت کرده اند و این راست که فردوسی فرماید
بیت رخانش چه گلنار و لب ناردان ‌ ز سیمین برش رسته از نار دان ‌ و راهروان راه عشق
مجبوب سرو بالا را گلندام میگویند چنانکه گفته اند فرد با چنین شکل و شمایل که تو داری باشد ‌ همه
کس را بتو ای سرو گلندام طمع ‌ و سینه را از سپیدی بشکم سنجاب نسبت کرده اند و پوشنده نیست
برار باب معنی که بر رابعه دهقت اندام تشبیه کرده اند گروهیش سیمین خوانند و بعضی عاج و قومی
سنجاب و جمعی گل و طایفه حریر و جماعتی نسرین اما مولانا همام الدین وجود معشوق را بسمن برگزیده
و میفرماید فرد چو بنار پیراهن کشتی کرگل بسی نازکتری ‌ پیراهنی باید ترا از لاله یا برگ سمن ‌ باب پانزدهم
در صفت ساعد و آن لفظ عربست که دست عجم گشت و زیر دستان عشق ساعد را در مند ان
سیمین زر احسن گفته اند چنانکه شیخ سعدی گفته است فرد پنجه با ساعد سیمین چه پسندی بزی به با

توانای معربد نخی بازی به   و مزاج شناسان بعض کهر ساعد یار نیسار از تختهٔ عاج نسبت کرده اند
و در قصد کردن محبوب گفته اند فرد زان پیش که بوسه داد بر ساعد او   از تختهٔ عاج شاخ مرجان
برخواست   و از اینجاست که هر دم خون عشاق برنگ دیگر میریزد نگارینش میخوانند چنانکه
کمال الدین عضد میفرماید فرد تو تیغ میزن و بگذار تا من مسکین   نظاره میکنم آن ساعد
نگارین را   و از غایت لطافت و نازکی ببلورینش نسبت کرده اند چنانکه گفته اند فرد بلورین
ساعد و جام بلورین   بیامیزد بهم نور علی نور   و شعرای قدیم ساعد را پیل استه گویند و در صفت
خوابیدن معشوق بر سر دست عنصری گوید فرد چه بر روی ساعد نهد سر بخواب   سمن را از
پیل استه سازد ستون   و چون در وصف اوصاف او سخن کم دست بهم میدهد بر شش صفت
اختصار کرده شد چنانکه کاهش سیمتن گویند و زمانی بلورین و دقتی سیم و بکنایت حمایلش خوانند
چرا که آرزوی مستمندان و تعوید کردن جان است و این معنی از این فرد مستفاد میشود فرد گفتم ای سیمتن
ساعد سیمش بکنم   اکنون که بکردنم در آمد چکنم   باب شانزدهم   در صفت انگشت از آن
در لغت عرب اصبع خوانند و انگشتان را اصابع و سر انگشت را انمله و بنان گویند و هر یکی را با اسمی
مخصوص ساخته اند و از آن شیرین سخنان عرب ببند نیشکر تشبیه کرده اند از آنجهة که گره بر گره است
و انگشت نمایان شعرای عجم انگشت را از سپیدی و نرمی بدم قاقم تشبیه کرده اند چنانکه انوری
گوید از نرمی فرد اندلاوبزدار داز نرمی   سر انگشت چو دم قاقم   و چون بر سر عشاق دست
بخونریزی بر آورد نگارینش گفته اند امیری گوید فرد نگار گرد بخون دلم نگار انگشت   ز خون
دل بنهادم بر نگار انگشت   و پنج انگشت نگار کرده را به پنجهٔ مرجان تشبیه کرده اند چنانکه
رکن جانی گفته است فرد بگاه رنگ و حنا برده دست پنداری   سر انگشت بلورین از تو رنگ از پنجه
مرجان   و در منع نگار کردن سر پنجه نگاری حصاری گوید فرد چرا باید که انگشتان برنگ تیره
آلائی   که نتوان فرق کردن هیچ انگشت تو از انگشت   و سخن گویان خراسان سر انگشت را
بفندق تشبیه کرده اند چنانکه قایل گوید فرد روزی ز پستهٔ اش شکری خواستم بچشم   بنهاد فندق
فرا ز نرگس نامهربان نهاد   و انگشت پنج گانه در عقد لغهٔ اهل حساب آمده است چنانکه بندیگر
دم قاقم   قلم عاج   پنجهٔ مرجان   ماسوره سیم   چنانکه در وصف آستین برزدن ترکان تیرانداز
گفته اند بیت ز میل استه دیبای چین بر شکست   هماسوره سیم بگرفت دست
باب هفدهم   در صفت قد اهل عرب باعتبار قد قامت الصلوة قد را قامت میگویند



چنانکه اوحدی فرماید فرد بر در مسجد کداری کن که پیش قامتت در نماز آیند انها یکه قامت میکنند
و در عجم قد و بالا میگویند چنانکه گفته اند فرد قد و بالای ترا دود دل ما مرسان که دود گرچه همه
میل ببالا دارد و بالانشینان بارگاه عشق بر سرو سهی بالائی داده اند از آنجهة بالاش گویند
و زیردستان شب هجران بلای جانش میخوانند چنانکه فتح الدین فتح الله گوید فرماید فرد ملامت
اگه تو نامش نهاده بالا حدیث راست همان است و زیر و بالا نیست و هواداران بلند همت
عمر درازش گفته اند چنانکه قائل گفته است فرد هوای قد بلند تو میکند دل من تو دست کوته من
بین و آرزوی دراز و حرف گیران لوح عشق الفش میخوانند چراکه در میان جا ندارد چنانکه قائل
گوید فرد قد تو در میانه جان راست چون الف آرام کرد در استی آرام جان ماست و اهل کمال
از غایت استکمال آورده اند که از نباتی برسیدند که تو که گفت من هم از خاکش برکشیده اند و با قد خوبان
او را برابری داده اند و اهل دریا بارش نشک گویند چنانکه شاعر گفته فرد قد تو چنانکه بر لب دریا نشک
طوبی بر دار قامت چو سرو تو در نشک و عجب تر آنکه کوته نظران از طبع چو بین خشک قد دلبر را بسرو
میخوانند مصرع سرو چوبیست بار تراشیده لاجرم تیر ملامت هدف شدند و بعد از آن از بی ادبی مولانا جامی
میگوید فرد سرو در آرزوی ببالای تو نسبت کرده اند شرمساری کرده ام عمریست از بالای تو و
در ترجیح قامت محبوب و انکسار سرو این معنی ابلغ است که شیخ عماد گفته است فرد ترا بسرو نخوانم اگر سرا
تا پای همه تنست و تو از پای تا بسر جانی و در رعایت جانبین بر این فرد مزیدی نیست فرد سرو را
ز دلاف بالائی ولی قربی نداشت کار سرو از بندگی قامت بالا گرفت و باصطلاح اهل عرب
نهال قامت محبوب را باشجار مختلفه تشبیه کرده اند چنانکه طوبی شاخ نخل صنوبر عرعر و در عجم سرو اما در
این خلافی نیست و از شعرای عجم شیخ سعدی قد را ببان تشبیه کرده و در شعرای عجم این اختلاف
از لطیفه خالی نیست عربیه با قضیب البان یا هذا الوقوف گر خلاف سرو میخواهی بجم و اهل عجم
در استعمال این تشبیهات مخیرند و اما آنچه بخود مخصوص کرده و در عبارت آورده اند هفت است
چنانکه سرو نارون شمشاد تیر نی گلبن الف و از بعد سیزده صفت هیچ تشبیه در آن نیست
که از شکل مخروطی صنوبر را بقامت دلدار تشبیه کرده اند باعتبار آنکه از حقیقت اسم او بر این ظاهر
میگردد و بحقیقت دلی دارد فرد شکل صنوبریکه دلش نام کرده اند سلمان بیاد قد تو در بر
گرفته است هرچند در اینباب سخن بالا کشیده اما نخدرم از راستی که از راستی توان گذشت
الحق اعتدال بالای آنخور بهشتی را تا طوبی لله نگفت مرتبت بهشت نیافت و شاخ

تا خورد باید و نسبت نکرد در عرب بار نیاورد و نخل تا سایه او را گردن نهاد سرفراز نشد و بان تا دم نزد
در هوای او شکسته نگشت و عرعر تا در راه او بر خاک نشست سربلندی نیافت نیشکر با وجود نی اگر
کمر خدمت با وجودش نبستی تا ابد الدهر پای در گل ماندی تا سرو بابندگی او لاف آزادی نزد بر خاک
ننشست و تا نارون با او همسری بجست دست روزگارش بخاک مذلت فرو نبرد و تیر با همه رفتار
افتاده اوست و صنوبر با همه مقدار دلداده او و گلبن الحق همه خار و خاشاک این راهند فرقت از
راه بوستان تا پیکر روان و در لطف این تشبیه مولانا جمال الدین [illegible] گوید فرد شکل صنوبری
که دلش نام کرده اند بیدل بیاد قد تو بالا گرفته است ایضا فرد بیت سرو را مثل اندر وخ
صورتی میخواست مثال قد ترا بر کشید و آمد راست باب هجدهم در صفت میان میان را
اهل لغت خاصره خوانند و پارسی میان گویند و ضعیف باریک میان را گویند از آنجه که واسطه کمر است
در میان پیکر و خود بتازی ضعیف باریک میان را گویند و باریک پنهان پنهان میان باریک را بمو
کرده اند چنانکه شیخ سعدی فرماید فرد میانش را و مویش را اگر صد ره بپیمایند میانش کمتر از مو
و مویش تا میان باشد و در این تشبیه مبالغه نیست چرا که میان را بموی در باریک گرفته است و ظاهر
ازین گفته اند فرد طرفه آن است که دلدار کمر می بندد ورنه معلوم نگشتی که میانی دارد
و در تاکید نفی و اثبات این فرد دقتی دارد فرد بر موی اگر میانت وقتی کمر نه بستی نیستی نبود ار
موی میان نبودی هستی نیستی که اگر کمر نبودی ازان روا که گشودی آنها که چنین نوشتند بگمان نامی
بر وی بسته و کمر معروف میان گشت و نام او باقی و دلیل نشان فی الجمله هیچ صفت در میان اهل لطف
اندیشه مخفی میخوانند چنانکه ظهیر الدین فرماید فرد اندیشه که کم شود از لطف ضمیر کردن
براز با کمر بست در میان نهاد دوم آنکه وجودش متصور نشود و هیچش میخوانند چنانکه گفته اند
فرد هیچ ندید هر که او هیچ ندید از ایشان هیچ نبود آنکه او هیچ نگفت از آن دهان ستم آنکه
سو ایشان خیال پرست مویش گفته اند چنانکه رقم نامه سحر آفرین گشته است فرد بدان بی نشان
مو که باریک پنهان بصد فکر کردند نامش میانت چهارم آنکه رازش گویند چنانکه گوید
فرد مویست در میان وجود و عدم نهان رازیکه در وجود کمر در میان نهفت پنجم آنکه
نکته سنجان از دقت امر او معنی باریک باریک دریافته اند و کمال الدین اسمعیل گوید قطعه
ز معنی باریک نکته میگفت کمر حدیث میان تو در میان آورد کسی نشان میانت ندید جز کمرت
زهی کمر که نشانی ز بی نشان دارد باب نوزدهم در صفت ساق ساق لفظی است



عربی و در عجم بهمین عبارت مستعمل است هر چند بصورت دور مینماید اما معنی نزدیکست و در قدیم
الایام بقائمیان نسبتی بوده است باعتبار آنکه بدان بدو قائم هست و ساق برد و صفت است
سرخ و سفید و در عرب سرخ مستحسن است و فرید احول ساق مخضب را بستون عنابی تشبیه کرده
چنانکه گفته فرد ساق تو مرا ز یاد راورد و ز دست   هر گز ندهم ستون عنابی را   و سیف الدین
اعرج بنقش تشبیه کرده چنانکه میگوید فرد هر گاه بر ران و ساقت بخطر افتاد گفت   عاج را
پیوند افتاده است بر شاخ بقم   و این تشبیه در آنوقت مستعمل میشد لیس علی الاعمی حرج
ولا علی الاعرج حرج و در عجم سفید مطلوبست و بیلورش تشبیه کرده اند چنانکه گفته اند فرد
بلورین ساق ساقی برگ در مست   ستاده بر سر باده بر دست   و متاخران عجم بسیمش
تشبیه کرده اند چنانکه بدامی میگوید فرد ساقی بر هم برد بساق سیمین   دانکیست که او نخستم از دود
واین نوع خاص عام است اکنون صفت ساق باید قسم قرار گرفت مصرع بیا با دمی بنشان که دفتر
همچنان باقی   صورت پیکر و شمایل سراپای وجود است و چون متصرفان ابدان در آیینه اعتدال ارکان
سبب اعضا مشاهده کرده اند هر آینه بکمال نوعروس نظم از تناسب الفاظ و معانی بود تا منظور اولوا
الابصار گردد و بسیار از ایجاد در غلطند که بتقلید جواهر این معنی در سلک بیان آورده اند دُرج را در
مرکز خود قرار نداده اند و خود را بر ارباب نظم ترجیح نهاده اند و غافل از آنکه هر جا لب را بلعل تشبیه کنند
دهان را بدرج گوهر نسبت دهند چنانکه ظهیر فاریابی گفته فرد بگشای لب پرسش من گرچه گفته اند
کانقفل لعل باب آن درج گوهر است   و هر جا که روی را ببهشت تشبیه میکنند باید که از آنچشمه کوثر تشبیه
کنند کما قال القائل فرد آمد قیامتی بسرم با بدیدم آنکه   روی تو کان بهشت و لبت حوض کوثر است
مثال دیگر در جمع و تفریق بتصدیق این معنی میسر باید فرد از آمدگاه جادو دو ما وای کافر است
گرچه نه جای کافر و جادو بود بهشت   و لازم است هر جا که لب را بشکر تشبیه کنند باید که خط را
بخط نسبت دهند چنانکه سحر آفرین گوید فرد بر نقشش هر که دید نیل کشیده   از دو جهان بر او خراب آید
و هر جا که زلف را بچوگان نسبت کنند باید که زنخدان را بگوی تشبیه کنند چنانکه مولانا عماد فقیه فرماید
فرد دل در فضای زلف و زنخدان او فتاد   چون گودکی که در پی چوگان او فتاد   و هر جا زلف را
بشب نسبت کرده اند باید که روی را بماه تشبیه کنند چنانکه شرف الدین گوید فرد شبی همچو زلفت
بماهی که یافت   مهی همچو رویت بسالی که دید   و اگر چه بهمین صورت التصریح کرده اند گویند در
این مبالغه پیش بود چنانکه گفته اند فرد تا با تو حدیث زلف در دست گویم   جاوید شبی باید در خوش

مهتابی   واگر در مصرعی چشم را نرگس گویند باید که زلف را سنبل خوانند و نشاید که ان یک چشم را گویند
و این یک را سنبل یا آن یکرا نرگس خوانند و ان یکرا چشم باید که هر دو را نرگس و سنبل خوانند و یا
چشم و زلف گویند چنانکه مولانا شمس الدین طلبی فرماید   سنبل زلفت بباد میدهد   نرگس مستت
بخواب میکند   مثال دیگر مولانا سعد بهار الدین در میان اورده است فرد   چشمت بخواب چشم
همه ساحران ببست   زلفت بتاب توبه صاحبدلان شکست   و افضل المتاخرین مولانا رکن
الدین بکرانی کعبه را نشانه از افتاب رخسار گرفته و بتخانه را نمونه از چین زلف یار چنانکه میفرماید
فرد   هر طرف از مهر روی دلفروزت بهره   هر طرف از چین زلف کافرت بتخانه   و از اقسام تشبیهات
این تشبیه المعنت بر سیاس که رویرا بصبح تشبیه کنند باید که زلف را بشام نسبت دهند و هرگاه گویند که صبح
از عکس رخسار تو مرتو تیست باید گفت که شام از زلف تو نمونه است تا در صفت امتیاز پدید اید فرد
هر توی از ماه رخسار تو صبح   شمه از عکس گیسوی تو شام   و هرجا که رویرا بلاله تشبیه میکنند باید که
چشم را ببادام و زلف را بسنبل و لبرا بشکر تشبیه کنند چنانکه در تقسیم مولانا رکن الدین فرموده فرد   نشانه رخ
و زلف تو لاله و سنبل   نمونه لب و چشم تو شکر و بادام   و هرجا که رویرا بخورشید تشبیه کنند باید که زلف را
بسایه تشبیه کنند چنانکه گفته اند فرد   پرتو روی چه خورشید تو در سایه زلف   راست چون گوئی که
صبح و طلوع سحر است   و اولی ان بود که هرجا رویرا باقتاب تشبیه کنند باید که بدلیل روشنی اثبات
کنند چنانکه شیخ سعدی گوید فرد   باقتاب نماند مگر بیک معنی   که در تامل او خیره میشود ابصار   و این
بیکمانی
بدایع شعری سابق است و پادشاه جهان دانش فردوسی طوسی رحمه الله از راه تناسب ابرو را
و گیسو را بکمند تشبیه کرده و این بیت مشهور است بیت   ببالا اگر دار سرو بلند   با ابرو کمان و بگیسو کمند
و دیگر سرو را بقد تشبیه کنند و رویرا بماه چنانکه شیخ سعدی گوید فرد   من ماه ندیده ام کله دار
من سرو ندیده ام قباپوش   و در این صفت مولانا مجد الدین همگر گوید فرد   راستی را جز رخ و قدت
که دید   ماه تابان بر سر سرو سهی   و اگر در حقیقت دو چیز مختلف را صفت کنند باید هر دو را باهم از
یکوجه نسبتی بود چنانکه امامی گوید فرد   سحر در بادام و معجز در شکر   آب حیوان بر لب و جان در بدن
و اندرو می مراعات نسبت بادام بشکر همان که سحر راست با معجز و رعایت این اقسام عین فرض است اکنون
بقدر این نمونه کافی است و این شرط قواعد اصل است و بجان سخن تعلق دارد و اگر متقدمین متعرض
دقایق انجهانی نشده اند و اگر بعضی از متاخرین بواسطه عدم استحقاق اختلاف گویند خلاف ان باشد
و طریق عقل یکیست که طریق عقل واحد و عجب تر انکه از غایت پندار هنر را عیب پندارند و عیب را هنر

نگارند و بدین خورسند ندکه عوام الناس ایشان معتقد گردند وانکار خواص نسنجند وانکار کنند
مصرع آدمی مبرا نیست از علت نادانی سفاهت اشعار خود کرده و از حقیقت اشعار بیخبرند اگر بخطائی رسند
ندانند لاجرم بتعریض از زبان سخن گوی متنفر شوند فرد در نفس خویشتن بد نیست ناله من ز
خسته جگر کاست و عجب آنکه با وجود امید گاه بنده را میخواهد خود را خواص خوانند و لطف
ایشان عام است بیت بخش که بشهر آشنائی است دهد متاع ما بجائی نیست هرگاه
طفلی را از ایام صبی تا عهد شباب بوجه نشو و نما بگونه گونه تربیت و تحصیل تربیت دهند و بزخم چوب
معلم و تهدید زبان تعلیم نمایند اگر در عنفوان شباب بحسب بدیهه انقسم در خود فضیلتی تصور کنند
این نه از حسب استعداد و کمال باشد زیرا که در حالت شباب از هر که سؤال کنند در جواب گوید فرد
آنها که خوانده ام همه از یاد من برفت الا حدیث دوست که تکرار میکنم و از غایت جهل معتقد
سفیدی و سیاهی اند و منکر فیض حق و لطف نامتناهی و غافل از آنکه استکمال کمال باستعداد
قابل دارد چنانکه شیخ سعدی گوید نظم باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید
و در شوره زار خس مستعد سحر آفرین بمطالعه کتب دیگران چه مباهات کند فرد نبود در کتابها
دل و درد ورنه دل صد کتاب نتوان کرد و فیلسوفان نامی آورده اند که بعد از معجزات و کرامات
شعر سحر نوعی از خوارق عادات است مخصوص و هر کس قابل این استعداد نیست و سلطان الشعرا انوری
الفصحا و احیاء نموده بکمال فطرت شاعری دانی که این قوم گروهی اند که بود ابتداشان مرد اقبیر
انتهاشان بوفراس دیدی خادم همیشه دارم اگر من ساحر نیست سامری تو با ید بگو سحر
لا مساس بنا بر این معنی شعر شقی بود از معجزات و در حق نبی غیرشانه میفرماید که وما علمناه الشعر
وما ینبغی له چه شعر نوعی از سحر است چنانکه شیخ نظامی فرماید بیت پیش و پسی بست صف کبریا
پس شعرا آمد و پیش انبیا بدین دلیل نشاید که نبی شاعر بود و ثانیا اگر عدم خط موجب نقص بودی
بایستی که اشرف موجودات بکتاب النفحات فرمودی چنانکه قائل گوید فرد در مقامیکه بشر مردانند
... مال اعتباری نیست اگر چه اهل توحید میگویند بر دلی که نقش محفوظ پوشیده نیست
نقش خط بگونه پوشیده شود و نظر بر سر پوست بود که مخفی ماند و از قوه بفعل آید و از علم بعمل پیوست
تا هر کس بخرج و نهد چنانکه کمال الدین اسمعیل فرماید فرد تا همت جنون نهد عقل هر زه بو
خط بکام تو بر نی سوار نیست و دلیل بر اینکه دیگر مورخان عرب ... که در ... باقی
مکه را ام القری میگفتند حضرت را باین اعتبار امی میگویند که مولدش ام مبارک بود اکنون چه

شرف

شرف که بنده را بسکان آن اشرف البقاع نسبت دهند و عقلا دانند که طعن طاعن و تعرض معارض
رسمیست قدیم و عادتی معهود است فرد کار فلک اینست که بیرون آید در معرض هر محمدی
بوجهلی هرچند که لطف طبع نتیجه نظر حق است مصرع تا در حق هر بنده نظر چون آید اما کسب را
مدخلی تمام است و سعی را اعتباری عظیم بیت بتدریج و ثبات و انتظام و تربیت گردد
مه نو بدر و باران در و خون مشک تبت گردد و بر مستعدان پوشیده نیست که عمری در کسب علمی
صرف میباید کرد تا بحقیقت آن رسیده و نامی برآورند چنانکه سعدی میگوید فرد همه عمر تلخی چشیده است
سعدی که نامش برآمد بشیرین زبانی و اگر تربیت استادان با جور پدر منضم نشدی ظهیر طاهر
این نسبت نفرمودی فرد تمتعی که من از فضل در جهان دارم همان جفای پدر بود و سیلی استاد
روزی از استاد خود حسین بن محمد کاشی سؤال کردم که مصرع را چه میگویند و خانه را چه این
دو را با یکدیگر چه نسبت است بجواب فرمودند که اهل لغة مصراع را یکبار در دو لختی گویند و مصراعین
هر دو را شیخ سعدی در باب نصیحت خواجه علاء الدین صاحب دیوان گفته است قطعه در سخن بدو
مصرع چنان لطیف ببندم که خواجه شاید اگر در خوشتن کند ایزا بجور بخش که دنیا هیچ
کار نیاید چرا که عیش فرستند روز بازپسین را و خانه بر چهار رکن مبتنی است و دو مصراع
که بچهار رکن قایمست چنانکه لفظ و معنی و صنعت و خیال و بیت المعمور است که بدین ارکان اربعه مستحکم شود
و حصین و اگر در رکنی چند رخللی واقع شود موجب انهدام دو رکن مجز گردد و اگر در عجز رخنه پدید آید
در صدر هیچ تفاوتی نکند بدین دلیل که لفظ و معنی انوری بر صنعت و خیال بکمال غالبست اول
آنکه بصنعت پردازند و بخیال بنازند فرد سخن جزالت لفظ است و پاکی معنی که لفظ و معنی و پاک
صنعت است و خیال و لفظ خیال قشر پست که معنی لب اوست سخن باید که مغز بود نه پوست و
صفت حروف مرتبت اگر متعرض شوند اگر نه بسبب لفظ بعبارت آید و خیال گلگونه عروس معنی است
و قوه متخیله مشاطه او و عروس صاحب جمال را از بور مشاطه احتیاج نیست مصرع حسن خداداده را حاجت
مشاطه نیست بخیال بکمال توان رسید و بکمال خیال نتوان رسید و فصحای عرب فرموده اند
الکلام الفصیح هو ما یدخل للاذن و هر سخن منقح قریب الفهم بود و همه را حلقه بگوش کشد و تصرف در
ترکیب از قدرتست و تغیر در ترتیب از صنعت زیرا که هر نظام دانه چند که در یک سلک کشند قیمتی
دیگر یابد و هر گاه ناظم بمناسبت ترکیب عبارت را از راه تربیت رعایت کند سخن بقیمت بود و چون
از بیت و نه حروف خالی نیست تا نیستی معانی همه بر یک منوال بودی و صنایع بر یک قاعده و تمییز



نیک و بد از میان برخواستی و حال آنکه خلاف اینست پس معلوم شد که تفضیل شعرای پای بر
جنس از باد و هواست هرچند که سخنگویان نقش بند گفته اند چراکه در هر نفس نقش بر بادی بندد چنانکه
گفته اند فرد باد در تخت شعر و خاک رنگین است زر   باد رنگین سیم وش و خاک رنگین بستان
وانگه جمعی دیگر سخن را با آینه نسبت داده اند و صفای آینه از روشنی است بدین تقدیر باید که سخن از روشن
گویند تا صفا یابد چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرماید فرد بضاعت سخن خویش پیش از خاری   بیان
آینه چنین همانا رشته رنگ   و طایفه از لطافت سخن را با آب تشبیه کرده اند و لطافت آب از روانی
است پس باید که سخن را بروانی گویند تا لطیف باشد چنانکه شیخ سعدی گوید فرد شعرم چو آب در همه
عالم روان شده است   وز پارس میرود بخراسان سفینه   و گروهی سخن را بعروس نسبت کرده اند
و بکارت عروس با پاکدامنی است   پس باید که سخن پاک گویند تا بکرش خوانند کما قال الاستاد
فرد عروس مجلس طبعم هزار دل برباید   اگر براقکند از رخ نقاب گوشه معجر   و بعضی سخن را بگوهر نسبت
کرده اند چراکه جای در گوش دارد فرد گهر دستش بیاری هماند لیک بعد ازین   بسی در گوشها
ماند سخنهای دلاویزم   هرچند پیش از این فصل باب در باب معانی صنایع شعر در سلک معانی آمده
بود ما بحکم لکل جدید لذة سخن بدین نسخه قرار گرفت و خامه مشک سا دید از حضرت عزت خواستن است
که شرف قبول بندگی حضرت پادشاه اسلام پناه با قبول جهانیان و مزید شهرت این سخندان گردد
قطعه گرچه تعریف من نکرد کسی   که مرا چیست پایه و مقدار   سخنم خود معرف هنر است   چون
نسیمی که آید از گلزار   با وجود آنکه بعد از مطالعه حدایق السحر شعرای عهد در دقایق شعر از غایت لطف
تصرفات نازک کرده اند اما بحکم من تشبه بقوم فهو منهم این خوشه چین خود را در سلک جوهریان نظم کشیده
و آنچه در مدت مدید بحسب مسافرت اطراف و مجالست اشراف استماع و اکتساب کرده بهیچ طی در رشته
و بر طبق عرض نهاد که چون شرف مطالعه ابنای جنس مشرف گردد بی هیچ ترددی حق شناس شوند که
اهل نظم اقتضای راستی کنند و صاحب کمال را سخنگو و نیک کردار بود تا سخن او بلندی یابد چنانکه در کلام مجید فرماید
الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه صفای زلال سخن از منبع دل است هر گاه مجاری آب تشنه باشد
آب جاری نگردد و ضمیر آینه صورت معنی چگونه صورت بندد و الکلام صفة المتکلم با وصاف جمیله موصوف نگردد
و اندر تجلی جمال نو عروس عالم غیب روی گشایش نه بیند و پیوسته باید شاعر را طلب حسن خالص بود و از حسن طلب سخن و السلسله
جنبان حلقه عشاق گردد و چون شمع روشن است که بواسطه صفای ظاهر تصفیه باطن ارباب قلوب در سوختگان عشق گرمی گردد
وقت میان سوز گریه جان نخرد   تا آنکه بر پیشانش برهم بندی   حرره خانجان انجوی شیرازی فی شهر صفر من شهور سنه ۱۳۰۵

